مجموعهٔ منشآت:

۱- صائن ترکه (رسائل و منشآت) رسائلی از شاعر ... [illegible]
(از صفحهٔ ۱ تا ۳۴)

۲- ابوالکریم بن ... الاسکندری: ... [illegible]
در حقیقت ... [illegible]
(از صفحهٔ ۳۵ تا ۷۴)

۳- ؟ توقیعات
(از ص ۷۴ تا ۱۰۴)

۴- شرف‌الدین علی یزدی (...) ↓ (... ۸۳۲)
دیباچه‌ها و رقعه‌ها و منشآت ... [illegible]
(از صفحهٔ ۱۰۵ تا ۲۴۴)

۵- قوام‌الدین ... (... شرف‌الدین علی یزدی) مکاتیب و منشآت
(از صفحهٔ ۲۴۴ تا ۲۵۸)

۶- صالح (؟) منشآت و مکاتیب - دیباچه ... [illegible] (؟) -
(از صفحهٔ ۲۵۹ تا ۲۷۴)

تاریخ تحریر ۸۷۸ یا ۹۰۵ - ...

مجموعه مشتمل:

۱- [illegible] [illegible]
(از ص ۱ تا ۲۴)

۲- [illegible]
(از ص ۲۵ تا ۷۴)

۳- ؟ [illegible]
(از ص ۷۴ تا ۱۰۴)

۴- [illegible] [illegible]
(از ص ۱۰۵ تا ۲۴۴)

۵- [illegible] [illegible]
(از ص ۲۴۴ تا ۲۵۸)

تاریخ ۸۷۸ و ۹۰۵ - [illegible]

۳۱-۱-۳۱

۱۲۷۱۶

۴۳۴

۳

۱۷ ه

۳۱۷

17-3-17

الهی گر بود لطف تو همراه

ملکا میرزا آقا

کتاب افشار

عوارض الزمان

الفقیر المسکین

کجا جویم دوای درد بی درمون

شود هر لحظه دردم به افزون

۳۱۶

سرم بر درد دادم دل به آتش

طبیب اندر دلم زار و محزون

۴۳۴

دوای زین غم ...

درون من ز تشویش ...

همو اوردم ...

کتابخانه

محمد بیانی

دوا ... مجنون

بخشنده ...

جهان ...

دلبر ...

شهنشاه ...

الفقیر ...

۲۶

(۱) منشآت صاين ترکه (صاين الدين ابوحامد)

متعني الله تعالى ببيامن لقائه شرفا ورزقني عاجلا من لطائف محاوراته ظرفا بدعوات استجابت آيات که منبعث از صفاي طويت باشد خود را فراخاطر جناب اخوي خاتون قبا پي فضايل ماآبي مي آورد رقمي بر صحائف محبت و دلنوازي کشيده بودند در اعز اوقات رسيد و سبب بهجت و شادماني آمد و هم دران اثنا ناکاه از مکمن تقلبات معتنق الالطاف خطابي طرفه رسيد و بسبب مشاغل عادي و شواغل عنبادي با زصحائف اعتبار محو کرد چنانچه تفاصيل احوالش از تقرير دارنده حميد مستفاد نتواند شد في الفقه ساعت تحرير که در طي ليلة السبت سادس عشر اولى لجادين واقع است عازم صوب حجاز کشت از طرف اصفهان ليسره الله تعالى و چند روزي در هر جا تعلل خواهد بود اکر تسکين نايره شوق خلوات اقدم دست ندهد و ميسر نشود متوقع که از حدمات خطايات اقلام بهره ور فرمايند مشاهد حتى را که موج فطرات زماني چره کشاني عزيب بنيا ذکرده تا سحر چشم بار چه بازي کند که بازه بنياد بر کرشمه جادو نهاده ايم اسباب جمع و شمل على احسن الوضع و اقرب المحل متسق و منتظم باد بمحمد و آله صلوات الله و سلامه عليه و عليهم اجمعين ☙ کمترين فقرا صاين ترکه کاشيه زمره اصحاب را سلام ميرساند خصوص وفقه الله لتقوي الکمالات يعقوب را متمتع باد ☙ کاشيه نمکتوب ☙ در هنگام فرصت اعلى جناب لازال يعلو شانه رکنا للاسلام و عضد المسلمين را بدعوات مخصوص کردانيدن از الطاف جبلي دور نخواهد بود و همچنين ديگر عزيزان و نور ديدکان متعهم الله تعالى

ايضا اللهم کما اعليت بنيان الملک والدين يعلو شانه في الخافقين معزا للدولة والدين ملکا فاجعله في حفظک طي ملحوظات انظار عنايتک مشکلم کمترين فقرا دعوات اخلاص آيات را که مرجع اجابتش بمستقر سلامت و اجابة مقترن باشد و بموطن اقبال و سعادت موصل و محفوظ در اصفاى اوقات که موعود نموفنا دعوني استجب لکم دران متوقع و اميدوار باشد مودي ميکرداند ايضا اللهم کما اعليت مباني الملک والدين يعلو شانه علا للدولة والدين عليا فاسبغ ظلال جلاله في العز والسعادة والباقي و لاية الفضل والمعاني و وليا بعد از نيع دعواتي که صفاء خلوصش طره سبحه داران صوامع قدس شود و ضياء خصوصش رشک ذاکران خلوتخانه جوامع الشکر دو عرضه ميدارد که هر چند تمادى زمان هجران و تطاول ايام دست بردي نمود و آنچه شيوه دريته و شيمه قديمه خودش بود بر مقتضاي واتي لغيلم

[illegible]

يکدره الدهر بتقديم رسانيد ☙ و لکن رياض مصافات و محبت ازلي که آبشخوار ان از چشمه سار قد علم کل اناس مشربهم مي باشد و از جويبار و لکل وجهة هو موليها شاداب کشته و از آب ياري تعارف ذاتي و تصادق اصلي طراوت پذيرفته از ان نخواهد بود که بهبوب صرصر فوات و ورود خزان حدثان کرد کدورت کرد و جنابت صفاء آن نتواند کشت ☙ تو با ما همچنان در باغ انسي ☙ دروغست آنکه طول العهد ينسي ☙ حقا که هواره محکي همت در تمهيد وظائف اخلاص و هواخواهي مواظبت نموده و يکلحظه از تقديم خدمت درويشانه يعني دعوات استجابة آيات ذاهل نکشته بتخصيص در ين چند روز که دامن وقت را از کدورات اختلاط افشانده بکنج خلوتش بتبتل و انقطاع فرو کش کرده و لوح خاطر از احوال و نقوش پراکنده بتوفيق يزداني و تاييد آسماني بکبريت و شسته و کفته او حدي اکه درين ناخوشان پنداروز ☙ تا برابم چند روزي خوش کوش کرده و فحواي آنست بو حدتي و لزمت بيتي قدام العز دمي السرور صورت حال شده و با وجود اين همه از اقامت رواتب ادعيات و حدمات جناب ممالک مآبي آصفي غافل نمي شود که تو ياري دکري مهر نو کاري دکرست هر آينه مولانا شمس الدين محمد را احرام آن حرم کرم بسته متوجه کردانيد و از نو بادة وقت و تبرک خلوت ترجماني پيش رو فرستاد مقصود که بلحاظه قبول ملحوظ خواهد کشت ايضا اللهم کما بسطت على بسيط الممالک ماه عدله و احسانه بلالا للدولة والدنيا والدين فاحرس جمال اقباله عن عين الکمال محسود الاقرانه و اتمم نعمه برحمتک يا ارحم الراحمين ☙ لبعد از رفع دعوات استجابة آيات که در صفاي ساعات عقيب اداء العبادات مؤدي کردانيده دران اوقات که متفرعان صف عبوديه را بر مقتضاي موعود ادعوني استجب لکم به پيشگاه قبول اجابت بار و هند که آن زمان نبود در ره دعا پرده ☙ عرضه ميدارد که بواسطه غلبه عيال و طلبه علوم که از اطراف متوجه اين فقير مي شوند و حسادکه انگيزه تشويش ميکنند ضرورتي چند رو نموده بمجلس عرض ميرساند اکر بلحاظه التفات مبذول فرمايند بکمال عاطفت و مرحمت دور نباشد ☙ که ملجأ بغير از تو ديکر ندارد ☙ اميد واران دست طلب ز دامن دوست ☙ اکر فرو کسلانند در که آويزند ممالک پناها پارسال که سعادت همراهي نبود دولت محاوره در خانقاه دست داد جزئي چند بمجلس عرض رسانيده بود و از ميامن تربيت و عنايت آن حضرت منتشي شده بود و کمال اسم منصبي بود که بواسطه هر کونه حوادث روزکار در ين مملکت مبارک بي آن مشکل مي باشد ابناي جنس را معاش کردن درين وقت ضرورتي رو نمود

کوان اسم سبب الهامی گشت که جلاء وطن ازین مملکت کنند و ازو سبب در وشد اینجا
جوامیدست ولیکن چون معلوم شد که در غیبت آنحضرت بوده سبب توقف گشته
باشد که هم بیامن التفات آنحضرت تدارک پذیر گردد چو غایب شود کاروان از
میان عرض که فرزند و بندهٔ آنحضرت مولانا شرف الدین یعقوب که با وجود عنفوان
جوانی در فنون علوم از اقران ممتازست چنانچه در مجلس شریف که نیز بازار فضل
و دانشوریست ظاهر خواهد گشت احرام ملازمت بسته چند فصل ضروری
دارد اگر لحاظهٔ التفات دریغ نفرمایند و چنانچه صلاح فرمایند او را دوست کام
روانه کنند چنانچه درین مملکت سکنی میسر تواند شد و با وجود غلبهٔ عیال جلاء وطن
ضروری نگردد البته موجب دوام ایام دولت و مستدعی مزید جاه و حشمت
خواهد بود زیادت ازین ابرام نمودن از ادب نیست والمعروض معذور
ایضا اللهم کما عززته فی مصر الممالک بآثار معدلته و احسانه غیاثا للملک والدین
یوسفا فمکنه فی اعزاز اهل ولایتک و مد ظلال رأفته علی عموم العالمین تحف دعواتی
که نسایم صفایش مشام محرمان پرده سرای ولایت را معطر دارد و خدماتی
که شمایم خلوصش شمه از شمایل و اخلاق طیبین و طاهرین ادا تواند کرد
مرفوع میگرداند و امیدوارست که نتایج و آثار این دعوات استجابت آیات
که منبع صدورش از غبار رعونت و ریا مبراست و باثار صدق و صفا مزین
و محلی موعود صدق فرموده ادعونی استجب لکم طراز کسوت احوالش گشته
یوما فیوما شکوفهٔ فیروزی از شاخ دولت سر بر زند و لحظه علی لحظه فلحظه
گل مرادی از چمن امید شکفتن گیرد ه شهباز دولت تو که پرواز میکند
خوش صید کن که چشم کنون باز می کند ه خاکی که تا از صحبت حیات بخش و سایهٔ
مبارک این سرو چمن دولت و بختیاری محروم مانده سر در پایان هجران
نهاده است یک لحظه از تمهید مراسم دعاگویی و اخلاص که خدمت خاکساران
کوی فقر و انکسار همان تواند بود غافل و ذاهل نبوده ه بسوی سدره زمین
مرغ طاعتی نبرد ه که دعوهٔ نبرد از دعات بر منقار ه بروز درس ثنای تو میکنیم
تلقین ه بشب وظیفهٔ مدح تو میکنیم تکرار ه امیدوارست که لطیفهٔ که متضمن
ادراک سعادت ملازمت باشد بهترین وجهی کرامت کرده بمنه و سعة جوده
ایضا له اللهم کما نظمت امور الممالک بعلو شانه غیاثا للدولة والدین احمد نظاما
فارزقه من لطفک الخفی ما یحرسه عن شر الفتن الی یوم القیام ه دعواتی که مصدر
انبعاثش بخلوص نیت مزین و محلی باشد و خدماتی که مورد صدورش صفا

ملوث آراسته و مکمل شده بدست مرید صدق و صفا که قاصد صادق ره روان شارع
محبت و ولایت مرفوع میگرداند در وقتی که قاذورات رعونات علم آلایش مشرب
صافی وقت را بخاشاک هر گونه تعلقات مشوب نگردانیده بود و ملک وسایل نایل
موعود صدق فرموده ادعونی استجب لکم آنجا ظاهر و متظاهر باشد ه که آن زمان نبود
در ره دعا پرده ه هر آینه روابط امید و اثق است که آثار اجابت این دعوات
اخلاص آیات بر صفحات اوضاع و احوال جناب ممالک مآبی آصفی یوما فیوما ظاهر
تر گردد و در ریاض دولت روز افزونش از جویبار عنایة ازلی لحظه فلحظه
طراوتی تازه و نضارتی بی اندازه یابد ه و بعد از جاه لا یخیب صاحبه فانه علی من
لا یوس منه ولا یرف ه درین ولا که خدمة فرزند مولانا شرف الدین یعقوب
احرام بسته بود جهة جزئی چند ضروری که درین مملکت مبارک پی آن معاش
میسر شود خواست که بتوفیقهٔ این دعا تحریک سلسلهٔ عنایت کرده وجهی شود
که لحاظهٔ التفات درباب این دانشمند و جمعی درویشان دردمند که او را فرستاده اند
مبذول فرمایند چه همواره دولتیاران روزگار رعایت این طایفه شیوهٔ کرچه
خود دانسته اند و میامن آثار آن بر روزگار خود مشاهده کرده اند تا ج
کئی که نوبت دولت نشست ایضا له اللهم کما جعلت ارجاء الخافقین بعلو شانه
معطرة من نفحات لطفه شمسا مجدا فارزقه سعادة الدارین بکمال کرمک محفوظة
عن شر الفتن و عدوانه مؤیدا ه دعواتی که فواتح صفحات آن علی ... جلا از صوامع
قدس گردد و خدماتی که نکهت صفایش رشک عطرآمیزان مجامع انس شود
مرفوع می گرداند بیامن آثار خلوص و اثق و امیدوارست که لحظه فلحظه نتایج
شریفه بر صفحات اوضاع و احوال آن یگانهٔ روزگار و خلاصهٔ ادوار لیل و نهار
واضح و لایح گردد یوما فیوما و لیلا ... سعادت دارین و دولت منزلین از افعال
گزیده و اقوال پسندیده از تماعن خصال نفسه ... کرد ه کریح الشمال جرت
ثم جرت ه علی صفحة الارض اذیال عطر خاکی که تا از مجاورت روح افزای و همایون
منزل دلگشای سر در پایان هجران نهاده همواره بشکر محامد و نشر مناقب مشغول
بود و یک لحظه از تمهید وظیفهٔ دعا غافل نبوده ه منی الیک مع الریاح تحیة ه
مشفوعة و مع الریاض رسول ایضا جناب بارگاه گیتی پناه اجابت
ایاب خلدالله سبحانه ملکه و سلطانه فتح نموده بعز عرض رسانند بالخیر والعافیه
له اللهم کما زینت نظام امامته جمال الملک والدین فاصرف عن ساحة جلاله
عین الکمال برحمتک یا ارحم الراحمین ه بروانب دعوات استجابة آیات هوان ستدامت

ایام دولت را و اتساق اسباب ملک و ملت طارف و تلید موروث و مکتسبت به
خلافت و نبوت مسألت می نماید و بیامن خلوص عقیدت و صفای نیت واثق و امید
وارست که آثار و نتایج آن بر صفایح احوال و اوضاع اعلی مواقف امامت مآلی
خلافت قبابی فضایل نهادی افاضل ملاذی لازال ریاض السلطنة الکاملة
ناضرة بحیاض حکمت و عدالته و عیون اعیان العالمین سیما العابدین ناظرة
الی کمال وصلته و رأفته واضح و لایح کرده و خواهد گشت انشاء الله وحده العزیز
حاکر تعطش و نیازمندی بهوای خاکبوسی عتبهٔ عالیه بحیدان آتش شوق در نهاد
این شکسته نهاده که یک لحظه از تذکر لی لطف النفحات اینشان غافل و ذاهل نتواند
شد و همواره زبان امانی بنجوای این معانی مترنم است. لیت شعری و لیت لیس بمجدی
هل لاتصالنا مناخ بنجدی. هر آینه چون لواعج شوق ثوران پذیرفت قدمان
وقت بزبان حال جان فرسا نمود که اگر خطوات قدمی عاجز می آمد از ادای شروط ملازمت
جسمانی باری خطوط قلمی را چه پیش آمد که از تقدیم خدمات روحانی قاصر مانده و اگر از
مخاطب محاورهٔ کلامی حرمان اضطراری روی نموده چرا از دریچهٔ مراسلات کتابی
استمداد مواد ابتهاج اختیار نرفت ازین رو بسط بساط جسارت نموده این ارقام
حق انجام بر صحیفهٔ اخلاص کشیدن گرفت و بکیمیا اسم فحوای. و لفظ العذر اقبح کل شیء
اذ کان الخطاب مع الکریم مؤدای میگرداند اسباب دولت و دادگستری متسق
و منتظم باد بمحمد و آله صلوات الله علیه و علیهم اجمعین. کمترین فقرا صاین ترکه ایضا
بشرف مطالعهٔ اعلی مواقف معدلت پناهی کشورگشایی بختیاری خلد الله تعالی ظلال جلال معدلته
و احسانه غیاثا للدولة والدین یوسف خواجه بالخیر والعافیة مع اللهم کما
عززته فی مصر المملکة بتاج سدو معدلته و ایالته غیاثا للملک والدین فخلّد ظلال
جلال رأفته و معدلته علی عموم العالمین و عواقی که نسایم صنایعش مشام محرمان
پرده سرای ولایت را معطر دارد و خدماتی که شمایم خلوصش شمهٔ از شمایل و اخلاق مه
طیبین و طاهرین بر فحوای مرموزهٔ لخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک
اداء نموده اند که در موقع میگرداند و امیدوار است که نتایج و آثار آن دعوات استجابة
آیات که منبع صدورش از غبار رعونت و ریا مبراست و بآثار صدق و صفا مزین
و محلی لحظه فلحظه گل دولتی از چمن امید شکفته گرداند و هر دم بر بختیاری از درخت
امل در بر آرد. هر دم ازین باغ بری میرسد. تازه تر از تازه تری میرسد.
درین وقت که از آثار همت درویشان و جاذبهٔ قبول ایشان ممالک عراق بفرّ قدوم
این سرو چمن معدلت و بختیاری مزین گشته بحدی که فتح و سرور بخواطر اهل و ارباب

قلوب راه یافته که شمهٔ از آن قابل تقریر و تحریر تواند بود شد. شکر خدا را که هم بعاقبة الامر
آه سحرگاه و ناله کارگر آمد. ازین خبر دل غریب لواعج شوق زبانه زدن گرفت
و عنان تمالک از قبضهٔ اقتدار در ربود خواست که در زمان بادراک سعادت
استقبال بشتابد آری. وعدهٔ وصل چون شود نزدیک. آتش شوق تیزتر
گردد. ولیکن عوایق زمان چنانچه عادت او باشد خار تعویقی در میان انداخت
انشاءالله وحده العزیز هرجا که قرارگاه علم معدلت و دادگستری خواهد بود بدولت
سرافراز خواهد گشت. گر نه اشوق نیست ما را هست. ور نه صبر هست ما را
نیست اسباب دولت و دادگستری بهم متسق و منتظم باد بمحمد و آله صلوات الله و سلامه
علیه و علیهم اجمعین. ایضا حجاب درگاه گیتی پناه اعلی مواقف کشورگشایی
دادگستری فرمان فرمایی روایی خلد الله تعالی ظلال جلال معدلته و احسانه جلالا
للدولة والدنیا والدین امیر فیروزشاه فتح نموده بعز عرض رسانند. ملو
اللهم کما نورت بسط الملک بظلال جلاله فاحفظ یا حافظ عن عین الکمال جمال اقباله
تحف دعواتی که میامن اوقات عزیز اقدام اقامتش را بر مستقر اجابت رساند
و روایح نوافح تراوح صحایف اخلاصش را بمؤدای موعود صدق مرموزهٔ
ادعونی استجب لکم معنون گرداند مصحوب قاصد صادق شوق می فرستد
و خاکسار همواره بهیکل همت و نهمت مستدعی استدامت ایام دولت و داد
گستری و عروج بر مراقی عظمت و جهانبانی بوده و می باشد چنانچه آثار و نتایج
آن بر صفحات احوال و اوضاع اعلی مواقف معدلت قبابی کشورگشایی ممالک
ستانی افاضل ملاذی مجدوعی واضح و لایح شده و خواهد شد. شهباز دولت تو
که پرواز میکند. خود صبر کن که چشم کنون باز میکند. هر آینه درین وقت که بیامن
قران سعادت قرین بفرمان امر دعوا القوة المتین آفاق مملکت و اعزا مشرق ابهة
معدلت و اشتقاق گردانید یعنی مورد قدوم و منزل و فود عساکر ظفر قرین شده
چنانچه گفته باشند. سپاها نزاد کریجند دولتها جوان گردید. هوا لیش
دلگشا آمد زمینش گلستان گردید. بی تکلف عامهٔ خلایق از بشارت فتح انشارت
خرم و شادمان گشتند علی الخصوص عموم ارباب عمایم که مدتی مدید بود
که ازین طرف چشم تکیهٔ حرمان بر روزگار ایشان نور زیده بود. ازین بشارت
فتح که ناگهان آمد. هزار جان غمین گشته شادمان آمد. خواست که علی الفور
بسعادت استقبال شتابنده گردد ولیکن عوایق روزگار چنانکه عادت اوست
ادراک آن آرزو را چند روزی در تعویق انداخت انشاءالله وحده العزیز که هرجا که

مرکز رایات معدلة آیات گردد و بدان سعادت فایز خواهند شد بمنه و سعة
جوده اسباب مزید حشمت و دادگستری بر سر عالمیان متسق و منتظم باد بمحمد
و آله صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین ایضا بشرف مطالعهٔ
اعلی مواقف سیادت قبابی آصفی خلد الله تعالی ظلال عواطفه زینا
للعابدین رسانند بالخیر والعافیة. مو. اللهم کما زینت نظام الملک
والدین بعلو شانه زینا للعابدین فاحفظه عن شر الحاسد و کید الذین برحمتک
یا ارحم الراحمین بوظایف دعوات استجابت آیات که از فوایح فواح صفائش
روایح شوایح اقبال و سعادت بمشام لیالی و ایام رسانند و عرف عوارف
آثار رشحش بوی استدامت دولت بر مؤدای فحوای لخلوف فم الصایم بران
مترتب گرداند قیام می نماید خاکه همواره بهمگی همت و نهمت مستدعی رفع
بنیان شریعت انسب بوده که فی الحقیقه متضمن ترفه خاطر خلایق خصوصا
عموم ارباب عمایم بوده و خواهد بود. بک اعتذرت ایا منا عن ذنوبنا.
فجآء بعذر لا تقابل بالرد. بی شائبهٔ تکلف و تصلف نه آن قدر مایهٔ حبور
و سرور بخاطر شکستگان و مظلومان سر کوی عدوان و روز رباه یافته
که شرح شمهٔ از آن بزبان تحریر و تقریر موقوف گردد. هزار جان غمی گشته شادمان
آمد. از این بشارت خرم که ناگهان آمد. امید واثقست که این معنی حرفی
از فاتحهٔ روزنامهٔ این دولتست که گوش روزگار بر صدای وعده
اوست و این قران نامدار کفیل اظهار اثر او ان شاء الله وحده العزیز
درین وقت چون جناب وفقه الله تعالی لارتقاء معارج الآمال کما لا حسینا
که از قدیم باز با غیر طریق محبت و مصافات داشته اقوام آن حرم کرم
و منا مناسبت دید صحبت او را خالی از نثر جان دعائی که زبان وقت بران
مواظب است گذاشتن در شریعت اخلاص حالی و محبت اصلی ذنب عظیم
دانست هر آینه بدین حروف و عبارات شکسته بسته خود را فرا خاطر آورد
اسباب دولت و دوستکامی بهم متسق و منتظم باد بمحمد و آله صلوات الله و
سلامه علیه و علیهم اجمعین ایضا اللهم کما نظمت ممالک الحقایق برزانة رایه
حافظا للدولة والدین فابد علو شانه فی الخافقین محفوظا عن شر الشیطان
و کید الذین نحف دعوائی که از مطاوی صفای آن نسایم اخلاص ازلی بمشام
منزوحان عالم انس رسانند و طرف حذمائی که از مجاوی خلوص آثار
تعارف روحانی بر صحایف افعال و اقوال جسمانی معاین و مشاهد شود مرفوع

و مودی

و مودی بگردد و همواره همگی همت مستدعی آن بوده و می باشد که رفع رایات
عزّ و جلال جناب ممالک مآبی حقایق قبابی بر عالمیان مطلقا و بر عموم ارباب
عمایم خصوصا روشن و متبین گردد تا ارباب استعداد از اعاسر افراد
در سایهٔ کیوان پایه اش بمزایا تربیت مخصوص و ممتاز گردند و درین هنگام
که از واردان آن دیار در طی ان روشناسی معاین دیدم مواد ابتهاج و
استبشار در ثوران آمد. دگر چو غنچه نمی گنجم از فرح در پوست. که میرسید
بمشام نسیم دولت دوست. و درین وقت که بواسطهٔ اسم بی مسمی که سلب
آن اولا مستحق بود که از ان جناب رسانیدند و بعد از آن هم از مساعی ایشان
نوع تشفیی یافت فرزند مولانا اعظم مولانا شرف الدین یعقوب در اختیار
فنون علوم از اقران ممتاز است افاده متوجه آن صوب بوده و در
اندرون او جبان مشاهده کردم که احرام آن حرم کرم بر کردن جان و طلاعه
روان دارد و این معنی که از دلایل کمال استعداد او یافتم و غایت زیرکی
جه در اصول تحقیق مؤثر است که اصل همه کمالات رسوخ اعتقاد بصاحب
کمالست. هی الورق علیها نبت الشجر. هی الزرع و منها یظهر الثمر. غرض که
این فقیر عیال خود گرفته متوجه صوب شیراز شد و او را جزوی چند ضروری
دنیاوی هست و در دلی چند دینی واجب الاستماع اگر بملاحظهٔ التفات دریغ
نفرمایند و بهر چه مصلحت دانند امداد نمایند حاکم باشند چه هرگاه که صاحب
کمال در میان کاری باشد جمعی که طلبیان حیلت در سر کشیده اند و بفحوای
سلوا سیوف محمد بمی. فضوا بها هامات آل محمد. شعار و دثار خود گردانیده
مجال ترویج حیل نمی داده اند. لمن تاجبه کنی تو از خداوندیها ایضا له
بشرف مطالعهٔ نور حدیقهٔ ملک و دین برسانند بالخیر والعافیه. ملو
اللهم کما وفقته علی مواقف الکمال فوفقه للاحتفاظ به فی احسن الاحوال بعد از
رفع دعایی که از رسوم رعونت و ریا عاری باشد بشیوهٔ صدق و صفا زیبا
و حالی انهاء رای ممالک آرای میکند که هر چند دیدهٔ جسمانی از مشاهدهٔ محیا
بهجت بخش حظی ندیده و لیکن تلاقی روحانی که از دریچهٔ سماع اوصاف جبلی
و احوال حقیقی بحکم رب ساعی الی قلب من الاذن روی نموده در حرم سرای تواصل
جانی که اهل تحقیق آنرا اجتماع عیانی خوانند کمال تقارب و صفای توجهی پذیرفته
که در خلوت اعیان اتفاق شمع لو کشف الغطاء برافروخته. هر چه از دیده
و دل می زنی بیش. از ره گوشم آمد این ره پیش. لا اشک و حقیقهٔ نسبتی که بوثیقهٔ

او التي السمع و هو شهید مستحکم گردد تا ثمرات آن کرامند و نتیجهٔ آن ارجمند خواهد بود ۰
با جانب تبریز روز شمس الدین محظوظ شود ۰ بار زبان صادقان اصدق ینجابکوی ۰
ازین رو ترجمان وقت راشح قصیدهٔ نظم الدرر که جزوی از اطوار محبت در
آنجا مبین گشته در صحبت درویش احمد سلمه الله بشرف مطالعه فرستاد تا مذکر
این معنی تواند شد اسباب عروج بر مراقی کمال متسق و منتظم باد بمحمد و آله صلوات
الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین کمترین فقرا صاین ترکه هو ایضا
اللهم کما جعلت ظلال جلاله مشارق نیرات العلم و الیقین فایضة منها احکام الملک
و الدین فرشح شجر دولته و اقباله بمیاه التأیید و التأبید فی ریاض عزک و رضاک
یا ارحم الراحمین منشور میسور آمال و امانی و طغرای سعادت و اقبال دو جهانی
لا بل ۰ مواطن افراحی و مرقی مآربی ۰ و اطوار اوطاری و مأمن خیفتی ۰
اعنی ارقام سحر آفرین که از اسنهٔ اقلام ملکشیان دیوان تربیت و عاطفت بر
صفایح صحایف مرحمت و عنایت صورت پذیرفته بود بر مثال فرموده فی
صحف مکرمة مرفوعة مطهرة بایدی سفرة کرام بررة نزول اجلال فرموده
بعد از تقدیم مراسم ادای شرایط تعظیم ۰ بر فرق نهاده و بر دو دیده و چون
مطاوی آن مشتمل بر سلامتی مزاج حضرت سلطنت قبابی امامت مآبی فضایل
شعاری فواصل آثاری افاضل ملاذی مخدومی بود و بی شایبهٔ تکلف و تصلف
واسطهٔ عقد امامت و خلافت و نوبادهٔ شجرهٔ طیبهٔ نبوت و هدایتست با
قامت وظایف شکر بر اجمی اسناد کی نموده ۰ فشکرا ثم شکرا ثم شکرا ۰ لمن
اعطی اذا شکر المزایا ۰ و الحق ریاض اخلاص و هواداری اصلی که آبشخور از
جشمهٔ سار قد علم کل اناس مشربهم دارد بیامن رشحات تربیت و فنون
عنایت که از مجاری سحاب آن خطاب مستطاب فایض شده طراوتی تازه
گرفت و نضارتی بی اندازه بر صفحات احوال او روشن و مبین است
چه شکر گویمت ای آسمان فضل و کمال که بوستان امیدم بخواست پژمردن
اشارتی که در باب ظهور آثار قابلیت ذاتی که از شجرهٔ طیبهٔ استعداد
اصلی حضرت سلطنت پناه سر زده و میلی که بسوی علوم حقیقی و معارف ذوقی
شده و سآمتی که از جانب مصطلحات رسمی و علوم عادی بر اشتغال گفته ۰ و عاد وا
النیل و النال واع من عوادی دعاوی صدقها قصد سمعه ظاهر گشته انجامه
نشان موعود صدق صدر نشینان بارگاه هدایتست که از بال اقبال زمان
سعادت قران بدان مطرز و محلی دیده اند و تحقق آن نموده جنانچه در طی

احادیث

احادیث و آیات بزبان رمز و ایما اهالی شهرستان اهلیت را روشن و هویداست
شهد علی ذلک ۰ آن وعده که ایام همی داد وفا شد ۰ خواست که بر حسب
اشارت سعادت بشارت صحبا علی الهام لاشیا علی الندم متوجه بساطبوس
گردد و از سماط جمعیت نوال منصب فضل و افضال بهره ور گردد و لیکن احکام
قضای مبرم قدری ادراک آن آرزو را در عقدهٔ تعویق انداخت انشاء الله جبه
رو و نت مخدرهٔ آن آرزو از حجاب حرمان و پردهٔ تواری ظاهر گردد ۰
سی ان یکن غنا کن احسن المنی ۰ و الا فقد عشنا بها زمنا رغدا ۰ چند کتاب
که زبان قلم ملکشیان آنرا بر حاشیه انتخاب ثبت فرموده بودند چون مأمور
بتصحیح آنها بود و قاصد که تقدم مطالع رسانیده بود بگیرد زیش مجال
نداد ازین رو در صحبت متخلف گشت انشاء الله در عقب بامتثال آن مفتخر خواهد
گشت و دیگر فرامین مطاع را گوش امید بر راه و ارد سایهٔ معدلت
گستر دانش پرور بر عالمیان مستدام باد بمحمد و آله صلوات الله و سلامه علیه
و علیهم اجمعین ایضا در هنگامی که باتفاق خواجه تاشان قدیم یعنی برفقت
سعادت و اقبال بشرف بساطبوس فایز گردید اکثر ایام این خاکسار در توان
گنجانید ملحق بسوابق تربیت گردد ۰ یارای آن ندارم گویم که بابش بوسی ۰
لیکن سلام چشم با خاک در رسانی ۰ متعنا الله و ایاکم بظلال جلال سلطنته و
اقباله بمحمد و آله صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین هو ایضا اللهم کما نظمت
عقود الملک بعلو شأنه و کمال سیادته احمد نظام فاحرسه عن مکاید اعادی
و سایر العوادی بحقک التی لا تنام بعد از رفع روایت دعوات استجابت آیات
که فواتح استدامت ایام دولت و کامرانی از روایح اخلاصش جون نسیمی که
آبدار گلزار مشام مجاوران کوی هواداری رسد و نفحات مزید حشمت
و دوستکامی از لطایف صفایش ۰ جو برگ گل که بباد صبا در آویزد ۰ ببالد
سبز و خان ریاض محبت و اخلاص بپوید و معروض میگردد که جون اصناف الطاف
و اقامت اعطاف که فرموده و می فرمایند از آن سر حد گذشته که بدستیاری تقریر
و تحریر و پای مردی تعبیر و تسطیر عذر شمهٔ از آن متصور تواند گشت ۰ جو حسن
از مثلا جلکی زبان نکردم ۰ کجا زعدهٔ شکرت برون توان آمد ۰ شروع در آن
ننمود بل بتوامل دعای سحری و نیاز نیم شبی که بضاعت سعادت و اقبال را
ضمین و کفیلند رجوع آن خدمت وجهی نگاشته داشته باشد ۰ بسوی سدهٔ
زمین مرغ طاعتی بپرد ۰ که نامهٔ بپرد از دعات بر منقار ۰ نسیم عنایتی که از مهب

سلیمان ذو ملک تنفقد هدهدا ٭ وان اخس الطایرات الهداهد ٭ بیامن تربیت آن
اعلی جناب برونق کار این خاکسار وزیدن گرفت و فحوای گفتند ٭ ذالتفات
تو با من توان مشاهده کردن ٭ که چون کند عظام رمیم روح اعادة ٭ معاین
ومشاهد گردانید شکر این نیز هم بدان نوع خدمت مودی تواند بود گشت ٭
زماد و رست خدمتهای شاهی ٭ مگر بختی دعای صبحگاهی ٭ اشارتی که در مطاوی آن
منشور حیات جاودانی صادر شده بود خفی از خفایای علم و وقف عبارتی قریب
النهم در سلک انتظام کشید از جهة اتمام آن خدمت روز و شب قلم سان کمر به
میان جان بسته ٭ جان نکرد او در میان بسته ٭ ان شاء الله در خط شکسته خانت
که بعد از اتمام آن فرصتی از عوایق زمان جسته قلم وار سر قدم کرده بشرف بساط بوس
شتابد و بعرض رساند و ما ذلک علی الله بعزیز ٭ یا رب این آرزوی دل چه خوش است
تو بدین آرزو مرا برسان ٭ اسباب دولت و داد گستری ملتئق و منتظم باد
بمحمد و آله صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین بلستدعاء حضرت متعدسه از زبان
ایشان در جواب امیرزاده شاهرخ نوشته بلوه ٭ ارج النسیم سری عن الزوراء ٭ سحرا فاحیا میت الاحیا
منشور مطبوع آمال ٭ و امانی و طغرای ظفر رای دولت و کامرانی یعنی لمعان برق
عنایتی که از وادی ایمن الطاف الهی و بقعهٔ مبارکهٔ عوارف و اعطاف پادشاهی
درخشیدن گرفته مقتضای مجرای انی آنست از شجرهٔ مراحم ثمرهٔ معاین گشت ٭
برقی از منزل جانان بدرخشید سحر ٭ وه که با خرمن عشاق دل افگار چه کرد ٭
و بدبد تفقدی که از سبا مکرمت حافظ رحمت رحمانی وارث سلطنت
اتهب و حشمت سلیمان لا زالت رایات دولته معزوزة بالتایید الرحمانی و آیات
سعادته و اقباله متلوة بالسنة التوفیق الصمدانی وارد شد از نوازش آب حیات
آیاتش انی القی الی کتاب کریم صورت حال آمد ٭ اتانی کتاب سرنی طیب نشره ٭
نیاد منی منه الخطاب و الطربا ٭ و بشر بالیوم الذی فیه ملتقی ٭ الا انه یوم یکون
له نبا ٭ بعد از تقدیم مراسم استکانه نعاوه دل و جان که خلاصهٔ شهرستان پیکر
انسانی آنست اند برسم استقبال مورد همایونش بر یکدیگر مسابقت و پیشکش گری
نموده در منزل اکرام و افضال نزول اجلال فرموده کما قیل فض عنها ختامها
همچو بدری که بر آید شب دیجور فراق ٭ و چون فحوای عواطف مطاوی آن محتوی
بر صنوف صنوف نوازش پادشاهانه و مشتمل بر فنون مراحم خسروانه یافت
هر آینه مودای آیه کریمهٔ اذکروا نعمة الله علیکم از خلال سطور سحر آفرینش شاه
افتاده و فحوای فرموده و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها از لطایف عبارات

ومدایع

ومدایع استعارات عنایة غایات آن معاین شده هر آینه آن را بنوافل دعوات استجابة آیات
مقابل گردانید چنانچه آثار میامن آن بر صفحات روزگار همایون دولة ابد پیوند
ظاهر است و خواهد شد ٭ شهباز دولة تو که پرواز میکند ٭ خوی صید گر کنون
چشم باز می کند ٭ و حقیقت آنکه دعای دولت چنین پادشاهی که از مبادی طفولیت
باز هرگز دامن در اعمالش بشایبهٔ گرد عصیان آلوده نشده هر جا که در ربع
مسکون الحالة هذه سبزهٔ امنی دمیده یا شکوفهٔ عالتی شگفته از آبیاری تیغ
ستم سوز او شده و در هر گوشه که شمع جمعیتی افروخته یا قندیل عبادت خانه
در گرفته از فروغ رای عالم آرای اوست بر ذمة همه اهل اسلام مطلقا بل ملت جمله
نوع انسان عقلا واجب و لازم آید ٭ ببین باشد آنکس که او آدمیست ٭ و از جملهٔ
دلایل کمالات ذات شریف و عنصر لطیف آن سلطان ممالک صورت و معنی آنست که با وجود
اشتغال اوقات همایونش بنشر آیات معدلة و بسط آثار رأفت از حال گوشه نشینان
خانقاه معنی غافل نشده بسط بساط مباسطت و خطاب نموده و بسماط عوارف و مراحم
خسروانه دعوت فرمودند ٭ آری ابری از خیال کس انجنین آید همی ٭ و بی تکلف
اگر مدای استسلام بساط سعادت انبساط دیده هست که آتش شوق و نیازمندی در
نهاد این فقیر نهاده و این وقت که التفات آفتاب اشراق پرتو ذره پروری بر
صوب این هالک انداخت لوامع ثوران آن تقاضا عنقریب رفت و باز چون بگوشه
ابروی قلم اشارت وصال بشارت ارزانی فرموده عنان اختیار از قبضهٔ اختیار
در ربود با بوی مست و ساقی پر دهد پیمانه را ٭ و هر چند که درین وقت قدمها ن
طبیعت تیغ حرارت آفتا برامغیلان وار در راه انداخته و قوای طبیعی که مراکب
و مطاوی طی این راه است روی درستی نهاده و لکن سلطان عشق بر فحوای
باد رنما کل وقت نیخ الطلب ٭ دم بدم تشحیذ حد عزیمت میفرماید کردن
و هر آینه حکم او را بر مملکت طبع رواظهار روا نیست و روان خواهد بود از بن
جهت واجب دید که پیشتر که از وصول قدم زبان قلم ببندگی و ثنا خوانی و عذر خواهی
قیام نماید ٭ هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شده ام ٭ لکن چو عزم وصل تو کردم جوان شدم ٭
سایه چتر معدلت گستر بر عالم و عالمیان مبسوط باد بمحمد و آله صلوات الله و سلامه
علیه و علیهم اجمعین حضرة علیه بامیرزاده بایسنغر نوشته جناب بارگاه گیتی پناه خلد الله تعالی
بقایه مراضیه تا ثر سلطنته و اختة معز الملک والدین امیرزاده بایسنغر فتح نموده
بعرض رسانند بالخیر و العافیه ٭ هو اللهم کما نورت سریر السلطنة بظلال جلاله فاحرس
عن عین الکمال جمال اقباله کمترین دعاگویان دولة روز افزون و کمترین هواداران

خاک آستان آب حیوان نشان همواره تقدیم وظایف دعوات استجابة آیات خودرا
در سلک غلامان و معتقدان درگاه گیتی پناه می کشد و زبان حالش بمؤدای این
گفته مترنم ٭ ای باد صبحدم چو بران سو گذر کنی ٭ از ما سگان آن سر کو را سلام
کن ٭ در دل خیال آن رخ و آنگه حدیث صبر ٭ اندازهٔ تو نیست زبان از کلام کن ٭
حرفی که پیشتر ازین منشیان بلاغت شعار بر صحایف ترقیم محرره پیروی کشیده
بودند درین وقت بدین حقیر رسید و آن نتایج تارک بخت و افتخار را سر افراخت
سر بلندم از سر گردون بگردنی ٭ که بگذرد بخاطر تو یاد همچو من منی ٭ اشارتی
که در باب رساله ثبت گشته همه بجز و ایراد شخصی بران فرموده بودند حال آنکه
سخنانی که دران رساله ثبت گشته همه بر قواعد و اساس دلایل نقلی و عقلی مبتنی
گشته اگر ایراد از مسلک طالب علمی کرده سخنان از خاطر فضلا در پایهٔ سریر مطلوب
آن غایب نخواهد بود بعد از تأمل و اگر از مسلک طامات و مرتبت دکان شیخیت
آن نیز بر زیرکان کوی فطانت همه [illegible] پوشیده نباشد غرض که چون آن
سخن بعینه ذکر رفته بود بنابرین جهت اجمالی در جواب صورت توحید [illegible]
جهان پناها این نوع سخن تو عروس عالم غیبت و سر نارسیده بدامن
ادراک آن نخواهد رسید و بجز مردان محرم آن نتوانند چون امر عالی بادشاه
بود نوشته شد المأمور معذور اگرچه بسیار مردم خودرا در صورت اهل کمال
مینمایند و لیکن اعزاز این طائفه بغایت غایة عزیزند ٭ روز صید آن سوار در
نخجیر ٭ پر زنگند لیک کم برداشتند ٭ پیش ازین اوقات لطیف را کلدر ساختن
ادب نیست سایهٔ چتر معدلت آثار بر عالم و عالمیان مبسوط باد بمحمد و آله
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین ٭ کمترین غزا صاین ترکه ایضا
هو اللهم کما ایدته بکمال السلطنة و ظلال جلاله علی العالمین فأیده نحو سا جلال
اقباله عن عین الکمال برحمتک یا ارحم الراحمین ٭ اگر ز باد حوادث کلی بخاک افتاد
نهال سلطنت سبز و سایه گستر باد ٭ و را گر سپهر جلال اختری غروب نمود ٭ ز آفتاب
جلالت جهان منور باد ٭ بعد از اقامت وظایف دعاء دولت روز افزون بعرض
ملازمان همواره معین بوده که چندانکه آتش جانجیان شوق و نیازمندی خاکساران
کوی هواداری تیزتر می باشد حاجبان عزت و عظمت دلهای بعد ربایش جهان
ایشان را دورتر می کنند ٭ فرشته ایست برین بام لاجورد اندود ٭ که پیش آرزوی
عاشقان کشد دیوار ٭ بر مصداق این سخن آنکه دو نوبت درین دو روز بسعادت
اقبال و سعادت ملازمت آستانهٔ سلطنت آشیانه شتافت و مجال بشرف

بساطبوس نیافت آری ٭ ما نه بدسوز هجرانیم کی یابیم وصل ٭ دوزخ آشامان
کی و شربت کوثر کجا ٭ و الحالة هذه با وجود آنکه ابر امروز بموافقت سوگواران
و مشتاقان حرم سرای سلطنت طوفان اشک از دیده باران است عزم آن کرد که
ادراک این آرزو کند و لیکن عقل خرده دان آنجا راهی نمود و رائی زد یعنی مجلس
از غایت لطافت و روح گستری اگر آب حیوان بصفا و جان پروری که دارد
قصد در آمد کند پیش اهل دانش و بینش بگران جانی موسوم گردد چه جای
خاکساران ژنده پوشست که آنجا درآیند بسخن اکتفا نمودن بمنهج صواب
اقرب باشد هر آینه بدین رباعی اکتفا می نماید ٭ ای مجلست از لطافت آینهٔ روح
خواهم که قدمهای خیالت بصبوح ٭ در دیده کشم ولی زخار مژه ام ٭ ترسم که شود پای
خیالت مجروح ٭ خاک اگرنه خوف ملال از گرانجانی و کدورت احوال بودی همواره
بهوای بخت و اقبال شده ملازم آن آستانه می بود ٭ خواهم که خاک آن در
گردم و لیک ترسم ٭ بر دامنت نشیند ازین رهگذر غباری ٭ خاطر مبارک خسروی
از غبار کدورت و دامن او بعیش و طرب مطرا باد بمحمد و آله صلوات الله و سلامه
علیه و علیهم اجمعین [illegible] اللهم کما ایدته فی کمال السلطنة معز الدولة و
الدین فأبد ایام جلاله فی مستقر العز و التمکین بعد از تقدیم مراسم دعاگویی دولت
روز افزون بصورت حال بعرض مجلس همایون میرساند بادشاهی چون بان
وا اگر درویشی ٭ سخنی عرضه کند و ز سر پا گوش کنی ٭ پیری در وقت آنکه سیاهی
خط محقق شب که بر عذار دلفروز روز غباری نشانده بود رقم نسخ پذیرفت
و زنگ ظلمت که خنجر خورشید از زنگ از چهره برده جلا یافت بهوای خاکبوسی
آستان آب حیوان نشان آتش شوق در نهاد این خاکسار نهاد ٭ من در
در غزل خواندن شدم رخنه فتاد او را درا ٭ هر آینه بر غایت سعادت و اقبال
که از ملازمان آن آستانند و دلالت ایشان متوجه ادراک بساطبوسی گشت
چون بنزدیک درگاه گیتی پناه رسید بشیر اقبال مژده رسانید که حضرت سلطنت
پناه بهوای سواری فرموده متوجه این صوب اند از غایت فرح و شادمانی بدین
مترنم گشته که ٭ دولت آن نیست که بی خون دل آید بکنار ٭ ورنه با سعی و عمل
باغ جنان این همه نیست ٭ سر یک ناگاه دیدهٔ ستم دیده بطلوع آفتاب غرهٔ
دولت پرتو منور گشت جهانی بصورت سلطانی در نظر آمد و خورشیدی [illegible]
جمشیدی جلوه کرد پاکیزه گوهری درخشنده از برج نوال و آفتابی در سایهٔ
چتر اقبال معنی الطاف نامتناهی در صورت ظل الهی خسروی دیده بر همه مرادها

سوار و سپاه پیاده رو دست در فتراک دولتش زده و اسکندری یافت برسد
روان و دولت و سعادت از پس و پیش دوان و نازان همایی وعده در پشت
نقد روی بالای خدنگی رسته سروی چو برگ گل که باد صبا در آویزد باد پای سعادت
متحلی افتاده سوار می آمد از لطف و بایستگی با جان گرامی مضافات نموده و از مهر
و شایستگی در چشمهٔ دل و جان جا گرفته از غایت عاطفت چون عنان رحمت
پادشاهانه بجانب این درویش معطوف گردانید و نوازش خسروانه که بر
بارهٔ حشمت دربارهٔ این غریب شکسته ارزانی فرموده چه صورت عجیب رو نمود
و موجب حیرت این خاکسار گشت دستی که بسط نوال لازم ذاتی اوست بقبض
عنان چگونه مصروف گشت و پایی که از علو قدر بر تارک سپهر جایگاه جسته را
بگوشهٔ از رکاب چگونه قرار گرفت چندانکه عقل ... بهزار زبان می گفت
بلب غنچهٔ گل دست همایونش ببوس ٭ بر زلف صبا گر در رکابش بزدا ٭
دل بیچاره در جواب همین گفت که قطرهٔ حقیر در کنار دریا چه وجود است و کی دارد
و ذرهٔ بی سر و پا در جنب آفتاب تابان کی پایداری تواند بود ٭ حال پامالان
راه عشق را از من بپرس ٭ وای بر موری در آن شارع که شاهی بگذرد ٭
بغیر ازین که غبار مرکب همایونش را که توتیای دیدهٔ آفتاب است سرمه مثال در دیدهٔ
اعزاز کشم و خاک نعل بادپایش کحل الجواهر چشم احترام گردانم راهی دیگر
نمیدانم ٭ خاک سم سمند ترا تکیه گاه ناز ٭ این هر دو کرد بالش مشکین دیده باد
فی القصه چون آن شاهزاده مانندهٔ عمر گرامی برگذشت قهرمان شوق تاختن
آورد و بنیاد صبر زنش نهاد که چندین سالست که در روی زمین ساحت
و در میدان ظرافت گوی سبقت از اقران خویش می ربودی ترا چه پیش آمد که
مراسم خدمت بجای نیاوردی و چه دست داد که بشرایط پابوس قیام
نتوانستی نمود و اگر مرکبت مانند اسب انوری که ٭ نی ز غبار رفته بیرون شدی
ببوز ٭ نی از زمین خسته انگیختی غبار ٭ کاهل و بی زور مانده و با بادپایان
و شتافتش همعنانی نتوانستی چرا پیاده در رکاب همایونش چندگامی نرفتی
و از آن رهگذار گامی نگرفتی ٭ برده بودی و داوت آمده بود ٭ چون گوی
کج باختی کسی چکند ٭ بسا دولت که آید بر گذرگاه ٭ چو مرد آگه نباشد گم کند راه
و دل حزین از سر زاری بغیر ازین جواب نداد که آری ٭ اشک از سر کوی
توام تحفهٔ غم دل آورد ٭ من خوشترم ازین هیچ ره آورد ندارم ٭ غرض
که آتش تأسف بدین سخنان در دل انگیز در جان این سوخته شعله زدن گرفت

امدکه ما

و زبان وقتش بدین ابیات مترنم ٭ چه وقت بود که هیچم از خاطر ٭ طریق آمدن
آن سوار می نمود ٭ دو دیده در پا گشت از خیال آن جولان ٭ ز پیش چشم هنوز
آن غبار می نمود ٭ چون مدتی درین سوز و گداز بگذاشت ٭ چرا ز دم هر زه پای
گلگونش ٭ هنوز از دلم آن خار خار می نمود ٭ چون مدتی درین سوز و گداز
بگذشت دل از روی ظرافت بخود آمد و دست در دامن عقل زد که عذری موجه
در خزانهٔ تدبیر تو باشد که بدان از دست سرزنش شوق خلاص توان یافتن گفت
بلی عذری بغایت موجه دارم چه مقتضای هواداری اگر چه آن بود که چون التفات
همایونش مشاهده نمودی سر در خاک پای بادپایش افتادی و لکن اینجا نکته
نازک هست که بلندی قدر این خانوادهٔ گیتی پناه نه از آنست که بقوت طیران فکر
و پای پر امن کنگرهٔ کاخ آن توان گشت بدان دلیل که بدین نزدیکی حضرت خلافت
پناهی ظل الهی مراضیه مآثر ملکه و سلطانه و حیا من عدله و احسانه معینا للشریعة و الاسلام
و الدولة و الدین که پادشاه ممالک ایران و تورانست چنانچه زیبد که بر کتابهٔ ایوان
مبارکش این بیت مطابق افتد ٭ بجنب قصر تو ناهید و کهنه چرخ کبود ٭ مثال پیر زنان
آمده رای کسری را ٭ خدای تبارک و تعالی فتحی چنین حضرت همایونش را ارزانی فرمود
که اقطار خافقین بر طنطنهٔ صیت آن شده گنبد گردون پر آوازهٔ صدای اوست
مقتضای رای جهانگیر از تاریخ زمان گذشته و حال مفهوم شده آن بودی که اشراف
اطراف و عموم ارباب عالم بدین آستانه شتافتندی و تهنیت نمودندی چه این صورت
که روی نمود و این فتح بزرگ که کرامت شد جای آنست که ٭ ستاره بهر مجمر قند
بجای سپند ٭ بدفع دیدهٔ خورشید هر زه گرد غیور ٭ مجاوران حرم بگسلند بار نثار
بدست باد صبا عقدهای گردن حور ٭ و در میان همه این تهنیت شایستهٔ بواسطهٔ
هواداری جانی در زمانی که از غلبهٔ سپاه اسباب شوکت سلطان نیم روز واهی شده
و آب از هجوم لشکر بهمن در زیر جوشن دختان گریخته ٭ بنفشه نکرده سر غنچه
تیز ٭ چو باد خزان آسمان نه گربه ٭ هر چند سعید درین موسم بغایت شاق بود از
یکبارهٔ راه برای تمهید این خدمت متوجه بساطبوس آمد مقتضای قانون فکر چنان بود
که از آنها که بدین خدمت قیام نموده باشند و بدین سعادت فایز گشته تهنیه
یابد و مزید عاطفت پادشاهانه و التفات خسروانه مخصوص گردد تا دور و نزدیک
خدمت آداب خدمت بیاموزند و خدمتکاران سبب استظهار گردد و بدکرداران را
موجب خوف و انکسار و الحالة هذه قریب دو ماه باشد که درین آستانه رسیده
ملحوظ گوشهٔ چشم التفات نشد مگر باستماع طعن عیبجویان و تذکار سخن بدگویان

کناه بخت منست این کناه دربان نیست • بخ هرجه بیش برد دولت زدم سنگ •
بختم نمکه که هست زسم بی عیارند • هرآینه این معنی سبب معذرت باشد و عذر تقاعد
خدمت کردد و دل چون این عذر از عقل بشنید نایره تحیرش تسکین پذیرفت
و داعیه آن شد که مصدوقه حال بعرض رساند بدین درازنفسی و کستاخی عفو از
کرم پادشاهانه متوقعست سایه چتر سلطنت آثار بر مفارق عالمیان مبسوط
باد بمحمد و آله صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین **بامیرزاده شاهرخ نویسند**
اللهم یا ظاهر کما جعلت وجوده مظهر الرافة فخلد ملکه و سلطانه محروسا عن کل آفة بعلو
اقامت وظایف دعاکه همواره در اوقات شریفه که مقتضای فرموده ادعونی
استجب لکم دران هنگام امیدوار باشد • و آن زمان بنود در ره عابده • مواظبت
نموده و خواهد شد بعرض پایه سریر معدلت مصیر میرساند که خدا آکاه هست
که نیت این فقیر در استادکی نمودن بخدمت شریعت دو جیز است اولا رو
سپیدی در نزد حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه و دوم آنکه چون در
زمان دولت چنین پادشاهی این بیور واقع شده بخدمتی که از دست این فقیر
بمی آید خود را داخل دیکر خدمتکاران کرده باشد چه این دولت بزرکتر از آنست
که هرکس را قوت جلال ادراک آن باشد • باش تا بستان شود پیدا • باش
تاکار آن رسد بظهور • حالیا درویشی فرستاده و چند مهم ضروری جهة رواج آن
خدمت بعرض رسانیده که نواب را بنمایند جوابهای آنرا بر وجهی کردن که آثار
رحمت بران ظاهر کردد از معدلت کستری و شریعت پروری دور نخواهد بود
دیکر آنکه چون در باب خواص اشیا و علوم چیزی غریب چند یافته بود که مناسب
مزاج مبارک آید هرآینه از روی خدمتکاری واجب بود فرستادن انشاء الله
مقبول اقدس آید چتر معدلت پرتو عالمیان مبسوط باد بمحمد و آله صلوات الله علیه و
علیهم اجمعین • کمینه خاکساران صاین ترکه **بامیر فیروزشاه نویسند**
اللهم کما نورت بسیط الملک ببساط جلاله فاحرس بعینک التی لا تنام عن عین الکمال جمال
اقباله بوسیله صوالح دعوات اخلاص آیات استدامت ایام دولت و داد کستری
و استزادت اسباب حشمت و دین پروری اعلی موافق کشورکشایی افاضل
ملاذی از واهب العطیات می طلبد و امید واثقست که آثار دعای درویشان در حق
ایشان یوما فیوما بر صفحات احوال و اوضاع معالی نشان واضح و لایح کشته و خواهد
کشت • حقت از آنجا که انشا کند • هوار مدارش که نظم کند • بعز عرض میرساند
که شرف و بزرکی خانزاده قدسی شعار و دانایی بدرای مالک پرای پوشیده نخواهد

بود و چون حامل این ضراعت شیخ برهان الدین امیر شیخ فرزند صلبی شیخ مرحوم
شیخ تقی الدین دادا باشد ولی بتکلف از اقران خود بصلاحیت نفس و استعداد
علمی ممتاز است و چون در حالت طفولیت بوده که پدر بزرکوار بجوار حق پیوسته و او
درین مدت بکسب کمال و طالب علمی مشغول بوده توقع دارد که لحظه التفات
بجانب او معطوف فرمایند و نواب را بفرمایند که چیزی چند که بعرض رساند بسمع اصغا
تلقی نمایند هرآینه مستوجب سعادت دو جهانی و مزید دولت و کامرانی خواهد
بود اسباب حشمت و کشورکشایی منتظم باد بمحمد و آله صلوات الله و سلامه
علیه و علیهم اجمعین **بهمو نویسند** اللهم کما نورت بسیط الملک بظلال جلاله فاحرس
عن عین الکمال جمال اقباله تحف دعوایی که اوقات عزیز اقدام اخلاصش را
بمستقر اجابت رساند و روایح فوایح تباشیر صباح صحایف اخلاصش را
بمودای موعود صدق ادعونی استجب لکم معنون کرداند مصحوب قاصد
صادق شوق میفرستند و دعاکه همواره بهمکی همت و نهمت مستدعی ایام
دولت و داد کستری و عروج بر مراقی عظمت و جهانبانی بوده و می باشد
چنانچه آثار ظهور بر صفحات احوال و اوضاع اعلی موقف کشورکشایی مالک
ملاذی مخدومی واضح و لایح شده و خواهد شد • شهباز دولت تو که پرواز
می کند • خوز صبر کن که جشم کنون باز می کند • هرآینه درین وقت که از آثار
قران سعادت قرین بزمان امر ذوی القوة المتین خاقان مملکت عراق
مشرق نیر معدلت و اقبال کشت اعنی موعود قدوم و منزل و موعود عساکر
همایون شد چنانچه کفته باشند • صفاهان ز ابر بکجند دولتها جوان کردد •
هوا اشیس و دلکشا آید زمینش کلستان کردد • الحق عامه خلایق ازین بشارت
روح افزا ریته خرم و شادمان کشتند علی الخصوص عموم ارباب عمایم که مدتی
مدید بود که ازین سرزمین بحر نکبات و حرمان بر روزکار ایشان تو زیده بود
• ازین بشارت خرم که ناکهان آمد • هزار جان غمی کشته شادمان آمد •
خواست که علی الفور بسعادت استقبال فایز کردد ولکن عوایق روزکار
چنانچه عادت اوست مخدره این آرزو در حجاب عزت مختفی کرد امیدان
شاء الله وحده العزیز هرجاکه مرکز رایات معدلت آیات کردد بدان سعادت
فایز خواهد شد **بهمو نویسند** اللهم کما نورت بسیط الممالک بظلال
جلاله جلالا للدولة والدین فاحرسه بلطفک عن شر الاعادی و کید القرین
از رفع دعوات استجابت آیات که در اصفی ساعات عقیب اداء العبادات

موقوف کردند دران وقت که مخلصان صف عبودیت را ببارگاه قرب جل من سایل
بار دهند و بساط موهبت نوال و عوض استجب لکم دعوت فرمایند که آن زمان
بنود در ره عاید وه معروض رای ممالک پیرای معدلت زای میکند سید زین
العابدین نویسند اللهم کما زرعت رسخته فی الشجرة الطیبة غصنا مثمر الفضایل
والفواضل زینا للعابدین فاجعلو من الفائزین بمدایح العلماء العاملین دعوات که
نسایم صفاتش طره طراوت گلبرگ طری باشد و فواح قبولش رشک رایحه
عطرآمیزان گله بهار آید هر وقت مبلغ و مرسل میگرداند و همگی همت بر نظم امور
دین و علم و دولت وحشمت آن نور دیده دودمان طیبین وطاهرین و سرو
حدیقه بوستان نطق و تیس مشهد منصوری باشند و امیدوارست که از نتایج رحمت
درویشان و خاطر ایشان سر احوال شریفش واضح و لایح گردد درین وقت
امیر یوسف خواجه اللهم کما جعلته عزیزا فی مصر المعدلة والحکومة علی الممالک فاحرسه
عن الآفات والعاهات وسایر المهالک وظایف دعوات استجابت آیات را وسیله
استدامت ایام دولت و جهانبانی و انتظام اسباب حشمت و کامرانی میگرداند و همواره
بران مواظب است و همگی همت ملازم و متوجه و امیدوار اثقت که آثار آن بر صفحات
احوال و اوضاع اعلی مواقف کشورکشانی معدلت شعاری روز بروز واضح
لایح گردد و خواهد گشت بعد ما انهای رای ممالک آرای میکند که صورتی عجب رعی
نموده توقع دارد که بملاحظه التفات بزرگانه متوجه شوند حال آنست که جمعی درین
مملکت حکم قلمی دارند هیچ آفریده قدیمی تر ازین فقیر نیست چه حکم از زمان خاقان
بازهست و دیگر هیچکس ملازمت آستانه و شرف بساطبوس درنیافته بود
واین فقیر چند نوبت این سعادت دولت کرده بدان سعادت رسید درین وقت
با وجود حکمهای قدیم و جدید که در دست دارد دیوانیان که آمده اند مضایقه
میکنند و تشویش وقت میدهند و دیگران که هیچ از نهادارند با ایشان مضایقه
نیست هرآینه واجب نمود صورت حال بعرض رسانیدن و احکام را بشرف مطالعه
مآب فرستادن و بر دامن عنایت قدیم آنحضرت نهادن که بهر وجه که رای کشور
کشای اقتضا فرماید این تشویش رفع فرمایند که حسن چون بغایت مستظهر بود
بمبالغه احتیاج نداشت اسباب دولت و دادگستری منتظم باد بمحمد و آله صلوات
وسلامه علیه وعلیهم اجمعین امیر فیروز شاه اللهم کما نورت الملک بظلال
جلاله فاحرسه عن شر الاعداء فی جمیع احواله بعد از تقدیم وظایف دعاگویی
و دولتخواهی انهاء رای ممالک کشای عالم آرای میکند که باعث بر بنا برآم

نمازه دو جبر شده که اگر سلوک جاده اصطبار و انتظار بر حد اضطرار رسیده
و دوم آنکه چون در عرضه داشت سابق صورتی چند التماس رفته بود و رعایا
آنها بغیر موقع افتاده واجب نمود قناعت کردن این زمان التماس چنین است که
حکمی که مرحمت نموده فرستاده بودند که چیزی ازین فقیر هر کس که تصرف نموده
باز دهند امضا یابد و خود از ان وجوه در وصله قرضخواه نشیند و عیال
و اطفال را خلاص نموده بجایی تواند غبار گرفت و دارایی ایشان گردد چه موجب
توقیع عیال این فقیر از قرض خواهان و غرما چیزی دیگر نبود و ایشان مدد
نمودند و الحالة هذه هم ایشان مانعند و غرض که چون جمعی عزیزان در وقتی جان
دستگیری این فقیر کنند و از دست عوانان می آوب پاک خلاص دهند و این
فقیر مال ایشان را فکر نکند درین مدت اندکی که توانست آمدن نداشت کرده شد
ولیکن جمعی عزیزان هستند که اظهار کردن نیز مصلحت ندارند و این فقیر در جناب
ایشان است توقع برحمت و کمال شفقت و درویش نوازی قدیم جناب نخست
دارد که چون حکم شده و دارنده از غایت دلسوزی خود آمده که پیشه مردم
آدمی را بحال این فقیر و بیکسی او رحم می آید چنان فرمایند کردن که زود مراجعت
تواند نمود که وقتی عجب است عجز و انکسار این اطفال بغایت رسیده کار درویش
مستمند بدان که تراینه کار نباشد و عرضه داشت خود همین پیش نیست ولیکن
یک حدیث و آیتی از قرآن مجید بخاطر می آورد که داب این فقیر چنین است که
هرگاه که رسد معنی آیتی و حدیثی بخاطر او آورد تا با هو فوس بپایان
نرود عزیز در سخنهای الهی نکو یاد کرده اول حدیث اینست که در صحیح آمده که حضرت
رسالت فرموده که کل الناس یغدو فبایع نفسه فمعتقها او موبقها یعنی هر کس که بامداد
کرد کاری پیش گرفت نهاد خود کرد نفس خود را بگمان کار کرد اینست پس
اگر آن کار انشاء نیک داد و ان کار را با تمام رسانید نفس خود را آزاد کرد
از آتش دوزخ و بسعادت یافت و اگر اشرید داد و دانسته باز نگشت
از ان و هم دران کار ماند او هلاک کننده نفس خود ست و اهل شقاوت تا اینست
مودای این حدیث و پوشیده نماند که درین مدت که تشویش دانایان
و راه روان صدق و صفا پیش نهاد همت ساخته اند از هر گوشه چه صدا آید
هزار قصه ز هر سویت آگهی دادند و لیکن بر سر مضمون غیرتی حکم
واما آیت اینست که میفرماید ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب
الاکبر لعلهم یرجعون یعنی البته غافلان را بچشانیم از عذاب اندک نه عذاب بزرگ

باشد که بار کرده‌اند پیشانی زین دراز نفسی کردن ادب نمی‌باشد اسباب مراقی جاه و کشور
کشائی منتظم باد نوغنچهای گلستان دولت و داد گستری خلّد الله فی ظلال جلال الوالد
ایام را دعوات اخلاص آیات مخصوص کرده‌اند به همگی همت متوجه است ممتع باد و بند
به والد سایر ملازمان و مطیعان درگاه گیتی پناه را به دعوات استجابت آیات مخصوص
داشته توقع آن میدارد که گاهی مخلصان را در غلوای اشتغال ملکی یاد و خاطر عاطر همایون
آورند باشد که وارنده روزمراجعت تواند نمود و این فقیر عیال و اطفال را در زمستان
تواند رسید و کرد آوری کرده و اگر نه لیس علیها بد جهد • اگر بر من بنخشانی پشیمان
کردی از آخر • بخاطر و از این معنی که در خدمت تو گفتم • سعادت مستدام باد بمجد
واله صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین • اللهم کما جعلت ظلال جلال
معدلته و احسانه ملجأ الافاضل و الاماثل فاحرس جلال اقباله عن عین کماله و سائر
الغوایل وظایف دعواتی که از انوار قبول اجابت از مطاوی بیانش مانند مجامع
عیان عباد رمضان قلا واضح ولایح است کرده و خدماتی که رواج صدق نیت
و هواداری از تراوح اداتش رایح و فایح ممهد دارد و بهر حال هرجا که بود
از شکرایادی کریمه و ذکر اوصاف همایون غافل و ذاهل نگردانیده چون در طرف
گیلان از جانب مخالفان دولت ابدپیوند بوئی و گفتگوئی همواره میرسد عقل صواب
اندیش اشارت چنان کرد که بجانب مازندران که داخل خاصه شریفه باشد کشد
باشد که آن صبا بوزد که نسیم او گردد شمامهٔ کرمش کارساز من • چه حکم
سلطان محبت برین گونه رفته است که چندانچه بنا زیادتر هواداران را از کوی
دوست دورتر کند میل پیشتر نمایند • صبر کن ای دل که صبر نیست اهل صناعت
چارهٔ عشق احتمال شرط محبت و فاست • هرچند حکمی که رسید نشان بی‌غایتی داشت •
ولیکن وفا و عهد هواداری دامن گیر شد • کان مرا که نبایم ز آستان تو روی •
تا بستن ملالی که بر من افشانی • بنابرین مقدمات متوجه ساری شد و این دعا
در آیینه رقوم رقم نیاز مندی میگرداند و بازدارنده را با عوضه داشتی مشتمل بر تمام
مصدوقهٔ حال با علی مواقف افاضل ملاذی اسلام پناهی میفرستد که فکری
کلی در بارهٔ این فقیر بفرمایند کردن بعد از آنکه وضع حال تمام بعرض همایون رسیده
باشد • روزنم تو برفروز و شمع ما تو نور بخش • این کار رشته کار رمه و آفتاب
نیست تا جهان بوده است کار فضلا و دانشمندان بر دامن عنایت دولتمندی بوده است
که با کمال مرحمت بهوشمندی و تمیز تمام موصوف باشد و سخن صاحب غرض را تمیز
تواند کرد و قدر هر کسی تواند دانست و این جامه درین روزگار بر قامت قدر

دبزکی

دبزکی آن حضرت راست می‌آید بسبب کبر ابرام زیاده نماید و فصل خیری مشتمل بر
تفاصیل احوال بعز عرض رساند معذور خواهد بود • گناه عاشق بیچاره نیست در پی تو
گناه تست که رخسار دلستان داری • متوقع که لحظهٔ التفات درین فصل بتجز امعان
فرمایند و هرچه رای عالم آرای بعد از امعان اقتضا فرماید چنان را بجا نماید تا کاربند
شود • رای که فیض رای سعادت فیروز تست • بیرون شدن نمای نظلمات
حیرتم • آن دولتشان که مرحمت نموده فرستاده بودند چون مشتمل بر عتاب
حکام این جانب بود و کمال تسلط ایشان و بیکسی این بیچاره کاظاهر بود نتوانست
فرستاد و جهت بی‌آثاری بی‌عنایتی تنها وجود یکسال که در تعذیب این دانشمند بی‌گناه
گذشته بعد از شفاعت امرا و بزرگان داشت نخواست که بر همین قرار گرفته باشد
و دشمنان خرم و دوستان غمگین کرده‌اند • زبان دنیا سهل است پیش درویشان
ولی شماتت اعدا بلا بود • ایضا • قطرات باران مرحمت و مهربانی که از
سحاب خطاب کرامی خسروانه که دمی هر دمی برگشت زار اخلاص و هواداری
این خاکسار کوی شوق و نیاز مندی که در آتش هجران و حرمان از سعادت
التفات آب حیات خاصیت می‌سوز و می‌ساز د باریده بود در بهترین وقتی
و شریفترین ساعتی نزول لطف و اجلال نمود • چه شکر گویمت ای آسمان لطف و کرم
که بوستان امیدم نخواست بثمر دل • درویش نوازی که بزبان قلم فرموده
و احوال این مهجور زاویهٔ حرمان بوسیله جلوه‌پذیر از درد هجران و بی‌سامانی
اوضاع دوران که در آن چند روز که به سعادت ملازمت غایب می‌گذشت
دل رنجور را از شربت لطف و بندگی نامه نوشش دارو و دارای بی هر مردم
داری مینمود چه اخفای نجایب روزگار را مرهمی از مرحمت می‌نهادند
هرچند در زمان دوری نیز همواره فیض عام انعام دیر الفت و هر دم بنوازش
یاد داشتی این شکسته را مرحمت میفرمایند ولی • کسی که خوی تو دید بوی
مشک نخواهد • کسی که لطف تو یافت بر گل چکند • چند بار درین دو روز بواعث
شوق عنان تالک در ربوده و سوار شد که سعادت ملازمت دریابد ولیکن
عقل خورده بین باز درمیان آمد که مبادا که ثقل حضور مشیت اوقات گردد و اگر
از روی درویشی بنجوای فرموده الصلح خیر نکتهٔ دراخته شود موافق مزاج
همایون نباشد حالیا دو روز دیگر پای عزیمت در دامن صبر کش • رموز مصلحت
ملک خسروان دانند • غرض که یک لحظه اوقات از دعا خالی نمیگذارد و هر روز که
می‌آید لوایح اخلاص و هواداری زیاده می‌گردد • مهر بیست نهان در دل و جان

من وآن مهد • همچو مه نو روز بروز نست نیابو ت • بدین دران نفسی که اوقات
لطیف را مشوش ساخته هم کرم جبلی عذر خواهی تواند کرد • بدجانب که روی
آ رزی بشادی • حکایت یاد جون دوران جهان کیر • جناب برسمه اهد آفاق منصور
سپاهست قاهر واعدات مقهور بمحمد وآله صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین
ایضاالهم اللهم کما زینت تخت الخلافة بآثار جلاله وانوار جماله وکماله سیما فی الملک
احیا فی الاسلام والدین فمتعه بما من الاتفاق عن غایة مبتغاه فی سریر العز و
والتمکین برفع دعوات اخلاص آیات که تمهید وظایف ادا و آن در اشرف اوقات
واصفی ساعات که رواج تراویح رمضان دران باشد سادس فرایض خمسه
دانسته • که آن زمان نبوز در ره دعا پرده • جنانچه آثار اجابت آن بر
صفحات احوال واوضاع عالیحضرت خلافت پناهی امامت مآبی لا زال زمام نظام
الملک والدین بیدی قدرته واقباله واضح ولایح شده وخواهد شد جو ذرا غدا
خاطر ملکوت ناظر آورده معروض میکرداند که هرچند نکایت شداید زمان
بنبال بلیات وسهام ملام از کمان حدثان در کمین کاه غذر وخواری دایم باران
است ومحوای تکثرت النصال النصال علی النصال بر احوال واوضاع فضلا و
دانشوران ودرویشان روشن ومبین میکرداند • علم بر تشهیلی تشهیدان
نخته شد • ترکش خدنک بلا در کمان هنوز • ولیکن جون در اثنای این احوال
باحوال بشارت فتح ونصرت آن درکاه افاضل پناه فواضل آثار فضایل شعار
رسید عذر همه بیداد وروان خواست • بجا غفرت ایا منا عن ذنوبها •
فیج وبعذر لاتقابل بالرد والحق • همچو بدری که برآمد شب دیجور محاق • یا بهاری
که برآید بس سرمای عجوز • ظلمات هموم را باشعة انوار بهجت وسرور فنا مبدل
کردانید وجان بژمان از غایت فتح وحقی بدین ابیات مترنم کشت
باد صبحست این کذر بر کوی جانان یافته • یا دم عیسیست جسم خاک از وجان
یافته • یا بشیر دولت ذات عزیز یوسفست • رهکذر بر کلبهٔ احزان کنعان
یافته • یا خلیلست اینکه آتشها برو ریحان شده • یا خضر در عین ظلمت آب حیوان
یافته • هر آینه واجب وفرض شد در شریعت مواداری واخلاص بدین تهنیت
قیام نماید واکرجه خار علایق اطفال ودوری عیال بعد تمادی زمان آن در دامن
عزیمت آویخته است ولیکن قربان محبت مشوق بر همه غالب آمد • خیال
کعبه جان میدوانیدم بنشاط • که خارهای مغیلان حریر می آید • مقتضای طبع
جان بود که بسعادت ملازمت فایز کشته بمشاهده اوای مراسم تهنیت بکوید

فاما

فاما دو جیز خار تعویق در راه این آرزو انداخت یکی آنکه از نزاکم بنال شد اید
ومحن روزکار مزاج بدن جسمانی روی بضعف وانحراف نهاده بود وباجار عنان
عزیمت درین سواکشیدن نا انتعاشی یابد ضرورت بود وثانیا آنکه درمجلس که بسعادت
ملاقات همکی مصافات فایز و فیروز کشته بود همانا نکتهٔ از اشارات دروشیان
ازان فصل که • در خانه اکر کست یک حرف بسست • درباب سکون روی باز
کذشت وآنحضرت بخصوصه ملتفت کشته تعهد وتقبل فرمودند • من آنچه شرط
دعا بود کردم و دیدم • بر انتظار و قایم بران دعا تاثیر اسباب مراقی و دولت
ودستکامی بر نسق ومنتظم باد بمحمد وآله صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم وعلیهم
اجمعین ایضا اللهم کما نورت سریر السلطنة والخلافة بظلال جلاله ناصر الحق والحقیقة
والاسلام والدین فاحرس جمال اقباله عن عین الکمال العین الانام یا ارحم الراحمین
بعد از اتحاف دعوات استجابت آیات که نتیجات اخلاص ومواداری از مجاری
اوان اش • جون نسیمی که آید از کلزار مشام • روحانیان صوامع قدس را
معطر دارد وسبحات انوار صدق نیت وصفای طویت از مطاوی ارکانش
کمضبوط عمر ومضبوط لمر مناظر سکان مجامع انس را منور سازد معروض می
کرداند که جون مبشر اقبال که از ملازمان درکاه افاضل پناه است در جلعه دری
مژدهٔ نصرت وفتح ثبت الله قواعده باوتاد الخلود که عمرهاست تاجشم انتظار زیبکان
روزکار بر سر راه اخبارش • جون کوش روزنه دار بر الله اکبر ست
رسانید ومحوای • بشری فقد انجز الاقبال ما وعدا انشکار کرد وموادای • آن
کار که امید همی خواست بر آمد • وان وعده که ایام همی داد وفا شد • منتشر کردانید
بریدشوق که جواره آتش تعطش ونیاز مندی بدریافت سعادت بساطبوس
افروختی درکار آمد وغلغل نجای که از ان کاه باز که بهوای روح پرور متواتر شد
جواره از صادر و وارد پرسان وجویان شاه راه سر کوی وصالست
بکفت وکوی در آمد یعنی از جمن زمان وبوستان دوران نوغنجهٔ امید دانشوران
روزکار بنسیم فیروزی شکفیدن کرفت ودرخت آرزوی زیبکان وهنروران
دهر که از تند باد خزان حوادث بی برک کشته بود وجشم امید همه بر دریجهٔ بیت الاحزان
اندوه وخواری بحلیهٔ وابیضت عیناه من الحزن فراخ مانده در برآمد ومحوای موادای
بوی پیراهن یوسف که کند روشن جشم • یاد کوئی سوی یعقوب بکنعان آورد •
از ورود این خبر معاین شد وظیفه آنست که هرجند عوایق احداث روزکار وهرکونه
خار تعلقات بی بهجار در دامن عزیمت آویخته است • سعیا علی الهام لا مشیا علی القدم •

روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست ٭ در غنچهٔ هنوز و صدت عندلیب هست ٭
ثانیاً عرضه میدارد که تورع عزیمت و تفرقهٔ خاطر درین کثرت نمی گرارد که از
صحبت مخدوم محظوظ تواند شد و الحق زمان توقف و هنگام ابرام تمادی یا
کشت اگر در تنجد و استجازه فرمایند ٭ گویم که این تحت خداوندی تو نیست ٭
اگر درع فرصتی مهلتی باشد فرصت ادراک ٭ این آرزو از دست نخواهد داد ٭
امیدم همین است از کردگار ٭ اسباب مراقی دولت و دوستکامی بهم
منتسق باد بمحمد و آله ٭ ملازمان دولت قاهر ازاهد السلام مخصوص میکرداند و تهنیت
میگویند جناب فضایل شعاری مکارم دثاری استظهاری علی الله تعالی شانه
به المطالع الحکم الطوسیة والاحکام البطلمیوسیة ٭ بدعوات مخلصانه مخصوص گردانیده
سوابق عهود قدیم و محبت اصلی مستظهر است و حاجت عذر خواهی اصناف الطاف
که فرموده و خواهد فرمود نمیداند عذر کرمت هم کرمت داند خواست

ایضا اللهم کما نورت الملک باشعة نیرات فتحه المبین فخلد ظلال معدلته و
خلافته علی العالمین بوظایف دعوات استجابة آیات که اوقات صدور آن
با داب رواج فرموده ادعوک استجب لکم فایح باشد و نشانهای اجابت از اوضاع
آن واضح و لایح مترتب داشته زبان اخلاص در حمن اختصاص هزار دستان
تهنیت فتح مجدد و استخلاص ممالک میگوید ٭ ملک را تهنیت بفتح شماست ٭ کس
نگوید بملک تهنیتی ٭ امید واثقست که درین ریاض دولت روزافزون هر بعد
از جمن امید گلی شکفیدن که هر دو از گلبن مراد هر ساعت نهال اقبال تازه بار
برآید ٭ هر دم ازین باغ بری میرسد ٭ تازه تر از تازه تری میرسد ٭ لله الحمد
که میامن قدم درویشان و دعای ایشان که در مشافههٔ همایون معروض افتاد
در حال آثار اجند بر وجه ثبت گشتن ٭ نشان آیت اخلاص اینچنین باشد ٭
که هم بنامخه کار اثر کند برش ٭ بیش ازین اوقات گرامی مشغول داشتن
نشاید اسباب مراقی ابهت و جلال بهم منتسق باد بمحمد و آله خیر آل و السلام ایضا
اللهم کما نورت بسیط الملک بظلال جلاله فاحرسه عن عین الکمال جمال اقباله بعداز
رفع دعوات استجابة آیات چون وقایع مایله که از عوارض عوادی حدثان روی
نمود بتخصیص واقعهٔ سعید شهید طیب الله ثراه بها دران آن اثر در اثارهٔ اندوه
و احزان نمود که شرح نتوان داد ٭ تا دیده دید واقعه زین صعبتر ندید ٭
دل کین خبر شنید گشتش باخبر ندید ٭ چه در جویبار جوانی نهال جمعیت جلال و برسته
باشد نکهت و شجاعت و استعداد و درویشی درین درخت برومند بهم

برسم وظایف تهنیت به پو بهی و این فتح نامدار را بی تکلف و تصلف جای آنست
که ٭ ستاره بر سر مجمر قدحهای سپند ٭ بدفع دیدهٔ خورشید هر زه گرد غیور
مجاوران حرم بکسلند باز نثار ٭ بدست باد صبا عقدهای گردن حور ٭ و انزاف
اطراف و علاء اعلام بلبستی که مدن مهم شتافتندی و گوی مسابقت در میدان
غبطت از یکدیگر ربودندی فرصت غنیمت والی ٭ و من العجایب انی سنأته
و انا المهنا فیه بالنجاح ٭ خواست که تنقل ملازمت قدمی را بآستان اقبال
آشیان آرد و بتلافی التفات آب حیوان خاصیت تدارک تتالی بلیات
نکبات که درین چند گاه رسید بکند و بمشافهه رسم تهنیت بجا رساند و لکن
عوادی زمان چنانچه عادت اوست خار تعوق در راه این آرزو انداخت
و مزاج جسمانی از غایت سست قدمی که درین سن می باشد پای در دامن عجز
و قصور کشید آری ما کل ما یتمنی المرء یدرکه ٭ فرشته ایست برین بام لاژورد
اندود ٭ که پیش آرزوی عاشقان کشد دیوار ٭ هر آینه این خدمت و دعا
تعلیم را قایم مقام ملازمت قدمی گردانیدن و چندروزی درین مواتوقف
نمودن جهة آسایش مزاج ضرورت شد و دیگر آنکه جانا در مجلس آخر که
باتفاق دیگر مخادیم سعادت ملاقات دست داد رمزی از این فتح در صورت
توقف و سکون در رود بازگفته شده بود به پروردگار رحمت پاکان دو بر
گزیدگان درگاه حق که این درعین نبوت و خلافت را از عمر و دولت ممتع
داشته هردم از دریچهٔ غیب لطیفهٔ که متضمن مزید حشمت و دوستکامی باشد
کرامت گردان ٭ چه دعا گوییت ای سایهٔ الطاف خدای ٭ یارب این سایه
نبی بر سر اسلام بپایی ٭ بمحمد و آله صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین
ایضا اللهم کما ازهرت ریاض الملک بانوار ریاض جلاله فاحرسه عن عین
الکمال جمال اقباله بعد از رفع دعوات اخلاص آیات انهای رای فضایل پیرای
سلطنت آرای می کند که هرچند از میامن قدوم درویشان و خلوص دعای ایشان
از جمن دولتمندی گل فتحی بزرگ شکفته گشتن که ٭ هر دم شکفته باد باجابت
ازین هزار ٭ ولیکن در استرهٔ جناب همایون آنحضرت چنان می نماید که امثال این
بسیار خواهد بود ٭ انی این که دیدی بخبر جزوی بوده کار کلی هنوز بر اثر است
امید واثقست که هرچه زود تر از گلبن دولت و دادگستری گلها شکفتن گیرد
و از بوستان سعادت و برخورداری درخت بر امید بختیاری در بر آید و چشم
امید اهل فضل و کمال روزگار ربیت که در انتظار آن روز زند روشن گردد

پیوسته بود ۞ صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید
ولیکن برضمیر منیر پوشیده نخواهد بود که عادت روزگار زنا بوده همین بوده در
مطبخ عشق جز نکو را نکشند ۞ هی الدنیا تقول بملء فیها ۞ حذار حذار من بطشی
وفتکی ۞ اگر در بر گشاید فلک راز خویش ۞ بگوید سرانجام و آغاز خویش
کنارش پر از تاج داران بود ۞ برش پر ز خون سواران بود ۞ زنهار
که خاطر مبارک در مضیق این مصیبت پی ننجانند و دست سکون و اطمینان
در دامن صبر و طمانینت زنند چه او بیامن التفات آن عالیجناب این
پرورش یافته بود و چون ذات مبارک بسلامت و عافیت بتخت
مملکت متمکنست از چنین تربیت و عنایت ازین کلاها بسیار بشکفانند و گر
انشاء الله تعالی ۞ گر برگ پیدا شد نخل تربیت کنی ۞ مانند عجز تو شود مالک رقاب
چون ذات مبارک در کنف سلامت است و بر تخت ملک برقرار نیست شکر
باید کرد و منع نمود که ناشکیبی را خاطر [illegible] باشد عیا [illegible] ۞ اگر ز گلبن
جاهت گلی برنجت چه شد ۞ درخت سلطنت سبز و سایه گستر باد بمحمد و آله
علیه وعلیهم السلام ۞ سایر امرا و اعواق دولت را بدعوات فراوان مخصوص
گردانیده اعظم الله تعالی اجرکم من کو بید دل قوی دارند ۞ که بعد از سیاهی
سپیدی دمد انشاء الله که در سایه این دولت روز افزون چندین
جوان دیگر سر از جیب بها دری برزنند و تدارک اند که خاطر مبارک امیره ملول گردد
بیادگار ربانی تماکه او خود رفت که دنیا چنین است و کارش همین
موفق و ممتع باد ۞ ایضا اللهم کما نورت بسیط الملک بظلال معدلته و
احسانه علاء الدولة والدین فزده فی مراتب ایالته واحرسه من الآفات
والعاهات یا ارحم الراحمین بعد از رفع دعوات استجابت آیات که در سایر احوال
و اوقات بران مواظبت نموده و می نماید و آثار و نتایج آن که به مجاری اوضاع
همایون خسروی کشورگشایی ظاهر می شود منتظر بوده و می باشد ۞ هر دم
ازین باغ بری می رسد ۞ تازه تر از تازه تری می رسد ۞ انها رای سلطنت
پیرای می کند که خادم خاک همان چند روز که سعادت مساعدت نموده در
ظل رافت و نعیم عنایت و درویش نوازی اعلی مواقف خسروی گذرانید نوبهار
عمر و نوباوه شاخ ثنا دمانی شمرد ۞ رمی بکوی تو بردیم و روزگار نماند
حکوبم از ستم روزگار ناهموار ۞ ولیکن خلاصه جان و روان و همگی
همت و توان ملازم درگاه گیتی پناه است ۞ تن گرچه منفرست و از خدمت

دور

دور ۞ جان و دل من گرد سراپرده تست ۞ و در هر منزل و محفل که رسیده
و میرسد ذکر خصایل خسروی و نشر اوصاف و شمایل همایونش عطر مجلس می سازد
تا با فسوس بیابان نرود عمر عزیز ۞ دائما ورد ثنا ذکر زبان می سازد ۞
امیدوارست که یکبار دیگر دیده [illegible] دیده بروای روح پرور و شمایل معدلت
گستر منور گرداند و از مسبب الاسباب همین میخواهد و ما ذلک علی الله بعزیز توقع
که لطف التفات دریغ نفرمایند داشتن و در هر باب بگوشه چشم عنایت نگاهی بمحرومان
کوی اخلاص و هواخواهی فرمایند کردن تا نهال اختصاص اصلی سرسبز ماند و نتیجها بخشد
بتخصیص جمعی که نقد جانی دل و جان اینجا گذاشته ۞ بتقان حکمت آموزی چه باشد
زاهل کرم حاجت سوال نباشد ۞ از قلم نوازش ایضا از قلم نوازش
انتظار از سر کلک تربیت و عنایت بر صحایف غریب نوازی و دلجویی کشیده
بوده بر طبق فرموده صحف مکرمة بایدی سفرة کرام بررة در اعز اوقات نزول
اجلال یافت و چون فحوای فحاوی آن اولا مشتمل بر سلامتی ذات شریف اعنی
جناب افاضل ملاذی تقوی قبابی مکارم آبابی فواضل شعاری فضائل دثاری
شیخ الاسلامی لازال العلو شانه فی الخافقین بسیطا فی الملک والدین مجدا یافت آنرا
بدعوات استجابت آیات و سجدات شکر غایات مقابل گردانیده ۞ بر فرق نهاده و بر
دو دیده ۞ بکش ز دو دیده فرق نهاده ۞ عزل اول حبیبی الآخر در مرحله ثانی چنان
چون جناب ادام الله تعالی فضایلها حسنی را احرام آن حرم کرم بسته دیده اینچه
این حروف اخلاص ظروف را بر صحیفه شوق و نیازمندی کشیدن واجب دانست
خفا که دران چند روز که از سموم حوادث زمان بزلال وصال آن منبع لطف
و کمال تشفی یافته است متمتع می بود آن سرجریده آمال و امانی شمرد ۞ خود
آن هم با آنچنان بر گذشت ۞ که باد بهاری بر اطراف دشت ۞ احوال بیمار من
جهت بزرگوار خیر و خوبی که در النیت جناب مشار الیه بتفصیل آنرا معروض خواهد
داشت چون همواره خاطر شکسته متوجه استطلاع اخبار سلامتی ذات
مبارک می باشد اگر گاه گاهی قلم معارف نگار ریحان دارند که سری در صحیفه
نوازش مخلصان قدیم جنبانند و احوال مزاج عدیم المثال اعلام بخشند ملحق
بسوابق الطاف و اعطاف خواهد بود اسباب مراقی اقبال و مدارج کمال
متسق و منتظم باد بمحمد و آله علیه وعلیهم الصلوة والسلام ۞ ملازمان آستان
عرفان آشیان را بدعوات مخصوص گردانیده مشتاق داند فضلای کرام مکارم
و عرفا عالی مقدار که مطلبان مجلس فضل گستر و صحبت روح پرور اند بالیتنی کنت

معهم خوانده هر یک را خوانده علی اختلاف طبقاتهم بدعوات اشتیاق آیات مخصوص میکرداند
واستمداد همت می نماید **ایضا** اللهم کما ضوعت البلاد وبسط الغاسه الکریة ونورتها
بظلال جلاله العمیة فلا ضیع عادک وشتهم بالاستفاضة عن تلک الحضرة العظیمة بجواره
بوسیله رفع دعوات اخلاص آیات وعرض خدمات اختصاص غایات خود را وصه
بذکر اوقات قدسی ساعات وخلعات معارف بدیکارت می کند وبیامن فرمود ه
ولکل وجهة هو مولیها امیدوارست که آثار التفات فیض بخش وانوار باطن
غیب نقش بر صفحات احوال طالبان دردمند ظاهر کرده ومتعطشان بوادی
شوق را بزلال کال خاص که از سر چشمهٔ قد علم کل اناس مشربهم زاینده شد سیراب
کرداند ‌٭ الا قل لسکان وادی الحبیب ٭ هنیئا لکم بالجنان الخلود ٭ افیضوا علینا من
الماء فیضا ٭ فنحن عطاش وانتم ورود ٭ وچون گاه گاهی برشحات اقلام
ارشاد اقالیم ریاض محبت مخلصان ومریدان جانی را تازگی وطراوت
می بخشد سر رشتهٔ امیدواری را استحکامی هرچه تمامتر می شود ودست امل
در عروهٔ وثقی عنایت اصلی ومحبت ازلی میزند وظاهرا وباطنا استمداد همت
می نماید انشاء الله اعتنا التفات شریفه بسوی مخلصان قدیم معطوف فرمایند چنانچه
آثار آن حکمان مشاهده نمایند از بن مبالغه نمودن ادب نیست ٭ زاهد کریم
حاجت سؤال نباشد ٭ سایهٔ ارشاد پناهی بر مفارق عالمیان از طالبان
ودردمندان گسترده باد بمحمد وآله صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین **ایضا**
مریدان حلقهٔ ادب ومعتکفان آستان افاضت را بسلام مخصوص گرداینده
بخواهی بالیتنی کنت معهم تذکار می کند متوقع که از گوشهٔ خاطر عاطرشان فراموش
نباشد ممنوع باد ونداء **ایضا** اللهم کما نورت مواطن البلاد وبواطن العباد بظلال
جلال ارشاده سیدا قاسما لحظوظ الطالبین فاصرف عین الکمال عن فیضان عیون
کاله برحمتک یا ارحم الراحمین اوقات قدسی ساعات اعلی مواقف نقابت قبابی
ارشاد مآبی که پرتو انوار التی مع اصطلاحات رسوم عادی را دور کرده اینه باشد
عرصهٔ عرض دعوات اخلاص آیات که زلال صفایش از غبار رعونت مبرا باشد
ونسیم قبولش از روایح رسوم عادی مقدس ومتوالی گرداند وهنگام لحظهٔ دیگر
که در ملاحظهٔ التفات ارشاد آیات بفنون اشارات حقایق عبارات فایز ومستعد
گشته هانا را سر دفتر ایام شادمانی وعنوان روزنامهٔ آمال وامانی
دانست مواطن آمالی ومرقی مآربی ٭ والمواد الطواری ومأمن خیفتی ٭
بجوعهٔ تو سر مست گشت نوشت باد ٭ خوذاک کدام سخن این که در سودا ری

جون از زنده هزار مبنی بخیهٔ ملامت که بوشش بشین دل خرقه خونین در وقت
نزول بر دار ظرزی ردی نمود که صورت آنرا بعرض پایهٔ سریر
اعلی رسانیدن واجب شد درویشانرا که احرام آن حرم کرم دبر بسته
کرلیسته بودند فرصت دانستند متوجه استفتا وبدان عرفات عرفان
گردانیدیم که ملاحظهٔ التفات معهود که سرمایهٔ مطالب ومآرب است دریغ
نخواهند فرمود واگر گاهی قلم حقایق ترجمان فرمایند که سری درصحیفهٔ اخلاص
مواداران قدیم جنبانند واحوال مزاج مبارک که دائما بیش نهاد خاطر می باشد
اعلام بخشند از مکارم جبلی بعید وبدیع نخواهد بودن بیش از بن اوقات گرامی را
مشغول داشتن ادب ندانست سایهٔ سجادهٔ ارشاد وپرتو بر طالبان ممدود
ومبسوط باد ٭ ملازمان آستان ارشاد آشیان را بدعوات اشتیاق آیات
مخصوص داشته دائما استمداد از همم عالیهٔ ایشان می کند بزرگانی که ایشانرا در بساط
انبساط درویشان نصیبی ونوالی می باشد بعد از خدمات بمسامع علیا اعلی جناب
فضایل مآب تقوی قباب فتوی مآب لازال بعلو شانه عزیزا فی مصر الفضائل بل
علی مسند الافادة بین الاماثل جلالا للفضیلة والمکارم والشریعة والدین بوسنا که
بی شایبهٔ تکلف واسطهٔ عقد فضلاء دهر ونادرهٔ کاملان عصر ممتع باد وسند
ایضا له مطیعان آستانهٔ ارشاد آشیانه اعلی موقف سیادت قبابی ارشاد
مآبی لازال ظلال جلاله سیدا فی العالمین قاسما لحظوظ الطالبین والمسترشدین
فتح نموده بعرض رسانند بالخیر والعافیه **ایضا** هو اللهم کما نورت العالم
بظلال جلاله فمتع العالمین بطول بقائه وکسا کالی اوقات قدسی ساعات اعلی مواقف
ولایت پناهی ارشاد ملاذی سیادت قبابی حقایق مآبی عرفان ایابی را لازال ظلال
جلاله موطن استرشاد الطالبین ومجال کماله مستنزه قلوب العاشقین والعارفین
عرصهٔ عرض دعوات اخلاص آیات وخدمات اختصاص غایات می گردانند وهنگام که در آن
چند روز که خزان دولت واقبال اقتضاء انخراط در سلک مستفیضان ومقتبسان
انوار هدایت از مشکوة ولایت کرد آنرا بیت القصیدهٔ عمر وزندگانی دانست
جعلنا من تاریخ اللیالی ٭ وعنوان المسرة والامانی ٭ عذر اصناف الطاف که مطیعان
آستانهٔ هدایت آشیانه فرموده اند چون از آن بلند که السنهٔ تقریر
وتحریر بیان سطری از آن وفا توانند آنرا نیز حوالت بکرم عمیم درویشان
کردن بمنهج صواب اقرب دانست ٭ نفسی می نیارم زد از لطف دوست
کر شکری ندانم که درخور اوست ٭ چون دارنده الحرام حرم کرم بسته دید

نمواست که صحبت او خالی از غرض نیازمندی باشد اسباب مراقی کمال منتسق باد
بمحمد و آله صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین ه جناب سیادت قباب معالی
ایاب حقایق مآب لازال جلوشانه بهاء الدوله والدین وکخفیة والدین را بعنون
دعوات مخصوص گردانیده استمداد همت می نماید موفق باد ند جناب توفیق ایاب
حقایق مآب میر محمد مومن را بدعوات اخلاص آیات مخصوص گردانیده علو الطاف میخواهد
واستمداد همت میکند ممتع باد ند جماعت مطیعان درویشان را سلام میرساند بالخیر
والسعاده ایضا اللهم کما زینت صدر الصدارة بظلال جلال الدولة والدین لطف
الله ه فاحرس جلال اقباله عن الشین والنقص من منازعة الاقران والاشباه
دعوائی که نسایم اخلاصش مجامع قدس را متعطر گردانند و فوایح صفایش مواطن
حظیرهٔ انس را معطر دارد مرفوع میگردانند در وقتی که حاجبان بارگاه جل من
سایل جل من مستغفر بساط اجابت نوال ادعونی استجب لکم وساکنان مطمورهٔ
زمان و زمین کنز اندیشان کبر ه که آن زمان بنو ز در رهٔ دعا پرده ه و دائما
بذکر محامد ونشر مناقب اعلی مواقف صدارت قبابی مالک آبی افاضل ملاذی
فضایل شعاری فواضل آثاری سلطان العلمائی مشتغل مشغولست تا با فسوس
بیابان نز و ذکر عزیز ه دائما ذکر شما ورد زبان می آرد ایضا اللهم کما جعلت
صدر الصدارة بظلال جلاله مورد لطف الله فاجعل مکانه عزه عالیه عن بلوغ الاقران
والاشباه ه دعوائی که رواح اخلاصش فوایح قبول اجابت ه جو نسیمی که آبی از
گلزار بشام ایام دولت رساند و حدمائی که لطایف خلوصش نسایم ورود الطاف
ایزدی را ه جو برگ گل که باد صبا در آویزد ه بشام مستروحان آستان اقبال
آشیان رساند لحظه فلحظه میفرستند و بر مقتضای فرموده ادعونی استجب
لکم و موعود صدق قش واثق و امیدوارست که ریاض دولت و کامرانی
اعلی جناب بوما فیوما از جویبار الطاف ایزدی و لطایف غیبی طراوتی تازه و
نضارتی بی اندازه کرامت کرده ه و هذا دعاء لا رد فانه ه علی سنناه و کسر وله
سرفه ایضا اللهم رسخنه لعقود جواهر الحقایق والکمالات حافظا للملک والدین
فاجعله لوجود الطلبة غیاثا و ملجأ محفوظا عن شر عدوان الظالمین همواره ریاض
محبت و مصافات را که از چشمه سار قدم علم کل الکلمه سیراب آبشخور دارد و بنفحات
لطایف آیات دعوات استجابه غایات سرسبز و شاداب میدارد وامیدواثق است
که از گلبن دولت و اقبال هر دم گلهای تازه بر دهد و از چمن سعادت و ظفر هر لحظه
غنچهٔ شگفتن گیرد ه هردم ازین باغ بری میرسد ه تازه تر از تازه تری میرسد ه

اللهم کما جعلته فی علو شانه بنظم الملک و مصالحه فصیحا فاجعل سعیه فی ارتقاء و معارج العزة
والاجلال رشیحا وظایف دعوات استجابت آیات را ممهد داشته بعلی همت
متوجه استدامت ایام دولت و دوستکامیست و امیدواثق است که نتایج
آن بر صفایح احوال و اوضاع اعلی جناب وزارت قباب آصفی لازال ریاض الملک
بامطار رأیه نضیرا و بلبل جلاله فیه فصیحا واضح و لایح گشته و خواهد گشت ه
کاری که امروز چو نظم تمام یافت ه کار این زمان زنثر پیت خواجه میرود ه
از دولت امروز تو نیکو بیخام بیروزه ه کانکنا که این نباشدت آن باشد ه
اللهم کما وفقتها علی مناهج الحق والاخلاص فی طریقه فوفقها للسلامة عن مدارج
التزیین والخلاص عن مضیقه وکما جعلت شانها رفیعا فعجل فی رفع ماشانها
مرحبا بالسلام مرسع بوشیده نماند که تمهید وظایف دعا گرا از رسوم رعونت
امیز مترسلان مبرا باشد و بشیوهٔ پاک بازان عادت سوزانا و انتفیا امنی بجلیه
صدق و صفا مطرا ممنح اصابت و مستقر اجابت اقرب آید هر آینه در اقامت
این نوع خدمت بانچه در اوقات اسحار عقیب الاوراد والاذکار که مبشران
جل من نایب جل من مستغفر خاکساران کوی انکسار را ببارگاه قبول بار دهند
دست رس باشد اکتفا نمود ه گوییا خواهد گشود دانرد و لتم کاری که دوش
من همی کردم دعا و صبح صادق می دمید ه لجد مادران هنگام که هنگامهٔ خیال گرم
شدن گرفت بحکم کفته تطهیر وفا یار در آویزید دم ز دامن چنگ ه لولی لالالی ذوق
را با و زیبانده پر عقل ما جرائی صوفیانه در میان افتاد که چرا باید که درین نوبهار
دولتی که هر شکوفه وسمن که استعداد ریزه دارد از شمال اقبال و صبا قبول شکفتن
گرفت و آن خرده ریزه بر طبق عرض ظهور پذیرفت و انتشار شمامهٔ آن در بزمگاه
عشق و باغ حریفان را از بخور عود و عنبر مستغنی گردانید گل با وجود این
مایه که در هر ورقی از دفتر استعدادش درحساب که از فلک فذلک محصول
آن چون فاضلست در حجاب تواری مای بند هر خاری باشد ه پری بهفته
رخ و دیو در کرشمهٔ حسن ه حاصل الکلام از تمهید این مقدمه ه جاید عقل بحیرت که این
چه بو العجبیست ه و یک آرزوی صاحب رائی به پیرانا فرهنگ نظر که یکی از
مشیران مجلس اوست در میان نهاد و از کمال دو د بینی روی بشوق
آورد و گفت هر چند تحقیق لمیت این معنی از اشارت حاجب بارگاه سلطنة
پناه عشق فهم شود و قانون فکر این معنی از تلویحات عیون حکمت اشراق
ایشان توان دانست ه و لیکن در بیان ایت این معنی آنچه در حوصلهٔ تو گنجد

آنست که هر حقیقتی که از خلوتخانهٔ مکامن خفا متوجه صحرای ظهور می شود بقدر
استعداد در معارج کمال مترقی می شود و او را باعانت و صیانت احتیاج بیشتر
افتد و لهذا اجزاء او شجری مثلا از اوراق و اکمام و ازهار و ثمار هیچ یک از بن
قدر محبوس مطورهٔ قشور و اکمام نمی ماند که ثمار از د و کبیتی بر آورده
اند • بچندین مبالغی به پرورده اند • تخم بین فطرت لبیبن شمار • تو نی خویشتن
را بیازی مدار • چو مغز خام بود در درون پوست نکوست چو پخته گشت
جان این قدر که پوست بدست • لوبیت لس محاوره فوجاه با فت • شد
بنفشه همنفس زلف دلبران گر کوشمال حادثهٔ پشت دو تاه یافت •
چون شوق این مقدمات را ضبط کرد بخبر سلسلهٔ نیاز متبی نمودن گرفت الفقیر
وعرض این قصه کردن و آیینه در صباح دوشنبه که آفتاب ببرج شرف انتقال
می نمود خود از شرف این عرضه داشت مستسعد کردانید و لتمند اجتماعات
کر بحکم • فان سکنوا بجدا فما جدا بجلا • درین سر زمین دل رمیده را بمقتضا
بامید وصالت ای جان چه خوشست زندگانی نوع سکونی شده و تکرار
عسی الایام ان یرجعن قوما کالذی کانوا بلبل وعی ره رکاری گذرانند و ما
ذلک علی الله بعزیز وانکه تا غایت بر استان دولت آشیان گذر نیفتاده
هم از احکام شوق است مجنون عامری خوش گفته باشد درین معنی که
یقولون لی زر حاجرا واقض حقه • فالم ترره قبل انکعاده • وبا حاجر الا لیلی
واهلها فالم یکن لیلی فما کان حاجر • که هم برزده یعنی سخن عیب مکن • کاو کجی
رای دوشینه بهم بر زده بود • والباقی لدی التلاقی اسباب کامرانی و سعادت
دو جهانی ملتئم و منتظم باد بمحمد وآله علیه وعلیهم الصلوة والسلام ایضا له اللهم
کما زینت بسیط الملک بجلوس شاه ظهیر افکن فی جمیع مساعیه معینا و نصیرا روایت
دعوات استجابت آیات که امانات منعلقا جانب از اوراد ایشان تابان باشند
و نشان خلوص نیت از ارکان صفایش روشن و درفشان ممهد داشته
همواره بعلی همت متوجه انتظام امور و اعزاز روزگار همایون که موجب
جمعیت جمهور است از نوایب حدثان و صیانت شجرهٔ برومند دولت پایدار از
زمهریر مکاید حساد و دشمنان می باشند وامید واثق است که آثار هم در وپشان
وعیان من دعای ایشان روز بروز بر صفحات اوضاع منبین کردد و هر لحظه
از چمن امانی و آمال نهال دولتی نوبر زدن گیرد و بوستان دوستکامی از
نشد با دعواطف دوران مصون و محروس دارد • همت از آنها که اثر نکند

صلاط

خوار مدارش که اثر نکند • حدیث لواعج شوق و نیازمندی با حظاظ از مجاورهٔ
روح پرور و مجالس فضل گستر چون از سر حد تقریر و تحریر متجاوز گشته بجوع
استعلام آن تبناحی ضمایر اولی و انسب دانست • القلب منزلکم فهل من منزل
نحن سرابیه علی السکان • از دقایق فحوای محبة الاباء قرابة الابناء آن توقع می
باشد که کاهی قلم اقالیم نسخه را بران دارند که سری در صحایف تفقد دوستان
جانی جنبانند و ریاض محبت قدیم که از صرصر نوایب زمان و شدت دم سردی آن
بی برگ مانده مخطط اقلام عنبر فام و مراسم تربیت و اظهار اهتمام آنرا نضارتی
بخشند و چون نور دیده ام متعی الله تعالی بطول بقایه افضلا که همواره بشکر
ایادی و صنوف مکارم رطب اللسان می باشند متوطن درین جانب شده
توقع که از لحاظهٔ عنایات اختصاص آیات محروم نباشند و متخیلین جمعی که نسبة
قرابت بدین فقیر داشته باشند همه را چنان توقع میدارد که در ظل شفقت و
عنایت بی دریغ نگاه دارند بتخصیص خواجه برهان الدین یقین که حل این نوع
التماسات بر صوب لی دیگر غیر از فتح ابواب اخلاص قدیم و اختصاص اصلی نماید
کردن اسباب مرادی دولت و دوستکامی ملتئم و منتظم باد بمحمد وآله صلوات
الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین ایضا اوقات قدسی ساعات لا زال فی الارتقاء
الی معارج الکمال الطاف الخفیة والظاهرة والذین را عرضه عرض دعوات اشتیاق
آیات اختصاص غایات می گردانند و همین معنی باعث بر ترک دیگر عادات
عذا که نانوشته بخواند حدیث عشق • داند که آب دیدهٔ و امق رسالتست

[redacted]

حاوی ساعی سعادت

۲- تحفهٔ نصرتی
(ابوالکرم بن علی الاشکذری)

ازتقاعوارب صهوات رغایب بذریعهٔ جدلی عدصانعی منانی شود که مقالید خزاین
مرصعات کلام در قبضهٔ درایت منشیان بدایع استعارات نهاد و اعنّهٔ اشهب مطیهٔ
مطالب بوسیلت ثنای منتهای قادری میسور گردد که مفاتیح گنجینهٔ موشحات
ارقام بکف کفایت منهیان روایع مستعذبات بازگذاشت مبدعی که بواسطهٔ
اقدام اقلام که سفیر حی ایام است ساکنان اخا مشرقین و قاطنان ارجا مغربین
از ستر سویدای خاطر و خبایات مکنونات ضمایر یکدیگر آگاهی داد خبیری که بلبلان
اغصان خطاب و عندلیبان افنان جواب در اسالیب بلاغت و متنزه اعاجیب
فصاحت بالحان مقتضیات احوال و نغمات اعتبار مناسب مقال طوطی آسا
متجاوب گردانید جهان یک نقطه از دریای جودش ولی جان عرقهٔ نور وجودش
بیک امر از دو حرف ایجاد کرده کشش روز این بهم هفت پرده وانگاه سند
منتهی و التجا بصوب مقصد مرتجی بدستیاری تحفهٔ درود سرکشیده نزد که یسنان
لسان بیان سرهاتراش خایان بلو بیهای برجم رماح نجاح دانشت و بنیروی
سحاب رغاب اهل نفاق و عدوان قراب صمصام قدر انتقام انگاشت
نخبهٔ انبیا و قدوهٔ اصفیا قافله سالار رسل سرجریدهٔ قاطبهٔ هداة سبل
بهار دانش و خورشید بینش بزیب سایهٔ او آفرینش از آن کل صندوق
شد دره ناز که تا زان یک ورق از هم کند باز و علا اصحاب ابرار مقنوی
انقیاد اخیار باتحال درود در رضوان بر آل و اصحاب صورت بند که آیینهٔ اسلام
بصیقل حسن اجتهاد علی صفا الاعتقاد از زنگ رنگ شرک و بدعت منجلی و اشتقد
در جنگ چو تیغ تیز دندان چون برق سنان زنان و خندان می رحمت رخش
شهسواران لی منت تخت تاجداران اما بعد برفحوای المؤمن الذی یألف
و یؤلف حالی التفرق و الانتظام و تاریخ الرحلة و المقام از موالست اخوان
صفا و موافقت خلان وفا چاره نیست چه مراد عباد جز تعاون و تعاضد
حسب المعتاد بسرحد امتناع می کشد و چون این حقیر فقیر ابوبکر بن علی الاشکذری
هدی الی سبیل الرشاد و عفی عنه یوم العرض و التناد در فقرات سفر و [illegible]
حضر با ارباب مخالصت و وداد مجالستی و اصحاب محبت و اتحاد منافستی داشت
و در احیان محاوره و ازمان مجاوره التماس اگر در الواح افتتاح رقمی منی

التنق منتقش می گشت نطق افادت در قید کتابت می آوردند و هرچند در مقام
انصاف و موقف اعتراف ندا منولیس که رونق کتابت به دباغهٔ حکمای [illegible] رسانند
بر فحوای و عین الرضا عن کل عیب کلیلة از اصغا و ابانتیجه ایران مترتب نشد
در ثانی الحال تنمیق المقال در لشائل ترتیب این سیاق ناخوش مذاق و تبویب
این عبارت مشوش فی الصباح و الرواح می نمودند هرچند هنگام کتابت بی کلفت
تکلف و وصمت تصلف تانقی در تهذیب عبارت و تاملی در تهذیب سیاقت
نرفته بود و نتیج ولکل عمل رجال در مباشرهٔ این فن معتبر و مزاولهٔ این امر جلیل
الخطر ننموده بنا بر معنی لکل ساقطة لاقطة تعلل و مطال با نجاح و اسعاف انجامید
و تیمنا تشریف القاب شاه اعظم سلطان قاطبهٔ ملوک العجم جمشید شکوه سلیمان
اقتدار فریدون فر دارا اعتبار زیب و زینت سریر سلطنت آرایش
معمورهٔ معدلت برجیس سپهر جهانداری خورشید فلک کامکاری شاهی که بنهاد
فضا تخت رفعتش بالای نه رواق مقرنس نهاده اند در موکب خجستهٔ او
بهر افتخار شاهان روزگار برغبت پیاده اند علم و حیا و فضل و شجاعت
سخا و عدل در حیز زمانه جز او را نداده اند نصرة الحق و الدنیا و الدین
شرف الملوک و مؤیل السلاطین شاه یحیی خلد الله ملکه و سلطانه و عمم علی البریة بره
و احسانه که مسافران جنوب و شمال در اقطار سهول و جبال صیت طنان
جوامع خصالش با آفاق و انفس برسانند معنون گردانیده تحفهٔ نصرتی مقسم
ساخته مأمول از الطاف جهابذهٔ صناعت و اساتذهٔ صیارفهٔ صیاغت آنکه
نقش مشوش این مزخرف بلحاظ اغماض از اعتراض ملحوظ فرمایند والله
حسبنا و نعم الوکیل الی الملوک و السلاطین کاخ سلطنت بدعایم دوام موطد البنیان
باد و تشبث باذیال عنایت و تمسک بمعاطف عاطفت نموده بقدم ثبات جاده
امتثال اوامر مستصحب خلوص دعا و افر مسلوک میدارد اواخر ماه بذریعهٔ این [illegible]
منقوض می شود من مستتبعات [illegible] و المنة بر فحوای ملاک الاعمال خواتیمها خاتمهٔ
مرحمت اخانه ترتیب مرتجاست چه خوب بود جامهٔ تی اطلس بی پلاس
درپی جدر و زکه جناب تقوی مآب ملجا قدوة العرفاء السالکین اسوة ارباب
الالهامات و الیقین مقتدای اصحاب التجرید و الهدایة من رب العالمین لازالت
میامن برکات انفاسه شاملة این خطه را بقدم شریف مهبط انوار [illegible]
گردانید بی آنکه روح را از نفایس انفاسش روحی و مشام جان از چمن
موفلتش فوحی کرامت شد متوجه حضرت گردانید و مصدوقهٔ حال بی طول انفعال

بتغییرات رایقش مخلوط شک نیست که حسب من سمع تخلل اکر انقلابات و وساوس
شیاطین الانس ملتفت الیه افتد مشرب عذب عنایت وصمت کدورت
پذیرد و بواسطهٔ توهمات بر طبیعت محتمل که اصحاب اغراض حامل امری شوند
که مستعقب ندامت شوند از بن طرف تصنعی در مسلک جان سپاری
و تخفی در منهج حق گزاری واقع نشد و الاطناب لا یلیق عن الآداب
مهنت خدا ابرا کس لذ در دانشیق آخر دلم آرزوی خویشتن رسید
در صحت عدم نیاد و اخلاص و سوز دل وانچه از خدای می خواستم بمن رسید
در اثنای حط و ترحال و تضاعیف ادبار و اقبال حضور حرم اقدس مقدس و عبور بر
مواقف مطهر و وصول بحرم و میقات و ضجیج بتلبیه و تکبیرات و مشاهده حریم
وحرم و مراقبت در مقام و ملتزم و تطواف عطاف انبیا و اولیا و سعی
بمروه و صفا و هبیت بمزدلفه و منا و عکوف بروضهٔ سید اصفیا علیه صلوات
رب الارض والسما از خلوص عزمات و خصوص نیات بر ید دعا علی الولا بصوب
مهبان ملأ اعلا روانه داشت و هر آینه چون موا از ریا و مطرا بطراز صدق
و لا بود نیات اجابت از مطلع مشیت و ارادت ظهور یافت و الحمد لله الذی
اعطانا ما تمناه آری دوحهٔ دولتی که معماران کارخانهٔ لم یزل بر جویبار
سعادت ازلی غرس کرده باشند از وصمت ذبول محمی باشد درخت دولت
نو خود از ابتدا عالیست ز سدره بگذرد چون بمنتها برسد پیش از آنکه با
باستسعاد کرامت بساطبوسی محظی گردد بعوض ضراعت و استکانت قلم آت
و با دامت دعای الخلوة و الملا مواظب ز انجا که وفا بسر برند زنهار
گمان مبر که ما نیم شاها دین پناها حضرت جبروت و دارندهٔ ملکوت با وجود
کبریا و عظمت ذات و تنزه از نیاز و نقایص صفات اگر در مزبلهٔ خاکی و
مصطبهٔ عنا کی بنج روزی زمام حل و عقد و فسخ و عزم و قبض و بسط و مفتاح
مهمات برایا و مصباح سوانح ظلمات ملمات رعایا بکف کفایت و رای صافی
بندهٔ که از بد احتیاج یک قدم فراتر نتواند نهاد سپارد او را در آن
این موهبت سینه چه باید کرد عقل این شیوه خود نکو داند حواس
ظاهر و باطنش استقامت این منقبت جسیم را بر سبیل مراعی ملک جلیل موقوف
باید داشت چشم او باید که جز بر منظار باب احتیاج نیفتد و گوش جز باستماع
کلام ملهوفان مصغی نباشد و مشام او غیر از استنشاق رایحهٔ مهام مسلمانان
ربای فی نطلبد و دست او جز پای در گل ماندگان را از خلاب اضطراب بیرون

نیاورد و پای او بغیر از دستگیری افتادگان در هر قدم قدم ننهد و ذایقهٔ او جز
چاشنی اسعاف حاجات و انجاح مرادات زیر دستان لذیذ نشمرد و در چهار بالش
رخا از خاک نشینان مطمورهٔ بلوی یاد باید آورد و در مسند فراغ و رفاغ
از حال سراسیمگان جگر داغ ناچیز بود چون گوی سعادت در خم چوگان ارادت
آمد توفیق یافته آنجا آسایش حرام شناسد تا ن و تا ن بواسطهٔ دغدغهٔ
شهوات این سری از لذات آن سری باز نمان اذا هبت ریاحک فاغتنمها. جانا
دین جولت خرده گیری نفرماید که منبعث است از صمیم اخلاص و مکرمه بر بن
انبساط اعتراض نکنند چه مشهوات بمزیت اختصاص والعفو عن المزلات
ایضا الیهم خلد الله ملکه و سلطانه مواقع ارقام مبدع بلاغت و مواضع اقلام مخترع
براعت نزهت بصر و روضهٔ نظر و روح روح و مفتاح فتوح و مادهٔ مسرت و
سرمایهٔ منفرت والسنه شرایط متممات تعظیم و لوازم مستتبعات تفخیم از موجبات
او استاخته بعد ماکه رسوم استکانت و خشوع سرا و حضرا پیش نهاد و سایر اوقات
خویش شمرده دعای استدامت مملکت و استمرار ایشان سلطنت از وصمت فترت
منزه می دارد عصر یوم الاثنین از مرحلهٔ ابرقوه معتمدا علی عزط العاطفة جرأت
بر تحریر این ضراعت نمود و من مقتضیات لطیف المنة کی مقدور این خاکساری
مقدار که عز نقی بر عمیق عاطفت است تواند بود که در معرض دآه شکر اصطناع
حضرت شاهی و اعطاف تأییدات الهی آید بجز مدحت فم عذر آن چه خواهم
خواست از حضرت مفیض خیرات و جناب واهب العطیات جل ذکره تا بجه
مقتضی منتهی همم عالیه است محظوظ باد اقتباس از نبا من امداد فتح دولت
قاهره کرده مأمول است که قضایا حسب المرام و طبق المهام باسعاف مقرون
افتد و منه الاعانه و به الاستعانه مقاسات حرمان از کرامت بساطبوس
که از مطالب عالیه است با وجود قرب عهد از آن گذشت که در حیز بیان
آید فریا مهیا با دیقین که در مراقبت رعیت و ملاحظهٔ رفاهیت ضعفهٔ
اهل مملکت حسن عنایتی مجدد ابو ما فیوما بظهور پیوندد و محافظت بر ملاوت
درس و ما مضی و توزیع اوقات بمراضی رب الارباب تاکید محتاج نیفتد
کبین رونق گل و سنبله خواهد بود مکرر با ان فحول آفات فرو نزند
امید که کتابت آثابت حاصل آید چه قدر تو و باده پرستی با هم مانند بلند
نیست و پستی با هم خاصه بدین روزگار بر فحوای عزمت من عزمات الرجال
اگر توبهٔ صبح بتوبهٔ نصوح مبدل گردد و میامن نتایج آن چه توان گفت

این خاکسار از خلوص و اختصاص هیچ حال ترک تصدیع نخواهد داد اگرچه صلاح
لازمهٔ چیزی دیگر نیست بدعاء قوم و الاطناب مخل بالآداب انضا الیهم اجل الله
قدرک و هو قدره علی و سما علی السبع الشداد ❁ و بلغت الذی ترجوه منه ❁ تکی تخطی بهمة
الموام د ❁ حق جل و علا یحیی پیغمبر علیه السلام را از میان سایر انبیا و خاطبه رسل
اصفیا بزمان صبی بزینت عقل و کرامت نبوت اختصاص داد حضرت شاه
که مطلع انوار آلهیت وسمی ابن رسعل باوقار چون پیش از تا بدرجه
سن کمال از حضرت ملک متعال بخلعت منصب ولایت که از عظایم نعمات
مخصوص شده چنان سزد که شکر این عطیه را از رابطه و لوازم امر خطیر نعمه
ملاحظه فرماید ❁ عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة بید بهٔ عقل
دریا بدای توفیق یافته گوی سعادت از خم چوگان ارادت از میدان سبا خفت
آن جابک سوار بیرون برد که قلوب ارباب سداد و صلاح و ضمایر اصحاب
فلاح بل خاطر کافهٔ عباد برفتراک حسن رعیت پروری و داد گستری بسته باشد
و هذا حق لا غبار علیها اشارت نبوی علیه افضل الصلوات بدین سمت مرشد لیست
تمام حیث قال انزلوا الناس منازلهم و قول یعسوب المسلمین کرم الله وجهه
مروة الملک ان تکون المملکة عامرة و الطرائق آمنة و الرعیة وادعة متنعمات
این شرایط را چون آنحضرت بتائید آلهی و ذکاء قریحه و فا و مدرک این معانی
بمزاحم بسط و تفصیل چه احتیاج هذا چنان استماع افتاد که از غایت عنایت
اشارت انعامی بنفاذ پیوسته که بی شائبه تصلف حالی رخصت این معانی بلت
بلی آنحضرت اگر درین ولا و لجوئی این خاکسار خواهد کرد هیچ غامی و رای آن
نیست که ملاحظهٔ انتظام حال و مآل خویش و رفاهیت و جبر کسور رعیت
متوزع البال که ودیعهٔ حضرت ذو الجلال اند فرمایند امیدوارم که از صفاء اعتقاد
و ایفا بنذور و جهاد شطری از زمان عنان همت مبارک بدین مهم معطوف
فرمایند که عنقریب میامن نتایج آن بر منصهٔ ظهور جلوه یابد خرده گیری بدین
مزاحمت ننمایند که اخلاص محض اهمال نبود و العفو عن الزلات مامول
ممالک در قبضهٔ حل و عقد باد انضا الیهم اللهم خلد سلطانه مجاوران عالم
ملکوت و معتکفان طارم جبروت که ملتشورا اجتبا بتوقیع لا یعصون الله ما امرهم
و یفعلون ما یؤمرون موشح دارند بطبق ما ان جندنا لهم الغالبون در امداد
حضرت سلطنت پناه مملکت فداه متعاضد متنزل و افاضه چنین طائفه
روحانی جز بمعاملهٔ رحمانی و بختم اصحی سبحانی متصور نیست ❁ درون

خلوت دل دیو را مجال مده ❁ چه جای دیو بود خلوت سلیمانی ❁ بموافقت حرب
انه که ملاء اعلا اند فرسان شاکی السلاح و شجعان ذوی القلب و الجناح دعاء
سحری در میادین مطلبهٔ استجابت عرض داده عقب رفع الخصوص و المسکنة انا خه
مطایا مطالب در حریم مخیم سلطنت که منتهای بغیت است مسألت می رود ❁
رهلبوقان دعا و زحق و زحق اجابت ❁ اقدام بعرضه این مزاحمت نمود ❁ در
زمانی که چون صدرنشین ملک دل را گرفته بود بکین چشم قدر شکی
افشاند ❁ لب زبوک و مکر سخن میراند ❁ و الحمد لله علی کل حال بالغدو و الآصال
بدستیاری شکستگان مستقیم احوال بجمع جامع و خلوت سلوت حفظ ذات
پی همال و استزادت سلطنت و اقبال را بتلاوه سبع المثانی و قرأة قوارع
کلام ربانی از خلوص مشتغل است بدیل عاطفت غبار این ابرام و مزاحمت محو
فرمودن از مولست ❁ حاش لله که ز تقوی سایه برکند خدا ❁ سایه
حق و دور آفتاب مختتم ❁ سایه بر ما فکن ای سایه ات خورشید اثر کسی که در ظل
ممدود طوبی عاطفت عمیم و لغیم لطف جسیم و خلق کسیم مطمئن القلوب و منشرح
الصدور و فصیح اللسان و فسیح الجنان سرمایه عمر عزیز فراغ و فراغ بال مصروف
داشته باشد اگر در حرارت بیداء حرمان و سورت لا و ای هاجرهٔ هجران و حرقت
جاه خذلان هجری در طی زبان یا در معرض بیان آورد چنانچه بیان احسان الهی
امتنان رقم عتاب و مواخذات بر جریدهٔ ماجرای او نکشد فانه بالترحم اولی در
مقام انکسار و اضطراب و موقف اعتراف بنهاج سوء اوآب بر جاده قبول اعذار
راسکانت و ضراعت و ذریعهٔ اقالت از مقالت اقدام بر تلثیم مواقع اقدام
ظل الله بین الانام خلد الله ملکه و سلطانه بر صفا الکشا لعلام نموده میعاد و میقات
و عامه صدق و علامات که اشراف اوقات و اعز ساعات است از خلف تخلف مجلی
میدارد و الله تعالی یقول ادعونی استجب لکم پی تعلل کیف و متی و تسویف کیف و
انی کرامت اعتکاف در حریم حضرت و تصاف بمصاف مطیعان سدهٔ سلطنت
حلیهٔ حال باد و در فلان ماه متعرض این مراحم شد من حالة لا یدرکها الا الملکون
و الحمد لمولاه چون این خاکسار را همواره فرط عبودیت متمسک جرأت غایة و عنایة
مستشیق بسط بوده از ساده دلی عبارت و کتابت بطن الکم خود را از زمرهٔ
با خصمان فرانشرد و هر فضلهٔ بذله و هر سقطهٔ لطیفه تصور میکند هیهات ❁
با خصم ثقل را لطیفی نرسد ❁ ابیات شیوه و صنعت سبک روحانیست ❁
فی الجمله بزبان حال و مقال میگوید ❁ شاها زجرم زلت ما را بعفو بخش ❁ گرد زبان

که در زبان خامه غلط طبیعی رفت ٭ کر کفته یا نوشته هذیانی ز انبساط ٭ جای
عتاب نیست کزان تو بتی رفت ٭ معنی ما منی تشو بیر و خجالت معقبی باطالت
و سرعت انتقال مؤدّی با سهاب در مقالات اصبت الحق بهر وقت ٭ لاز ان
می نایم بر جرأت اقدام ٭ که عفوت می کنند ما می کند خاکساری ٭ علامت قبول
این معذرت انکه حضرت سلطنت حفّت بالتأییدات السماویة در تبشیر اغماض و اواض
ارتنو آداب بی وساطت منشیان کلک نقش بند که واشی نسیج بلاغت و فاشی
رموز کنوز فصاحت است تحریک فرماید تا منزل احسبهٔ بیات و حی کرد د
مامول از حضرت صمدیت انکه مظهر لطف را در کنف حیاطت منتهی سوا و حضرا
از ملمّات ملات محفوظ داشته کسوت سلطنتش بطراز توفیق نصفت مطرا
دارد والله تعالی لاحرمنا عما تتمناه ٭ ایضا الیهم الله اعلم حیث یجعل رسالته قسام
کل یتیم لا خلو له الامر با عنان سلطنت و زمام حوزهٔ مملکت در کف کفایه و قبضهٔ
درایت علم خلیقت مرحمت فطرت معدلت جبلت حضرت سلطانی خلّد ملکه فی اعلاءِ
معالم الاسلام نهاد و با تهییب عزمة من عزمات الرجال قریب ره زنان طبیعت
منقطع الوسایل گردانیده در تقویم عوج کارخانهٔ اسباب کرشمهٔ التفاتی تقدیم
افتد و الوض تمرّ مرّ السحاب ٭ که فرصت عزیز است و الوقت سیف ٭ در مقام
انقباض و الله یقبض و یبسط بشنو آداب اهداب بساط حضرت ملتزم میدارد
و قسطاس مستقیم خشوع و خضوع بمعیار خلوص خصوص اندیشان ریا مصون
داشته دست تضرع و ابتهال بحضرت ذو الجلال ممدود است قریب میامن اجابت
باد و ترادف عطافت و تعاقب رأفت شکن صورت صحبت حرمان دام انتظام
در سلک قوام حضرست و رفع ذرهٔ بی مقدار در هوای اعتبار ز شعشعهٔ آفتاب
مرحمت انوار مقوّی مواد استظهار مامول انجراحانه والله لا یضیع اجر من
احسن عملا باضعاف آنچه فراخور همم عالیهٔ سلطانی سزد محظوظ افتد جهانبانا
رخصت عربیت دار السلام در عقدهٔ توقف با وجود حرمان استسعاد سعادت
ملازمت تشست در مطمورهٔ هموم متعذّر و توجه حضرت بی عنایت متغیر ٭ در مانده
ام بشنه جرت خلقی ٭ مباسطت ازدواج اعتدال منتجی و ترقّی عفو بین بهفوة
کشیدن متمنّاست حریم بارگاه سلطنت مؤیل و مرجع ملوک باد ایضا الیهم
خلد الله سلطانه فی الخافقین غبار مواطی اقدام حضرت سلطنت در و بلنا بی ساخته
انسان العین در حدقهٔ عین منز صد سواد کوکبهٔ ظهور سیماست و عندلیب ناطقه
حدیقهٔ حدیقه خلوص برشاخسار دم ضاعف خصوص مترنّم ورد دعای بی ریا

فرط

فرط دواعی مشغول بین یدی المستسعدین للقبول و رای محب بر منطبق و متجاوز
از طور صیاغت هر بلیغ فوز کرامت این مرام وصف احوال باد در فلان ماه
منقوض به ضا این ذریعت شد من روادف جزیل النعم الله والحمد له هر چند
عقد الاحوار بواسطهٔ تقاعد از احرام حضرت در معرض ملام بنی الایام است فاما
نقش بندان قضا چهرهٔ مبتغی از جانب کستی نقاب حیلوله مستور می دارند
لاجرم در زندان اشجان هم زانوی احزان بسر کلبهٔ احزان شود روزی
گلستان غم مخور نزجینه الایام می کند و بر مخوای ٭ لعل الله یحدث بعد ذلک کما بلغ
او قات مقاسات مباعدت را فذلک بشارت دولت ملازمت مترقی جعان
شتیاق مضمار خلوص دعا علی الولاد رجلباب استباق حالی و در خلوات مناغات
لسان طلبات آیت ٭ ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین ٭ را تالی نعات الطیور که در
قفص حرمان مقصوص الجناح در ظل جناح همای علم همم عالیهٔ تربیت و عاطفت
بیعدید مامول و مرتجاست الطناب با سهاب انجامید ذیل مرحمت ماحی نقش
سلطنت مباد ایضا الیهم خلد اللهم ملکه و سلطانه و افض علی البریة احسانه بعد ما
که دعایم اریکهٔ سلطنت و قوایم سریر ابهت بشغه اجلال ملثوم داشته قوادم
و خوافی ایام مولیابلی علی الاستمرار و التوالی بدعای خلود جهانداری و ثنای تمکن خسروی
و کامکاری مستغرق می دارند مدارک کرامت صدانهٔ حریم بارگاه سلطانی از تمکن
غبیطا بر باد ارمه صراسا سا این ذریعت در فلان ماه متهید یافت من موجبات
الحمد و الشکر لطف و رافت که طوارعت آخر نظهور می پیوندد و مزید انشراح صدر
و معید انزواح قلب می شود و مامول که لا ینقطع از ان حضرت بامثال این
احسان سرافراز کرده و امداد مواد ملاطفات و مفاخرت بی حرمت فرت
دریغ نفرمایند این کمینه علی الحالات قدم ثبات بر منهاج طواعیت و خضوع و
محجّهٔ انقیاد و خشوع از شوب تزلزل و انحراف و وصمت زلّت و اعتساف
مصون میدارد و ما از صفحهٔ عقیدت و صدق طویت دست اعتقاد با ذیال
فضفاض عاطفت زده از کف عنایه همواره مستسقی جام مالا مال تربیتات
موجب تقاعد از تلقای مدین مراد و سلب حرمان از وجههٔ یمین تراو بها نافحی
نماند حال آنکه این طرف از جهات عرضهٔ فقتاد و متوجه ارباب عناد و ستیع
بواسطهٔ آراء مختلف و مشتبهات عزیمت تلف طبقات مردم از محل اعتماد فرا
تر افتده ٭ والرصف مستغن عن الوصف ایضا الیهم خلد الله سلطانه فی خلافة
الارض الی یوم الدین النعیام و الوض خاکساری مقدار قلم اقدام بر بساط

انبساط نهاده قوایم سریر حضرت سلطنت پناه خلافت فداه را بمزاحمت تقبیل متعرض
میشود هرچند ٭ زانها نیم که باشدم آن نفس مستجاب ٭ بمضمون خطاب ادعونی
استجب لکم علی التواتر والولا قاصد دعا بمقصد سماء فرستند و ملوس سمیع مجیب
استسعاد و دولت اندراج در زمره سدنه آن حریم که مقصد اقصاست کرامت
یاد بعونه و توفیقه آنکه مخمص و یمن همه عالیه حضرت خلافت پناه بندگی
خلد الله ملکه فی ظل سلطانه یوما فیوما در رابته درس و بحث می افزاید و ما مول که
هنگام فرصت خاکبوس شکوه اقتدار اگر احیانا اگر در باب حث و تحریض بکشش
شال حضرت بنغاد پیوندد باعث عظیم تواند بود و این خاکسار مواظبت بر ملازمت
و مداومت بر مذاکره و بحث نموده بروفق اشارت تا بحد مقدور و موسوعات
قیام می نماید والاطناب بعید عن الآداب نقش این مزاحمت بزلال عاطفت محو
داشتن مامولست خلد الله تعالی سلطانه و عمم افاضته و احسانه
ایضا الیهم
اهداب بساط سلطانی و معاطف تنکای جهانبانی بمزاحمت تقبیل متعرض شده
قواعل محامل دعا مشفوع باخلاص و وسایل دلایل ثنا مقرون باختصاص بابدرقه
سالار آز و نیاز بحضرت بی نیاز روانه میدارد و دوای تشبث باذیال عاطفت
انصار کسان فهم و مدارک اوهام قرارست ذریعه این ضراعت باقدام اقلام تمهید
شد من شمول نعم الله المتعال والحمد لله علی کل حال همواره علی القاعدة السابقة
والعادة السالفة مامول و مرجی و مقصود و متمناست که و فود جنود عواطف
و سعود عهود عوارف و تزیین بی فتور قاطع و لا وارد گردد و جسم مواد
تقبیح و افساد خشکه اجان تر دامن و قصه ظلم باد پیمایان بیجان شکسته جز
بسیع شیوع نعمت التفات و اعتنا و توالی تقریب علی الاصورت پذیر نه
باقی از بن جهت عذقیت بر سمت و قاعده و تکیلی انظار بان ظنون کاذبه
و او هام مرسه مصون است مصداق این معنی تصدیق خاطر خطیر تواند
شرایط آداب مدعی داشته انامل احتراز نموده جام خردی باو ثنا و دوام
موظف باد خلد الله تعالی سلطانه تعلق در نثار زخار بحار عاطفت
ایضا الیهم
سلطنت معتصم تاصیر و تانق در شرفات غرفات ایوان رفعت منتسک معاذیر
شناخته در مجموعه ذکر الامان عطوف ظلی که فحوای الوثوق بتاضراست
نزول ساخت و فسیح البال و رجیح الآمال اساطین ارایک ابهت ملثوم
می دارد و شرا شه ضمایر و ملو علیم بالضمایر بالسرایر مجاذی مرآة حقایق نمای
عنایت داشته منتظر اشعه انوار ارشاد است ابتداء این انموذج در فلان

ماه حالة التسویر تصویر یافت و لعمری لمنتهی العجایب از قبیل بدیهیات بل از شق
اولیاتست که همواره این کمینه کمربندی در آن حضرت غایة متمنی و نهایت
مبتغی دانسته بل چون در اول وهله در معترک ملاحم انظار متمارستی و در
ممتحن مضایق افکار بحر بنی نبغاده و توهم از صفات لازمه نوع انسانی و اسطه
وهمی که مطالب ضرور یاتست در ششدر عمی و لعل عاند و هر زمان آنچه
در حیز امکان بود اگر در ازاحه ظنون کاذبه سعی و اجتهاد می نمود و خلوص
ضمیر در مجاری ابداء ابراز می کرد همچنان جمعی که عمده کارخانه و رواتق فاتق کلیات
و جزئیات بودند بنوعی تصویر می نمودند که عین تقصیر می نمودند و للافعال
و الاقوال محامل اگر از افواه تلقی رفتی ملتفت الیه نبغادی خاتما ره تلو اولی
مصدوقه اینصورت از معتمدان که بطانه آن کارخانه بودند بطریق
انهاعلی التاکید والمبالغة متواتر استماع رفت و تعین که ضمیر انور سلطانی
که مطلع الهامات ربانیست مکذب این شرایط ناهد حتی وقع ما وقع الحالة
هذه در بین و لا حیز اجبار و محنه انتظارست و اختلال احوال و خرابی که جانب
آن مکر کرشمه عاطفت آنحضرت تواند بود هیچ از ین بر خاطر جهان شناق نیست
که ظهور بی عنایتی بتی و با زماندگی خاطر خطیر علی ای حال مخالیق معاذ بیرو غارب
معالیق قارب القاکرده آنکه مامول که رقم اعراض بر نقوش سالف کشیده ٭
از حیاض مترعه عواطف زلالی موشح و از خزانه مراحم بخور و جید امید بجواهر
جواهر رافت موشح گردد زلال مرحمت ماحی نقوش جسارت باد ایضا الیهم
اللهم خلد سلطانه عاری الحضه دعا بدکوهه معلای تحتیان مسکنت خلوص
استجابت مبدرقه هادی خشوع و تضرع بحطان عرشی که مناخ قوافل مستدعیات
و مراح محامل طلبات فرود می آید آورده وکیل در قضاء و قدر به جیب انجاع حاجات
اجابت متلقی نموده باد ٭ بر مقتضای الصبر مفتاح الفرج و الحق ٭ گو صبر وجه دل
کالخه دلش میخواندند ٭ یک قطره خونست و هزار اندیشه ٭ جرح بمکابدت
و مقاسات هجران التیام و دعایم اریکه سلطنت بمراقبت اوان اغتنام انتظام
در سلک قوام آن حضرت التیام می دهد منصه مرام جلوه کاه حصول بهلم
باد فلان ماه رقم جرات بر صحیفه مزاحمت زد والحمد لمولی النعم طوطی خوش
شکر عاطفت و مناح مقصود بالنجاح فی الصباح والرواح بنغمات شکر
و لعب مترنم و مشام مرام در مهب نسایم عنایات متنسم و دیده مصابرت
در ظلمات دیاجیر مدلهمات مستشرف انوار التفات خاطر همایون و مزاج

حرارت یافته مکابدت در عطش تبه ملمّات مستفیض سلسال زلال عذب
کونا کون سعادت والمنه که برحسب خواهش میکذشت آن حال شد راست
مقول خاکساری مقدار بصدق اقتران یافت وپرتو همم عالیه آنحضرت غالب بر
مغلوب و مستعلی بر مستعلاست از حضرت واسب العطیات همین متمناست که مواره
سهام امنیات از هدف مرامات اخلاف نیابد ومنه الاعانة وبه الاستعانة
ماسول که غبار جرائم سوء اداب از چهرهٔ حال بذیل اغماض محو افتد صیت سلطنت
بقا در ارجاء مشرقین طنّان باد ایضا الیهم خلد الله ملکه فی اعلاء معالم الدین
نصرة للعالمین مرتبت اخلاص ورتبت اختصاص را برونق وقال الحق من ربکم فمن
شاء فلیومن وشئتی از آنجه ملاحظت حضرت معروض میدارد اگر بعز اجوبه
اقتران یابد فمن عمیم الالطاف حال آنکه شرعا وعقلا وعرفا هیچ دانشور نیک سیر
جایز نشمرد که بواسطهٔ جمعی معدود که آلوده اغراض بیهوده باشند جمعی غفیر از اهل
مملکت از صغیر وکبیر در معرض ضرر واذیت وشماتت ونفاسات وبلیات افتند سیما
وجودی که در آنجا خافقین صیت ظنّانش بعدالت گستری ودین پروری اشتهار
داشته باشد بعونت حق جل وعلا واستمداد نفوس مقدسه از سر اخلاص فکری
شافی باید فرمود واز ورزیدن باولی نیازی برحذر باید بود والله الموفق المعین
تعین باید والسنت که مادام که در حقیقت حال رعیت والتیام جرح ایشان فکری
شافی بتقدیم نپیوندد بنوبت طباع اجامد وعودابابه از دل کرامی اهل تظلم من رحم
بیلم والعجب که هواره فی الخلوة والملا آنچه از قبیل اهتمام در بیان انام مهام
کافهٔ انام تواند بود مشاهده میرود واکر احیانا صورتی حسب الصلاح عرضه
می افتد بلطف اصغا واجابهٔ اقتران می باید وبعد از آن اثری مترتب نمیشود
موجب این باعلام مبالات باتغییر دیگری تواند بود وکلاء خصوص از ملوک
وسلاطین عظیم نا ملایم بود والثبات الثبات الشوبهٔ بعموم خلق افتاده وبسبب
اراجیف وتوهمات در مضیق حیرت وتنکنای فکر اند وتقبیهٔ آن مشکل می نماید
فکری فرمودن مستحسن افتد کلکم راع وکلکم مسئول فرط عاطفت ومزید
مرحمت که غبیهٔ وحضور اعلت بنسبت با این خاکساری مقدار معروف باید مستلزم
دوام سلطنت تواند بود فاما لسان قال را موافقت بیان حال باید کی نشاید
که درین وضع نازک هر متقضی بی طایل با عزّی جا هل باشد ذمه بی حاصل شابان
وفا خور محبت اسرار باشند والکم در شان اخلاص قصد السبق داشته باشند
از نوخیان مجتزر باشند که از اصحاب اغراض این معنی اگر رفع نیفتد محول بر عباوة

ولي غیرتی این ساده لوح افتد ه الحمد لله ومادام این غدر دائم ه انسب باز یال اغماض
برین هفوات مامولست ایضا الیهم اللهم خلد سلطانه تشبث باهداب بساط پیشگاه
سلطنت نموده بذریعهٔ عاطفت شامله ووسیلت مرحمت کامله ضراعت واستکانت
منبعث از فرط خلوص معروض میدارد مستغفران بالاسحار در زیر سایه بان ملمع
لیل ونهار اوراد وتذکار استدعا استقامت جوامع امور بر وفق ارادت حضرت
سپهر منزلت که متضمن صلاح جمهور تواند بود از مقاصد عالیه شناخته اند
پر رنک این نقش مشوش اتکالا علی العاطفة المعهودة اتفاق افتاد والحمد مستحقه
شرح حرمان کرامت تقبیل کف فایض الاحسان لا یحتاج الی البیان در اوان تعبیر
استعا وثر قلم با طوس اگر نوع تقاعدی بر فت از دستکاه زمان جافی
بابلغ وجهی کو شمال می باید کوکب موکب همایون از وادی ایمن مراد طالع باد والالتماس
لعلا من سوء الاداب ایضا الیهم الله اکبر جاء الفتح والظفر ه ونال منک المنی کان
منتظره طالب لطیف روح عکوف در حریم مخیم سلطنت معنی منزه وحسیت
اقتران صورت ومعنی کرامت باد ه فلان ماه دائمی عاطفت محرک این حرات
شد من لوازم شکر حق جل وعلا معشش سیمرغ بلند پرواز همم عالیهٔ حضرت در
اغصان دوحه ساخته که پر وبال طایر اوهام در ارتقاء هوای فضاء آن سوخته
کردد لاجرم شکر مرتبت این عطیت سزد که مراضی معلی جبین حسن اجتهاد بتقدیم
رسد ونفس تغلیب را بهیچ وقت اداان وحیز ومکان مجلا وشعوانی ووهوجس
جسمانی مایل نفرماید تا بشر صبح سعادت وسطوع طلوع امنیت مترقبست وما
التوفیق الا منه وبمحوای قل الحق ولبشت کمی غایت عاطفت مباسطت می نماید
تعین که معفوا افتد ایضا الیهم خلد الله سلطانه مدارج معارف عرف سلطنت
بسلّم خلوص طویت ارتقا نموده در صوامع انس که مجامع وفود سعود ست
بی وساطت حرف وصوت مناجات کرامت عکوف بر سدهٔ حریم والطاف
بحوالی مخیم وصف حال باد ومتصف شهد التوبه افیض مها من برکاته علی الحضرة
السنیة اساس ابنیه اعت عنوان تمهید یافت والحمد لمولی النعم ایمن الله که حالتی
الاجتماع والانفراد وتارتی التدانی والبعاد صحایف اوراد دعا وشکر عظایم
نعم تتری متلو داشته از وصمت فترت مصون واز موت قاطع ولا محفوظ
میدارد ومبشران جنوب وشمال از مهب انهت واقبال مشام مستنشقان عواع
رواع ابتهاج وسرور بشارت طلوع آفتاب سلطانی وسطوع ماه سپهر امن
وامانی وتلالؤ شعشعه سهیل یمانی وظهور سعود آسمانی بر جلیس اوج مطالب

بهام بیح مآرب دُرّ درج سعادت دری فلک مرادات گوهر تاج خسروی تتمهٔ
عضد گنجخسروی خلد الله فی ظل السلطنة وربّاه فی حجر العاطفة والرأفة معطر داشته
در ریاض فرحت و حبور طوطی نفس آسا از سر اهتزاز و کامرانی و ترغرف مناغات
و شادمانی بعد که ساعهٔ عرفه تشبیان قبهٔ خضرا از زمزمهٔ شکرش با سرود ندا
بدانی سماء الملک والدین کوکب • فلم یبق فی الدنیا و فی الدین عیب • مملو داشته
در جلوه انداستظهار و اعتضاد کلی بیمن عاطفت و رعایهٔ عنایت آنحضرت و السنته
احتراز از سوء آداب و اجتناب از کلفهٔ ابرام و اطناب مبکد تیقن که بزلال عاطفت
نقش این جسارت محو افتد • همای چتر سلطنت بلند پرواز باد

ایضا الیه

خلد الله سلطانه و عمم احسانه غرر درر فرایع ارقاق تجار ضرایع استنباط کرده
و نتاج نخور دعا البس خلوص دعا سلطنت ساحت استسعاد کرامت ملازمت
از مطالب غالب و مآرب عالیه است اساس این ضراعت فلان ماه ارتماص یافت
من تعاقب النعم الالهیة • و حصول مواجهه صمیم دل و ضمیر مغمور انقیاد و طواعیه
و مراجعهٔ خاطر مغمور امتثال متابعت حضرت است و در جهت سمت استقامة
کمربندی و سلوک در مناهج جان سپاری ثابت الرای والاقدام و بطیء النشاء و
والاقدام و همواره از زخار بحار عاطفت مستفیض هاطلات رحمت و عنایة و ارشاد
شموس رافت مقتبس شعشعهٔ سطوع تربیت است و عظیم ملتشوق و مشعوف
انکه اقاصی و ادانی ارجاء ممالک ظهور این معنی مصدوق این متمنی مشاهده نمایند عرق
دوحهٔ این پیش نهاد سلسال انضاع عف آمال و نهال ذوارف امانی و اقبال بیراب
باد جهان پناها بعد ذلک صورتی که موهم تقاعد از منتحیات بود در تختهٔ متخیلهٔ تصویر
نخواهد یافت و مصداق این دعوی انکه هر چند تبعاد پیوست لی العظم و تدوّی
با تقیاد تقلیب و در قسمت خانهٔ امیدواری بمعونت عنایت عنایت ملشرح
الصدر و در امواج آمال مستفیض زلال سحاب هطال عواطف و منتشر روایح
نتایج ریاحین مرام و رجا صادق که فوق الرخ محظوظ و بهره مند کرد د از ارتهاب
سوء آداب انجامید قلم رحمت بر بین جرأت نستدول فرمودن مطموع و السلام

ایضا الیه

خلد الله ملکه اللهم ملکا عونه نصرة للدین سلطان الوری اقتطاف
از ریاض مرعهٔ و فور رافت و اغتراف از حیاض مترعهٔ صنوف عطوفت نموده
در صاحبهٔ بهار انقیاد بترنم رخا و فرط مرحمت و رخاوت اعنا منظلست
یواقیت استکانه و ضراعت نجادل صدق نیت از معادن خلوص عقیدت استخراج
کرده بمعونت صیاغت جوهری دعا و تضرع تیجان کرم بیان که متوسمان حضرت

سبحانه

سبحانه مرجع من دارد و لمعه ممالک احرار الطافه حریم بارگاه سلطنت فداه زمام
ممالک از قبضهٔ قدرمان اصطبار ربوده حبوهٔ وقار محلول نطاق اصطبار تعطرات
عبرات هلول ساحت سلطنت متقبل شفاه مرام باد و کمیت مشکین لگام اقلام در جلوه
گاه صحیفهٔ کافور فام بتواتر اقدام ارتکاض نمود از تتالی وفود جنود سابق
و مصلی نعم مبدا و لی و الحمد سحد اکثر اقیام بهام شکر ابادی و نعم تتری و دوام
انتظام عقد صنایع و مراحم اسنی از متمنیات و السنته خلاصهٔ اوقات اشتغال
بیان از اهم اعمال و النت نیکن • تو فرض کن که چو سوسن همه زبان کردم
کجا ز عهدهٔ یک مکرمت شوم آزاد • بارها مصلح قد حال لواسطهٔ سفینه قلم که سمیر ضمیر و
دستگیر اصحاب معارف برات معروض اقبال افتاد و الامور مرهونة باوقاتها عارب
الدول ملاهون حامل از زحام ضراعت اطال الله فی المعالی اعاره سعادت آن احرام
بسته متوجه شد یا لیتنی کنت معه عثور و اطلاع بر آگاهی حال و اطلاع خارجا
حاصل دارد و از تابان محجهٔ جان سپاری است و در شروهش مستبرات اشارات
استکشاف حالات در آینه بصدور پیوند و لکم رایه الاصوب لسوء آداب معترف
و از بکار عفو و اغماض معترف رایات فتح و نصرت و سلطنت بر فرق فرقدان افراشته
باد • پیش از این گر ز رشک مه می سیا با خضر • ملولی حینی بگفتی که فلانی بخاره
و بند زمان گو بنیم ار بر سنگ و سندان بکندیم • مجلس آرا و کار آرزوی جاره نشست
منقی در مقام ثالث اثنین البیت خلوت و حلیف سلوت بودم و الحالة هذه ربیت
رابعهم عالم لاجرم ندیم ندم و حریف غم و شهری النفاق و معوای فی عنایتی ابرلی و قعی
بر ف فاکساری بر سیم می باز دنه عجب اگر از زهر برابن غصه سنجد گردم
آری • شاید مگرش بنده نوازی ابلیت • هذه طیبة و الآن • من و گنج معنی و کنج
فراغ • فی الجملة سوانح مقات دینی و دنیوی و مصالح ملکی و ملی بوساطت لوامحات
نفسانی و تسویلات شیطانی مرفوع عنه تمرون مذموم و ملاّ و عاجل منحصر ملاهی
و مناهی دانستن امری موهومست هیهات کجا شاید که شرذمهٔ شیاطین الانس
در معرض اعتبار رسم مساواة و مبادلة باطایفهٔ مجامع انس توانند زد و با وجود آنکه
در قسطاس وین تقویم و بن جناح لعوض نداشته باشند هر چند تکیه گاه حرمت
بیشگاه نشین زدن و لیکن طوره این خاکسار شد خاتم بر حسب قل الحق و بنا
بر سمت استقامة • آهنی را برو می گویم • نتوان دانست بو که بتوان دانست
ولحقا از بلی خوات وقت و عقلت انتها ز فرصت و الفرص تمر مر السحاب ایضا
شکسته دل تنا زان سانو بلو بینم • که در میانهٔ خاکی نی زدست رهٔ استینا الیها

ستاره طور نیقظ مستلزم انوار رباع تحفظ باد ایضا الله تعالی خلد ملکه و سلطانه
و اظهر فی اعلاء اعلام الحق برهانه ضراعت و استکانت شایان حضرت شاهی منزل
گاه وفود جنود سعود آگهی و مهبط رموز کنوز نامتناهی معروض داشته از
نوادم صباح تا خوانی رواح سیمرغ بلند پرواز دعا مشغوع بنیاز در هوای
فضای صدق نیت و صفای عقیدت در طیرانست شاخسار سدرة المنتهی اجابت نشیمن
او باد و مرآی نظر و مرمی سهام نکر عبرت از تذکر تصاف مصاف طغیان ساخت و الا
نیست پیرنگ این نقش مشوش در فلان وقت اتفاق افتاد و من توالی الادوار و لکرور
عند الجمهور ملاحظهٔ زمان و مشاهدهٔ مکان و محافظهٔ احوان از قبیل مستحسنات و طریق
مستحبات است و بموجب بیت اعقاب الامور اذا مضت مضت و مقبل الشباب
علیک صدورها قبل وقوع الشئون و نزول الامور عث و سمین نتایج بجودة
و ردی عیار اختیار و اوان از لوازم تا عند انکشاف الحجاب و الدلائل و تمیز
الحق و الباطل از ندم محض تامل نباید کرد چه فاحسن ان لعذر المرء نفسه
و لیس له عن سائر الناس عاذر انسحاب او بال فضفاض اعراض بر بنای امال
مامول ست زمام حل و عقد عالک در قبضهٔ ارادت باد ایضا الیهم خلد الله تعالی سلطانه
بعد از اجراء سفاین رقیت در عباب بحار غایة عنایت و نثار نثار فرط عطوفت
غواص آمال از لجج مرحمت و اعماق نزهت مستنبط اصداف درر و لآلی اعطاف
متوالیست حاصل حصول امانی مستزاد باد و دعامهٔ سریر سلطنت ملثوم داشته سامعهٔ
فطنهٔ ملاء اعلی و صماخ سکنهٔ و منظللان سدرة المنتهی مزمزمهٔ دعای خلود
حضرت سبع بهر منکا مملو میدارد و علوای شغف و التجال ذرور رتاب بارگاه قرابه
عیبونما به قیاس کرهم از اندیشه ماوراست هنوز از حرقت فرقت زمره
کمربندان و کربت هجرت مصابرت برجرمان طایفه مطیعان نطاق شکیبائی مسلوب
و سمند طاقت در مضمار بدار مغلوب و ذریعهٔ عاطفت بی نهایت که در آن حضرت
اقرب الوسایلست شفیع ساخته امیدوار که مستجاب گردد و منطقهٔ عزیمت
در خاصره توجه بسته با حراز فوز کرنیدی فایز و محظی گردد از علیات این متمنی
و فرطات این مرتجی ملتمس انتهی است بعینه که مامول با نجاح و اسعاف اقتران
یافته چهرهٔ مرغوب مطلوب منع محجوب نبغند رجا صادق که اقدام برین جراوت
بعفو مقابل افتد ظل ظلیل سلطنت بر مفارق کافه انام ممدود باد الی
الوزرا و الحکام اعلی الله شانه دوحه مخالصت و اخاوحه ثومهٔ مودت و وفا
بزلال دولم شاداب داشته گل دستهٔ تذکار اهتمام و اعتنا و تکرار حسن اشفاق

دولا علی الولا بوبا می دارد صحیفهٔ اخلاص در فلان ماه انشغاش یافت من ظهور
الا لطاف الخفیة و الجلیة و الحمد لله علی نعمه السنیة بعد ما که عروق وفا عهد و دل
بستگی جناب وزارت مآب در صمیم قلب رسوخ یافته از نوار دان متمم این معنی
که ضمیمهٔ استحکام قواعد اخلاص است استماع می رود جناب کرامت مآب فلان
این طرف را زیب و بهائی دور و نق و صفائی بنور حضور ارزانی داشته و فی الحقیقه
جلیس انیس خاطر و خلیل الیف ضمایر گشت و بیش از این که سورت تعطش شوق بوسیله
فیض روایع عبارتش تسکین باید ره ما الا الصلاح جذ ملتمس را بر توجه عنان باعث
گشت و کما هی حال عرض مقال حوالت است و توقع حاصل جنانکه مقتضای صلاح
اندیشی آنجناب باشد بود حالا فی الا منبع خلوص را از شوب کدورت محمی و مصون داشت
و القلیل علی الکثیر دلیل ایضا الیهم آنجای یاد صبا در کلبهٔ احزان ما انجمن
منشور دولت از کی آورده منشور عاطفتی که بطغرای عنایت موشح و توقیع
نزهت مرقع است روح روح و سرمایه فتوح و نتیجهٔ عضد افتی ر و ضمیمه
مباهات لیل و نهار و جلاء بصر و تسکینهٔ خاطر روضهٔ ناضر ناظر ساخته قیام
بر اسم اجلال و تکریم و لوازم آداب و تعظیم قوام حال و مال و نظم عقد ترغیب بال
و البت ضراعتی لایق اخلاص اخلاص موافق اختصاص الیف و ولتخواهی حلیف
شکر تا منشا بهیهٔ موقوع میدارد صورت سورت فراق و شدت صعب مساق مناجات
سرایر و مناغات ضمایر باز گذاشت تقبیل انامل که بجور رن و اخا احسان اندکرامت
باد فلان ماه لبساط انبساط در قدم اقدام برین ذریعه موطا داشت من نتایج
انعم است احسن اهتمام و اشتیاق که متمنی و مختتم در نظم حال و مصالح مآل حضرت
خلد الله تعالی ملکه و سلطانه نصرة للعالمین تقدیم می افتد و در هر مجلس تذکار
و تکرار مینماید تعنی که فواید یکیا می فواید مصافی حالا فی الا استحکام داشته
باشد و ذلک من شیم الکرام ما مول تفاصیل حالات جون مکشوف ضمیر منور است
بکلفهٔ اطناب محتاج الیه نمی داند ایضا الیهم بحسب دجی خبر جانم از دریچهٔ
غیب زمان زمان بر راه کاروان آید جواره مشام جان از مهب
اعطاف استشمام روایح الطاف میبخاید پیوسته در هر مقام با قدام صدق
محجهٔ اخلاص می پیماید و نعدان تعرض عرض خلوص بمساعدت سعادت استسعاد و
تقبیل کف کریم الطالب و الله امره غالب من سبوغ الآیة و شیوع نعایه در فلان
وقت متعرض شد در زمرهٔ فرصتی آثار عنایتی که از حضرة السلطنة و الآصفیة
مشاهده رفته معروض می افتد و الحق استحکام مزاج مبارک خلد الله ملکه در مقام

یکتا دلی وطلعت داری نمام و ثبات قدم در مسلک حق گذاری از شوب تزلزل
و تحرف مصون است متعاقب محبت و ترادف تذییت این قاعده را مؤکد است
علیم و لاشک هر زلال نوازش و تعطف که فایض گردد پرورش نهال خوش
خواهد بود و اللهم وفق کل التوفیقیة للکل یقین حاصل که چنانچه مقتضای عنایت
بی نهایت بلی ثاقب رجم القاه وساوس شیاطین الانس فرمایند که عایده
آن هرابنه شامل حال ظاطبق خواهد بود ایضا الیهم مرة بعد اخری و کرة تلو
اولی جناب آصفی انجمات مخلصانه مزاج شنده صحایف او رادو عاقی ربا ملثوم
می دارد فاما حکایة الشوق فقد جل عن عن الطوق تق جوامع موانست کرو هشت
مهلوت ظلمانست از مصابیح مواصلت نورانی باد و نقش ابنا ز دحام ورقلان
وقت پیرنگ یافت من سطوع انوار الالطاف والید لوتیه راتبه طوطی جان فی الخفی
والاعلان جز شکر شکر نیست و روح روح عنبر سپاس بر مجالس علی ملأ الناس
منفوته همواره مترصد ترادف تذییت و عاطفت بی دریغ آنست اگر احیانا تا
خلعت خطابی که موجب مباهات و سرمایه مفاخرت تواند بود ارزانی افتد از
غایه عنایت بدیع نباشد شرایط مواظبت بر ملازمت مرعیست و حسب
المقدور بذل مجهود معهود بعون توفیق آلهی و عز تذییت نامتناهی امید
وار که بایقضا مقرون افتد چون ایام عمر بخلاعت غدار و عدم التفات بعادت
ابناء روزگار مصروف داشته اگر احیانا در رعایت دقایق اوضاع رود
تنبیه و ایمایی از حسن ارشاد بموقع افتد و الحق • تو خود دریغ مدار ای همه
بتوانی • مقاصد بر وفق آمال محصل باد ایضا الیهم فاتحه عبودیات
نامحصور متنوع خاتمت خدمات موفور بحضرت آصفی رفیع کرده استعداد
استسحاب غایة مبتغی و نهایت متمنی و مآرب است از مکمن غیب بلاریب
ظاهر باد و موتحقیق الآمال حقیق این ذریعه در خلال ماه مرقوم رقم اخلاص نشست
من مستجلبات المحامد والشکر منبع صدق عهاد و سرچشمه محض اتحاد از خاذورات
مکدرات صافیست و نقش شکر و فور اهتمام واعتنا و فرط التفات خاطر عاطر
در تاکید بنیان ولا بر صحیفه احوال عبر خافی و به پشت گرمی حسن عنایت آصفی
از دم سردی زمستان منقبض و خشک مزاجان معاند فارغ و بر وفق اذا طابت
العیون عذبت الانهار استنشاق و استنظهار بصاب کمال و کمال بصاب وارد
چو چشمه پاک بود آب او بود شیرین • حقا که در اکثر مجامع متذکر اصطناع و مکرر
الطاف شایع است • تا نگویی که غافلم زانها • چون گاهی حال از حسن مقال متوجه

هرم ملال بوتوقف خواهد پیوست ارتکاب اسباب محذور شود و سایه عنایت مبسوط باد
ایضا الیهم شکر عاطفت و سپاس کرامتی که غیبة و حضورا از جناب آصفی
صاحب قرانی بصدور پیوندد بکدام زبان مؤدی شود • تو فرض کن که چو سوسن
همه زبان کردم • کجا ز عهده یک مکرمت شوم آزاد • گر مشک بوید چنوان
نیست عجب • ور مه بدر خشد چه عجب نور بود • کارخانه آسمانی بتکلف
زبانی بر نیاید و سلسله روحانی بتصلف پایانی تحریک نپذیرد و الحق اگر نه
از مهب الطاف نسیم اعطاف وزیدن داشتی کجا مرغ نیم بسمل جان غمین که
در مضایق کدورت نشیمن دارد پر و بال زدی • بدین دیار بدان زنده ام
که که گاهی • نسیم باد صبا زان دیار می آید • فی الجمله در شرح صعوبة مفارقت
از دولت محاورة • چه گویم وجه نویسم ز شرح بیروفت • علی التواتر والولا هم
عنان صبا و عام و عوض مما فقد سائلا من الله کرامة الالتقاء و علو مجیب الدعا من
شمول نعم اسه العلام اواسط ماه صیام بواسطه سیر اقلام از دحام نمود همواره غذای
طوطی جان جز خاییدن شکر شکر نه مطموع که پیوسته با صدار خطاب عالی مخلصان را سر
افراز و هذا الظلال الطناب نمی نماید خواست که نفثة المصدوری که شفاء ما فی الصدور
تواند بود در قلم آرد رعایة للآداب اعراض از ضمیر منیر خافی نماند که صداء لطفی که از آن
جامه مصحوب عالی جناب رفیع رفته بود بگوش هوش نیامد از غایت غنای مستبعد
شمرد بدین انبساط لطف سمح مرتجاست ایضا له خدا نگاه می دوم بمقصد می رسیم
ما را از بین نرود ضایع فی التنت ایضا اللهم اوصلنا الی المقصد الاقصی و خلد
ظلال الجلال الاعلی • ای توفیق یافته عمر گرانمایه نصیبی و لعل زبعل شایسته
حضرت عز و جل صرف مکن • محقق که عمر دو باره ندارد • اند کسی با عمری دیگر که
مایه تدارک مافات شود کجا بدست آید در این معرض که • شکسته دل نیز از آن ساغر
بلور نیم • که در میانه خار اکنی ز دست رها • باری بزبان حال که انطق از زبان
قالست گفته ام که لکل عمل رجال و لکل شغل شجعان و ابطال خلق الله الحروب رجالا
و رجالا لقصعة و ثرید • مجال مضیق و عزائم محقق موقوف اجازت • گذران ره کالعدم
بار کردم • والحق در زمان عزیمت صاحب و رفقای چند بودم اگر حالی مالک دینار
نباشم در معرض علم حضام نیایم سعادت ازلی در اوّل حالت این بی مقدار بموره
مؤکد کرده • و فی الحقیقة ساکنان این بقعه سلطنتی در زتق فقا کرامت دارند اگر
کوته نظری بر این طایفه اعتراض کند چه ضیق عطن جای او نتواند بود اگر هر کسی
لذت این مقام دریابد • فتی رشته انتظام مهام بنجاح الایام گسسته گشتی نیکم و نیکم

ولي دين سامان اين بي مقدار طلبيدن شكي نيست كه از غايت عنايت خاطرا ساماني
زلي ساماني آمد ٥ مصدوقهٔ حالي بي شائبهٔ تكلف نفسي چند شايد واشتن آتش نگاه
تنين كه اين كلمات مشوش بعين الرضا ملحوظ افتد **ايضا اليه** دوشينه كه مرغ
سحر پر ميزد ٥ يار آمده بود و حلقه بر در ميزد ٥ وصل آمده بود و در قدم مي بيحد
هجران شده بود و دست بر سر ميزد ٥ يعني در شتنج صباحي معزون بنوز و مجاح
ملبشه مبارك القدم كلبهٔ احزان اين بي مقدار را كه در مهاجرت و كدورت روز مفارقت
صفت ظلمات بعضها فوق بعض داشت بتلألؤ انوار درخشان از تضاعيف خطاب
عالي جناب اعلى الله شانه سمت بيت السرور گرفت لاجرم از مباهات زمزمهٔ ٥ آخر
اي باد صبا در كلبهٔ احزان ما ٥ اينجنين منشور دولتانكي آورده ٥ بصماخ
منظر نشينان رواق بالا رسانيد والحق ٥ آتش هجر به آب جانم برباد
اگر از خاك درت باد صبايي نرسد ٥ كمال اين اقبال ناظر مطالعهٔ نهي و سامعهٔ اولوا
النهي محفوظ باد ٥ پيوسته مرغ همت بهواى فضاء صدق ولا پرواز داده مي گويد
دلم از همت عالي بهواي تو رسيد ٥ مرغ اگر بود و پر بهوايي نرسد ٥ فواضل مدحت
و محامل خلوص نيات رفيع داشته بوسيلت امداد مقرون بريد دعوات بجناب
اقدس واهب العطيات مي فرستد شهر الصيام كه بيامن آن مالا كلام شامل احوال
با دمراح شد والحمد لمن له الحمد تا غايت بانتظار توجه مبارك ديدهٔ اميد بر روزنهٔ
لعل الله بعد ذلك داشت و چون حالي عروس ابن مراد در حجاب امتداد متمتع ماند
تا لعداز عبد دست در دامن اصطبار زده متعلل است و بعد ذلك اگر عنان مستغني
در قبضهٔ متمني نبايد طبق القضا المبرم توجه جزم خواهد بود و اوقات جلال بلطو
باد **ايضا اليه** الا يا حامات اللوى عدن و علاة فاني الى اصواتكن حنون
بلبل تمني كه همواره البتي گلشن جان بودي در گلخن فراق با زاغ و زغن حليف و حلي
آرزو كه پيوسته براحه حريم مواصلت نشيمن داشت در خرابه خانهٔ غربت با بومان
قرين مدتيست كه مترقب و مترصد كه شهباز بلند پرواز عنايت كه نسر طاير سعادت
و سيمرغ نيل اماني و مرادات است ظل هماي آسماي بر فرق اين عصفور رنجور كه
در چنگل عقاب چرخ كه با هر كس چون عقعق دو رنگ بل چون ناخيل ده رنگ
مقيد انداخته كلك كبك خرام بر گلبن عندليب صفت هزار دستان پرواز دبالنفقد
بالسهو بنوازش خطايي گستم النوافر را تنها يكي بموجب تواند بود نخ يك دهد
بحصول انبعيت فا بيز نگشت آيي ٥ مگسي را بيش طاوسان نباشد قيمتي از بر ٥
زراعت مشحون بمحض و لاعد يد حصى البطحا مرفوع داشته استراحت اين متاعب

شدايد افتراق را مو لست نبدي از عدم التفات آنجناب خواسته كه در مقامي بين
ذريعهٔ صريحا و كنايةً ادراج كند و چون حامل بر كيفيت آن عثور حاصل نداشت
بحسن تعبيرش باز گذاشت ٥ گفتيم با برو و شنيديم بچشم ٥ اختصار اخرى
و اولى كلاغ عنايت از تنزل قرت محو نميسر باد ٥ خيال كبودم اگر تو
برقوام گشت ٥ بيا ز مودم و اين هم نتوان اي جان ٥ چند شوالف البادي
و الغم و سلسله رواد في تعالي كرم جاني و طراكشان كشان و الافضال عميد
الاحسان عزلكاه جناب وزارت پناه آورده بضاعت ضراعتي كه جز درج
اخلاص محزن آن نشايد و نواهر جواهر استكانتي كه جز از صبر في صدق نبست
بر انگشت بنمايد بعرضگاه عنايت ميفرستد و در روزنامهٔ محاسبات كه فهرست
ابواب سعادت اند بعد ذلك دعوات موضوع داشته قرب منزل عنان تمالك از
كف والي دل مي بايد و شوق فازنان بر بين تصديع جرات نموده مطموع كه اشارت
بسعادت پيوندي تا ملاصق حريم دولتخانه وثاقي كه اين بي مقدار را منزل تواند بود
ابواب آن مفتوح دارند خيام اتهب با وتاد دولم موطد باد **الى القضاة
والعلماء والمشايخ** اذا ذكرتك فاح الضال و التمر ٥ وفي حديثك طاب الليل
والسمر ٥ ماذا تضر ديارات ساكنة ٥ وان تغيب عنها الشمس والقمر ٥
طوري اليقظة والمنام و حالتي الرحلة والمقام مسند نشين سراچهٔ خلا و محرم
خلوت سراي ضمائر عبارت از تذكر معاهد عواطف و تكرر بدايع صنايع مراحم سوالف
حضرت منقبت آستان شريعت آشيان اعلى الله شانه نيست و از غايت
شعف و نيازه و نهايت شوق ما را زياده از كرامت اندراج در سلك مستفيضان
آن بحر مواج و مستضيئان آن سماوات ابراج همواره از خلوص عقيدت و صدق
طويت دست دعا بحضرت واهب العطايا برداشته مستجاب باد از خطهٔ يزد
مباسطت نموده مراجعت شد ممالغر الله علينا من الصحة والسلامة والحمد لله على
الكرامة و بزيدن نسايم حسن التفات و تنسم روايح فرط عاطفت في وريغ
را پيوسته در شرايع مطالب و مراصد مآرب متوقعيت و بلشر جزايل مكرمات
و حبايم اصطناعات ملشرح الجنان و فسيح اللسان بر فحواي الفطام عن
المالوف شديد تسكين سورت مقاسات حرمان استنارت از انوار غايت
انطفاء نيران صعوبت فيلت انا فاضت ينبوع الطاف و تزيين برجا تجديد
كرامت ملازمت ميد هد و الله مستهل كل عسير تشبث بعروهٔ وثقي اصطبار
نموده از اطناب كه مفضي با خلال آداب خواهد بود محترز است مسند عليت

بزیب وجود مبارک مزین باد **ایضا الیهم** ربنا افرغ علینا صبرا کنم که
بی وصال تو مار السمر شود ه گر صبر صبر ماست عجب دایم ارشود ه مکابدت
مصابرت و مقاسات مفارقت از موقف مطهر و میقات حج اکبر جناب تحقیق
قباب ادام الله میامن انفاسه القدسیه که مهبط انوار کرامات ازلی و محط
تا ثیلم پیلیست ه بلغ المدی و تجاوز الحدا ه والحق سورة تحتی افتراق علی طباق
اهل وفاق چه بتداوی تلاق منصور نه والمسئول من واهب العطایا الاسعاد
بالوصول قبل حلول المنایا ه معنا ان صبا فی الصباح والمساء مدحات خالی از
ریا و خدمات حالی بصدق ولا رفع کرده مواظب شریطه دعا ست بذریعه
ارقام اقلام متعرض شده میگوید ه و ما انا فی ترکنک الا کتارک ه تنینا و
یرضی بعده بالتوهم ه والحق چون زمام ارادت در کف کفایت هیچ مختار نیست
مرارات مهاجرت باشد حلاوت مواصلت خوش مذاق می شود و عزلیست که
ناییوی درمان ه در دست هزار گونه دردم ه ایم الله که بر وفق ه اذا دنت
المنازل زاد شوقی ه غلبات دواعی اخلاص سلسله شوق را لحظه فلحظه تحریک
میدهد امید واثق و رجا صادق که جناب از روی حسن معونت تعارف لواعج
صدور ارباب قلوب را با نوار اشراق قدسی منشرح و منور داشته که ه بدان
از عالم حسلبیت جان حزده بلبنا زا ه لوزه سوی یکدیگر اشارتها بنهانی ه
صورتا بکرشمه التفات خاطر و قوت انجذاب سرایر حواجز و موانع مرتفع فرماید
تو پس پرده و ما خون جگر می بینیم ه چه بخود استیلای محاسن و آثار محامد
همکنان متعطشین زلال افضال و دردی بخور هجران منتظر صباح وصال اند
مبنی تکلف مرید صادق الاخلاص و معتقد بمزیت اختصاص و اسعفالی بلهنا
لما هو للسداد اصوب ولصلاح العباد اقرب **ایضا الیهم** افیض میامن انفاسه
بواسطه کلک نقش بند که واشی نسج بلاغت و غاشی دقایق مکنونات براعت
و مستطرف بدیع نکات و مستترف روایع مستعذبات قریحه جامد و طبیعت
خامد را مفاتیح کنوز رموز و مقالید گوهر شاهوار زمن حیث لا یحتسب در دست
رویت و حیا شیم جان از ملتمسات روایح آن روضه غنا و فوایح نفحات از
اهبه علاسای مستشم مشک اذفر و مستنشق لخلخه عبیر و عنبر ست ه فکان
کفوق المسک حین فضضته ه بل الفخر منه کان اذکی و اعبقا بعد ما که سکینه
خاطر فاتر و طمانینه توقه خاطر و لحق ه با توقه خاطر دیبا چه کار آید
تتمیم مستحقات آداب و احترام و مستلزمات تفخیم و اعظام بران مرتب شد

تناجی سرایر از قفاطی مسافت شاق مستغنیست معهذا طایر بی بال و پر یعنی نسیم
ذریعه اخلاص پیوند رفع کرده مستدعی کرامت تلاقی است و بلو بلیته تذکار
اتفاق ایام امجد و تکرار وفاق در منعرج اللوی سورت حمی مهاجرت را نوع تسکینت
هر چند ه بسیار رفیق باشد از اندیشه تا وصول بار حال شدت و صعوبت
بعد را سهولت قرب طالب و الله علی امره غالب فی الحقیقه نکایت الآم اصطبار
بر سالب زمام اختیار ست اگر جنابی دو سه روزی این خطه بنور حضور زیب و
زینت یابد از متممات مکرمات تواند بود **ایضا الیهم** با وجود امتداد معاطف
بجاوده نبوی شعار متشبث مستشان باد عهاد و طول لجاد و تحزن سامعه
بدرد عز بدایع استعارات و زواهر جواهر روایع عبارات مشفوع مرغوب
مقرون بمواعظ مطلوب مشحون است و هر کاه که تذکر نحو و منحها و مولینا صاحب
کنوز رموز الحقایق مظهر مکنونات الاسرار و الدقایق العارف بالله لا زال علیا المقام
و الفضایل مرضیا المعالم و الخصایل میرو در زخارف و ممولهات زهرات دینی عنتوبیا
صفت کان لم تغن بالامس و سمت فنا و طمس وارد بر خاطر و زنی بذار و مطموع
که در زمان الی ما شاء الله هر نواله عطیتی که از خوان افاضت حضرت و مو بطیع و لا
نظم کرامت کردد جنانچه عادت پسندیده صوفیان صافی مشرب معتقد آن
راسهیم خویش شمرد و هر تحفه که از مبدا علوی و تحفه که از منشا اولی منتظم و
مهدی کرد و عطیه مشترک شناسد فان الهدایا مشترکة مدحات اخلاص
شعار موجه و اشته مستدعی سعادات استیناس است و مو معطی کل مسئول
پیوسته استمداد او هم عالیه می نماید و مستوثق که در مظان اوقات اجابه ادعیه
صالحه که انفس علایق و اغبط ذخایر ست دریغ نفرمایند داشت تا اوان دولت
التقا کلک نقش بند عریک داد ن متمناست موقف کرامت مآب مورد الهامات
باد **ایضا الیهم** شط لبینا نتنائی الطوار و دوری از توالی لیل و نهار تا
از تلکه مدین صدق و صفا و ایجاب مجبت و و لا استنشاق نفحات مخالصت
و استشمام فوحات مراقبت میسر و دو چون رضای کا هوا اعلی اسلاف
تعارف ارواح بی اهتمام تصادم ازدواج اشباح بوده که الارواح جنود مجنده
ما تعارف منها ائتلف هر آینه ملاحظه اخوان الصفا و مراقبت سالکان منهج
و فا علی شط المزار و بعد الدیار شیمه نفوس زکیه و شیوه قلوب مرضیه
تواند بود و هر چند حضور آن جناب تقوی مآب حقایق قباب شیخ الاسلام
اعظمی لا زال رکنا لبنیان الارشاد و التقوی بنصابی نه انجامید که خلوتخانه سینه

ازوفیهٔ مواعظ و نصایح خزینه ساز و فاما معنی از مشکاة امداد علی الاستظهار
استمداد می نماید و از غایت بُرجاءِ شوق بسوق این حروف اقدام نموده مستدعیا
من الله اوان الالتقاء والحال و فوز بغ اله المتعال تا هنگام استسعاد و تقبیل کف
کریم مطبوع نظر که همواره مصحوب وارد وان صحایف وحی ستیا ارسال فرموده
از حسن اهتمام در هر مقام فی تدفقات الاسفار و خطوات الاسحار امداد و دریغ نفرمایند
اطناب نمی نماید میامن برکات شامل حال باد ایضا الیه انکس که بجای دیده
باشد ما را ٥ نا دیده بجای دیده باشد ما را ٥ هر چند ناظر بطلوعت سنی و منظر بهی
وحید الزمان و فرید الاوان المعرض عن الزخارف تالده و طارفه چون تو مؤفضل
و تقوی غصن و رجهٔ علم و فتوی لا زالت الایام مزینة بوجوده منور نشده و کالبد
جسمانی انس و از تکرامت ملازمت بدره مند نگشته اولیس و از خلوت جانی
خلا منزل غایبا ارادت ساخته در زاویهٔ ضمیر که دار المقام خیال جمال آن بی
نقاب مخدشت بنهان و حوادث زمانی در مشاهده محظوظات و کینه لا اکرنه
چنین بودی کجا در بین و لا دیدهٔ غم دیده از سطوت فراق و دل سم کشیده
از صدمهٔ لاوا و بلوی حرقت اشتیاق المصبیان بافتی محامد و مدایح عاریا عن
وصمت الرعونة والریا متخلیا بالاخلاص والصفا مرسل داشته مستطلب فوز
ابتهاج است بلشرا اقبال که از مربع فضل و افضال وارد شده چنان نمود
که ذات ملکه صفات منبع الفضل والکمالات بر داء کسی و جبا طت ایزدی مزینست
صغار و کبار موالی و اکابر با جمعهم استبشار نموده طنطنهٔ الحمد لله الذی اذهب عنا
الحزن بسمع کروبیان رسانیدند مقتضای همت همگنان آن بود که قصدا جعلی
تعیین کرده بآن صوب فرستند تا لعبار کرامت محاورهٔ مصحوب جناب
تقوی مآب مراجعت نمایند فاما بواسطهٔ تفرقه و موانع زمانی که از وصمت پانی
سمت استغنا دار دجرهٔ این داد محجوب مانده متوقفند که چنانچه از شیمه و داب
شجرهٔ طیبهٔ ثمانی سر دغان عزیمت معطوف داشته بر طبق من حق الولدان
نحو حذو والده این خطه را که از انوار افادت و ارشاد آن دودمان
محسود و مغبوط امصار بوده در ثانی الحال بوجود شریفه زینت فرموده
تشنگان وادی ضلال را بزلال هدایت سیراب دارد و معالطه مزین مقبل شغله
باد ایضا الیه در چشم منا شکیبت سبل غم او ٥ در تن دل و جان
کنید خیل غم او ٥ دوش آمده بود شادیی در دل من ٥ گفتم طفیلی گفت
طفیل غم او ٥ تا مخزن سامعه از زواهر جواهر نصایح و غرر درر مواعظ

تنقوی جناب بحر بدر مکتب تحقیق قباب العارف بالله القاب المحدث برموز الحقایق المخزون
صدره بکنوز الدقایق لا زال زینا لمجالس المعارف و اسبغ علینا ظلة الوار فه الی
مانده غواص انسان العین فریب خلط فاتر را از دریاچهٔ چشم دُرِ رشک در کنار
اصطبار می نهد علی ٥ بار زداغ نه کو دکم آخر ٥ حب رمان زلعل تابی ٥
هر چند در ملحات مراقبه و لحظات مشاهده نقار فارواح ارتیاح حاصل فا تا جون
سنة الله بران نهج جریان یافته که ظهور سرور و ساعات ارواح بی صوبنا جات
مترصد خطاب سحبان فداه و در صیام ایام اصطبار مترقب نوالهٔ لی مع الله است
بواسطهٔ اشتغال بز خارف ابن مصطبهٔ سریع الزوال و مزاولهٔ مموهات این
مرحلهٔ قریبا الانتقال معمور مکدرات و غواشیست لکن در کل حال مستمد مواد
و فود همت و مستظهر مبیاء من امداد جنود برکه و افاضت است و از دریچهٔ
امیدواری مقتبس اشعهٔ انوار کرامت و لاشک که بر مقتضای ٥ افیضوا علینا
من الماء فیضا ٥ فنحن عطاش و انتم و رود ٥ عین فیضی که از مبدا فیض
کرامت در یغ نیفتد بعد از رفع خضوع تا تحج دعا از حضرت کبریا مستطلب حضور
موقف کرامت سیادت نشین که چون سالفا فی الخلوة و الملا زلال افاضت
در کاس حسن ارشاد تجرع فرموده اند در ثانی الحال طامح و ران جمی اقراق
را از مجاری ینابیع اقلام و شی ارقام سیراب فرمایند داشتن غواشی جسمانی
و مکدرات نفسانی بصفای حضور روحانی مندفع باد ایضا الیه کان لم یکن بین
الحجون و الصفا ٥ انیس و لم یسمر بمکة سامر ٥ هر چند در مضبات مینی و
تلعات نجد و حی از مهب عرفات معارف و تنسم ایام سوالف طور لیست تا
مستنشم فوایح ملفوحات کلک نقش بنلعو مستنشق روایح محبوکات اقلام
و شی ارقام جناب افادت مآب اسبغ الله ظله الوارف علی المقتبسین با
تا غایت ضیایشم امنیت بنفحهٔ این مستغنی معطر نگشته هم عنان صبا که بر بید ذاکران
زاویهٔ شوق است رابطهٔ خلوص رفع کرده مستدعی کرامت کمال در زمرهٔ
مستفیضانست و اله متحیر از مقام معلوم مرقوم گشت من تواترت آلاء الله
والحمد لله مستضحی مولانا معظم الالمعی افاضل الفاضل المفخم اسوة افاضل الحکما
قدوة اکابر الاطبا ذو الذهن الثاقب والحدس الصائب زیدت فضائله
که متعطش زلال افادت و افضال آنجنابست و بامید اقتباس انوار
ارشاد متوجه و مستطیع شده ذریعهٔ این مذکر ترجمان لسان و تبیان
چنان ساخت یقین که بنظر التفات و حسن ارشاد ملحوظ افتد همواره

نظامات عالیه را مترقب است حلقه درس به وجود شریفش مزین باد **ایضا الیه**
ای بدیدار تو مشتاق ای دل پر درد من ٥ خوذ چه بیناست آرزوی جان غم
پرورد من ٥ بر مشارع مهر و دریا بیان این صوب از غایت شغف و نیاز
باجواز کرامت میامن ایام مراحم و طلول در ظلال سوالف تحت اللوی وان
کان یلیق بکل ذلک جانبه همواره مستقر معالم دین پروری و مستهام مناظر
شریعت گستری است اسبغ الله ظله هرچند آن جناب از غایت فراغ در عین الاستغنا (?) است
والحق ٥ الکسی که آب حیوان روزی چشیده باشد ٥ با آب پارکینش میلی چنان
نباشد ٥ واما بر فحوای ان الکرم اذا ما سهلوا ذکروا ٥ من کان یالفهم فی المنزل
الخشن قصد الام سعوا در تضاعف احیان ملهوفان مطموره حیرت مذکور لسان
گردانیدن مستبعد شیئه علی الحالات ذریعه اخلاص سیما عرض کرده در وادی
ایمن ارتجا مقتبس انوار التفاتات است والله یوفقنا لما یحب و یرضی والسلام علی من
اتبع الهدی **المتوقات الی الوالد** الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا
لغفور شکور الذی احلنا دار المقامة من فضله لا یمسنا فیها نصب ولا یمسنا فیها
لغوب مواجب حمد و سپاس و مراسم شکر بی قیاس مستتبع دوام نعمت و مستلزم
مزید سلامت و صحت است که از کرم عون و حفظ الهی و کلائت و حمایت نامتناهی
شامل حال راسمکان متوزع البال گرد ذاکر در میان آتش سوزان روند خلیل
وار برنشان روح و ریحان شنود و اگر از فراق سجایی سرا و حضرا در دل مهجوران
وادی حیرت تابد یوسف صدیق وار چاه ظلمانی کاه نورانی نماید و چون از مبدا
فطرت باز تا غایت هیچ وقت و اوان ایذاء هیچ سلطان در ساحت سینه
نیاورده حق جل و علا از طوارق نکبات مصحف محروس دارد فسبحانه ثم سبحانه
وما الحمد والشکر الا له ٥ و در بن نهضت که این وضع قطعا متصور نبود چنان اتفاق
افتاد که در حوالی ملک دشمن که از جمیع جهات دولت در دولت فرسنخ از حوزه
مملکت بر کران افتاده بود و محفوف باطراف منازعان مکابر و مخاصمان ما کرده
لشکر بیکران که اعدا والآف ابطال منقاد ایشان از سی متجاوز بود در مقابل یکدیگر
آمدند و چون حضرت خلافت پناه همواره در تقویت شرع غرا و تشیید ملت زهرا
اجتهاد بلیغ تقدیم مینمایند و فسوق و عدوان و طغیان متمردان بتواتر و عنعنه از
ثقات علما و صلحای آن صوب استماع رفته بود بتوفیق عنایت الله و یمن نفوس
ارباب دین و مبادرت و مبارزت حضرت شاه جوانبخت ضرغام غاب و غضنفر
مصاف … … ظل الله ملکه نصرة للعالمین آن عاد صنفان پی رم …

نتایج حملات و نقاد ضربات تیشه ادبار بر هزیمت پیغزار دادند و جمعی کثیر طعمه شمشیر دلیری
پنداشتند فی الجمله لعلها تا آنکه در دار العلا (?) ثالث شوال ختم بالاقبال این فتح در نحو اشکل
آباد و ست داد سین سادس سلامة و حصول امانی در دار الملک تبریز نزول
افتاد والحمد لله حمدا کثیرا اما مول که خاطر خطیر و ضمیر منیر بواسطه دغدغه نفسانی و وسوسه
شیطانی مشوش نگرداند و اشتغال جامور به نهج استقامت و طبق ارادت
و بعید از مفارقت جانسوز و مهاجرت شوق اندوز مکروهی نه مواظبت برفاهیت
او را دو دعا از لوازم شمرده یوم الاحد سابع ماه مذکور بعون الله از تحت تکفل
ایضا الیهم وسیله که رساند بنده کمین مرا ٥ دعای نیمشب و ناله سحرگاه است
شغف و نیاز دیر بار با حراز سعادت دستبوس سابقا امتیاز دارد و حلیه حقیقت نه
مجاز از قوادم صباح تا خوافی رواح سیمرغ بلند پرواز دعا از خطه غبرا بقبه خضرا می
فرستند اسبیان اجابت معشش او باد و مواظبت بر مراسم ضراعت و مداومت بر
مواجب استکانت از غربت مصولیت (?) از دار الملک تبریز برفع این ضراعت قدم
بر بساط انبساط نهاد بهنگامی که موجبات حمد الهی و اسباب شکر نامتناهی
حاصل و اوقات حسنه مستغرق بفضل الله المنان المتعال و میامن نفوس زاکیه صورت
حال صفت ملایمت و سمت سلامت دارد … بواسطه حرمان از استسعاد
ملازمت خلوت سرای ضمیر از غبار کلال خالی نیست ما قام (?) چون از حضرت جل شانه
دولت اجتماع مامول است ملتمس آنکه ملتفت حال عزلت و تروفق بسبب انکدار ذیل
در میان و لشکر ایشان نزدیک حرمانی تو ان عوذ امید که بخیر مصالح ابی مد (?)
قدم از جاده اختصار بیرون نمی نهد **ایضا الیه** بندیر گنبد خضرا جنان تو ان
بودن که اقتضای قضا گنبد خضراست ٥ هزار نقش بر آید زمانه و نبود ٥ یکی
چنانچه در آیینه تصور ماست ٥ تدبیر فصول در جنب تقدیر متلاشی و لیس
الذهیل کالتلاشی ٥ معلمان مکتبخانه لی نبازی لوح مرادی بر کنار طفلان
این مصطبه خاکی و مرحله بی باکی نهاده ندگه متعاقبا تنبار زیانه قهر بازی
نو سنا وند نعالی قدره ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار اگر وقتی از اوضاع
شکوه در صدد و رنجی می شد از آن اعراض لازم و از تقلبات روزگار اغماض
متحتم حکم حرم الهی را گردن انقیاد و تسلیم نهادن از مفترضات کین لا و
فوق قدیر تا تقدیر قضه دل مجال دل پروازند … تو ان خواند چنین
نقش غریب ضراعت خاکسارانه در موقف عرض و رد گلدسته دعا فی الخلوة والملا
بوجاهی دارد موجبات کرامت انعکاف بر آن آستانه از وراء … غیب

در موطن ظهور مشاهد باد زنهار هیچ بهیچ وجه حاشیه ضمیر را غبار کلال ملکدر ندارند
و در کل حالات شکر حق جل و علا از واجبات شمرند کسوت حال بطراز صحت و سلامت مطرز است
زیادت ابرام نمی‌نماید **الیضا الیهم** ای دل تا آزموده وقت جرع نیست ٭ باستم
روزگار تن زن و خوکن ٭ شیخ اکر کتاب این حدیث ندارد ٭ رشته او را بدست
صبر و توکن ٭ رضا بقضا از سنن مرضیه انبیا و اولیات و تسلیم بودن قدر
قادر از طریقه پسندیده اصفیا قلق و اضطراب در هر باب جز انقباض نتیجه ندهد
بهر حال دست بعروه وثقی عنایت الهی زدن و شکر عطیه نامتناهی ورد ساختن
احسن الطرق از اعتدال مزاج این ذریعه تلقی شد و الحمد لله کرد ای خلایق از
علایق و پریشانی نوع انسان از عوایق است و لاشک تلذذ باستشمام رواح
ریحان مطلوب کسی نماید که مشام از اخلاط فسادو فضول رد و قبول پاک دارد
در خانه جای رحمت بود با مجال دوست ٭ فی الجمله قاید توفیق رفیق شد و از
صفا بیت کرامت مسعی مروه و صفا و طواف مطاف انبیا و اولیا و وقوف عرفات
و منی احراز کرد ٭ والحمد لله علی ما هدانا ٭ سوق حدات شوق متعذر و حکایت
از کمال شاق فراق متعسر سعادت دستبوس عن قریب متلاقی مشتاق باد
متفاقبا بمشیة الله و ارادته عازم لاجرم در بسط احوال نمی‌کوشد بزلال اغماض
نقش این زحمت محو قاید **ایضا الیه توجه الحرم** امید از بخت میدارم بنجاح
عرحبذا الی ٭ کز ابر لطف بارد بر کشته بارانی ٭ هرچند ایام مهاجرت
بمباعدت کشید و مسافت مشتاق عراق بنهایت انجامید فاما در مهبت عنایت
الهی و منصب کرامت نامتناهی بمضمون لا تیأسوا من روح الله بوزیدن
نسیم روح و راحت و افاضت سلسال مفاوضت مواصلت متعلق
مطلوب مرغوب بتلبیه مقرون باد شغف و تعطش با حراز سعادت ملازمت
بمناجات ضمیر و مناغات خاطر خطیر باز گذاشت بعد از اداء مواجب مراعات
راتبهٔ دعا علی الولا مرتب میدارد از مقام معلوم مزاج شد من لوازم الحمد و المنه
کسوت احوال بطراز حصول آمال مطرز است بعد از نماز جمعه عزیمت سفر مبارک
حجاز بصد سوز و نیاز و توجه صوب کعبه معظمه شرفها الله و عظمها و رزقنی
بالسلامة زیارة مهامصمم چون از مبدا حال تا غایت که ایام کهولت است همواره
غایت عنایت و فرط اشفاق و تربیت ارزانی فرموده‌اند می‌آید خاکسار بوقتی
از اوقات بخدمت شایسته و ملازمت بایسته قیام نموده تا بادر وظیفه حق
گزاری جان سپاری ساعی بوده الحالة هذه که بقدم ندامت سلوک در طریق

میکند که شبیه روز قیامت امید که بهمت اکسیر خاصیت دریغ نفنند و از عادة
الصالحین و مزارات اولیا متقین استمداد نمایند تا محامد بود که ببرکت امداد انفاس
مقدسان و بتوفیق ورد دق جان کامو المرغی دولت ملازمت که متمناست
کرامت کرد و اطناب بابرام کشید سایه عنایت مبسوط باد **الی الواحد**
من الاخوان والاحباء ٭ انه یرزقنا لقاکم ٭ ولسمعا عن قریب ملاکم مدحات مقرون
با سکنات در مخزن بدن انفس بقا عتبیت مید رقیق قافله اخلاص موجه و اتحاد
اعضان و وجه شوق را بزلال رجا التفات سیراب میدارد و بیخ از نامی الضمیر
علی الوقت را در سلک تحریر می‌کشد حال ابکم عاق بطباق اهل و فاق ناخوش
مذاق است و نفاق مناع تلبیس ابنا ایام را خلاق جون بوری دوری از
اذجانب اجانب فرصت شمردم و قرقی قرب اقارب که چون عقارب نیش زدند
عیش خوش خوش کرده غنیمت پنداشت تا مکر در مضمار ود او مانی وی طعن
و تثریب و لعن و تقریب لعید و قریب تکاپوی تواند نمود و از آن ذا اهل غافل
از الفت مجاز رو وسلت سرابر بقرب و بعد انتقا و انتساب و تفاوت مراتب اجتناب
تعلق ندارد بلال حبشی و صهیب رومی ابداع رغبت از بعد مسافت قلاب محبت
در گردن جان انداخت در پایه سریر دولت محمدی علیه الصلوة والسلام مقرب
حضرت گردانیدند و بوجهل و بولهب را با علاوه حبیت و قربت نسبت بتازیانه
اوبار بدار البوار فرستاد یفعل الله ما یشاء تا عاقل بمحوای و لکن الله یؤلف بینهم
بلیش بها و خاطر کرده با قاصی و ادانی و یار متوکلا علی الله ملجا و پناه بغیر از حضرت
اله ندارد و تحبب و موالفت و بغضا و منافقت خلایق از خالق نه از علایق
شناسد قل کل من عندالله هر آینه چون شخص لوح ضمیر باین نقش بیرنگ رنگ
دربن عرصهٔ فانی و خوره غرور امانی فارغ از رد و قبول و اشتهار و خمول
در کلشن امن و رفاهیت کل صدبرگ سکینه و طمانینت می‌شایستی و بو ل
بو با تواند داشت و از کلفه تکلف و چاپلوسی و صحت لیاقت و دست
بوسی و در بن گنبد آبنوسی نعمت استراحت محظوظ بود ٭ خوشا دم قانع منقطع
که خود رسم عادت نداشته‌اند ٭ جز آزادگی هیچ وضع دگر ٭ کمال سعادت
نداشته‌اند ٭ ای یگانه ارجمند در تکاپوی فضول بیهوده میپوی و تا بتوانی
بوسع و توان از میان کناره جوی و من یتوکل علی الله فهو حسبه اللهم وفقنا
الی الواحد من الاکابر والتلامذه ٭ نه هر که چهره برافروخت دلبری داند ٭ نه هر که آینه سازد که
سکندری داند ٭ نه هر که بخاق لاعب در دست گرفت در مضمار کمال از

اطال کشت و نه هر که علی العیال و لا تسلم و آویخت از افراز در کذشت انکه خبر از خبر
باز شناخت کجا ابواب اعلا قایق استفسارات را فارغ کرد و انکه خبر از خبره
تمیز کرد جکونه بر اسمه اعلام انشا را مق مستعذبات فارغ شود بارزو هوس
بر بنا بذا این معنی سالهای دیر باز بذریعه شوق و نیاز سر بر استان استا و
معلم باید نهد تا اکر در مبادی فطرت نقش بند الذی اعطی کل شیٔ خلقه ثم هدی
طبع سلیم و ذهن مستقیم در طینت او مخمّر کرده باشد از حین معرفت بود منّتی
برد و عهدهای دراز مدت بوسیلهٔ صدق نیت دست ارادت از دامن ارشد معلم
نباید داشت تا اکر سابق مشیّت کل میسّر لما خلق له رای صایب و فکر ثاقب
در جبلّت او مرکوز کردانیده باشد از کلستان عالم کلی چند رهیافت و بهات
سوز سینه و خون جکر بدو اند بود هر چند فیض عنایت خسته نیست و در
نور الانوار بر کاینات مکان بسته نه فاتا می قطع منازل نکنیهٔ در برج
وصال نتوان زد و عوالم افکار معانی و حرایدات بیانی در حجلهٔ امانی در کنار
کسی آید که شب تا سحر میل سر در بصر کشیده از تذکار و تکرار و افکار در
وقایق اسرار بیاساید و قدم ثبات اجتهاد و سعی در بساط سعی و ارشاد تلقی و
دست طلبش علی صفحات الاعتنا و از اوایل تحصیل مراد نکسلد و لی **•** تو نازنین
جهانی کی توانی کرد **•** اکرچه کلمهٔ الحق مرّ المذاق بود و اشفاق تلبیس کرد و السلام
علی من فهم الکلام **الی واحد من الاکابر فی النصیحة** و قل الحق من ربکم فمن شاء
فلیؤمن و من شاء فلیکفر **•** بر اسب خطا کسی سواری نکند **•** ملکان بنفشه و
مربا و زرا ری نکند **•** کر از سنگ بپرسی بیابی جواب **•** که شاخ خطا بار نارد
صواب **•** مرغ همت را در هوای اکتساب محدث مباحث التعظیم لامر الله و
الشفقة علی خلق الله پرواز دادن از جوا که بمعشش سدرة المنتهی مرغ فرود
آید **•** ولی بلهوسی این مراد بنماید **•** در مرتبه تسلیم عنایت مالک الملکی از
وزیدن بادهای بیابانی بر حذر بودن مستعقب سلامت است و در جهار بالش
امانی اعتناق عوانی نفسانی مستوجب ندامت **•** من کفتم آواز کردن
خود بیرون کرد **•** نقش بیوم تبلی السرائر و هو علیم بالضمائر از لوح خاطر فنا
بر ندار و تمسک التجوع الی الحق اعلی من التمادی الی الباطل از دست مکذار
صحبت شر الناس بحرقت نار الیاس کشید و هر آینه منبع عزیمت طوار کف
ساقی ایام در دست ندم و عنا جشند **•** سپیده دم که بر آینی نخواب مستی طبع
یاد دار که جندت بکفته ام بر خیز شکر مستجلب مزید نعم الهی شود نه شکر و باعث

بران نصیحت نیست الامر سر عذر نعم الهی شود در مقابل هر نک سپهر شعبده تلون
وار صد رنگ مباش و ارقام وساوس متعلقان از صحیفهٔ ضمیر بزداش
بار رومی روم باش بار زنگی زنگ **•** قسطاس مستقیم خیر الامور از میان افراط
و تفریط محو داشتن حلیت اذکیاست و سلوک محجهٔ صلاح اندیشی طریقهٔ عقلا
بکن هر آنچه بنا باید نه هر چه بخواهی **•** نقشه ربزه ستیزه مجوی **•** و در مضمار اعجاب
با قدام فریب و غرور مپوی حبک الشیٔ یعمی و یصم نفی معتبر شناس و از تبعیت
عدم التفات بقول مخلصان بهر اس معیار اعتبار احباب را مهجور داشتن سبکبار
بار آرد تکلیف حقوق محبت عقوق نکارد خلوت خانهٔ مخالصت از متاع
تلبیس مجازفت خالی داشتن نتیجه وفاق بخشد و رباع مرافقت مناخ جلاع
تدلیس ساختن بسر حد نفاق کشد سمند استقامت در دار الامان صدق نیت
وان و از اوراق روزکار نقش ها عبیر و ابیضان دروغ فروغ نکیر و ریس
روی اند و ده صبر فی بذیر و نقص مردان نقض عهد آید و هدم بنیان صدق
بنم کراید منکو تو بدان که زو مقوّن آید مرد **•** در عهد نکاه کن که چون آید مرد
از عهدهٔ عهد اکر بعون آید مرد **•** از هر چه کمان بری فزون آید مرد **•** بر وفق
المؤمن غرّ کریم بکرّات نفس خویشتن مغلوب مشاوکات دیکران دانسته
مقتضی من جرّب المجرّب حلّت به الندامة نسیان الکاشت و در عطش اخلاص سراب را شراب
بپنداشت الحالة هذه طوق خلوص تو در کردن ملتزم بر داشتن متعذّر
لکن سدّ الباب تردد و تعلق متلیّبتر از روی ثبات صدق عقیدت تا فی
الحال تلبیس کر دابلاعذر و الزام حجت را تا عند انکشاف الحال معذور اخذ اعذار
من انذر و السلام **الی واحد من الاصدقاء الافاضل** لعل انحدار الدمع بعتبة لعته من
الوجد او تشفی بلحن البلابل **•** اناخت نتاج عزایم در بطاح مطالت و اجالت
مسارح انظار تارب در مجالی افلاح رغایب کیف العروج الی اوصافها کلا
وجهه حوم جوم مراد و معزم صمیم دل و از بن معنی پای اندیشه در کل منزلی
معانی غوانی مرتا و منعقد غلطو اکر جه ظاهرا بس مشکل در غلوای اشتیاق فراق
ته اکاه که طواویس خوش خرام که در ریاض هواست جلوهٔ تنزه شیوه **•**
وار بذ عصاتیر مقصوص الخیام الجناح و ابی تضام اشباح در تحت قوادم و خوافی
ارواح مروح داشته اند لاجرم نسیم رواح تذکار که از مهب الطاف و تزید
متوفی هواو رجاست ملک مجاوزت فی مقتدی نفوس قدسی حباب رفع
مدت ظلاله که مجمع البحرین و ملتقی الحجبین است رفع حجاب افتراق و کشف

منضد مقصود و کمل کاف نوشت عاشقان مست او را همون

نقاب مشتاق اشواق ملتبه کرد و لا تشرح الاقلام ما في قلوبنا و المحاکات الی القلوب و
عین الرضا کلیلة عن کل العیوب **للتدریس** چون فلان طوریت از مرور
زمان و شطري از کرور اوان که بر محوای بتمواعي متعطشان بیدا استفادت
را از کمال فضل و ارشاد و بافاضت زلال تعلیم شعب معاش و معاد با ملو خیر للعباد
سیراب داشته و طالبان مقصد اقصی سعادت اولی و اخری بدستیاري تفهیم
بحریم حرم مراد و منزل و مقام مرام رسانیده و از ابتدا باز تدریس مدرسه مقدسه
فلان که جولانگاه مطاف اجلهٔ افاضل و مصاف اعزهٔ ائمهٔ اماثل بوده حسب
فحوای تفویض الواقف و ما بنهایا و تعلق دارد استمرار این شغل جسیم و استقرار
این منصب عظیم را سبیل امضا این حکم بقا و پیوست تا طلبهٔ این بقعه او را مقتدی و
مدرس خویش و الشته را سر استفادت از شایبه فترت و عطلت محفوظ
دارند و بقدام ثبات مجلس بحث و مذاکره مسلوک داشته از سمت مستقیم و
منهاج قویم انحراف نجویند فلان نیز باید که قواعد این اساس را بحسن اهتمام
دوام ممهد و مستحکم دارد نواب و مشرفان بقعهٔ مذکوره باید که چون فلان بقدم
جهد المستطیع بساط این شغل موطی داشته باشد رسم التدریس و وظیفه ده
نو طلبه بر وفق تعیین واقف بدو رسانند **لاعادة التدریس** فتربع المرء ما لم
تترکه عاقلیل و یلقی الذل و الخرباده و جامع العلم محفوظ به ابداه فلای ذر
منه الموت و السلباه من فضایل العلم ان شهادة اهله مقرونة بشهادة الله
و ملائکته في قوله تع شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولو العلم و قد رفع الله
درجاتهم حیث قال و الذین اوتوا العلم درجات و قال النبي صلی الله علیه و سلم ان الله
و ملائکته و اهل السموات و الارض حتی النمل في حجرها و حتی الحوت علی معلم الناس
الخیر شاهد علی ذلک حق جل و علا در مبادي فطرت و منشا خلقت که طینت آدم بید
قدرت خمرت طینة آدم بیدي اربعین صباحا مخمر کردانید بخلعت خاص اخص اوصاف
و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة اختصاص داد لاجرم مسجود قطان ملأ اعلی و
محسود سکان عالم بالا گشت و بشرف تعلیم رسالت بر معتکفان ساز امتیاز یافت
پس جلالت اخطار و نباهت اقدار علوم و فضایل از اشعهٔ انوار بدر کامل
ظاهر تر است و سنا و ضیا مرتب و فضیلت محاسن آداب عند اولی الالباب
از لمعان کواکب ثواقب بعلو شان و مناقب باهر تر و هر آینه پرتو عکس جبین نوبي
در آینهٔ ضمیری تجلی یابد و فق و ذهن نقاد وش از میلان بجانب بلادت و رجحان
بطرف غباوت معاول بر بنا امري که مستلزم حیات ابد و مستتبع افتتاح سعادت

سرمد تواند بود و جهت ترفیه خاطر خطیر ارباب فضایل و تقویت جانب شریف اصحاب
خصایل صورت بندد و چون فلان از ریعان عمر و شباب باز عنان اهتمام معطوف
اقتباس و اقتناص مآثر کمالات کردانیده و بدلالت رفیق توفیق اوقات و ساعات
خود را مستغرق و مستوعب افادت و استفادت داشته منصب اعادت تدریس
مدرسه مقدسه الخانیه مرقد بانیها که از امهات بقاع الخیر و معظمات ابواب البر ان حظایر
و مرکز ارباب علم و تقوي و محط رحال اصحاب درس و فتوي بوده بر طبق فرمان
اعلی جلد نفاذه في الخافقین بجانب عزیز شرف تفویض رفت تا جماعه از عادت و شیمهٔ
ذوي الکمالات سر در انگشت ارشاد و عقد مفصل مسترشدان محلول داشته
طریقهٔ مواظبت بر اعادت و مذاکره و سر رشتهٔ مداومت بر مباحثه في کل حال ملال
مرعی دارد و بوسیلهٔ امانت و دین داري و ذریعهٔ دیانت و حق گذاري حضیض
نشیبان خمول جهل با وج قبول فضل رساند و چون بذل مجهود حسب المعهود
موضوع داشته باشد مبلغی که رسم الاعاده را متعین سال بسال بي شایبه اهمال
و مجال امهال بدو رسانند و تقویت و تمشیت از لوازم شمرده تمکین واجب دانند
للتفویض الوزارة بر جبلت کل بزر راسخ و بر طویت اهل کرم و قدر مذکور عنبر
فاسخ که پادشاه پي پشتیاه سایه که مظهر تجلیات نامتناهیست که السلطان
ظل الله في ارضه و در ارجای خافقین و انحای مشرقین قاطبهٔ رعایا از اقویا و ضعفا
و قاطنهٔ رعایا از فقرا و اغنیا حال التي الضراء و السراء در کنف حیاطت و حمی حمایتش
محفوف و چون حکمت حکیم جل شانه و قدرت عظیم حق سبحانه بر آن نمط جریان
یافته که معاش و رمایش نوع انسان في کل مکان و اوان بي تعاون و تعاقب
و تعاهد و تعاضد و تساوي سمت تعذر و صفت تعسر دارد و شرفات قصر سلطنت
از آن رفیع تر که طبقات مردم بر مدارج معارج آن ترقی توانند نمود و عرصات
مسند این منقبت از آن منیع تر که دست هر صاحب امل با هداب آن متشبث
توانند شد هر آینه چاره نباشد از ذاتي ذو الکفایتین که جانب نعوت کمال و حایز
جمیع افضال از حضرت ذو الجلال باشد تا بمرتبهٔ علیا و درجهٔ کبری بدستیاري
رفیق توفیق و دلالت هادي شفیق و راي در و تیت صایب و استظهار ذهن ثاقب
صلاح و فساد اقاصي و اداني عباد و در هر بلاد بر راي کشور کشاي و خاطر خطیر
ممالک آرایي سلطاني که مطلع اشراقات رباني مطلع بوارق رحمانیست رفع کرده
جهرهٔ عروس مراد و مطلوب هر تا و هر یک را از حجاب حرمان و نقاب خذلان
مکشوف دارد و در ایثار شخصی رصین الراي بر در اي نظر و در اختیار رواتي رجح

مکدس والتهی در مرمی سهام فکر عنبر انجاب فلانکه نیز و اجلاء اشراف کامکار سوفا بدان
ارتمه قمار رمه نامدار احراز قصب السبق خدمتش در مضمار زمان و مضمار امتحان اوضح
من الشمس و ابین من الامس است و طریست از زمان و دوری از اوان تا کلک
نقش بندش در تنسیخ و تمشی مملکت و نظم عقد دولت قوائم ممالک هم مسالک داد
فذلک است لهاء رمعلومه و مجهول از اشباع در اطرا والاطناب در ثنا مستغنی متی احتاج
النهار الی دلیل نیاید لاجرم مقالید امر خطیر وزارت در کف کفایت و آستین درایتش نهاده
اید نفت رفیع کرامت منبع بجنابش تفویض فرموده ایم • ولو علت فوق الوزارة
رتبة • تنال المجد فی الحیوة لنالها • زنقش کرد رای آن بوزی • خدمتش هم سزای
آن بوزی • یا بالمعیت تعلق در اراه و لو ذعیت تا فتق در کشف دواهی و دهیا
افطار خورشه مملکت و اکناف خطه سلطنت در زیر جناح اهتمام آورده سیمرغ همت
مطایر نهمت چه در هوای فضای مهام بنی الایام ما لا کلام پرواز نه هد و چنانچه از
دهور شهامت و فرط صرامت از متعارف در کلیات احوال و کیفیات اقوال و
افعال اعیان نظر دریغ نداشته قسطاس مستقیم نصفت در رعیت پروری و منهاج
قویم معدلت گستری از میلان معتدل دارد و ممکن سرا در بقاع ثبات امن و رفاهیت
وحریم حرم استقامت فرود آورده وپیوسته نقش اذا اراد الله بالملک خیرا قیض له
وزیرا صالحا ان نسی ذکره وان نوی خیرا اعانه محاذی نظر دارد و عقده آمال
زیردستان بعون ملک متعال بر انگشت التفات انحلال دهد و بمحوای ... لا تعتروا
طلبا لوجه الله و مرضاته و حذرا من و بیل نقماته فی تنسیق در امور و تحقیق قدر شئون
جمهور طریق سهولت و مدارا مسلوک فرماید و اشراف قضاة و سادات و علما و ایمه
و اشراف و امجاد و عمال و سائر اهالی اوامر و نواهی او را مطواع و منقاد بوده
در هر حال بعض و عزل نواب و عمال و اصحاب اشغال باستقلال بجنابش منوط
و موکول داشته باشند و از دایره آداب در ابواب یک قدم فراتر ننهند
نکوهه الرعایة اغاضت زلال اقبال در جداول و سواقی حرایم ریاض اصقاع مستتبع
ریزی نهال در پاست و اسالیب سلسال اعتدال در غدران و ضواحی نواحی بقاع
بقاع مستلزم ترفع اغصان دوحه باغچه مملکت و امر را مستعطشان نبات
الاراضی باداره کوس مشارب تساوی مستوجب رونق چمن دولت و استنا
مستقیان نبات صحاری مستعقب سبخ روئیدن و مضاعف گلشن ملک
و ملت هر آینه امالت اعنه همت عالیه بسمت استقامت ابن معنی از قبیل متحتمات
و اجالت سمند عزیمت در مضماران مبتنی عدل مستحسنات لعد ماکه مثمر ثمره استدامت

مملکت و مزدار نما را انوار استرادت وابهت کرده محوران بوادی افتقار و احتیاج
نلول عدل ظلیل تشعب افنان این دوحه نصفت و تفتین صنوان این چو ثومنه
معدلت مبسور کرده و منصدی این منصب جسیم ذاتی نیز که ساحت سینه اش
محط اثقال آمال ذوی الحاجات از اقویا و ضعفا تواند بود و با معیت دها و لوذعیت
ذکا بر کمیت و کیفیت مصالح و مفاسد و مضار و منافع آن امر اطلاع یافته باشد
لاجرم عنت اجالة الرأی والنظر زمام این مهام در قبضه درایت و کف کفایت فلان
نهاده شد تا بدستیاری حکم ثاقب و معونت ذهن صایب صفاء چشمه سار وضع
الشیء فی موضعه از کدورات قاذورات ظلم و تعدی مصون دارد و ربع ربع
سوتیت را باخضرار و نشو و نما سیمای کمال دارد و از و صمت میل و طغیان بپوشد
و ذبول محمی داشته قضا رای بغیت و منتهای همت شناسد سبیل کافه
نواب و کارگذاران و عمله و ارباب کائنا من کان آنکه اوامر و نواهی او در ربع باب
بطوعیت تلقی نموده از شطط و تعسف مجتنب باشند و عمله و مباشران او را
مطلق العنان و رحیب الجنان گردانیده قوی دست دارند **لفتح تبریز** الحمد
الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوا منها حیث نشاء فنعم اجر العاملین در
محکمه قضا مبرم مضا و دیوان خانه او امر محکم امضا منهیان محو اثبات و
متصدیان اسقاط و ادراج منشور رقم اللهم مالک الملک توقیع تؤتی الملک من تشاء
و تنزع الملک ممن تشاء موقع و بطغرای تعز من تشاء و تذل من تشاء موشح
داشته مزبوران ینصرکم الله فلا غالب لکم بعلامات ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین
مقتم و محکم گردانیده اند و چون تقدیر لایزالی که مبین و کاشف مقتضیات ازلیت
حسب اراده اله و مشیته بر آن موجب جریان یافته که حزب الله بر وفق و ان
جندنا لهم الغالبون در مجالی ملتقم مکافحت و نزال و مظاهر ملتحم مکاوحت و جدال
و مضمار مبارزت و طغیان و مشوار مشاجرت و سنان بنوک اسنه مربوعات
و طوال ارماح و نصل صفاح قواطع ارواح رقم فوز و نجاح بر چهره ماه جهان
نورد و جبهه مشتری فرقد نگار زند لیحق الحق و یبطل الباطل و از قوادم طور
ریحان شباب تا خوافی دور رقاق الرقاب بمعونه توفیق رفیق نهمت
تاج بر سر مراقی جوزان صهوات قمم عوالی همم و ذروه شامخات رواسی معالی
امور بین الانام ارتقا نموده و سیمرغ بلند پرواز رایات فتح علامات جز با علا
اعلام معالم شرع قویم و استحکام قواعد ارکان دین مستقیم بال و پر نزده
لاجرم بمیامن تقویت شرع غرا و برکات تمشیت ملت زهرا مد صنع از اصقاع امطار

وهر ربع از رباع و دیار که عنان نهضت انعطاف یافت از جهات لغایت واسب العطیات
نداء الله اکبر جاء الفتح والظفر و نال فیک المنی ما کان ینتظر بگوش هوش
قطان بطاح و ضواحی و سکان بلاد و نواحی رسید ماجد رشکر او درین مدت
انطوای عباد و معارف بلاد طغیان و تمرد و عدوان و تجرد متبوع و تابع آذربیجان
که بر مقتضای نص استحوذ علیهم الشیطان اعتساف از مسالک ملتزمات دینی و
انحراف از مناهج متحتمات ملی از فعلات سنیه و منکرات ذمیمة اللسان است
از مقیم و مسافر و غایب و حاضر علی ملأ الاشهاد استماع میرفت بجلیتی که صدق این
معنی از درجه احتمال و احالت برتبه تواتر و استفاضت سویت وحال آنکه
بعونات سبحانی و تایید ربانی قطع خبث و عفافسا و دفع جور و استبداد
آن سرکشان بنسبت با استطاعت و مقدرت و شوکت و بسطت ما از ممکنات
اکثری بود متوکلا علی الله کوکبه جهانگیر مطلع حضرت سعید با آن صوب روانه داشتیم
با کتیبه از فرسان شاکی السلاح و سریه از شجعان ذوی القلب و الجناح که عبیر خیاشیم
مراد و عنبر مشام مراد شان جز خاک نبردگاه و غبار ستم سمند سپاه نشناخته
واختلاس تقبیلات شهیات بغیر از شفاه عشیق رسیق القد صمصام قدر انتقام
حرام دانسته معشری که در معرکه بی ولد و ملحمه مزاوله • سرسنان یکی بودی مه
فرا شده • هم کمند کمی یشتکا و فرسوده • خواص غار محاربه و سلاح تیار
مضاربه • متقادم وضالون فی الروع خطوهم • بکل رقیق الشفرتین یمان • و در
تضاعیف طی منازل و اثناء قطع معاقل از تخریب اماکن و تعطیل مواضع مسموعات
افاعیل ایشان برای العین مشاهده رفته و چون جناح رایات همایون ما ظل العدل
بر ان اقطار افکند استیلاء غرور و امانی و غلو تسویلات شیطانی با فوجی صعب
السبال و العثنون و جوقی غلیظ القذال و زرق العیون کماة ابطال عند التسابق
والنضال و رماة اسبال لدی اصطلاء نیران القتال آماده عمل محاماه که زنجیر
مبارزه ایشان با وج عیوق می پیوست منتلق شدند و در ضحوه اربعا ثالث شوال
در صحرا اشکاباد التقاء فریقین و اجتماع قبیلین اتفاق افتاد و بامداد امداد
ایزدی رشاد و مبادرت و مبارزت فرزند اکرم ارشد الشیخ احمد حبی نعلی
بطول حیاته و متابعت سر برآن کارزار بعد از تتالی حملات و ضربات و توالی مرامی
و مطاعنات آن احلاف عاد و ثمود و اخلاف و اسلاف فراعنه و جنود که انهم
مستنفرة فرت من قسورة بر وعده و سیهزم الجمع و یولون الدبر هزیمت غنیمت شناختند
و جمعی عبید اسیری منصب امیری دانستند و طایفه طعمه نسور و عقبان و اکله لیوث و سرحان

کشتند فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین نذ بشری این فتح عظیم و زمزمه
این عطیه جسیم بمسامع آفاق و اقاصی و ادانی بلدان و انحا و ارجای عمران رسانند مقتضیات
خطه و بروند بر وصی و قران سبو و حصر تعداد او آمد شکر این نسبه عظمی و عب
از سپاس این عطیه کبری بمواجب سنن و مفروضات و لوازم امر معروف و نهی
منکرات قیام نموده در سایه امن و فراغ و رفاهیت و رفاغ مطمئن البال باشند
ومن الله التوفیق **المرابع** سعدی شکسته کشتی که باد و روزگار در گوش
فلک حرخ یا خلیل طنین کمینه خادم مراسم ضراعت باخلاص و وظایف
عبودیت مشغوف با اختصاص اقامت کرده فی اوان السحر • که آن زمان نبود
در ره دعا پرده • بر ید دعا بصوب سما موجه میدارد و هر چند این کمینه بعجز
و قصور معترف و دم و قدم سالکان که جاده لی مع الله مسلوک داشته اند
ندارد و بر فحوای فطلاب علی الاطلاق ادعونی استجب لکم صحایف ادراد و دعا گزار
نمیکند دولت الحاظ در سلک مطیعان کرکرم مرام است مسند علیت با نجاح مقرون
باز خواست که از سر قدم ساخته احرام بندد و بعنوان شاه اعظم شهریار ممالک عجم خسرو
اسکندر فرمان کسری عدل و قهرمان زمان شرف الدنیا والدین سکنه الله بحبوحة
الجنان و کساه جلابیب الرحمة و الغفران که • بند کیوان زنگ کینه کرکمینی •
لشت اسلام و سلطنت اشکست روابط و لوازم تقویت تقدیم رسانند فاما عوایق
زمان جهره این عزم بحایل ما نعت محجوب داشت و لحق صغار و کبار اقاصی و ادانی
امصار شهر شمع وار در لگن ضجوری سوخته و در مکمن صدور همگنان شرر قلق و اضطراب
افروخته چه جای این که اگر کیوان ایوان بر هم زند نه عجب و اگر برجیس دراعه
وقار چاک کند فذاک المطلب اگر دست فلک کلاه از سر بهرام بیندازد اولیت
و اگر محتسب قضا طره ناهید منقوش دارد امری وضیعت خروانجم کو متاب
عطارد کو بر هم زن ازمسام خون کتاب بر بد جان بوز رد ماه کو بلیش ازین بکرد
کوه سنگیدل زمان از مسام خون می تراید و زمین که محله حضرت ملکشی بود
خاک بر سر دارد و سزد که این شیوه بگذاریم الی ختم و لهذا ازین معنی پر غم
آنچه از ما کم شده است اراز سلیمان کم شدی • بر سلیمان هم پری هم اهرمن •
بگریستی آدمی • جو علم سعی بیکشته بساخت • بسوی عالم علوی روانه
برداشت انا لله براجعین • چاره نیست بجز خون جگر یا لوفان جون خاتم رسل که
تخت نشین لولاک لما خلقت الافلاک بود این دعوت لبیک زده و جرعه کل نفس
ذائقة الموت چشیده را نو شبنان بعروه وثقی اصطبار تمسک نموده عظم الله اجرکم

حمد که بنیان قواعد سلطنت مستحکمست و ذات ایشان که از جادهٔ اعتدال منحرف بود
بر نهج استقامت تخت سلطنت سلطانی همواره بود و وجود همایون که موجب امن و
رفاهیت کافهٔ برایات آراسته باد ٥ دل ز راحت نشان نخواهد داد ٥
غم خلاصی بجان نخواهد داد ٥ گیتی اهل وفا نخواهد شد ٥ شوره آب روان نخواهد
داد ٥ ساحت سینه از حوادث غموم ٥ و نزول طوارق هجوم همواره مزدحم
تنوقه و ملتهب بجرعه فکینکه درین ولا پر بلا نالهٔ هولناک بجانی بگوش جان غمناک رسید و
لحق ٥ فغان و ناله ازین جان ناتوان برخاست ٥ دریغ تو امان سپهر سلطنت که جهان
امان یافتند و عز قلان اوج خلافت که از مطلع قبهٔ حیات بوجهه مغرب وفات
افول کردند زواهر جواهر درج عصمت خویش شایان و شاخ بخور ارواح ریاحین دوحهٔ
حقهٔ اشباح شناختند اغصان شاداب دوحهٔ بالغهٔ نشو و نمای هنگام بذبول انتما
جستند طارم نشینان خطهٔ غبرا بخلوت سرای سرادق قبهٔ خضرا خرامیدند آری
با قضا بر نمی توان آمد ٥ با قدر در نمی توان آویخت چون در مصطبهٔ خاکی نفوس
مقدسهٔ انبیا علیهم السلام از صدمهٔ این جرعه بازجان شکار امان نیافت باضطرار
در مقام اصطبار رفتنک بعروهٔ وثقی انا لله و انا الیه راجعون کردن از سنن انبیا
و سنن اولیا تواند بود ٥ درخت سلطنت سرسبز باد ٥ اگر پژمرده شد شاخ نخور
برغم تلفتاه مدین مراد وجهه یمن مرتاد پای عزیمت بر رکاب نهضت داشت فاما
غرفه نشینان مکتب خانهٔ تقدیر نقش لوح این تدبیر را باب موانع کلکلهٔ زبان محتاج
الیه نبغتد محو کردند اگر عنان اختیارات در کف ارادات بوفی احراز سعادت اندراج
در زمرهٔ کمر بندان کرده شریطهٔ و لوازم آداب و ما لعله من هذا الباب مرعی داشته
عکوف بر آستان سلطنت آشیان مایهٔ مباهات شودی ٥ تجری الریاح بما لا تشتهی السفن
چون چهرهٔ تمنا در تتق اختفا محجوب ماند تلو سنن آلهی عظم الله اجرکم گفته مواجب استمسکنا
باواسلیه ٥ قوایم اریکهٔ سلطنت و دعایم سریر مملکت متکفل داشت سیمرغ دعا خلود
انتهت در شاخسار سدرة المنتهی اجابت طوطی الحال میدارد بسط این انبساط در فلان
وقت ممهد شد و الاغماض عن الزلات مرجو ابقیا فیها ایام را ز درد دلها
فی الکنت ٥ حاجت بشرح نیست که ما را چه حالتست ٥ آه آه بلغ السیل زباه
ناطنطنهٔ این واقعهٔ بصماخ ساکنان خطهٔ غبرا و غلغلهٔ این هائله بسامعهٔ قاطنان
کلّه روان رسید که مسند نشینان سرادق سلطنت از مطلع بقا آهنگ مغیب
فنا کردند و ضرغدین از بهرین اوسط السماء اهبت و جلال بخلوت سرای اعال
خرامیدند و شو [illegible] شعار و کسوت حیات بدثار و زی وفات مختار

شناختند و ریاحین ریاض مملکت در زمان خضر النشو و نما و اوان ترخرف و ارتوا
بذبول متصف شدند اقمار ابراج جلال بعقدهٔ اشتغال انخساف یافتند و عقود درج
منقبت که در سلک انتظام پروین صفت سمت اجتماع داشت بنات النعش وار در نقاب
افتراق حتی توارت بالحجاب مختفی شدند ساحت سینه که گنجینهٔ دفینهٔ فراغت بود زاویهٔ
اندوه و محن و کلبهٔ مصایب و شیون گشت هیهات ازین بلیهٔ عظمی و زین نائب و منزل
ازین داهیهٔ کبری جواب ٥ نقاش روزگار بصنعتگری چه کرد ٥ پرداخت
صورتی و از آن جان دریغ داشت ٥ بردوا به مجمعها گفته حضرت علی و مهد
اعلی خلدت سلطنتها ٥ باولی زین مصیبت از غم خون ٥ اعظم الله اجرکم می گوید چون
گفت چون ختم انبیا و سید اصفیا از چشیدن این شربت چاره نداشت دست
در دامن صبر زدن احسن الطریق تواند بود اگر در اغصان دوحهٔ سلطنت ذبولی
راه یافت شجرهٔ طیبهٔ رفعت جاوید سرسبز باد خولست که فی الحال توجه نموده
شریطهٔ ملازمت و تعزیت کما ینبغی بتقدیم رساند فاما چون اعذار واضح و موانع
لایح بود بدین باب متصف گشت حق جل و علا قصر درجات آنحضرت لشرفات مثوبات
مستحکم دارد در مقام آداب توقف کرده در اطناب اسهاب نمی نماید ٥
فغان ز آفت این بیغ ساز راحت سوز ٥ امان ز گردش این جان شکار بالا دست
که صورتی که بعمری نگاشت خود بسترد ٥ که گوهری که بایام سفت خود بشکست
تا حنین حنین نازلهٔ معلم وطنین انین این هائله هومبرم بهوای سامعه رسید
و گوش دل که منزل مشاغل بلابل گشت فغان این حرکت ای جان شنید شرر نیران
تشویر در اکنهٔ ضمایر ملتهب و سحاب این غم در سرابر متعابات والحق ٥
کدام داهیه زین صعب تر تواند بود ٥ دو کوکب برج سلطنت از اوج وجود
در اسرع حرکت بحضیض عدم انتقال نمودند دو گوهر تابناک درج خلافت از
سمت انتظام بحقهٔ بازی مشعبد حام در صندوق خاک انتشار یافتند دو
صنوبر دوحهٔ جویبار جلال در نوبهار نشو و نمای جوانی از تند باد ناگهانی چون
درخت خزانی پژمرده شدند عماری نشینان عصمت از منکای این طارم
مستعار بمحلهٔ عالم پایدار خرامیدند آری چاره نیست درین مسئلا الا التسلیم
چون نقش کل من علیها فان داغ فنا بر چهرهٔ قاطبهٔ برایا از انبیا و اولیا و
سعدا و اشقیا نهاده تشبث باذیال اصطبار که عروهٔ وثقی اختیار است
کردن از مستحسنات و رضا بقضای مبرم و امر محکم از امارات توفیق بی کلفه
تکلف سزاوار آن بود که احرام بسته در مصاف کمربندان مستقلعات و [illegible]

آداب التزام نمودی فاما جب مواقع که مدفع باد حاجز ابنا منیت گشت فلان که
مدفوع حقوق قدیم ثابت دار و سعادت آسا متوجه داشت تا در ساحت بارگاه
کیوان اشتباه خلد سلطانه شمه از آسف حرمان معروض دارد و همواره مراسم
ضراعت عدیل اوراد دعا خلود جهانبانی ساخته مستعطف بخاطر عنایت عاطفت
که سرمایه امیدواری و ذخیره مباهات و مختاری است می باشد قدم
اقدام از دائره آداب فراتر می نهد سریر سلطنت که مستلزم رفاه مملکت
و مستتبع فراغ بریت است بقوائم تایید و دعائم تابید موطد باد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم بعد از سپاس و ستایش دانا بینا توانا تبارک و تعالی
که فرستادن رسولان با کتابهای مشتمل بر احوال و اوضاع این جهان و آن
جهان از برای سعادت و سلامت دنیوی و اخروی به بندگان تخصیص
نمود میان على نبینا و على جمیع الانبیاء والمرسلین افضل صلوات المصلین از
معظمات فضل و احسان بی پایان اوست سبحانه ثم سبحانه نموده می شود که از اظلال
احسان شار الیهات و نظیر آن رسم مراسله و مکاتبه ولهذا از ضروریات
محتاج الیه است نسبت با طبقات انام از خواص و عوام و درین هنگام از نوشتهای
حق الکلم جاموکاین شروع در تحریر این سطور است بقصد آنکه تکثیر جدا از آنچه
تعرض بایراد آن در هنگام مکاتیب وغیرها داب مترسلان است خالی کرده متصدی
بذکر اموری که در تنبیه بعضی بر آن متصدی این فن را سودمند افتد ومن الله التوفیق
من ذلک آنکه چون مکاتبه بمثابه مکالمه است لهذا اولی نسبت با کسی که حاضر نباشد
نامه نویسد اشتلا اشاریة بوجه خطاب باید کرد با رعایت آنکه مردم را گاه
بهم رسیدن که اشارت مذکوره بجای آن نشود و افتدا از تحیت و سلام
و نظایر آن بر حسب مقتضای مقام و بالله الاعتصام **و من ذلک** آنکه با ملاحظه رتبه
متکلم و مخاطب در آن خطاب که گفته شد و نزد آن نوشته را قسمی منکث
متصور است اگرچه متکلم را تفوق بین باشد نسبت با مخاطب نوشته از قبیل
احکام بود که نشان اشتها یافته و اگر برتری مخاطب را باشد نوشته را اما
عرضداشت گویند و بی آن مکتوب خوانند که در آن رعایت رتبه بکیفیت خطاب
راجع گردد نه بتغییر نوشته و چون از دیگر اقسام اعم و انفع واقع شده •
مرسم و در اندیشه آنکه از سوانح مجدد وغیرها که شنیدن از عون توفیق تنبیه بذیر گردد
در دو باب ایراد یابد والله المستعان على كل شیء قدیر **الباب الاول**
فيما يتعلق بالمكاتيب و فيه مقصدان مشتملان على كثير من الاصول والقواعد
في عدة فصول لتنوعات اللطائف والفوائد والهنا اله واحد لا اله الا هو واليه المصير
فصل انطرق تعیین مخاطب غایب نسبت با متکلم ذکر رعایت مناسب

آن مطلب و رتبة او مشتمل بر ضمیری شیر لعابتی غالبا که سبق ذکر یافته باشد
وخبان وعالیعف متر سلان ازان بهر طایفه از طبقات مردم بلفظی جند مخصوص مؤدی
کرود جون خلود و فروع آن ملوک و حکام را ومثل مسؤول لسان حال لا
المسلمین من رب العالمین فی مشارق الارض ومغاربها خلود ومیامن سلطنته
وخلافته واهم اوراد العابدین العارفین قریبا وبعدا خلد اللهم فی مراضیک مآثر
معدلته ورأفته ومثل خلد الله تعالى سبحانه لترشح اغاضن العدل والاحسان
وتفسیح میادین الامن والامان ملکه وسلطانه ماکر الجدیدان واستقبل الرقدان
ومثل ربنا ورب السموات والارضین کما شیدت مبانی الملک والدین
بتشیید احکامه الواجب اتباعها على العالمین فخلد افاضه مراحمه وعواطفه الشامل اشفاعها
للناس اجمعین سیما اهل الحق والیقین ومثل اللهم کما ذللت اعناق الجبابرة
ورقاب الاکاسرة طائعین لتدبیر سلطانه واقتداره فاجعل الوزة والاستعلاء
فی بسیط الغبراء مخلدا لاعوانه وانصاره ومثل یا من تؤتی الملک من تشاء
کما جعلته بخلافة الارض مؤیدا من السماء ممکنا بالعز والعلاء فخلد ظلال سلطنته
النعماء ودولته الزهراء ما اظلت الخضراء واقلت الغبراء ومثل یا واحد الاثانی له کما
ثلثت بوجوب الطاعة فرض الطاعة له والطاعة الرسول لطفا بالعباد لیبن
لیسعد وانی معتقد صدق عند ملیک مقتدر نسالک خلود توفیقه لامضاء ما
امرت واجرائه بالانتقام والاذلال والاعزاز والافضال ، واکل المعاصی
رد اللؤلؤ ایضا وفی ذلک اللهم کما وشحت فی العاجل مثال اقباله بتوشیح کرامة تذکر
العالمین ذا الکریمة وشددت ملکه وآتیناه الحکمة وفصل الخطاب فاجعله فی الآجل
من المقربین المبشرین فی الکتاب المبین بان لهم الزلفى خالدین طوبى لهم وحسن
مآب ایضا یا مستجیب من اناب حیث قال رب اغفر لی وهب لی ملکا
لا ینبغی لاحد من بعدی انک انت الوهاب نسالک استجابة صوالح ادعیتنا لسلطان
جعلت حریم اقباله وافضاله للمسلمین اجمعین سیما المتقین جنات عدن مفتحة لهم
الابواب ایضا یا من اصطفیت بختم الرسالة من کان نبیا وآدم بین
الماء والطین نسالک بحرمته خلود خلافة من وفقته لتقویة دینه المصون
عن النسخ والتحریف الى یوم الدین ایضا خلد اللهم لترویج شعائر الشریعة
وتنفیذ احکامها مآثر ملکه وسلطانه کما منت على عبادک بشمول الامن والامان
سالمین من الجور والعدوان فی زمانه ، ربنا افتح له وانصره فتحا مبینا ونصرا عزیزا
لا یزال السکینة فی قلوب اهل العالمین فی ظلال معدلته ورأفته واحفظه یا ذا

الجلال والاکرام لعینک التی لا تنام فی ذرتی مراضیک مشدودا ابا وثنا والخلود برادفات
سلطنته وخلافته فصل در صدر خطاب واشان کرامت ان الارض یتبوؤها
من یشاء من عباده ابیا رخلود وفروعش فواتفتی وارد باکثره وفوعش در کتاب
مبین دال بر سر مدیت احوال واقع در موطن لمن الملک الیوم واکرنه مدلول
او شاید که در خطاب مذکور از دیگر الفاظ استغناء کرد ، اللهم انت جعلت
لعظایم الحکم والمنافع اتباع قواطع اوامره علینا الزم فالطف بنا کذلک بدوام
ایامه المبارکة على کافة الانام وقد قلت فی اصدق الکلام واما ما ینفع الناس
فیمکث فی الارض نصب کرده سلاطین در بلاد وامراء عظیم الشان ومالکان
ازمة امور سپاه ولجاه متعلق دعا ماخوذ از خلود وتایید معدلت وانتهب
وشوکت ونظایر اینها مناسبا فقد ایضا وفی ذلک خلد الله تعالى ایام معدلته
لاعلاء معالم الاسلام وانجاح مقاصد الانام ومکنه سبحانه بتائیده صایب
الرای نافذ الاحکام الى یوم القیام ایضا اللهم رب العالمین کما اختصصته به
فرید العز والتمکین رعایة لمصالح الملک والدین فاجعله مع تدابرحتک الوزیب
من المحسنین من المحسنین المعتصمین بحبل الله المتین ، اللهی کما وفقته لاقامة
مراسم العدل واشاعة عوارف الاحسان فجدد فی ظلال جلاله نضارة ریاض الملک
محروسة من صوارف الزمان وطوارق الحدثان ایضا ابد اللهم مآثر الجلال
والجلال منه ترجیبا لمن استحق ذلک وتادیبا للاعادی کما افضت بفضلک العظیم
سلسال النوال عن مناهل انامله فی بحر الایادی ایضا ابد الله لبسط سرادقات بهجة
مشدودا ابا وثنا والخلود وایده باشراق شارق شوکته فی سماء دولته الى یوم
الموعود ایضا رب کما زینت سماء قدره العالی بثواقب الکواکب من المناقب
والمعالی فاحرس جمال اقباله من طرق نکایب عین الکمال وطروق نوائب الایام
واللیالی ، رب کما وضعت وشاح اقباله بجواهر المفاخر ولآلی المعالی وشیح
مثال آماله واحواله بزواهر المقاصد وبنات الغنایم ما تعاقب الایام واللیالی یا منفتح
الابواب انت بفضلک العظیم منحت ابواب المقاصد والغنائم على وجوه اعوانه
وانصاره فافتح کذلک بلطفک العمیم على وجوهنا معشر المسلمین بدوام ایام
معدلته واقتداره ، یا مسبب الاسباب کما جعلت مآثر مجدیة ونضفته سببا
منجی لسلامة الملک فاطبه قطانه وسکانه فاستجب بفضلک صوالح ادعیتهم
الصادرة عن محض الاخلاص فی شانه اذ هم فی نضارة من العیش فی زمانه
بیمن عدله واحسانه نسأل الله المعین مخلصین ان ایده مؤیدا واجله وقتین

بابا استجابة حیث لاریب فیه ان من کان لله کان الله له نسأل الله بالعشی و
الابکار و بعد الاستغفار فی الاسحار من یخلق ما یشاء و یختار عز و علا خیره کبیرا و ما
نری للصغار و الکبار رفیع الاقدار عند الاحتیاج و الاضطرار احد الیه یلتجی غیره
ادام الله تعالی ما تزالت لیالیا من عدالته و لا زال الظل مرفوع اللواء مجرور ذیل
الاعتلاء فوق التیجان من حسنات مهابته و بسالته زاد الله لطایف جمال
اقباله بدوارف بره و نواله و حقق مآرب آماله حسبما خطر بباله بلطفه و افضاله
زاد الله لشیر دولته ارتفاعا و لعرصة مملکته اتساعا و من اعطاه بفضله العمیم
تمتعا و انتفاعا **فصول** مقصود از ایراد صور متعدد مختلف بر حسب سوانح
وقت آنست که با ملاحظهٔ وار و مقدار و جهت خطاب آنچه از قبیل براعت استهلال
محسوب افتد مرعی توان داشت که محک عیار کفت و اقتدار سخن گرا آن
رعایت اوان نجمهٔ ام الکتاب فی جمیع الابواب مثلا اگر مکتوب الیه از امراء
معتبر باشد از برای کفایت مهمات ملکی ملایم بود ابح الله تعالی بحار ثر
مساعیه صوالح الدول و الملل و ایده سبحانه بالنصر و الظفر حیث سار و حیث
حل و حیث ارتحل استقبل جنود السعادات و وفود التأییدات من السموات
ابجاسار فوارسه و حیث ینزل حفظ الله حارسه الله عونک فی الذهاب
و الایاب سالما غانما و من خفایا الطافه جنود لا یرا کما الناس حاضرون بین یدیک
و اما بر حسب منظوم مفهوم ازین منظوم علم و قدرت اصل کل و آن از ترغ
و قلم باز بین آنانکه بیجا حاجت کنند رتبت اصول اعیان علم از سروران
و برتران اولاد آدم را با سباب ارتقای متوقعات اطوار و تفاوت در منزلت
و مقدار ملتفت امر ثبت بر دیگران از قبیل وا تابیچه تراب بیچاره اند بوده و مزید
اختطا از ان و عطیهٔ کبری و چون قدرت را زیاده و لی اختصاص بجانب ظهور
و الظهار جهت اکثر اعوان و انصار سلاطین که علاقهٔ ایشان باعلاف و امصار
نظیر تعلق ارواح است باشباح از ارباب سیف می باشند و المفروض از ان
چه مناسب افتد در دعا ایشان ایراد یافت و چون از ملازمان ملوک متصدیان
منصب صدارت را عظیمه کفایت مهمات اهل علم است و دانش ملایم نماید در دعا
ایشان اینکه اللهم کما منت علیه بشرح صدره لا علی معالم الاسلام و اصلاح مصالح
المسلمین فاخصصه مخلدا بتعمیم بدر قدره فی سماء العز و التمکین بحرمة من شق القمر
حالة اهل الحق و التبیین رب اشرح صدره و عظم قدره عندک عاجلا و آجلا
و اوسم افاضة مدرار الطافک علی ریاض احواله و آماله ظلا و وابلا شرح الله

فصل

صدره و ابتر امره بتدبیر الامور بجمهور تیما المصطفین منهم من السادة ذوی السعادة
و اهل الافادة و الاستفادة و للمواظبین بالارادة علی العبادة انشرح صدورهم بنور
الحضور و الحبور و السرور اللهم اشرح صدره بواردات لطفک الخفی و کشف اسراره
و عظم قدر الصدارة بصادرات الاوامر منه و صائبات افکاره اعلی مؤبد بنور قدره
و تم مصونا من الانتقاص بدره لا زال منشرحا بنیل بالارادة و السواد منه صدره زاد الله
سبحانه لصدره انشراحا و لبدر قدره ارتفاعا و انفتاحا و لمضمار اقتداره اتساعا
و انفساحا رفع الله تعالی معارج قدره اللامع بدره و ابقاه بفضله بالسعادة
و السلامة مطمئنا قلبه منشرحا صدره **ایضا** از نیکو بان نزد سلاطین که وضع و
شریف را از دور و نزدیک بسیار احتیاج افتد بعضی احوال و مقامات نسبة
با ایشان متمکنان در مسند وزارت اند و در عهد ملوک طوایف معهود از برای
دعا و وزرا این بوده اعلی الله تعالی فی الخافقین شانه و رفع فوق فرقدین مکانه
و لعداران عهد ایشان خلود بر علو اشتهار یافت و جمع هر دو هم توان **جنابکم** نسأل الله
نسألک رب العالمین خلود علو شانه و رفعة مکانه لمزید تشیید مبانی الملک و الدین
و ان تجعله موفقا لکفایة مصالح المسلمین الخلایق بفضله الشایع و رأیه الرزین
خلد الله فی ظلال جلاله علو شان الوزارة لنضارة ریاض الملک و الدین کما لبست بمزید
التأیید احکام مبانی الاسلام و اتمام مهام الانام و انجاح امانی المسلمین علی رایه
الثاقب المتین اعلاه سبحانه مخلدا فی الخافقین شانه محفوظا شانه و اوضح
علی العالمین فی استیهال مزید العز و التمکین بالحق المبین برهانه رب خلد
ریاض الوزارة مترعة الحیاض منه بنفحات اقلامه العالی شانها حیث اخضر منها
دوحة الاقبال یانعة ثمار کمور قة اغصانها ان شقایق حدایق الوزارة
و نضارتها غض من فیض اقلامه فحری بالمسلمین ان یسألوا الله تعالی علو شانه
و خلود ایامه و اخلاقه لقد علا و استعلا شان الوزارة بنضارة دوحة
اقباله و استیهاله فالمسئول من الطافه و افضاله خلوده ذلک مترقیا فی معارج
کمال جلاله خداوند تعالی سبحانه شانه العالی الحالی بالمعالی و المحاسن و
المیامن موبدا فی ابتغاء مراضی الخالق و الخلایق بصدق النیة فی السرایر و العلانیة
نسأل الله سبحانه علو شانه مخلدا موفقا لتوخی مرضاته باشاعة مآثر
معدلته و احسانه کما خصه باصناف الالطاف و اشراف الاوصاف فعاد
بالسعادة فانیا متروا فی زمانه نسألک ربنا علو شانک فی وزارة
مخلدا الملک العظیم و قد جعلت لسابق العنایة شانه مذکرا انکسر اجلنی علی خزاین

الارض انی حفیظ علیم **فصل** از برای عمال و کاشتکاران و زرا و اتباعهم
علی اختلاف مراتبهم و اوضاعهم انچه رقم زده کلک توفیق تواهد کشت مناسب
افتد ه اعلی الله شانه مصونا عما شانه صارفا فی مصالح الخلایق زمانه بعون الباری
سبحانه ه رفع الله معارج شانه العالی طالعا شارقا اقبالا من مطالع المفاخر و
المعالی لامعا بروق دولته من سحایب المواهب الازلیة علی التواتر والتوالی
ه انجح الله بفضله الشامل ومنه العظیم مقاصده جمیعا ولازال بالسعادة سالما صحیحا
و رانه نجیحا وصدره فسیحا وسایر ایامه ربیعا ه زین الله الواح آماله باحسن
اشکال الفوز والنجاح واجری سفن احواله فی بحر التوفیق بریاح الصلاح والفلاح
ه اعلم الله تعالی طراز النجاح اکمام مقاصده ومساعیه و رقم بارقام السداد و
الصلاح اثواب اشغاله ومساعیه ه نظم الله سبحانه فی نظام الانتظام فرائد مقاصد
ومراداته و وفقه لکفایة مهام الانام واتمامها بصایب رایه ولطایف تدبیراته ه
اراحه الله تعالی فاستراح موفقا للسداد والصلاح واباده نجاح مقاصده کلها فی
سراح و رواح ه صارفه بحفظ الله الحفیظ سهام مکاید الاشرار وصانه من اهل الوقاحة
واحواله عن شوائب الاکدار ما تعاقب اللیل والنهار بالنبی وآله الاطهار ه حفظه الله
سبحانه من المکاره والآفات محفوظا ببرکات اصناف الطاعة ملحوظا ومن
التمتع بما یسره ولا یضره عاجلا وآجلا محظوظا ه اراه الله الحق حقا موفقا لاتباعه
واراه الباطل باطلا واجل الاجتناب عنه مقتضی طباعه بحرمة الخاتم واتباعه واشیاعه
وفقه الله تعالی لما یحبه ویرضاه والاجتناب ابتلاه بما یکره ویسخط حاشاه ثم حاشاه بحق الحق
ومن اصطفاه ه نضر الله ریاض دولته واقباله بشآبیب رحمته الواسعة وافضاله
ه ابد ایام اقباله واقتداره مرضیا عند الخالق والخلایق جمیع افعاله وآثاره ه
ضوعف قدره واقتدار مقتضیا اوطاره مرضیا اوضاعه وآثاره ه انجح الله سبحانه
جمیع آماله ونضر غیث الدولة والاقبال ریاض احواله بحرمة الخاتم وآله ه اسعفه الله
تعالی بجمیع مآربه و رغائبه ویسر له الظفر بسایر مقاصده ومطالبه ه نورت بالسنا
انجم اقباله بافق حسب الارادة اثمار آماله ه کشف ضره وضیره الله الحکیم الخبیر و
[illegible] عز وعلا بالخیر کله وهو علی کل شیء قدیر ه سر من واقفه ما شاء اقتداره وساء
من خالفه زواجر انتصاره ه مطمح آمال المطیعین سحائب اکرامه وزواجر بوائق
اعمال العاصین مهابة انتقامه ه ازهرت غصون مناه حسبما یتمناه بحق الحق
ومن اصطفاه ه استنار بدر قدره السامی والتوفیق له الرفیق والحامی ه دام
توفیقه واضحی طریقه والسعادة فی الدارین رفیقه ه اعانه الله سبحانه رخی البال

مرضی الاحوال متفقی المآرب والآمال نمت غصون نخل مراده وتاهت عیون نخت
حساده ه نعم الله تعالی سبحانه عاینا علیه احسانه ه انعم الله علیه ونظر بلطفه الیه
ه ملا قلبه سرورا وجعل سعیه مشکورا ه نشر تر منا ولاه ولا دتر من عادا ه
ایضا فصل بر حسب اقتضای فحواه ه لقد فاق الوری قوم ابوهم علی ثم امهم
بتول ه کما هم من مدح الخلق طرا ه اذا ما قیل جدهم الرسول ه نجد دانتساب
بآن مقتی جناب علیه وعلی آله وذریاته شرایف الصلوات وکرایم التحیات بی ملاحظه
مرتبه دیگر از اعلی واعز مناقب ومناصب باشند با انکه سعی وکوشش صاحبش
را در حصول آن مدخلی نیست لبس تنوعات عبارت ورد عای مجوث عنه نسبت با
ایشان بحسب حال واشتمال مدعو له تواند بود وخصوصیت اسامی والقاب چنانچه
انشاء الله سبحانه در مقصد ثانی نوشته شود ومستر دف کرده ذیل آنچه قضاة را
مناسب افتد که توام مقتضی سیادت در جلالت قدر منصب رفیع ایشان است
وازان حیثیت که مناط حصول وزن والنش تفویض وعزل دیگر نسبت حال طالبین
را نوع مشابهتی هست از وجهی لاستبداله عن مفارق المسلمین ظلالها ولاظلال
الحفاظ والمحدثین الموفقین لاختزان جواهر جوامع الکلم الحقی والمواظبة علی
محافظتها وچون از خصایص حفظه کلام آنست که مستمعان آواز ایشان
تصدیق نیت هر چند باشند هر یک را انعام ثواب تلاوت قاری باشد الیا نزاید
این دعا که ادام الله سبحانه میامن انفاسه التی هی بمثابة الروح الامین حتی یبلغها
الی قلوب المؤمنین آیات القرآن وکتاب مبین ه حفظه من مکاید
حساده وذوی عناده وما تکرمن منزل انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون
سبحانه وتعالی عما یصفون ه اللهم کما وفقته لحفظ کتاب لا ریب فیه هدی
للمتقین احفظه من همزات الشیاطین واجعله من المهتدین المفلحین الموقنین
بیوم الدین ه ربنا انت شرفته بحفظ القرآن موفقا له تتلیه وتعلیمه فوفقنا
معشر المسلمین لاقامة وظایف تبجیله وتجلیله وتکریمه ه یا ذا الجلال والافضال
انت جعلت الخیال منه لوحا مزینا بالقرآن المجید ولسانه مشرفا بادائه علی ما ینبغی
من رعایة الترتیل والتجوید فزین بفضلک الواح احواله وآماله بنقوش ما ینبغی
کما یرید مختصا فی جمیع ذلک بمزید التوفیق والتایید ه رب کما وفقته لتزیین
القرآن بصوته المشعوف بسماعه اهل الذوق والحضور طول لزینة مجالس بقاءه
فی السعادة والسلامة والسرور والحبور ه عمره الله الباقی فی ابد الآبدین کما
وفقه لتعلم افضل الکتب وتعلیمه فنشره وکرمه فقال من علم علم الاولین

والآخرين خيركم من تعلم القرآن وعلمه اللهم كما جعلت الحافظ الذاكرة منه
خزانة بجواهر كلامك القديم وصيرت مفتاح ذلك المخزن لسانه فاجعل بفضلك
محل اقتباس نفايس خصايص عباراته ولطايف اشاراته ودقايق موزونات خاتمه
نسالك ربنا تنوير مشكات حديثه بمصابيح الالهامات المتواترة متصلا بلا
انقطاع ثم تيسر استماع المسند شدين بذلك الحديث الجامع لاصول السنن النبوية
احسن استماع وانتفاع اللهم كما خصصته في العاجل بالحظ الكامل من
الدعاء المستجاب في نضر الله عبدا سمع مقالتي فحفظها ووعاها واداها فاجعل في
الاجل بشفاعة الداعي مقامه من غرفات الجنات النعيم اطيبها واعلاها اسأل الله
الذي جعل الاشباح مشكاة مصابيح الارواح فلاح منها انوار الفلاح ان يجعل
سبحانه وتعالى صحاح احاديث الحسان في مجالس افادته للسامعين فوزا بالصلاح
والنجاح في سلاح ورواح ابقاه الله القديم السميع الذي جعل القول و
سماعه مبدأ حدوث المحدثين وبروزهم من العلم الى العين ومن الغيب الى
الشهادة ثم اخبرنا معشر الناس بذلك وبالانابة والعبادة وكسب
السعادة باحدثنا واسمعنا الثقات من الرجال الذين يرجى اليهم انهم هم
الوسايط بين الخلق والخلايق بالاستعادة والافادة **ايضا فصل**
الموذجي از آنجه نسبت با آنكاهان از مشرب اهل كشف وتحقيق مناسب افتد
نموده مي شود ومن الله التوفيق جعله الله سبحانه وتعالى منبسطا متجليا له
باسمية الباسط والودود وعصمه من الذهول عن معيته بلا مقارنة ولا مزايلة
مع كل موجود ومشهود حرم الله اللطيف الخبير على عين بصيرته روية الغير
واجل عنها الابتهاج لشهود الحق حيث ما توجه في الكعبة كان او في الدير
شرفه الله بالاشراف على الاطراف فيكلا سجايهم كما جعله من الموفقين لتوفية
حق الشكر وقليل ما هم اطلعه عالم المغيبات على خبايا ضماير البرايا وخطرات
الاوهام والظنون وجعله بلفظه المتقن من الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
جعله الله تعالى من الذين لهم عنده الزلفى وتنزل في معارج القرب الرحماني الى
الافق الاعلى لا سلبه الله عن العالمين ميامن شرايف افاداته ومصالح دعواته
فان نضارة شقايق حدايق الحقايق والمعارف من رشحات بركات وابل افاداته في
خلواته اطاب الله تبارك اوقاته الشريفة وادام بقوام الحضور والحبور رو
باركه في انفاسه المباركة التي بها الافلاك تدور بلا فتور ما خلق خالق الانسان
عالما بما توسوس به نفسه واقرب اليه من حبل الوريد اسئلكما ان تجعلنا منهمين

ن الدنيا محظوظين يوم الخلود حظا كاملا من نعيم لهم ما يشاؤن فيها ولدينا مزيد
نسال الله سبحانه ان يجعل جنابه مطلع اشعة العرفان والايقان من لمعات انوار
جماله وجلاله كما استنار مصباح احواله العالية الحالي بتجلي التحقيق في زجاجة التوفيق
والمشكوة صوابح اعماله وافعاله طيبه الله تعالى بنسايم الانس من
حدايق القدس خياشيم احواله وزين بنقوش القبول حسب المامول فصوص
خواتيم افعاله واقواله ادام الله تبارك وتعالى بيمنا من انفاسه وارادته
سلامة عباده وبلاده وفتش فصوص خواتيم احوال السالكين الناسكين بنقوش
الفتوحات من بركات ارشاده رب كما جعلته ههنا من الذين سيماهم
في وجوههم من اثر السجود ارزقه لذة النظر الى لقاء وجهك الكريم في دار الخلود
رب ثبت اقدام اخلاصه في سلوك طريق الطلب بنعلي الخشوع والخضوع
الصفا وقوى بما يساعده من محض اللطف بجذبة من جذبات التي توازي عمل
الثقلين ابقاه الذي جعل اشاراته في شرح منازل السالكين تبرين الى الله
هدى وذكرى للطالبين الناسكين وتنبيهاته في كشف مقامات العارفين
الفائزين بمزيد الزلفى تبصرة وبشرى للواصلين المكرمين في جوار رب العالمين
اراه الله تعالى بنور الهداية باب مدينة العلم والدراية موفقا لانتحار
وأتوا البيوت من ابوابها وارزقه بضاعة صدق المحبة والاخلاص لتجارة
ربحت له السعادة السرمدية التي ذلك الابتغاء من نتايج انسابها عطره الله
تعالى مشام روحه بنفحات رياحين الانس وطيبه بفائحة الشريفة لسماع
نغمات بلابل بساتين القدس سقاه راح الانس من كاس القدس
ساقي الفضل والافضال واذاقه لذة طعم الوصال ووجدان رؤية الجمال
والكمال نور الله تعالى مشكاة قلبه بمصباح الاخلاص وخصه من فضله
العميم بصنوف الالطاف وانواع الاختصاص وفع الله سبحانه وتعالى
ببركة انفاسه وصيانته تقواه من الرب الرحيم ما يجري في بلاده على عباده
فاذكر بهم ان زلزلة الساعة شيء عظيم **ايضا فصل** جون فنون علوم
مدونة بالاصول وفروع شعب وتفاريع انبيا رحمت بعضي على بعضي
مرتبه ومنزلت متضمن بيان افاده واستفاده بمسلك اهل نظر تفاوتي
عظيم دارند وباز نمودن بسبيل تفصيل مقتضي باسهاب وتطويل البق
واولى آنكه جندانكه جندي اندعات مبحوث عنه كه متوقف بود بوجهي از
وجوه ببعضي علوم يا ببعضي مناصب اهل علم و والتشرع وضا افتد تا نسبت

بامرطابقة آنچه مناسب نمايد بكار آيد من ذلك اسبغ الله تعالى ظله العالي مويدا
في تحصيل فنون المقاصد والمطالب على حسب ارادته ولا زال اجنحة الملائكة منتشرا
تحت اقدام المشتاقين الى مجالس افادته ٭ عمره الله سبحانه مجراصيتي نادوكاة
الشريعة بسطور السرور والحبور والانس ان امواطى اقلام المنة ودين المستفيضين
منه اجنحة طيور رياض القدس ٭ مابرح قلبه مخزن لطايف المعارف
ومطلع انوار الحكم والاسرار وما انفك رايك مداركه منصات عرايس نفايس العلوم
وابكار الافكار ٭ اللهم كما وفقته في مواقف الكلام لشرح المقاصد من
فنون العلوم من غاية التنقيح والتوضيح ايده في تصحيح العقايد الدينية وكشف
دقايقها بالنظر الصحيح والمنطق النصيح ٭ رب كما سهلت عليه استشراف
انوار الحقايق من كل فن من العلوم المدونة واستكشاف مقاصده ومطالبه
زد على ذلك بفضلك العظيم نصيبا كاملا غنيا من علم لو كشف الغطاء لم يزد وتبين
صاحبه ٭ الهنا كما جعلت طوالع الكلام من مطالع منطقه شرح مقاصد فنون
العلوم ومفتاح كنوز دقايقها واسرارها فاجعل حديثه لتنوير مشكوة الاحاديث
النبوية ومصابيحها مشارق شموس الحقايق العقلية والمعارف الذوقية وانوارها
٭ رب كما جعلته بفضلك لعواقب الامور ومصالح الجمهور خبيرا بصيرا فاجعل
بلطفك منطقه جامع دقايق الحكم ومن يؤتى الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا ٭ رب
كما جعلت القلم في بنانه والمنطق من لسانه مرشح رياض الفتاوي وعاصم اذهان
الطلاب من الميل عن الصواب في مجلس افادته اجعل نتايج مقدمات اشكال
افعاله موجبة للزوم المطالب العالية الدينية والدنياوية على وفق ما في
صحايف مشيته وارادته ٭ لا زال خطوط المقاصد والاماني بحضرته ملزوما
محصورا تحت تصرفه وتدبيره لزوم الصور للهيولى بعون الله وحسن تيسيره
٭ رب كما وفقته في مواقف الافادة لكشف اسرار البدو والاعادة عمره
بالسلامة والسلامة والسعادة موئدا في تحصيل المطالب العالية والتمتع بها
على حسب الارادة ٭ لا زال كلامه في مواقف الافادة شرحا للمقاصد والمطالب
الالهية والطبيعية جامعا لدقايقها واسرارها كما صار اشاراته وتلويحاته
المحفوظة في صحايف تعليقاته مصباحا في زجاجة ارواح اهل الكشف يقتبسون
من لطايف المعارف والحقايق من لمعات انوارها ٭ رب كما الزمته كلمة
التقوى موفقا لايضاح المفصل والمجمل من معاني كلامك المعجز ببديع بيانه
وتبيانه ايده في تلخيص اسرار البلاغة القرآنية التي هي مفتاح ابواب السعادات

السرمدية واصلا في ذلك الى على درجات اتقانه وايقانه ٭ ربنا كما يسرت له
رفع معالم التنزيل السماوي وخفض زخارف معاندي آياته بنصب دلايل
اعجازها وفقه بفضلك الشامل لفتح باب النادريات على نهج صحاح الفوايد
ومنهاج الاصول والقواعد ثم لتلخيص فوايدها وابرازها ٭ اللهم كما جعلته
كشاف معاني كتابك العزيز المنيع بالبيان الوجيز البديع مويدا لكشف في تفسير
محكماته ومتشابهاته بصيرة لضوء مصباح الهداية الذي في مشكاة العناية
طريق استنباط فنون الفوايد والمقاصد من منطوقات حروفه ومفصلات
كلماته ٭ رب اجعل مناظر ضمايره مطلع اشعة انوار الالهامات الفتاحية
لامعة من مشارق العناية الازلية ثم اراءيك مداركه مجلى مخدرات اشراف
الحروف والكمالات القرآنية خالية بزواهر جواهر السعادات الابدية ٭ ربنا
كما جعلت القلم بانامل الكاتب يجري لتصوير ما في الضمير لم تنفتنا في
الافصاح والالغاز والاطناب والايجاز ادم جريان في بنانه لبيان معاني
كلامك القديم مبدعا في ايضاح اسرار البلاغة وتلخيص دلايل الاعجاز ٭
ابقاه الله الذي رفع درجات منابر مفاخر العلماء لا يزال ما في التنزيل على
قلوب المؤمنين بيوم الدين وايده عز وعلا في استخراج فوايد الفوايد
وغرايب اللطايف من البحرين الكتاب والسنة وتبليغها الى اهل الحق و
اليقين ذلك ذكرى للذاكرين ٭ الهي انت شرفته بخلع الاخلاص و
الاختصاص غواصا في عمان معاني القرآن الذي هو الحق المبين فوفقه لاستخراج
زواهر جواهر الحكم والاسرار منه ونظمها في نظام افهام طبقات الانام و
عقود عقايد الفائزين منهم بمزيد الصدق واليقين ٭ نسال الله الرزاق
ذو القوة المتين دوام توفيقه لالتقاط ما في جنات آيات القرآن الكريم من
انواع النعيم المعدة ليذوقها اذواق المتقين من الفوايد موايد الحكم والاسرار وفاكهة
كثيرة لا مقطوعة ولا ممنوعة يانعة في اعالي افنان الاشجار الافكار والانظار
٭ ادام الله تعالى برشحات ينابيع علمه هاديا بهمات حل ما في المذاهب
كلها نضارة روضة اكمل الاديان وبلغه غاية قصوى المطالب العالية في
الدنيا ونهاية منازل الواصلين المقربين في اعلى درجات الجنان ٭
ابقى الله تعالى حيا من محاسن اعماله واقواله بين الانام ولا زال القلم
من بنانه مبينا ما يجوز وما لا يجوز للفائزين بسعادة الاسلام ٭ نسالك اللهم
دوام جريان اقلامه في رياض الفتاوي لبيان الحلال والحرام وساير الاحكام

لبن لاتكون حرج في الدين فيما اتى به الخواص والعوام من مكلفي اهل الاسلام
ربنا كما اطلعتنا على كليات قانون المعالجة حاذقا في استنباط جزئياتها
بمعرفة الاسباب والعلامات والدلايل ابده في حفظ صحة امزجة الخلايق
حاصلة عاسر وادتها زايلة برداية الصائب وحدسه الكامل ابقاه الله
الباقي مخلدا سالما اعتدال مزاجه عن الانحراف ونظام عقد اقباله عن الانفصام
فان اشاراته في باب قانون المعالجة تفيد شفاء المرضى ونجاتهم عن الاسقام
والالام نسأل الله الحكيم الخبير ان يعقبه معتدل المزاج موفور الابتهاج رحمة
على كافة الانام فان اشاراته لهم في حفظ الصحة حاصلة واستردادها زايلة من
كليات قانون الشفاء والنجاة من جزئيات الاسقام والالام عزه الله الذي
جعل بدايع صنايع اصابعه منابع منافع الناس وما ينفع الناس فيمكث في
الارض وتلك المنافع عرضها على رايه المنير كيفية بتفهم بتفهيم المشتري لمحال المزاج
بم اعلام ما تناوله من الاشربة والاغذية عليهم عن الوهن ربنا انت
جعلت حاصل اشاراته في كشف قانون المعالجة وجيزة للذين اغراضهم ان
يكون كامل الصناعة في الطبابة فاجعل محصل كل ما استنبط حدسه من الاسباب
والعلامات لشفاء المرضى ونجاتهم من البلوى الخ وانفع من لقاء المحبوب لشفاء
قلوب اهل العشق والصبابة اللهم كما جعلت منطقه المفيد للمستفيد قولا شارحا
لانواع مشكلاته واصناف مجهولاته فاجعل ضروب افكاره آمالا نتيجة لكليات
مطالبه وجزئيات مأمولاته رب كما جعلته بفضلك لعواقب الامور
ومصالح الجمهور خبيرا بصيرا فاجعل بلطفك جامع دقايق الحكم ومن يؤتى الحكمة
فقد اوتي خيرا كثيرا لازال منطقه قولا شارحا للحقايق والماهيات كلها البسايط
منها والمركبات وحجة قاطعة لاثبات المطالب والمقاصد العقلية منها والنقليات
رب اجعل دايما قسطاس منطقه واقواله معدلا وميزان احواله واعماله
مثقلا بانواع المنح واصناف العطايا واجعل بفضلك دوام الملازمة بين ما ارتسم
في صحايف تصوراته من المقاصد الكلية والجزئية وبين تصديقات قضايا يك
حصولها كلها من ضروريات القضايا ربنا انت خصصته باصناف
الطافك حيث صار انواع المزايا واجناس الفضايل مقيد الفصول حصولها
حذاءنا ما لكماله فاجعل ترتب النتايج على مقدمات مساعيه في امور العامة والخاصة
الذهنية والدنياوية من القضايا المحصلة مساويا موافقا لما خطر بباله
رب اجعل كما كلما شرع فيه لتحصيل مقاصده الكلية والجزئية من المقدمات

التي قياساتها منها مرتبا عليها حصول نتايجها ثم وفقه بفضلك لايثار سبيل اهل
الكشف واليقين واماطة اذى العلايق والعوايق عنها مشمرا عن سيقان الاخلاص
والايقان في انتهاج مناهجها جعل الله تعالى دايما تصوره لما يريد مستلزما
لصدق التصديق بحصوله مع المزيد نسأل الله تعالى دوام استلزام تصوراته
لمراداته للتصديقات بانها حاصلة ودايما سالمة عن صروف الزمان وآفاته
اسأل الله الحكيم الخبير دوام المساواة بين اشكال آماله وبين ما جف القلم
به قبل خلق السموات السبع والارضين تساوي الثلاث من زوايا المثلث
لقائمتين منها كما تبين ذلك بلوامع البراهين اسأل الله الذي لا يعرف مهندس
الناطقة البشرية حصر ثابتات نعمايه والسايرات منها بالبصار ما بارصاد الافكار
والانظار ولو بقي بما دارت الفلك الدوار ان يوشح تقويم فطرته السليمة بارقام
ما في جداول زيجات الملك والملكوت من دقايق الحكم والاسرار موقدا بمصباح
حدسه من شجرة الهداية التي يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار جعل الله خبايا
زوايا ضميره من المقاصد والمطالب شكلا ما نقشه القلم الاعلى في اللوح المحفوظ
من التبديل والتغيير كما اقتضى الحكمة البالغة ان تكون مربع وتر الزاوية القايمة
البتة شكلا لكلا مربعي ضلعيها معا والله على كل شيء قدير زين الله الذي بيده
الملك سماء دنياه بمصابيح جزايل النتايج من كرايم الاخلاق ومحاسن الاعمال و
جعلها سبحانه رجوما للشياطين الامرين برذايل السير وقبايح الافعال والاقوال
اسأل الله الذي مد الارض والقى فيها رواسي وانبت فيها من كل زوج بهيج
ان ينزل سبحانه سحايب من سماء الوهب على ارض استعداده ماء مباركا تنبت
به جنات المعارف والحقايق ولم يكن فطرا مريج سبحان من سهل
ولبير اقتطاف اثمار اشجار مسايل بطلابوس ونظايره من الاولين و
المتأخرين على حدسه القوي ورايه المنير فالمسؤول من فضله العظيم العميم
عز وعلا ان يتم تقاويم مقاصده ومناه على حسب ما يتمناه بارقام النجاح
والفلاح انه على ما يشاء قدير لازال طالع تحويل احواله في غاية القوة
والسعادة من فضل واهب العطايا وافضاله عاجلا وآجلا موفقا للمتمسك
بالذاكرين الله الذين يتفكرون في خلق السموات والارض موقنين بمغزى
ربنا ما خلقت هذا باطلا لازال منازل اقمار اوطاده مطرح انوار
فضل الله تعالى سبحانه وافضاله ولوازم اوضاع طوالع تحاويل احواله
وقوع ما اتفق طلوعه من مطالع آماله بارك الله تبارك وتعالى

فی عطایا مقتضیات مسلاجات طالع المبارک مع کرامة السلامة فی الدنیا والسعادة
السرمدیة فی الآخرة کما جعل سبحانه صابات احکامه المدعی ما تقتضیه مغزی
علم النجوم منک ومنها عود دار ما شاء الله تعالی فی امصار آثار قدرته الباهرة
وحکمته الزاهرة اسعده الله تعالی طوالع اوقاته الشریفة بیامن انظار مراحمه والطافه
وجعل سبحانه المبتر فیها التوفیق لانجاح ما سنح من المقاصد واسعافه
لا زال مواقع سهام سعاداته فی نتایجات اراداته اوتاد المراد والله لطیف بالعباد
سعد سایر ساعات ایامه ولیالیه وصعد فی درجات الکمالات کواکب فضایله
ومعالیه ربنا کما جعلته من المتفکرین فی خلق السموات والارض موفقا بمغزی
ما خلقت هذا باطلا احفظ فکن عنایتک مقتضی الحاجات رفیع الدرجات
راضیا مرضیا عاجلا وآجلا عمره من ایره عزوعلا لة قیم نقاط من مناط
امستنباط اسرار الحوادث وخفیات الکاینات ولا زال موفقا لموافقة خط
خط النبی الذی کان ذلک معجزه علی نبینا وعلیه افضل الصلوات واکمل التحیة
لیره الله تعالی ببصیرة الداخل والخارج من واردات الاقبال وصادرات
الاعمال طریقا موصلا الی نیل ما فی ضمیره من الامانی والآمال جعل الله تعالی
حمرة کل مساء وبیاض کل صباح مولدا لاجتماع موجبات فوزه فی الدارین
بالصلاح والفلاح لا زال اشکال احواله ووقوع قرعة آماله ولایل دوام
ایام دولته وشواهد ارتفاع شارع اقبال لیره الله تعالی باقتران حمرة
الداخل والخارج من واردات الاقبال وصادرات محاسن الافعال طریقا موصلا
الی منازل جزایل المنایح ومنابع کرایم النعم وکذلک یترتب علی حمرة کل مساء
وبیاض کل صباح اجتماع الاسباب لانتفاع بکل خیر واندفاع کل غم وهم
وفقه الله سبحانه لایضاح المفصل والمجمل من فنون الادب ولتسهیل تحصیلها
اذ بضوء مصباح تلک القواعد تهتدی العقول الی تفصیل آیات الکتاب العزیز
وتاویلها وفقه الله تعالی لصرف ازمة مقاصده نحو محاسن الافعال و
واحاسن الاقوال فی جمع الاقوال بالصدق والیقین اذ بذلک یبتغی الاسم الجمیل
وقد حکی الرب الجلیل فی التنزیل عن الخلیل واجعل لی لسان صدق فی الآخرین
ابقاه صحیحا سالما لما من جعل لتصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء
والارض آیة شافیة لکل ناقض عقل قلبه من الجهالة سقیم ثم هداه بضوء
مصباح التوفیق طریقا نحو تحصیل جمل من ابواب علم الاعراب کافیة فی
لتسهیل ایضاح المفصل والمجمل من کلامه القدیم فصل چون میان مرسل

نامه ومرسل الیه قرابت وخویشی بود وصاحب نسبة ابوت را اد الله تعالی ظلال اشفاقک
وابن نیز مناسبا فقد اسبغ الله تعالی ظلال عاطفته ولا سلب عنا میامن مرحمته
ورأفته بارک الله الباقی مخلدا فی بقائه محفوظا من جمیع المکاره بدوام فضایله ووفقنا
عزة وعلا لشکر تلک العطیة العظیمة ودوام المواظبة علی القیام بوظایف دعائه مد
ظله موبدا منزل الم ترکیف مد الظل وما انقطع عنا ثمرات مراحمه واشفاقه لا فی العاجل ولا
فی الآجل ابد الله تعالی ظله العالی مصونا عن صروف الایام واللیالی ورزقنی التمتع
من استظلال بذلک الظل المبارک فی حالی ومآلی ادام الله تعالی ظلال
اشفاقه واشباله علی روسنا بالمن والافضال ومن علینا بدوام التوفیق لتلاوة
صحایف دعائه بالخضوع والابتهال نسأل الله الکریم من نتایجات مغزی انما اموالکم
واولادکم فتنة فی الدنیا التی طالبها مذل ومهون وبامنه بعمیم فضله من الفزع الاکبر
یوم لا ینفع مال ولا بنون ربنا انت هدیت فرعی مرضاتک من البر والتقوی
والقیام بما موجب القربة والزلفی طریقا مستقیما واضحا فلیتم حضر لطفک الخفی جدار الحالی
والطوار بالتی تریدان تنقض من یامن محاسن سیره وقد کتب قبلنا وکان ابوهما
صالحا اسألک اللهم ان تشرقه باراءة لمعة من انوار ملکوت السموات والارضین
لیکون من الموقنین وان ترزقنی نصیبا من توفیق من حکی کلامک القدیم عنه یا ابت
افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین فصل ونامه والد باز فبیل
عرضه داشت باید انگاشت کما سنح ان شاء الله سبحانه واز آن فرزند از قبیل
احکام و سوق کلام نه در دعا مبحوث عنه که اینجا مذکور گردد و نامه مرجع الیه
ضمیر چون اطال عمره یا اطال الله بقاءه یا ابقاه تعالی یا متعنی الله تعالی بطول بقائه محمدا مثلا
یا شمس الدین محمدا یا شمس الدین محمدا و مزید بر این با کم نه جای تکلف و تعظیم حنین می
تواند بود اطال الله تعالی بالسلامة والسلامة اعماره وجعل الصلاح والفلاح عاجلا
وآجلا شعاره ودثاره ابقاه الله تعالی موفقا لما یحبه ویرضاه مجتنبا عما یکره
الحق والخلق احیا ان تحتاه اسأل الله سبحانه ان اصلح بلطفه شأنه فلا یرجو ولا
یخاف من خلق احدا وان اتاه فی کنف حفظ من لدنه رحمة ومناله من امره رشدا
رب کما رزقتنیه اجعله ولدا صالحا ترضاه وانفعنی من فضلک العمیم حین انقطع
علی صالح دعواه اللهم ولدی عبدک وابن عبدک وانت رؤف بالعباد
فاجعلنا من العباد فی الحیوة الدنیا ولا تخزنا یوم تقوم الاشهاد واین صورت
تعیین مکتوب الیه بعد از دعا احتیاج نباشد و در نظایر صور سابق که رسم معهود
نوشتن آن تعیین بعد از ضمیر در دعا بذکر اسامی و القاب از ملاحظه خصوصیت

انها هم از حیثیت معنی اصلی و هم از حیثیت صورت تصرفها توان کرد از برای
تنوعات عبارت که بغایت مناسب افتد چنانکه در ضمن امثله معروض خواهد
گشت انشاء الله تعالی در مقصد ثانی و منه وجدان المقاصد و نیل الامانی
فصل ذکر لفظ فرزند پیش از اسم و دعا متعارفست با وضع مناسب
بار باره از مثل فرزند عزیز فلان طال عمره با نظایر فرزند اعز انجب
بختیار کامکار فلان اطال الله تعالی اعماره و زاد وقاره ۶ و فرزند
اعز اکرم انجح دولتیار فلان حفظه الله سبحانه بعینه التی لا تنام فی دوام
العز والاحتشام وحصول المقاصد والمرام ۶ و فرزند اسعد امجد ملی الخصال
مرضی الخصال فلان ابقاه الله تعالی فی السعادة والاقبال مکفوفا عنه نوایب
عین الکمال و ما بین نسق حکام را زیبد که بزرگ فرستند و لیکن از طبقات
مردم را سند بدیه اقتدا باین و تیره فرزند ارجمند سعادتمند فلان رزقنی
الله فرحة لقائه و متعنی بطول بقائه و صالح دعائه **و باین و تیره نیز** فرزند عزیز
فرزند بده که از نادیدنش آرام رمیده فلان اوصله الله سبحانه
الی بالسعادة والسلامة و ابقاه بلطفه موفقا لما لم یثمر له الندامة
لا فی العاجلة الدنیا و لا فی القیامة ۶ فرزند دلبند نیکو خصال فلان
شرفنی الله تعالی بمزید توفیقه للسداد والرشاد و حصول ما یتمناه من
سعادة الدارین علی حسب ما یشاء و اراد **و باین و تیره نیز** فرزند هوشمند
گرامی فلان جعله الله تعالی من عباده الصالحین و حفظه من همزات الشیاطین
و نفحات شر الحاسدین و مکر الماکرین ۶ و از برای دختر باین و تیره
رب اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم فتقبل دعائی لها و
انبتها نباتا حسنا بفضلک العظیم و لطفک العمیم ۶ اسئل الله الجلیل الذی
جعل حجة و کرامة مریم وابنها آیة للعالمین استدامة ما بها من آثار تلک الکرایم
بصورة العفة والطهارة للامهات والبنات المومنات بهذا الدین
المستبین بالصدق والیقین ۶ کوچکتر بشارة فرزندانست و بزرگتر
بشارة پدر مدظله منشرحا به صدری مشد و دا به از ربی بل معوضا الی الله
سبحانه عاجلا و آجلا امره ما می و رب اخلی شد و به از ربی موفقین
لان نسبحک کثیرا و نذکرک کثیرا و لا تکلنا الی انفسنا طرفة عین و لا الی
احد من خلقک انک کنت بنا بصیرا **فصل** اصل و منشأ علاقه معبر بنسبت
و خویشی چنانچه از مغزی اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها

زوجها الآیة مستفاد می شود پیوند نسبت سببی که نسبیات بر فرع موقوفه
و بث منهما رجالا کثیرا و نساء الآیة و ترتیب یافته پس گاه مکاتبت موهمی
بتوقف بود دوری اگر یکی را از زوج و زوجه و لیکن بکشد انسب آنکه اورا
مکتوب الیه سازند و سخن با پدر بود یا مادر تا جائی که لایق استواری
پیوند ابتدا نسبت هم بدیگری باز گردد ظاهرا و هم از دیگری باشد
و چون آغاز یکی بدیگری نویسند مقتضی الرجال قوامون علی النساء
باینی موبدات عقلی و نقلی آنکه بنوشته بزوجه را حکم عرضه داشت باشد
در سوق کلام و از آن زوج را حکم احکام و آنچه مناسب اقتدا از برای
دعای مبحوث عنه درین مجال آنکه ابده الله تعالی مما من ظلاله و احسن
بجنابا الالطاف جریان اوضاعه واحواله ۶ نسأل الله الحنان المنان
دوام حیوته حیوة طیبة طیبها من تحری طاعة الله سبحانه و مرضاته ۶
ادام الله تعالی بقاءه علی وفق رضائه راضیا بما به من مجاری قضائه شاکرا
بجزایل آلائه و نعمائه ۶ اصلح الله تعالی فی دوام العز والاحتشام
احواله و انجح ثم احسن سبحانه بمزید الفضل و الکرم و الاکرام آماله و ماله
اسأل الله سبحانه صلاح حاله و فلاح ماله بالتضرع والابتهال و قد استحکم
رسوخ ارتسام الخیال بما حفت به حالی من فنون مراعاته و صنوف الافضال
والاشبال ۶ مد الله تعالی ظلال افضاله موفقا فی جمیع احواله لاستحصاله یحسن
ما ینبغی له من افعاله و اقواله ۶ حفت حریم عفتها بخبایا الطاف الله عز و علا
و وفقت من فضله للقیام بالشکر و ابتهاج مسلک یلیق فی الخاطر مغزی و
اسلکی سبل ربک ذللا ۶ دامت عفافها معافة عن المکاره والآفات
فایزة بخیر الدارین والباقیات الصالحات ۶ ابقاها الله تعالی فی الصالحات
من العباد و اصلی لما تثمر به نهال الامانی ثمار المراد **و جنس هم** ربنا حفظها
شاملة من المکاره و الآفات منشرح الخاطر بحصول المرادات فی جمیع
الاوقات بالخیر والبرکات ۶ اسالک اللهم سلامة دینها و دنیاها بالحفظ
الشامل للعباد و تکون من الصالحات القانتات مدة الحیات و الفایزات
بالنجاة فی المعاد ۶ رب اجعلها من الحسنات فی الدنیا وارزقها احسن
ثواب الآخرة راضیة مرضیة ناظرة الوجه الی ربها ناظرة **فصل** پوشیده
نخواهد بود بر سخن دانان که ادعیه مذکوره در فصل سابق بلی مردان
یا زنان توان نوشت یا آنکه بین الجانبین علاقه زوجیة نباشد و محور

اعتنا باستقضای تنوعات صدور مکتوب را موجب آنکه چون نهایت هویدایی
روشن و پیداست که مبصرات راست واز مقتضیات نفحات این زمان بدیع
ایشان ظهور خصایص جواهر منتظم در عقود جوامع الکلم مخصوص بخاتم ات
صلی الله علیه وسلم سر شدن فارغ از علایق و مشاغل اهل خط بصورت
کتابی حروف جلی افتاده و باتذکر این و تصور آنکه از آنچه نوشته شود
و مقصود از نوشتن همان نوشته باشد بعینه و اطلاع مکتوب الیه بران
نامه است معلوم گردد موجب شروع است این سرنامها بطرزی که از عون
توفیق قبیه پذیرفته جا شایع رفته در تنوعات آن و بسطی در عبارت
باتلمیح بسیاری ازان مغز موزه از جوامع الکلم مشار الیها کالاخفی و ملخص
آنچه معروض افتاد آنکه در زمان ظهور خصایص سینه آن نحف علیه چون
غایت پیدایی صورت کتابی راست و نوشته موسوم بنامه را از آن
حیثیت که نامه است مراد ازان همان صورتست با وقوف مکتوب الیه
و بسند شد فارغ البال را صدر نامه بان منوال ساخ کرده از وقت
و از اقتضاء مزید اختصاص نامه بصورت کتابت عادت جاری بجسانیدن
رئوس مکاتیب و رسم تعیین مکتوب الیه در عنوان و فرمودن که باز
گرده باو رسانند مؤید آنچه گفته شد و معید دیگر فواید و منافع سبحانه
و تعالی بسایر المقاصد **فصل** تنزه و یکتایی حق جل و علا در هستی و بنا را
ازبلیات آیات و علامت روشن که طالب صادق از مجرد تنبیه بران
دریابد آنست که احوال و اوضاع علم شایع بین الخلایق موافق قواعد اهل
کشف و تحقیق افتاده بروجهی که مطابق عقاید ایشانست از جمله عنوان که تعیین
رفته از برای تعیین مکتوب الیه ارفع و اظهر مجالیست از ظهور آنکه امری
واحد است کشیده امتداد دش را نهایتی معین که زیاده بران نشاید
اصلا نه ساده و پاک از آلایش صور و نقوش مطلقا با صلوح قبول
انها بلانهایت جامع نورانیت بیاض و استنارت باطنی عین غرضی
غیر متناهیه چون و چند و لیس ظاهر نزد هوشمند که صورت انبساط
اصلیش را انفصال جدد و مستقیمه که موافق ارکان اربعه موطن
ظهور ربیت جان واقع شده که از تکرر و تکثر ظاهر و اگرچه غیر
متناهی بود هیچ تفاوت در ان نیافته بعد از استکمال بصورت کتابی
حروف و کلمات از رسوم و عادات آنکه انظف مجالی که موطن

هیئات مرتعیبین موهوم با عراب و اظهار باقی نماند از قطع زاویه عیاش
نسبت با کاتب برحسب کشایدی ربی مبین چه نامه بمثابه گنجینه پوشیده
که اشتمال دارد بر هر گونه امور مستور راز غیر فرستنده و از بین سر حریان
عادت بحسانیدن عنوان که جانب ظهور است معلوم گردد و چون مقصود
از نوشتن اطلاع مکتوب الیه است بران اشارت بتخصیص او و باز کرده
رسانیدن را جهان محل مناسب افتاد کما اشیر الیه غیر مرة و سخن دان
بی شبهه داند که نامه گشاده را چون باز کنند مغیبات مخزون در گنجینه دانش
فرستنده از مطاوی طومار که با وحدت ذاتی خود بر خود پیچیده بظهور آید
و هر آینه آن مغیبات مخزون که محققان صوفیه شئونات ذاتیه گویند
آن از امور واقع در کیهان از حوادث و وقایع در هر زمان و مکان
از اظلال آنست و ظل را از لوازم تیرگی مقتضای امکان از مدد و مداد
فیض رحمانی ایجادی در سطور ظهور ارتسام یابد و نیاید آن پیداست
مگر بعد از اتصال مدد مذکور آری آنکه هست و بود و باشد برتر از ادراک
ماست **بیت** و آنچه هستش می شمارد پیش اعتبار نیست ه او ست کز نور ظهورش
می نماید این همه آن ه غیر مخلوق تعبیر از مخلوقات بکلمات و کلمه آنحضرت سبحانه
ثم سبحانه وقوع یافته و حال آنکه نظایر و مرموزه من عرف نفسه فقد عرف
ربه و ان الله خلق آدم علی صورته مؤید آنست با مثال و فی انفسکم افلا تبصرون
و سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم الآیه دانش جوی صادق الطلب این
سخنان که در درستی و راستی هیچ از آن خالی نیست در تواند یافت که عالم
از وجهی صحیح بمثابه نامه افتاده طومار عجیب لطوایع غریب آثار بیقرار بر
یک قرار است معنون بنوی الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب و لم یجعل له
عوجا قیما که بنده مضاف بحضرت علویت مطلقه متجلی از غیره من جمیع الوجوه ه
کما تقرر فی موضعه تواند بود مکتوب الیه مضمون نامه جمیع ما کان و ما یکون
مما اراد الله تعالی و ما یرید اصل الزاق بند عنوان سر بل هم فی لبس من خلق
جدید بلکه بل هم بلقاء ربهم کافرون فتحش بگزلک جب مستفاد از فرموده
فاحببت ان اعرف از برای مخصوص بخطاب قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله کما یشهد بذلک لولاک لما خلقت الافلاک و لله در من قال ه گر عشق
نبودی و غم عشق نبودی ه چندین سخن خوب که گفتی که شنیدی ه لا جرم
چون شوای صافی مشرب عالی همت را مطمح پرتو اندیشه بی اغراض دنیه

وبنویۀ سخن می باشد با رعایت وزن وقافیه که انکاه از حیثیت اشتمال بر وحدت
از وجوه متعدد مناسب طور ولایقت از برای مکتوب محبوب در هر زمان
بر وفق التمنا تا العشره نامها بنظم آورده اند واز جمله درصورت حسن بالتماس
دوستی گرامی که او را از تشنج نهانی تعلق خاطری طاری شده بود آن واقعه را
صورت نامه منظوم پوشانیده وابراد اش از عون توفیق مامولست باب
درین محل تتمیم امور متعلق بصدور مکاتیبیت بتیسیر الله عز وجل **فصل** گفته
شد در نخستین فصل که از برای تعیین مکتوب الیه در اول نامه ضمیری آورند
مشیر لغایتی که سبق ذکر یافته باشد ومتعارف انکه تعیین از حیثیان ضمیری
به یکی از وجوه چهارگانه پذیر گردد وجنانچه در ضمن امثله تحریر وتسطیر خواهد یافت
بعون الله العلیم الحکیم وتحقیقش را شیه میرود بر انکه جون کنه کبریای حضرت
معبود تعالی وتقدس ازان برترست که پرستنده دریتواند یافت حال ما
حال بندگان دانا با تفاوت بی نهایت در عرفان از دو وجه کلی بیرون نیست
بعضی را بهره از سعادت دانستن آنچه مسلمانان البته باید که دانند محض
تقلیدست وبس وبعضی دران دانش فایز شده اند بتوفیق تحقیق وبر وفق
این امر محقق در اعم واعظم عبادات که نمازست جون روی بقبله بنیله آوردن
واجبست وبحقیقت صورت توجه مصلیست بحضرت حق سبحانه نمازگزار را در
برابر روی روا بود که خانه کعبه باشد بعینها وشاید که صوب وجانب
آن خانه بود واز نوع مناسبتی که توجه مرسل مکتوب بمکتوب الیه وعرض
احوال واسرار نهفته از غیر او با مور مذکور دارد تخصیص مکتوب الیه وذکر
القاب او وصافش هم در عنوان متعارفست وهم بعد از ضمیر در دعا وانموذجی
که از هر یک نموده می شود بعون الله عز وجل وعلا **فصل** نوشتن نامه
بملوک وسلاطین عز از جهان طایفه را معهود نیست مگر عالی منزلتی عظیم الشان
از متعینان زمان وجهان نامه را عنوان هم کشاده وهم ساده توان کذاشت
اما رجپایند را باید نکاشت وضابطه در نکاشتن انکه جون بر حسب قدوۀ
السلطان ظل الله ملکه مملکت بکی نتواند بود معروف ومشهور در نامه ملوک
وحکام ذکر نام ایشان در عنوان مستحسن نیفتد الا از پادشاهی اعظم واعلی
در شوکت وحشمت واقتدار ووسعت مملکت وکثرت اتباع واعوان وانصار
واز غیر سلاطین که سخن دران میرفت اگر ملتفت تعیین مذکور از امور معنوی
باشد بر عنوان کشاده کذاشته نشاید نکاشت **فیه ما فیه** ما النصح و

الاخلاص بمقتضیه واله عز وعلا التوفیقه لتحری مراضیه وتحفظه مخلدا وبقا فیه
مویدا فی تحصیل عظایم الرغایب وکرایم مباغیه **فقره** مایقتضیه لتعارف
الارواح قبل تعلقها بالاشباح والمامول من فضل سبحانه حصول کل ما
التفت الیه ضمیره المنیر من مصالح الدین والدنیا بالنجاح والفلاح فی مراح ورواح
فقره ما اثمرت نخلة خلة اصلها ثابت فی روضة الجنان وفرعها من ینبوع
الاخلاص ناضر وریان بغراسه بمدار احسانه ریاض آمال العالمین سیما الفایزین
بمزید العرفان والایقان **فقره** من بروق سوانح الوقت ما لمعت من سحایب
الحب لله سبحانه والمیول النبیه منه جل وعلا ان یخلد بفضله ملکه وسلطانه
واگر ملتفت تعیین عظیم الشان از امور معنوی او فرو باعتقاد عامه از
مقوله کشف وکرامات عنوان باید چپانیدن ومرقوم گردانیدن با مثال
اینکه سرافرازان پایه سریر خلافت مصیر پادشاه جهان بخش تاج کیر المشاهد
بتائید ربه العلیم الخبیر لما فی لوح التقدیر بالتغیر والتعلیم فی مرآة ضمیره المنیر خلد
ملکه وسلطانه بعد الفتح بعرض رسانند انشاء الله وحده العزیز القدیر •
فایزان بسعادت ملازمت آستان سلطنت آشیان علیا حضرت
گردون بسطت سلطان فرمان وگیتی ستان خاقان دین پرور داد
گستر با خبر وکارگر منتزی ومقتضای کریمه ان الله یامر بالعدل والاحسان
را از صمیم جان وجنان لا زال مویدا من السماء منظورا مسلطا اعوانه علی
الاعداء وعلی بسیط الغبراء بعون الملک الدیان منتج داشته معروض دارند
انشاء الله المنان المنان • کمربستکان درکاه عالم پناه • جهان دار بزرگوار
سپه اقتدار • آن روزکاری را بوجود وی افتخار • آن پیش از عرش
حکم زا فرید کار خلد الله تعالی حیا من خلافته ورافته ما بقی سیار فی فلک الدوار
کشاده عز عرض بخشند • این ضراعت منبعث از محض مسکنت وانکسار را
بمشیة الله العزیز الغفار • فتح معلی سعادت وشرف از عز ملاحظه علیا حضرت
باید که حتی تمام آپلستاز ذکر القاب اظهر وانور از آفتاب عالمتاب
خلد ظلال عواطفه علی مفارق الانام بالدوام وجاه وقع خطاب وارسل کتاب
بمشیة الله العزیز الوهاب • این شکسته لب بسته را فتح ابواب سعادت
سرمدی مامول از مراد بخش ازلی وابدی عم نواله ووقوع پرتو التفات نیست
از خاطر عاطر عالی موقف صاحبی اعظمی جامع المعالی والمفاخر القایم بکفایة
مصالح الاکابر والاصاغر چنانه بزواهر جواهر البشایر والزواجر بنانه بامداد

انامه البديع الارقام التي هي سبحانه مسكية المناظر والنقة لطف الله العفو الغافر
بركات اوقات اسد الناظرين واسد المناظرين كاه انديشه در آرايش و فزايش
آليكه مدارك و بهر نمايش و ستايش در پيشه محافل و مجالس كلبسي حال رضي الاحوال
جانانا و هو تعالى رؤوف بالعباد قادر على ذلك فتح باب سعادتش بمراد
از براي معاش و ذخر معاد • خويم از جلالتش خرده پذير • كه غني لت
و مهربان و جواد • آثار بي عنايت فضل اكه را • رسم افاضه خرد عالم پناه را
يارب پناه دولت و دينش تو كرده • اندر پناه خويش بدار اين پناه را •
فصل بسيار جا از محاسن و سير و اوصاف سلاطين باطوار مختلف و
عبارات متنوع در مطاوي آنچه ايراد شد در باب ثاني مأمول است از
توفيق رباني اندراج دارد و چون از انها هر چه نويسنده را در هر وقت
مناسب وجهه قصد باشد و ملايم مقتضاي حال تواند استنباط نمودن
توغل در تكثر امثله هر طايفه از مردم نخواهد رفت درين مجال معروض آنكه در
عنوان چسپانيده مكتوب غير ملوك و حكام هم ذكر نام و هم ترك آن متداولست
و صوري چند كه از سوانح وقت چهره گشاد خامه به ثبتش قيام نمايد اگر توفيق
ياور آيد و هو الامين الله سبحانه مأمول • مجاوران حرم حرمت و عزت
يعني فايزان بسعادت خدمت سده سنيه اعلى موقف مرتضوي اعظمي اعلى
الكلي كرمي افضلي لازال بالحق نظام الحق والحقيقة والدنيا والدين احمد منا حسني نسب
آبائه الاولين واجداده غر المجالس من آل طه و ياسين كاه مجال بعد الفتح
معروض دارند انشاء الله رب العالمين • فتح مبين اين زالبسي جميل خدام
بدام احتشام معلي جناب امارت مآب مستغني بوفور الاحساب و ظهور
الانتساب عن الالقاب جلال الدولة والملة والدين محمد في اكثر ما جبل عليه
ذاته من فضل رب العالمين خلد ظله آمين از كرايم غنايم آن فتح فوز بوقوع
بر لواء الثغات و ملاحظه همايون باد بر ان انشاء الله القدير المنان سبحانه
سعادت اصغاء مثوي نا فتحا از بيان بنان مطيان علي مجلس مخدوم زاده
عالميان وحيد عصره من نواة الزمان المستغني بعلو الشان و ماله من
كريم الاحساب و شرايف الانساب عن الالقاب لازال نجيبا للحق والحقيقة
والدين جيبله و مجد له • و مرسم خلد ظله آمين يافته از مطالعه همايون
مقتضي المرام و مسكية الختام باد بالخير والسلام • و اگر عرض اين نمودار
علاوه بايد از ايراد بعضي اشعار عربي و فارسي كه اكتفا بهان توان در تزيين عنوان

بسبب نسبت باطبقات مردم از اماثل و اعيان مناسب اقتدا ازين شروع ميرود
و از ان مثل مثنوي • فقدت زمان وصل والمرء جاهل • بقدر لذيذ العيش قبل المصائب
ولكن في رب رؤوف ملطف • لعل يا تجلي كربتي بلقيا حبايب • كتابي اذا سلمته حامل
الدعا • جرى الدم من عيني واحترق الحشا • رواه مهيا للتوجه نحوكم • ببغيم
واله نيل مايشاء • حدث كتابي ان يلاقيك قبل ان • يا جيبك عن شوقي اليك
لساني • يا كتابي اذا وصلت اليه • فقبل الارض ثم قبل يديه • هذا كتاب قلت
محاسنه • ياليت قلبي كان في اثنائه • عليك بكل ارض انت فيها • من الله التحية و
السلام • نياز من برسان اي كه نامه خواهي برد • بدان ديار كه آنجا مقام يار منست •
مگو محال بپاي بكويش آهسته • كه در فراق رخت زيستن نه كار منست •
همه گوش گشاده تا پيامت شنوند • همه چشم نهاده تا جمالت بينند • يارب
همه را از كرمت باري ده • كز شاخ اميد خويشتن گل چينند • جانم
ز حسد سوخت كه اين نامه چرا • زو پيش روانه مي شود سوي شما • اي كو
ما را ز كرم ملجأ و استظهاري • حاصل حال همين است و گواهم باري •
با خيال تو بسر مي برم ايام فراق • نه ببينم بي تو نه در خواب و نه در بيداري •
اي نامه سلام من بهر از بر محرم • از قطره بدريا برو از ذره بمهر • و اگر
نسبت با صاحب استعمال امثال اينها هر كه باشد ملاحظه خصوصيت القاب و اسامي
با مزيت موجب شهرت و بلند نامي گردد جودت و خوبيش انتساب كمال يابد
چنانكه • يا در ملك الارض يا قرطاس • امام من اضحى امام الناس • و چون
درين رعايت چنانكه در تعيين و تخصيص مكتوب اليه بعد از ضمير دعاي اول نامه
خصوصيتي چند امر معين از ان شخص بعينه مدخلي عظيم دارد در تكثير امثله آن
فايده چندان متصور نيست بهان كه در مكاتيب هر جوالا ايراد و وقوع يافته
اكتفا مي رود و آنچه وعده نمودن انموذجي از ان بزبان خامه گذشته
انجازش را نموده مي شود كه دعاي مبحوث عنه را با تعيين مدعو له در بعضي
صور احتياج نباشد بعضي بسبب علو شان و رفعت جناب و بعضي بواسطه
ديگر اسباب و در آنچه اشارتي بمرجع اليه ضمير در دعا بايد نمود بازان
عبارت را طراوتي شايد افزود و متعارف چنين مؤدي گردد مثلا
• اعلى الله تعالى شانه جلالا للملك والدين مجدا ما شرف انجاح حوائج المسلمين
واصلاح صلاح مصالح الشرع المبين واسترواح الملهوفين آثار حضرتها
لا مهل الحق و سالكي مسالك الصدق واليقين يا لا زال جالا للمحافل والدواوين

بالعز والتمکین مجدا بالسنة طوایف الشاکرین لافاضة جزایل المنایح والایادی
وکفایة عظایم الوقایع المحیرة لعقول المستبصرین بتلقین ملهم الدولة واصابة الرأی
الرزین باکشاینده هر مشکلی بلطف عمیم ومولی لکل شیء علیم صدق دعای این
شکسته لب بسته را وجملا محکی ممالک الاسلام خلد ظلال معارفه علی مفارق الانام
جمال الحق والدنیا والدین محمد سیرت واخلاق وآیین محافظ رای اصابت مناط
گرداناد بالخیر آمین ونعم رب العالمین الحمد لله علی توفیق القلم للتفصی عن عهده
ما شئته اصطلین الوعد وبن والدین شمس الدین فصل چون مقصود اصلی
از نوشتن درنامه سخنی چند مخصوص می باشد که فرستنده معین بدیگری بیجان
فرستنده هر آینه آنچه او بازنماید نویسنده نثبت آن گراید و هرچند از آن
چیزی بپیراید و نگاهدد سخن دانش ستاید هم از شروع دران ثمرت و هم بعد از
قطع نامه را آراید مترسلان بذکر امور بسیار ز وقوع متداول بین طبقات الانام
من الخواص والعوام که از سخن دران باعث مجال وگنجایش تصرفات گوناگون و
تنوعات اطوار از حد بیرون در مقصود اصلی غیر از عزائش موجبات ستایش
تغیری راه نیابد و از قبلیات مشار الیها درین تعلیقات منتقی بتعیین مکتوب الیه که
در موطن اشعار بی ثباته ملاقات صوری در مجمع ظهوری افتاده نوبت بیان بکیفیه
اداء تحایا و سلام وما فی حکمه بحکم مقتضی المقام انجامیده وما مول از عون توفیق تیسیر
تحریری چند از امور مذکورست منفردا ومجتمعا در دو مقصد معنون بمباحث
هر یکی مشمول مقصد اول در آنچه با مقتضیات آداب ملاقات بر لوح تسطیر نقش بر
پذیر گردد بیش از مقصود اصلی نامه از برای رواج هنگامه فصل از آنچه
معهود مترسلان است توضیح بان گاه رعایت آن در نوبت بیان بآن رسیده
توضیح صاحب نامه است خود را بروجهی ملایم آن رعایت و فراخور مرتبه جانبین
مثلا در نامه سلاطین ستوده آید بعد از خاتمه تعالی ملکه وسلطانه و نظایر همکترین
بندگان که نهال وجودش از اوان کان فی المهد صبیا تا زمان واشتعل الراس
شیبا پرورده رشحات فواضل صدقات فایض بر دوام علی طبقات الانام علیا
حضرت خلافت پناه حیات از سابقه لطف بی تناهی آلهی روی خضوع و خدمتکاری
بر آستان خشوع و خجلت بی کاری سودن و عتبه ثریا منزلت را انجمن صدق
نیت و صفا منهل وفا و حسن اعتقاد فرسودن و از ان غافل و ذاهل نبوده ذلک
اعظم عتیبی و مهیا ذخیره می داند از مساعی مقسط وجواد بیت تفویض کرده
تنعال ما اراد • در بدؤ در معاد رؤفت بر عباد • بنده کمینه که در موقف خدمتکاری

پیوسته

پیوسته روزگار بطاعت گذاری گذاشته و از ان گلگونه صفات تفاخر و مباهات
مورد و افروخته داشته و تولا بر صدق نیت است دربندگی و سرافکندگی که خاتمه
السعید من سعد فی بطن امه بر جبین جبلت نگاشته • خلق چون روز جزا نامه
بدیوان آرند • رقم مهر تو بر صفحه جان ما را بس • معتکف زاویه انزوا و المرتشف
جرعه جام مودت و ولا که خورشید رای عالم آرای جمشید کشای ذره البیت
هواداره در سایه انعام و اکرام خاتم سپهر احتشام آفتاب روشن ضمیر و عالی
مقام • توفیق شکرجوی زالطاف کردگار • وان انعکاس پرتو خواص صاحبان لیل و
نهار دو مستغفران ودایع ربا فی مانده پیمانه حیات را بهترین مصرفی از برای آسودگی
و رستگاری دینی و اخروی ظاهرا و باطنا فرمان برداری دانسته وجانسپاری
در خدمتکاری ناشی از پاکی نیت و میل جبلت بهواخواهی و دوستداری وابن
فوات چون منکف فی التعریف خود بصرف باقی گراید عجالت الوقت را نشیت مکتوبیت
ستوده و مرغوب نزد طبقات مختلف نیکو و خوب فلیستغفر الله العظیم اعظم احسانه
وجل العامه والیه نتوب کمترین خدمتگاران که با علی مدایح عبودیت و خضوع و
اقصی معارج رقیت و خشوع ارتقاء استعلا جسته مطمح نظر قصد و همتش در همه
حال عمر نتم بچنگ مانی ثمنی برا زنگ خیال ستعاد ست ببذل مجهود و استجلاع وجوه
اختصاص در قیام بخواهم بوده بخدمتگاری و انواع تعاون از محض اخلاص و صفا
واری فایزان بخضوع لعام مشمول رعالی موقف محفوف فالفتح مبین والنصر والتایید
من عند الله ذی القوة المتین واما تحیت و سلام وما فی حکمه فی هذا المقام مثل تحایای
که طره شب و عقود از نسیم وانشاء ر روایح و نافه شاه آن معطر و منور از قرص
عنبر و هو رشو دار از او راولیت که بتخصیص اوقات شریفه طرفی النهار و زلفا من
اللیل از رعایت آن معمور میگردد مثل که دل بپای وفا و رضا و صدق و صفا
رفیق شوق و نیاز این طریق می سپرد • طایای تحایای متواتر مهر از شوایب سمعه و ریا
مبدرق بو غود و جود و صدق و صفا و خلوص خلت مولا منهج و از حد حصر و احصا
• وافر ز صمیم دل که در عهد و وفا • هست آیتی از بدایع صنع خدا • سمت تحاف و اهدا
می یابد خدمتی با مرور روزگار رسید • قرار سخ و مرکز رسوخ مودت و وفور
اخلاص ثابت و مستقر • دعواتی که نفحات ان باطیب نسیم وصال و رشحاتش بالعذوبت
صفو زلال سلسال مقابل و مماثل نماید و از وجوه رایح و فایق آید • بجلوه معشوق
علی عاشق • و قصد عنه صرف العوائق • صبا تحایا که نهال باغ بلاغتش از
جویبار اخلاص ریان و شاداب باغصان و زلال سلسال رحالش از چشمه سار

مزید اختصاص روان و در جریان • باکوره البت باکثرت اثمار عشق • عرض نیاز
را بنوعی گشته چاره ساز • و بعض ابیات در عنوان نامه که تحریر یافته بقایع فلاغ
توان شد و آنرا التزام این توان ساختن که • این میوه رسیده بشاخ نیاز و آز
در روضه معاودت و سبزه زار راز و این معانی سخن دان داند و دانش تحقیق
نیجامد مکرر از عون توفیق **فصل** اندیشه تسهیل امر نویسنده طالب انتفاع ازین
تعلیقات متفقی آنست که درین مجال انکه نگاشته خامه توفیق ربانی گردد خان
وقوع باید کرد تا مقصود مخصوص بدین نامه کلام را در افاده مراد و نظم مرام چیزی در نیابد
عنبر از دعا گذارش پذیرفته و بعد از عرض سلام و تحیت غایبی مطلوب الحضور آنست
امور که مسطور شد کرده حدیث آرزو مندیست و اشتیاق ما تعلق بالوصال
والفراق کالمعروض هذا • که کار نه بر حسب قضا افتادی • مهجوریم از یار جرا
افتادی • در حادثه خانه فلک گر بودی • زین واقعه صعب مرا فتادی • بلا
معترف برفت بی نفاق افتاده و مجروح بستر فراق و تشنه اشتیاق از شوق فصت
جان سوز دلگیر صدمه مرحله از حد تقریر و تحریر بر گذشته و با آنچه حیات خوانند اکثرا
در جمیع اجزاء بدن ساری گشته اظهار آن آفت لی و فارسیت و آشوب ناله و زاری و
راستی حیدان پشت طاقت کوفتگان بار هجران از آن مشتق است و گران باری
و با این روی امیدواری بفضل و رحمت باری است و مبانی امانی در غایت
استواری چه • فیض رحمت بس عظیم افتاده رحمان بس کریم • دامن امید را
افشانده ایم از گرد بیم نگاشته و بر آثار انواع تلطف و اصطناع تعیینی بخشنده حسن
ظن ما ابین از عوض اشتباه که هر حاجتمند را آنچه کلک ارادت بر لوح آرزو
نگارد و بخاطر آرد از امور ستوده ظاهرا و باطنا از روزن وسیع و ما
تشاؤن الا ان یشاء الله پرتو فزایش بران خانه مثالی تابد و از روشنایی سپیده •
صبح از افق کن فیکون حصول عینی با بیداری • ز یزدان طلب در دل آید بدید
ورنه هم توان سوی مقصد رسید • چه خواهش چه کوشش چه شادی چه غم
نهرجان تصور کنی بیش و کم • چاره توفیق باشد همه • که از تقدیر باشد همه
و بعد از تسکین خلط مضطرب مضطر از تمادی هجران با بن مقوله سخنان معروض
رای صواب نمای انکه • شوقی که زان حد گذشته به برکوه اندازد دیگر ازو چون
سیل در شکاف آن گداخته بدریا ریزد سالها باد از هوا و خاک و خاکستر انگیزد
شرح آن کی توان و چون شاید • دل دشمن از آن بدرد آید • فرو بستن
زبانه شکایت آتش میزان از نو زیدن نسیم گرامی آسمانی از ریاض فضل

وافضال ربانی مامول است و متوسل تضرع و ابتهال سیما فی الغدو والآصال ومن الله
سبحانه کشف المکروب و نیل الآمال • شوقی که مشتعله صبر ازان را اگر کوه متحمل
شود و هم از لرزه گردد و چون از تتابع تابش جگر سوز شش پرتو شعله بر شاخ
مرجان افتد مشتعل شود کی بگر بینجامه و سوخته دود جراغ وصف آن بر زبان
افروخت معراض فراغ کام خندان نبرید • گهی سوزن تنگ چشم را داید دوخت
جاده سبکباری از سوابق الطاف باری عز اسمه که وقوع هر عسر در میان دو یسر بیک
تم از چشمه عنایت اوست پیوسته قبله ساخته در لیل و در نهار چشمی در انتظار و دلی
بس امیدوار از ترشحات سحاب چشمه هر چند رود نیز اغصان اشجار امانی و آمال
اخضر و سرسبزی خواهد یافت و بپرتو تذکیری بر آزموده • صبر تلخست ولیکن بر
شیرین دارد • بتازه خواهد تافت انشاء الله اللطیف الخبیر الذی لا یدرکه الابصار
وهو یدرک الابصار حکایت شکایت از شدت سرایت نکایت فراق چون نکایت
سرایت شدت اشتیاق بدو دوستان یقین که حوصله طوامیر و اوراق را •
گنجایش شرح شمه ازان باشد • از شدت حدت آن بنیاد صبر و آرام خواب
و از حدت شدت این دل در قلق و اضطراب اظهار آن حکایت پریشان گفتن
و نهفتن این نکایت در دل و جگر سفتن • گفتن نمیتوان و نهفتن نمیتوان •
بیم است از گسستن امید دل رنجان • و از آن بیم امید میتوان داشت بلطف عمیم
بیوندبخش رحیم جان را با دل و آب را با گل بفضل شامل • فتح این بسته حل این
مشکل • در دور تختنین که ورا پایان نیست • جز وصل از گذشتن هجران نیست •
و ذلک فضل الله المنعم الحنان المنان عظم شانه و عم احسانه • یمینا باخلاص المحبین
انتهی • هو اغیره ما اخترت بالسهو والعمد • له سورة الاخلاص من قلب عبده •
ومن عمه فی حد حد سورة الحمد • حفظ حافظ الذاکرین تعالی بما حفظ السماء من الاحتراق
مع اتصاله بالنار علی الدوام والاستمرار والمخاطب فی نحن نقص علیک احسن القصص
تبعات مراوده من غلقت الابواب وقالت هیت لک باو قوع در یکدار خالی از
اغیار بدقایق خفیات الطاف ازانیلاء ثبات نیران فراق که بهبان زبانه شعله
اشتیاق نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة ما مغلوبت بیهوشی نزیبان
و مذکر قصه واسفا کوی بیت الاحزان کنعان حرمان مشکل قصه البیت و
ولکسل بلیه واقعه که احتمال شدت آنچنان بزرگواری برگزیده را بر دیده
میل و ابیضت عیناه می کشید و لنفثه المصدور انما اشکو بثی و حزنی الی الله پرده

پرده اصطبار می درید از مقاسات مشقت آنجه باشد حال بنده زار نزار مرغ نیم بسمل
افکنده ٭ کز دل ما داغ مهد امید دین محنت سرای ٭ بدین حالش حامل عرض امانت از خدای
ملاحظه کرامت مستنی و اکریمة لا ثنیا سوا من روح الله جان بلب رسیده که مژده
رسیدن هنگام فرحت و سرور حاصل از لقاه علی وجه فارتد بصیرا می رسانند
و زلال تسکینی بر اشتعال نیران استعجالش می افشانند ٭ ولولا رجاء الوصل ما
عشت ساعة ٭ ولولا مکان الطیف لم انتجع ٭ الیک والا لا شتغال بکاییب ٭ و منک
والا لا رام المطالب ٭ و فیک والا لا رجاء مضیع ٭ و عنک والا فاحادیث کاذب
پیکر معمور عالم و هیکل معد له مکرم بنی آدم توأمانند و روشاح منتظم صلاح
و نجاح آفرینش ٭ نموده اند و بیان کرده اهل دانش و بینش و حکمت بالغه
حضرت آفریننده و پدید آرنده عظم شانه و عم احسانه از فضل بیکران
هر یک از آن دو توأم را پیدا و پنهان در ام جلیل القدر بعید الغور کرامت فرموده
معبر بزبان فارسی که بیان بتن و جان در مقصود از مضمون مکنون فی قوله
تعالی و فی انفسکم افلا تبصرون و در دیگر توأم بعالم و سلطان ٭ تن را دانی که زندگی
از جانست ٭ عالم چو تنست و جان او سلطانست ٭ وان جان که از و زندگی ابدالست
آن جانست و جان او جانانست ٭ لاجرم دایره شامل الاحاطه آفرینش را دو قوسین
بدیهی ظهوری و رجوعی شعوری عظایم امور که از غرایب جمهور بمساعی مشکور پدید
آید و نماید و زواهر جواهر ذکر آن مآثر و مفاخر شایع و ضمایر سایر اکابر
واصاغر آراید مر والشئون نیک با جزا از قراءت کتاب پیکر بدیع مخبر خویشتن در
تواند یافت که عکس او نظهور یافته در قوس نخستین نخست در قوس ثانی
بر دل افتد بتعین معنوی بی از صور محسوسه و در خیال بتشکل مثالی پذیرفته انگاه
بصورتی کلامی با کتابی گفته شود یا نوشته تا دخل منفعتی از قبیل اعلام و استعلام
و اخبار و استخبار حصول یابد از آن گشته و بحکم تطابق مستفاد از کریمه سنریهم
آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم نظیر این سه حال متسق النظام مستمر و مستدام اشیا را
در قوس اولیه چه مخلوقات را اصل حقیقت از حسنات توجه حبی و اراده متعلق
باظهار کنز مخفی است و از مراتب کلی بعد از تعین معنوی ملکوتی و تقلبی برزخی خیالی را
تشخص جزیی عینی پدید و پرتو وحدت حقیقی مبدأ کل تعالی و تقدس بر آن تابد
و بسته شد آگاه از این مقدمات مصون از عوارض اشتباه تواند دانست مفتاح
آنجه اهل نظر گفته اند فرض شریک جزیی حقیقی فرض عین متصف باستحالت و امتناع

واین هم که چون مفیض و معطی بعثه ایادی و مقوم منح و ایادی در واقع فضل آله
مانع جامع واسعت و ظل مرتبه علیه الٓهیت منزله نسبت خلافت صوری است
و سلطنت قاطبه عالمیان راواجبت تجلی الشعار رکه بین بنده بی مقدار که تا سیاه
از سپید و بیم از امید باز دانسته تا توانسته در اقامت مراسم عبودیت
و طاعت گزاری فایزان بسعادت ملازمت درگاه اسلام پناه از صمیم جان و
جان کوشش نموده و لغیر از سپردن آن مسلک ننموده هرگز مایل شغلی و
منصبی دیگر نبوده و ذلک فضل الله الصمد المعین و له الحمد حمد الشاکرین ابد الآبدین
چشم از برای آنست که روی یار بیند ٭ وان گل چو نیست بینا در دیده خار بیند
قرت عیون آماله و ازهرت غصون دوحة اقباله از امیر نگار بیند طیب نکهتها را
نکهتها مشام فراغ باله و تلایم لذة طعمها ذایقة مصالح احواله تیره چشم توران غبار
ملال هجران ٭ و فرسوده پای مال احزان ٭ عرض و عوایق چشم امید از نور
استجابتش روشن تر از شمس در ضحی و خدمات بسلامت از چشم زخم تکلف و ریا
که از اشک چشم خامه بر چهره نامه نشانده از آن مانده و وسیله تسلی جان از زندان
تن کشیدن که از تاب نیران فراق میگذارد می هار که چون شمه از حال فرقت
نهانی که از آن زندگانی در عین توقف و پریشانی میگذرد صورتی کتابی یافت
چشم می توان داشت که پر تو التفات و ملاحظه ٭ انکه دیدارش دوای درد
بی آرام نست ٭ بران خواهد تافت و در موطن وسیع المجال بدیع الاشکال
خیال مترتب خواهد بران نجوای این مقال که ٭ لئن حلت الایام دون لقائنا ٭
فنحن بعین الروح ملتقیان ٭ تصورت فی قلبی لفرط صبابتی ٭ کانک لی فی کل
مکانی ٭ جه دوستان جانی را با تعارف ارواح تنا عد اشباح مانع نیست
از اتصال روحانی و ارتشاف اقداح افراح و شادمانی عاقل الا اتصال الاشباح
الالفاظ و ارواح المعانی از برای انجاح مصالح این جهانی و آن جهانی وهو در من
قال ٭ قرب جانی چو بود بعد مکانی سهل است ٭ دل بجویا ذو تو کنند ذکر زبانی
سهل است ٭ سهل الذی هون بحکمة سرعة الافتراق و الاجتماع علی المحبین و المشتقین
تفرق اسباب المفارقة و نجح موجبات المواصلة الصوریتین ایضا بجر فیه سید
الکونین و الثقلین الجمع بعد التفرق انصاره و اعوانه فی غزوة حنین ٭ و هو
الذی بلسانه و بیانه ٭ یهدی الانام و بتنزل التنزل ٭ عن فضله نطق الکتاب به بشرت
بقدومه التوریة و الانجیل ٭ مواخواه در بنیه تباره عرضه می دارد دعوات فلوان
صیغهای او ایش مشتق از مصدری لازم صمیم جان متعدی از حد وصف و بیان

سالم از علل تکلف و تصلف که ناقض در مودت و اخلاص آن ابعین معقل و رای جوب
معلی صحیح داند در باب توسل باسباب و صرف زمان حاضر ظاهر التحقیق در اندیشه
موسومات معدومه اشکلی بامضی و غابر و در واقع آن زمان مستمر غیر مستورست
اصل واحد منحول باشکال مختلف که از آغاز فتح باب ابجا دالی ابدالآباد بر سبیل
تجدد و استمرار بریک قرار بوده و مظاهر بود از اقتضای ارادت متعلق بجلایش
کمالات بری از تناهی آویزنده چنان چنان علت کرالالبیب الیقظان فوله سبحانه
ثم سبحانه بیاله من فی السموات والارض کل یوم هو فی شان کتبت و
اللیل مداد ظلکم کانکون لیالی الصب ممدود والصدر ملتهب والقلب مضطرب
والدمع منسکب والصبر مفقود سوخته بزمان دوری و حرمان ضروری
فنون دعوات و صنوف خدمات دلگشا و جان افزا نثار نسیم هوای بوستان
در بهار و نعیم لقای دوستان وفادار هر صباح و رواح با تیز روان صبا و
شمال ارسال نموده از حضرت ذوالجلال والافضال زوال و انتظام ایام
واسباب فراق و وصال بتضرع و ابتهال مسالت میرود و لحال حال بلطف
مرتحل و آخر حال علیک سلام الله یا غایة المنی تباعد شخصانا وانت قریب
خیالک فی عینی وذکرک فی فمی وحبک فی قلبی فکیف تغیب تشنه لب بادیه شوق
با طوق مودت در گردن جان فراوان دعوات وبیکران تحیات برکات لوامع
اخلاص و صدق مودت در رشته جلیت از مطلع اوایلش طالع و بوارق اختصاص
خلت اشد از حوادث از مشارق تحنن و استیناف و رود دش با اجتذاب انفاس
فی فتور و انصرام بر دوام شارق الفاظ او ستاره و طومار او فلک
ابری نثر نوشته که دانش جلد ارد امید واری از حسن ظن در غایت استوایی
از لطف بر دوام علام منزه از اقسام بخشش و آرام تعالی و تقدس آنکه از لطایف
نتایج و نتایج جنبیدن و آرمیدن فی فتور و انصرام سموات سریع المسیر و
ارضیات تاثیر پذیر هرچه رود تا اتفاق فرخنده و صنع بود مستلزم فوز
بسعادت استمتاع از نیل مواصلت و اجتماع و انقطاع انواع احزان و آلام
حاصل از شدت اشتیاق و التیاق علیک سلام الله طیبا و نفحة کما فاح من
صدع الحبیب نسیم النسبت صدقا کنت تعرف صدقه و نسیان عهد الاصدقاء
ذمیم مبتلای بلیه هجران که از درازی زمان حرمان کارش بجان رسیده
و کار دیش باستخوان خلیده فنون صوالح ادعیه اداهراز رباش منهمر مضمون
کانهن الیاقوت والمرجان و منه مذکر متوای لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان

زمان زمان پنهان از گوش و زبان بالسن ما لهن افواه مودی میدارد و مواظبت
بران فروعی سوگوار و بلاد خواوار صدق و وداد و حسن عقتا در شکار ارم تخلق
مثلها فی البلاد و ریاض جان و جانان رباحین مزید میل و کشش روحانیت
موهم شبهه حلول و اتحاد از دیده و دوست فرق جستن نه نکوست یا اوست
بجای دیده یا دیده خود اوست ناظر نیز بی که من کنت می بینم بی رحمت دیده
مردمت می بینم در هجر تو هر چند غم بسیار رفت شادست دلم که بی غمت
می بینم دیرینه دوستدار کم از خود در اندیشه وصل یار خود اندیشه اش
را جز این ثمین کار مستوق سمعان بجودی فنون تحایا و ستایش و آفرین شایسته
و در خور ستوده نازنین بدیع آیین گرامی از کرامت ثم انشاناه خلقا آخر فتبارک الله
احسن الخالقین فی توسط ناطقه و سامعه از جانبین معروض است و معقول بر دوام
مصون و محفوظ از عروض انقطاع و انصرام یکدم عنبر و دکه نه در خاطری ولی
بیا رفیق باشد از اندیشه تا وصول ای پیک نامه بر که خجسته پی بدوست
با لیت اگر بجای تو من بودمی رسول کتبت وبحر الدمع فی مقلتی طما و قلت ونفسی
لا تطیق التکلما اذا بات طرفی خالیا من لقایکم فحق علی الا جفان ان تبط الدما
کمینه سالکان جاده خدمتگزاری که مباهیت و مفتخر بثبات قدم در نیکوبندگی
و هواداری تحف و هدایای تحایا و می مدهر از شوایب سمعه و ریا مصحوب بقوافل
دایم السیر انفاس که پی با دایشان نمی آیند و غیرونند در هیچ حال از احوال اهدا
وارسال می رود و لی فتور و اهمال اما در می توان زد از حکایت پر نکایت شوق
و آرزومندی که خامه زبان آور داستان گشته با آنکه سالک منهج بلاغت و براعت
و سالک مسالک سفارت و نثر هر گونه عبارت و استعارت شرح شمه از آنچه در دلست
از سوز جان گداز آن حکایت بجری دراز بازنتواند نمود و ممکنت آنش چگونه
شاید بود و مصدوقه حال بی تکلف و تصلف ملخص فحوای این مقالست
بر نامه و خامه من از بس زاری چشم آب فشان کرد و دل آتش باری
مرا تحمل بار فراق یاران نیست بدوستی که شکیب زدوستداران نیست چه
غم بود زاینکه غمگساری هست غم آن غمست که دید اغم گساری نیست محبوس
زندان تاریک تنهایی که چون شمع روشن میگداز داز درد باریک جدایی بقای
زندگانیش را بعد فضل الله تعالی و یمن طاعته سبب آنکه پروای هیچ ندارد
اصلا بغیر از مواظبت بر آنچه از صنوف سخن بازهم دست با ن و جنانچه میدانند
هواره مدار چاره رضا جویی و دعاگویی ایشان بوده و لیس ظاهر که مدعوله

عایب راامد و محبت در بان و جنان داعی و حسن پیرو ما ثر و ذکر مناقب و مفاخر
در مخیله و زبان او پیوسته ساری و جاری خواهد بود ٭ اگرنه جان و زبان بر
نشان و نام شماست ٭ بدین صفت که منم زنده ماندنم زکجاست ٭ خیال نقش
وصال شما همی بندم ٭ بنوک کلک تمنی وا گرنه پیم فناست ٭ بدان خدای که در کشت
زار رحمت او ٭ ز بندگی همه تخم امید کاشته ام ٭ که از برای رضای جناب عالی
تو ٭ مصالح همه جانب فرو گذاشته ام ٭ بنده صادق دم ثابت قدم که از
عدم عنایت خدام کامیاب آن معلی جناب معالی آب سجره هواداری و جان
سپاریش ثمره نثر مساری و بی اعتباری بار آورده در موقف شکاته
و الکسار با ستظهار اخلاص که در نفس الامر در بندگی و فرمان گزاری ملازمان
آستان اقبال آشیان دارد و کفی بالله شهیدا بر اصغاء مسامع جلال بیسامند
و اگرچه بنده خاکسار را از نظر التفات همایون انداخته اند و با یمان فی لسته
الکنت راندند و انفعال ساختند ٭ نومید نیم که آنچه باشد باشد ٭ بر حسب بل الانسان
علی نفسه بصیرة و لو القی معاذیره کمینه را در این واقعه که روی نموده بصیرت است
و احتیاج بمعذرت نه چه رجا واثق است که عن قریب از عواطف بی دریغ سرافراز
گردد و برجوع خدمتی و انتقام با تمام آن آثار آنچه معروض افتاد ظاهر گردد
هر زر که خالص آمد بر محک عیار باشد ٭ صد بار اگر بر آتش آنرا بیازمایی ٭ آنکس
که هست دانا داند یقین که داند ٭ هر بنده که دل ستری بود خدایی ٭ گر بخواری
ز درِ خویش برانی ما را ٭ با میدت بنشینیم و بدرها نرویم ٭ ور بشمشیر اجانب
ما پاره کنند ٭ بتظلم بدر خانه اعدا نرویم ٭ بنده حقیر که او را بحکم لسان التقصیر
قصیر عرضه داشتن ما فی الضمیر موجب تجلیت و تنفر بر از فیض فضل ربانی
و هو علی کل شیء قدیر امیدوار است که چون از عنایت کیمیا خاصیت اکسیر تاثیر
برجوع خدمتی نوازش یابد و پرتو التفاتی از خدام برحلیش اختتام سعادت
انام بر و تابد در امتثال فرمان واجب الاذعان آثار اخلاص جبلی که فی الحقیقة
ذره ذره اعضای من مسکین نیست ٭ که نه آن ذره معلق بهوای تو بود
قایلش پیر و واز آن زبده اینکم پایه کم مایه فدائیش پژ بر دو الحق از متتبعین
مستنتجین شرع و عقل معروف و منصرف نماید چه ٭ بیچاره کر نکوست و کر بد
جانانکه هست ٭ از بنده زادگان فلذیت کیف کان ٭ از فضل عطای تو
کشفت مستجیل ٭ آن نطفه کاصل بلیه من شد بدیدار آن ٭ ای آنکه در آفاق
ثنا تای نیست ٭ جهت محبتی که آن جائی نیست ٭ ما را بتو اتحاد روحانی هست

زبده

سهلت

سهلست گر اتصال جسمانی نیست ٭ هواخواه از صمیم جان و جنان صادق الاعتقاد
و صافی محبت و وداد بساط انبساط را با قدام جسارت می سپارد و بعرض دعوات
که نه در صدور و وصول محتاج زبان و گوش باشد و نه در استجابت و قبول
رهین توسط سروش و دلالت جنین دعا بر مزید مناسبت و تزکی ذاتی من
الجانبین ارتذکر مؤدای انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون توان
دانست که اشیا را شنیدن که کی بود نشان بدان ترتب یافته بسمع قابلیت
بوده که منشاء آن شئونات ذاتیه حق است سبحانه ثم سبحانه و منه و رحمته
قال ٭ عشق تو بود با من روزی که من نبودم ٭ کم گشته بودم از خود
عشق تو ره نمودم ٭ خاشاک راه بودم در کوی دوست عمری ٭ سیل محبت آمد
ناگاه در ربودم ٭ و چون در فقره مودة مشار الیها ایجاد و آفریدن از جانب
موجد تعالی و تقدس بقول معبر گشته و معلوم است اینکه سخن را بهیات مجموعی عالمش
جز بصورت کتابی نیست و بهمین صورت انتفاع از و نسبه با حاضر و غایب از معاصر
و غیر معاصر یکیست و غور رسیل و دوستی آن جامع فنون فضایل و معالی و تقاوه
مو بداعن طوارق الایام و اللیالی که در جبله داعی مفطور است و مستور باعث شد
بر آنکه از صورت مذکور استکمال یافته از ممکن خانه بمنصه ظهور آید که بهمین
موطئست منعقد توجهی که مستفاد از فرموده احببت ان اعرف فخلقت الخلق
لا عرف با آنکه علاقه میل فطری را بجان روشن شد نسبة با آنچه بعلاوه تلاقی صوری
بود ٭ مرا بدین تو اشتیاق جدانست ٭ که تشنه را بیابان آب حیوانست
جان بذکر تو مشغول خلطام شب و روز ٭ که ورد نام تو بالای کنز و الیمانست

مقدمهٔ فقه فارسی حنفی مسمّی
شقایق دقایق نعمانی

بسم الله الرحمن الرحیم

رب یسر حمدی حدود و سپاسگی قیاس حضرت خداوندی را سزد که بقدرت کامل
و مشیت شامل هفت آسمان زا با زمین و آنچه در وی است در شش روز بیافرید
و از جملش پدر بر بالای چهار مادر سه فرزند کون را که جماد و نبات و حیوان
خوانند در گهوارهٔ کیهان محض فضل و احسان بی پایان بپرورید رب السموات
والارض وما بینهما ان کنتم موقنین و روشنست بر اهل دانش و بینش که ثمرهٔ ایجاد
و آفرینش معرفت و شناخت آفریدگارست و پرستیدن او در مقام فروتنی
و خضوع چنانچه بندگان را سزاوارست سرافگندگی و زر در بندگی مدان
بندگی جز سرافگندگی و تشریف این کرامت بطرازی و طرازی که سرای اعلم ما لا
تعلمون را خواست و ارادت بود بر قامت با استقامت آدم خاکی راست بود
فتادگان سر کوی دوست بسپارند و لیکن از سر کوی بیش چو من فتاده نخواست
نه عجب اگر صانع جهان آفرین که از فراز تا نشیب آسمان و زمین را بشش روز
رقم ابداع و تکوین کشید در نوبت فطرت آدم چهل بامداد گل خاکی بهر دو دست
جمال و جلال بیچون و بیچگونه سرشته پیکر بدیع منظر او را باکمل وجوه و احسن
صور بپرداخت و آوازهٔ خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا بزبان خبر
دهنده را سن کوی در عالم انداخت دلت بوصل گل ای بلبل سحر خوش باد
که در چمن همه گلبانگ عاشقانهٔ الست و بر حسب ثم انشأناه خلقا آخر ان فطرت ارادت
چهل صباح پرداخته را محل پیوند و آشنایی و مسند تصرف و فرمان روایی
لطیفهٔ خدایی ساخت که شناختن او سر رشتهٔ شناختن پروردگارست
و بنیاد این سخن از فحوای من عرف نفسه فقد عرف ربه ثابت و استوار
نقد زجیب خود بجو بیهده هرزه می پو راه بنزد مگر بر سر گنج من عرف
و از تعلق و آمیزش این دو گوهر لطیف و کثیف با هم خلق آدم مکمل و تمام
شد و هنوز نو آموز مکتب و علم آدم الاسماء کلها بود استحقاق تعلیم کهن
مجاوران صوامع ملکوت یافته بخطاب مستطاب یا آدم انبئهم گرامی بلند نام گشت
طفل چهل روزهٔ گزنغز زبان پیر چهل ساله برو درس خوان آن زده
گهواره بر انگیخته مغز دو عالم بهم آمیخته و بحکم الولد سر ابیه فرزندان هوشمند او
از میراث آن دو گوهر جسمانی و روحانی که اصل پدر معنوی شان از آن بود
هر یک را ظاهری است و باطنی ظاهر که عبارت از بدن خواهد بود صنع او مصور
منزه از صورت و هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء اقلام رحمت و صورکم فاحسن

صورکم

صورکم نگاشته فتبارک الله احسن الخالقین و از اینست که ائمهٔ فقه و فتوی جزاهم الله عنا
خیر الجزاء فرموده اند و تصریح نموده که اگر کسی نسبت با بد شکل ترین فردی از بنی
آدم نسبت طلاق سوگند یاد کند که او خوبتر از ماه و آفتابست و زنیا نزار گلبرگ
طری و لالهٔ سیراب طلاق واقع نشود و حانث نگردد گل و گلزار در پای تو طرد
که تو جان داری و گل جان ندارد و باطنشان که مقصود از آن نفس انسانیست
از نفخ و دمیدن مبرا از تشبیه ثم سواه و نفخ فیه من روحه بدید آمده و نور
هستی یافته و در کلام معجز نظام فرقانی بتشریف اضافت مشحون برحمت
و رافت کلمهٔ روحی اختصاص یافته و هرگز کی ست ناکی منصبی چنین و لهذا
از صفات سبعهٔ حقیقی حق تعالی و تقدس مثل حیوة و علم و قدرت و ارادت
و سمع و بصر و کلام بحظی وافر و نصیبی تمام محظوظ و بهره مند گشته هیچ صورتی
اندر نباشد این همه معنی هیچ سورتی اندر نیاید این همه آیت و نکهت شهادت
این حال از روضهٔ جنت مثال مقال سعدی میدهد و از بن آگاهی خبر میدهد
خبر و جانور به زمردم نبدید که مردم تواند به یزدان رسید چو گنجین در
خویش پیکری در و ایزدی دانش ازهر دری مرین گنج را هر که یابد کلید
در و راز یزدانش آید پدید لاجرم از میان انواع حیوان که جنبندگان
باختیارند ظاهر نوع انسان مستحق خطاب افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا
ترجعون گشته ظاهر و باطنش محل اعتداد و اعتبار خداوند عزیز غفار جل جلاله
آمده و بصورت و معنی بحکوم کن و مکن پادشاه جلیل جبار عم نواله واقع شده
غافل مشو نگار که بیهوده نیستی آخر نگشته وار خود کجستی بحسب باطن
چون نقش نفیس شان بزیور دانش و آگاهی و ذهن مطلع آراسته و آینهٔ ضمیر
نقش پذیرشان بصیقل توفیق و هدایت روشن و پیراسته مامور گشته اند
که بدیده آورندهٔ خود را بدانند و بقدر طاقت و توان بشناسند و یگانگی معبود
بحق تبارک اسمائه اقرار کرده از جهالت شرک و طغیان دوری نمایند و بدانند
و بوجود فرشتگان که بندگان فرمان بردار پروردگارند و حقیقت پیغمبران که
فرستادگان حضرت آفریدگارند و براستی کتابهای آسمانی آورده اند و درستی
خبرها که از روز قیامت و احوال آن جهانی داده اند اعتراف نموده گواهی دهند
و از سر این معنی که هر چه در حیز امکان واقع می شود متعلق بر آگهیست آگاهی یابند
و مجموع اینها دانستن و باور داشتن عبارت از ایمانست مرکب اینها دیه و نیت
و بس چارهٔ این کار یقین است و بس و بحسب ظاهر چون هیکل مکمل

انسان از آلات و حرکت ارادی مهیاست و آماده و اسباب دانایی و توانایی حاصل
شده و دست بهم داده مکلف گشته که وظایف بندگی و پرستش خداوند تعالی اسمه
بجای آورده هر چه فرمان الهی بکردن آن وارد شده باداء آن مبادرت
جوید و هر چه بناکردن آن اشارت رفته بهیچ وجه پیرامن آن نپوید ۰ سعی نابرده
درین راه بجایی نرسی ۰ مزد اگر می طلبی طاعت استاد ببر ۰ و بجای آوردن طاعات
و دور بودن از منهیات از قبیل عمل صالحست و جمع کردن ایمان با عمل صالح وفقنا الله
تعالی لذلک بر حسب وعدهٔ بخشندهٔ مراد و آله و ان الله لا یخلف المیعاد نشانهٔ سعادت
دو جهانی و حصول لذت و نعیم جاودانیست حیث قال جل و علا ان الذین آمنوا و
عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا و چون عقل و دانش هر کسی
بآن وفا نمیکند که بی تعلیم و تنبیه دیگری خدای سزای پرستش را بشناسد و بکردنی
و ناکردنی خود راه برد ناچار ان در آویز دو از بن بهره اند ۰ رهبری جو که درین
بادیه هر سو رامیست ۰ مرد سرگشته چه داند که کجا باید رفت ۰ قادر علیم حکیم برحمت
و فضل عظیم طایفهٔ از خواص بنی آدم برگزید و با فاضهٔ انوار وحی و ارسال ملک و از
اسرار ملک و ملکوت آگاه گردانید و بر نیک و بد احوال و اوضاع بندگان اطلاع بخشیده
بمنصب نبوت و پیغمبری اختصاص داد و بخلق فرستاد تا خلایق را از حضرت خلاق خبر
دهند و ایشان را بدستیاری هدایت باری بافیه معرفت و شناخت بر سر پهنا رهند
نهند و امت خود را از چگونگی عبادت و پرستیدن معبود بحق تعلیم نمایند و هر چه تعلق
بامر دین داشته باشد از اصول اعتقاد و ایمان و فروع افعال و اعمال جوارح
و ارکان بزبان ایشان بیان فرمایند ۰ فرستادگان خداوند پاک ۰ چو خورشید
روشن درین تیره خاک ۰ کشایندگان در شرع دین ۰ نمایندگان طریق یقین
و چون طباع اشخاص بنی آدم بغایت مختلف افتاده و روزن آرزوی هر نفسی
بر قضای تمنای دیگر گشاده هر کسی را سودایی در سر است و هر یکی را پی با خود مقرر و پیش
نفوس مایل بلذات جسمانی و مسخر هوس قوای غضبی و شهوانیست نمی بیند که
مجرد نصیحت و پند همه براه راست کمایند و سخن پیغمبران و تابعان ایشان صورت نشنیده
از قانون شریعت و راستی تجاوز ننمایند ۰ نصیحت همه عالم چو باد در قفس است
بگوش مردم نادان چو آب در غربال ۰ و شک نیست که اگر هر کس هر چه خاطر او خواهد
قیام نماید اگر تواند و اگر نتواند و بار دیگران معامله بر حسب دلخواه خود گذارد
و بجای آرد هر آینه بمخالفت کشد و بمنازعت انجامد و نظم جمعیت عالم که صلاح حالات
همه در آنست بقرار خود باقی ماند ۰ اگر هر کسی هر چه خواهد کند ۰ شود کار عالم سراسر خراب

بدستور

بدستور انصاف باید سپرد ۰ طریق شریعت برای صواب ۰ بنا برین محض لطف و رحمت
باید شمرد آنکه حکمت قاهره مالک الملوک جلت آلاؤه و عظمت کبریاؤه اقتضا فرموده
که طایفهٔ دیگر از بندگان ارجمند را برگزیده بعنایت خاص و مزید اختصاص مخصوص
و ممتاز سازد و در میان امثال و اقران بمزایای شوکت و حشمت و افزونی اسباب
دولت و رفعت بلندپایه و سرافراز گرداند منشور سعادت شان بتوقیع تؤتی الملک
من تشاء موشح و محلی داشته باورنگ بزرگی و سروری برآرد و زمام اختیار صغار
و کبار از اخیار و اشرار بقبضهٔ قدرت و اختیار ایشان سپارد تا بالهام توفیق
نص ان الله یأمر بالعدل والاحسان در آشکار و نهان نصب العین ضمیر منیر
ساخته قانون عدالت و راستی که انبیا بوحی دانسته و مقرر داشته در میان خلایق
ممهد و جاری گردانند و باصابت رای مملکت آرای و سیاست تیغ ظفر نمای کشور
کشای غبار فتنه و آشوب فرونشانند بساط امن در بسیط زمین و زمان
بگسترانند تقویت و تشیید قواعد شرع و ملت از قبیل مفترضات شمرده در آن باب
هیچ گونه تهاون و تقصیر روا ندارند و مرحمت نمودن درباره زیردستان بیچاره
موجب ثبات دولت و مزید اسباب حشمت دانسته بتوفیق گزاردن و برآوردن
حاجات و مهمات مستمندان و محتاجان از طلایع نعم ملک منان عظم شانه و تعالی
سلطانه شمارند تا بندگان خدای عز و جل در سایهٔ عنایت و رعایت ایشان مرفه و مجموع
خاطر توانند آسود و از سر حضور و فراغت باقامت وظایف طاعت و عبادت
قیام نمود ۰ بی چشمه سار تیغ سلاطین کامکار ۰ سرسبزی ریاض شریعت طمع
مدار ۰ بی سایهٔ سیاست شاهان فتنه سوز ۰ کس در سرای امن نیابد قرار
و از خلاصهٔ این سخنان مستفاد می شود که در حفظ نظام عالم و ضبط مصالح بنی
آدم از میامن وجود و آثار این دو طایفهٔ عالی مقدار که عزیز کردهٔ حضرت پرور
دگار اند چاره نیست پس بی دلالت و ارشاد پیغمبران از سعادت ایمان و عرفان و
برکات طاعت و عبادت رحیم سبحان بهیچ وجه بهره ور نتوان شد و نعیم جاودان
و رستگاری دو جهانی در آنست ۰ ممکن خیال کرد بی نور شمع شرع رسل ۰ بعقل خویش
کسی ره بسوی نجات ۰ و بی سیاست و مهابت پادشاهان هیچ جمعیتی انبوه در یک
مکان بیک قانون قرار نگیرد و ثبات نپذیرد و عمارت بلاد عالم و امن و رفاهیت
اولاد آدم مطلقا منوط و مربوط بآن ۰ اگر نه هیبت سلطان کند حمایت ملک
درین جهان نه کس نشان امن و نجات ۰ و ازین جهت گفته اند الملک والدین
توأمان توان و گلگونهٔ جمال این معنی مقال همین بس است که پادشاه ذو الجلال

با روی و فرمان برداری این دو گروه برگزیده باطاعت خویش در یک سلک کشیده و بر
کافهٔ مؤمنان واجب ولازم گردانیده قال عز من قایل یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول واولی الامر منکم و چون روشن شد و مبین گشت که هریکی از
آدمیان کالبدی و روحی هست و سلامت و سعادت آن هردو بی انوار هدایت
پیغمبران و آثار سیاست پادشاهان صورت نمی بندد و بر ما فرض باشد که فرموده واما
بنعمة ربک فحدث را کاربند شویم و شمهٔ از ان عطایا و مواهب که منع واهب العطایا حضرت
نعماؤه نسبت با اهل این روزگار بحایف آثار بتخصیص ساکنان بخیار این خجسته
دیار ارزانی داشته بر سبیل شکر یاد کنیم • که یاد کردن نعمت بود و اساس سپاس
محمد الله ثم بحمد الله • که بحسب صورت و معنی ازین دو نعمت ملکی گرامی که شرح داده شد
از خزانهٔ بی کرانهٔ فضل الله بنا خرترین حاجتی فایز و مستسعد گشته ایم خلعتی که
جیب کرامتش بنور در رکنتم خیر امة اخرجت للناس مرصع و آراسته و آستین
اکرام و اعزازش بطراز ذلنواز بلدة طیبة و رب غفور مطرز و پیراسته اولا
ملکی و دینی که توفیق بآن روزی شده و لله الحمد والمنة کاملترین ملل و
فاضلترین ادیانست و شارع و واضع رسالت پناهش سید رسل و سرور
پیغمبران • آن بحر لطف و موهبت کافی کف صافی صفت • خورشید برج موهبت
یا قوت کان اصطفا • نوباوهٔ چرخ کهن دیباچهٔ ارزاق لکن • چون ماه کامل
در سخن چون صبح صادق در صفا • انگشت نمای زیور رشتهٔ خاتم نگین نگین و لکن
رسول الله و خاتم النبیین و جهان آرای مستقر سریر خلافتش کوئیکس جلالت
اساس و ما ارسلناک الا کافة للناس از خطاب رب العالمین بهترین اولین
و آخرین • معظم کنت نبیا و آدم بین الماء والطین المصطفی المجتبی ابوالقاسم
محمد کازل تا ابد مهر چه هست • بآرایش نام او نقش بست • صلی الله علیه و علی آله
الطیبین و سلم تسلیما • و ثانیا دو دولتی که دولت اقامت و قلیش دران اتفاق
افتاده و الحمد لله علی ذلک شهرآیین شیراز ممالکه روی زمین است و دلنشین تر از
روضهٔ ارم در موسم فروردین • خوشا شیراز و وضع بی مثالش • حذا وندا نگه
دار از زوالش • و صاحب و والی متعالی منزلتش پادشاهیست که تا تخت سلطنت
بطلعت شاهان زینت می پذیرد هرگز آفتابی بابن سعادت نمندی از اوج سریر
سروری و فرمان دهی نتافته و تا مسند حکومت و ایالت از شکوه خوان
گیتی ستان رونق و بهای یابد روضهٔ مملکت نهالی بابن جمال و کمال
برجویبار خلافت و جهانداری نیافته • خاقان اکبر کاسمان بوسد زمین بر زبان

برفرق فرقدش فرقدان سعد موفق ریخته • عالم با انقطاع آن او نزل تا بر خوان او
فیض رضا بر خان او ایزد تعالی ریخته • غرهٔ جبین آفرینش و روشنی دیده
اهل دانش و بینش خلاصهٔ کارخانهٔ ایجاد و تکوین صورت لطف و رحمت ارحم
الراحمین وارث ملک سلیمان سمی خلیل رحمان المخصوص بانظار الطاف الملک المتعال
مغیث الحق والدنیا والدین ابوالفتح ابراهیم سلطان خلد الله تعالی ملکه و خلافته و
سلطانه و چون سیاق تحریر و تسطیر باین محل خطیر و این مقصد دلپذیر کشید
خامه مشکین عمامه از نشوه فرح و اهتزاز بآن آز و نیاز دراز کرد و خواست
که شمه از فضایل و کمالات و طرفی از محامد ذات و محاسن صفات این ملک
ملکی ملکات که جهان را بجای جان و جان را بمثابهٔ حیات جاودانست در صدد
بیان آید و گوش و گردن زمانه را بزیور جواهر مفاخر و مآثرش بیارایید
ولاعز و • حرص ثنا و شوق بثناء مبارکش • که در قوای نامیه پیدا کنلاش
آن در زبان خامش سوسن بند کلام • و بین در طیاق دیدهٔ عنبر کشد بصر • لیکن
مناقب علیه و مراتب سنیهٔ علیا حضرت کردون بسطتش بجای رسیده و بمرتبهٔ
انجامیده ماشاء الله لا قوة الا بالله که اگر سالها دران باب مطولات ساز ند
و مبسوطات پردازند از هزار یکی و از بسیار اندکی شرح پذیر نگردد و رقم ثبت
و تصویر نپذیرد • گرفتم آنکه مرا موی موی زبان گردد • برای خامهٔ زیر
تا قدم بیان کردد • محامدش چه ز ادراک عقل بیرونست • بگفتن و لشنفتن کجا بیان
گردد • مبتنی برین شروع کردن در امری که از عهدهٔ آن تفصی نمودن بهیچ
گونه در حیز توان و امکان نیاید خرد خرده بین را صواب نمی نماید و عاجزانه
بهره دون تیرانهٔ این بهانه می گراید • ز حسن روی تو مشاطه دست باز کشید
که شرم داشت که خورشید را بیارایید • والحق بزرگواری رفیع مقداری
که با وجود التفات بعظمات مهمات سلطنت و جهانبانی و صرف اوقات سعادت
آیات بتدبیر مصالح ملک و حمایت حوزهٔ مسلمانی بلطف تحریر خامهٔ هدایت
صریر در متون مصاحف و مجلدات قرآن و دیگر کتب و رسایل در جهانی بی
درجها پر از لالی معالی و معانی رایت اشتهار و افتی ربقهٔ فلک دوار افراشته
و بحسن تصویر دلپذیر قلم مکرم که نقش کتابهٔ شرفش از کلام رب اکرم نص علم
بالقلم آمده صورت معنی • ای حسن خطاز دفتر اخلاق تو بابی • سلطانی
از اوصاف تو حرفی بکتابی • بر در و دیوار روزگار بهر دیار بخوبتر صورتی
که در تصور آید نگاشته در مضمار حیرت کنار محامد و مدایح بیحد و شمارش

مرزه زده کلک شکسته خاکسار چه غبار انگیزد ٭ دران اوج از چو من گردی چه خیزد
که بر آنجا رسد آتشش بریزد ٭ و همگنان چنین دانند که این سخنان که در مقام عجز و
واعتذار بر زبان مسکنت وانکسار گزارش می پذیرد همه بیان واقعست براستی
وحقیقت بی هیچ شائبه تکلف و رعونت نه همچو گفتار شعرا و مترسلان که اشیای این
مجال البته مبالغه نمایند و بر سبیل شبه و مجاز هرگونه عبارت آرایند تا در مدح و
ستایش و نمایش و آرایش در افزایند ٭ چه آنچه هست ز صد یک نتوان گفتن
بمدح گوهر اعراق چون توان سفتن ٭ بهر حال درین موکب حیرت افزا عنان یارا
بصوب دعا که بهترین دستاویز بندگان بی ریاست معطوف داشتن و صحایف
اخلاص را بلطایف دعوات استجابت آیات نگاشتن بصوب صواب اقرب و بمقتضای
مقام انسب مینماید ٭ بدست بنده دعایی بود خدا داناست ٭ که روز و شب بدعا
دست بر خدا دارم ٭ همین مراد بخش تعالی و تقدس سایه چتر خلافت ظلال این پادشاه
بی همال چندانکه ٭ امکان بقای نوع انسانست ٭ بر مفارق عالم و عالمیان مخلد و مبسوط
دارد و تا انقراض جهان بسیط ربع مسکون را جولانگاه تکاور فرمان بندگان
آستان سلطنت آشیانش گرداناد و جواهر مقاصد و مرادات دینوی و اخروی
برحسب دلخواه در سلک حصول منتظم و مقدمات و اسباب جهانبانی و کامرانی بر
وفق آمال و امانی بعون تائیدات آسمانی و نصرت یزدانی مهیا و ملتئم باد ٭ تا شب
و روز نشستن روز باد که هر شاهین شاه فیروز باد ٭ این سریر همت
بر نیک اختری ٭ بهر ماه و ماه مربت زیب سری بحرمة محمد و آله الاطهار و صحبه
الاخیار صلی الله علیه وسلم وعلیهم اجمعین وسلم تسلیما اما بعد از مضمون کلام
سابق و سخنان گذشته مستفاد شد که شرف و کمال نوع انسان و سعادت و سلامت
آدمیان درین جهان و دران جهان بحسب معرفت و شناختن پروردگارست
و قیام نمودن بوظایف بندگی و پرستش او ٭ شرف نفس بعلمست و کرامت بسجود ٭
هر که این هردو ندارد عدمش به که وجود ٭ و چون دیده عقول بشری از ادراک انوار
معرفت معبود حقیقی و راه بردن بصوب صواب طاعت و عبادتش عاجز و قاصر
بینش ما و ذات او دیده مور و قرص خور ٭ دانش ما و علم او نم و محیط و بای بط
شمول فیض رحمت از موج بحر علم و حکمت مقتضی و مستدعی بعثت پیغمبران گشت
تا آن گروه گرامی بتعلیم و تایید ربانی و اشراق انوار وحی آسمانی واقف اسرار
سبحانی و عالم اطوار این جهانی و آن جهانی گشته دیگر بندگان را از حضرت
خداوند جل جلاله آگاهی دهند و راه نمایند و هرچه صلاح و خیر دنیا و آخرت

دران باشد بیان فرمایند اللهم صل وسلم علی کافة الانبیاء والمرسلین واخصص من
بینهم نبینا محمدا بافضل صلوات المصلین من اهل السموات والارضین و چون در دیوان
مناقب متعالی مراتب حضرت ختمی پناه کنت نبیا وآدم بین الماء والطین بخاتمه
ولکن رسول الله وخاتم النبیین مکمل شده و حجت شریعت بعثت لاتمم مکارم
الاخلاق ببینه لا نبی بعدی مسجل گشته و تا انقراض عالم هیچ پیغمبر دیگر ابتعاث نخواهد
یافت و معالم این دین قویم از تطرق نسخ و تبدیل اندراس نخواهد پذیرفت و بسان ملت
احمدیه حجت خداوست تا قیامت ایمنست از شدیاد و نسخ و رد و عنایت ازلی یاوری
نمود و همه اینها بر ملی مساعدت و موعود تا علماء امت بلند مرتبتش که جزو حلل
با جلالشان از فروغ ترحیب و تحلیل علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل برافروخته و
قامت کمال بی مثالشان از نشو و نمای محمدت و ثنا محتوای العلماء ورثة الانبیاء
برافراخته است بعون توفیق در تفتیش و تحقیق احوال و اخبار و ضبط و تنسیق
احادیث و آثار بزرگوارش بصدق همت و صفاء نیت کوشیده اند و عمر گرامی
صرف تتبع و حفظ اقوال و افعال هدایت مآلش کرده چندین فن بسیار از علوم
شرعی را حلیه ترتیب و تدوین پوشیده تا جواهر و لآلی کلمات حقایق آیاتش که از قعر
بحر و ما ینطق عن الهوی برآمده با تامل تحقیق و احتیاط در سلک تحفظ و انضباط
انتظام و انخراط یافته و صحاح و حسان سخنان دلکشانش که آب از سلوالا وحی
یوحی در شان او وارد است بزرگ اقلام اعتنا و اهتمام تمام بر صحایف لطایف ارقام
ایام تا قیام ساعت و ساعت قیام سمت ثبت و ارتسام پذیرفته و همچنین سیر و شمایل
همایون نظر و طریقه و آداب لذیذ وصف پیرونیش که نتیجه متابعت آن ثمره کرامت
فاتبعونی یحببکم الله بار آورده با سایر احوال و اوضاع یاران نامدار و تابعان
بزرگوارش که کوکب سعادت پرتو اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم از افق
مناقب ایشان طالع شده مجموع در حیز بیان آمده و در میان امت مقرر و
ثابت ارکان مانده و بعد از ان نتایج افکار و نقادی روزگار از بحر بیکنار تنزیل
آسمانی بقدر طاقت انسانی غور در لطایف و معانی استخراج نموده اند و از ینبوع
هدایت زلال اقوال و احوال نبوی علیه الصلوة والسلام بالغدو والآصال انهار
حقایق و اسرار بجنات استعدادات طالبان صادق و هوشیار روان فرموده
رضی الله عنهم و رضوا عنه و از کرایم آن غنایم آنچه تعلق بدانستن ایمان داشت
چنین درست باور داشته و مواز انگاشته بنوک کلک تحقیق بر صحیفه التصدیق
نگاشته اعتقادهای دانستنی را از معارف ربانی و حقایق کتابی جمع آورده اند

وآنرا بمقدمات و دلایل عقلی و نقلی محقق و مبین کردانیده علمی معتبر مدون ساخته و
کتب بسیار در تحقیق و تدقیق آن پرداخته و آنرا علم کلام خوانند و علم اصول
دین گویند و آنچه بگفتار و کردار اختیاری انسان تعلق میگیرد محل استنباط
مسایل دانسته احکام افعال و اعمالی که از عاقل بالغ صدور یابد از صحت و
بطلان و کمال و نقصان بتفصیل بیان کرده اند و دلیل و برهان بران گفته
و علمی شریف از برای ضبط و تدوین آن ترتیب داده و آنرا علم فقه نام نهاده
و تمام توضیح کلام درین مقام بر سبیل تمثیل موقوفست بر مقدمهٔ که تمهیدش
باید معروضست و مکرر گفته شد که آدمی را بدنیست و روحی و اگر ذکا و فطانت
مساعدت و اعانت نماید از ملاحظهٔ احوال بدن که ظاهرست بر وجه عیان
بعضی از حالات روح که پوشیده است و پنهان فهم توان کرد و بر ذکی مخفی
نماند که بدن را حالتی است مزاجی که تا آن باعتدال خود باقیست تن بکمال
صحت و قوت بسلامت و صدور افعال و آثار از اعضا و جوارح بر نهج استقامت
و انحراف آن حالت از سمت قویم عدالت موجب وضع اسقام و آلام میشود و جلب
حصول هر گونه آفات و علات و مأکولات و مشروبات که عادت انسان بتناول
و استعمال آن جریان یافته نسبت بان حالت مزاجی که اعتدالش مستلزم صحت
و انحرافش مستتبع مرض علی الاجمال از پنج قسم بیرون نیست از انجهت که خوردنی
و آشامیدنی یا مفید بود و سازکار یا مضر و زیان کار و هر یک ازان یا زبر
دو گونه است آنچه مفیدست یا فرا گرفتن آن ضروری بود باین معنی که ترکش
مفضی گردد بفساد مزاج و بدید آمدن علتهای بی علاج یا ضروری نباشد بلکه اگر
بکار دارند موافق و ملایم طبع افتد و قوت بخشد و اگر بگذارند فساد عظیم
بر گذاشتنش مترتب نگردد و آنچه مضرست یا ترک آن ضروری بود که اگر
باستعمال آن دلیری نماید سبب هلاک شود و موجب حدوث امراض هولناک یا
ترکش ضروری نبود باین معنی که تناولش بزوال حیات و سرعت فوات نینجامد
و اگر چه از نوعی مضرتی خالی نماند و قسم پنجم آنست که فرا گرفتن و اعراض نمودن
ازان نسبت بمزاج سمت مساوات داشته باشد و بر هیچ یکی ازان منفعتی و
مضرتی ظاهر منوط و مربوط نبود و بعد از تشیید این اساس نموده میشود
که بعین قیاس مقایس روح را نیز حالتی هست اصلی که لسان خالق ترجمان
نبوت تعبیر ازان بفطرت فرموده و تصریح نموده که کل مولود یولد علی الفطرة
علیه علی القایل الکامل و آله الاماجد الافاضل و سلم تسلیما و تا نفس بر صفای

فطرت اصلی باقیست محل انعکاس اشراق نور هدایت و مهب نسیم سعادت شمیم رحمت
و عنایت باشد و پیوسته از امداد الهامات ربانی و خواطر حقانی میل او بعالم روحانی
بود و مطمح نظر همتش تکمیل ذات و تحصیل کمالات انسانی و اگر معاذ الله ازان فطرت
اصلی انحراف یافت عنان قصد بجانب لذات جسمانی و مزخرفات فریبندهٔ سرای
فانی تافت و از تلاطم امواج هواجس نفسانی و تعاقب افواج وساوس شیطانی
غرق دریای غوایت و جهالت و سراسیمهٔ تیه حیرت و ضلالت گشت نعوذ بالله
من ذلک ۞ دام سختست مگر یار شود لطف خدا ۞ ورنه آدم نبرد صرفه ز
شیطان رجیم ۞ و مبنی بر مشاکلهٔ ظاهر و باطن چنانچه اغذیه و اشربه را نسبت
بامزاج بدن پنج قسم متصورست گفتار و کردار و هم و افکار و آرزو هم در نهان و
آشکار را بان قیام می نماید و اقسام میباید نسبت با فطرت نفس بحکم شرایع و نوامیس
انبیا از اوامر و نواهی نه از ذوات ناصحات فعل چنانچه بعضی گمان برده اند بر پنج
وجه واقع شده و نیز این تحقیق از مطالع احوال اهل اصول طالع گشته که انبیا علیهم
الصلوة و السلام که اطبای نفوس اند بنور وحی آنرا دریافته اند و بامت رسانیده
و خلایق را از فواید و از مفاسد آن آگاه نموده چه بعضی از افعال و اقوال آنست
که بجا آوردن آن علامت سعادت جاودانی و انسانیت و نشانهٔ اصلاحت و رستگاری
دو جهانیست و مکلف یعنی عاقل بالغ البته باید که بکردن آن اشتغال نماید و ترک
آن بی عذری شرعی اصلا روا نباشد و نشاید و آنرا فرض خوانند اگر بدلیلی قطعی ثابت
شده و واجب گویند اگر ثبوت آن بدلیل ظنی بود و تفرقه میان فرض و واجب قول
امام اعظم و اصحابش رحمهم الله تعالی رعایت فرموده اند و دیگران میان واجب
و فرض فرقی باز ننموده و بعضی ازان افعال و اقوال آنست که اشتغال بان
مستتبع قربت و رفعت منزلت بنده باشد و سبب محمدت و ستایش گردد اما ترک آن
فی الجمله روا بود و ناکردنش موجب مذمت و نکوهش نشود و آنرا مندوب گویند
و سنت و نافله نیز خوانند و بعضی آنست که ارتکاب آن نمودن تیرگی جوهر نفس
و کدورت باطن افزاید و نشاید که مکلف بمباشرت آن اصلا جسارت نماید و آنرا
حرام خوانند و بعضی از آنها آنست که ناکردنش اولی بود و اعراض ازان سبب محمدت
و ستایش گردد و ارتکاب آن مستحق ملامت و سرزنش نشود و آنرا مکروه
خوانند و بعضی ازان که قسم پنجم باشد آنست که کردن و ناکردن آن مساوی
بود و بر فعل و ترک آن محمدتی و مذمتی بحسب شرع مترتب نگردد و آنرا مباح
خوانند و ازین تقسیم روشن شد که متعلق احکام شرعی که فقها متصدی بیان آن می

شوند از پنج نوع خالی نبود واجب و مندوب و حرام و مکروه و مباح و چون این مقدمات
تمهید یافت باید دانست که علم فقه جهت علمیست که بیان چگونگی گفتار و کردار
عاقلان بالغ کرده باز نماید که چه کار البته باید کرد و چه کار نشاید که نکنند و کدام کار
البته نباید کرد و نشاید که کنند و چه کار است که کردنش به از ناکردن و شاید که بگذارند
و کدامست که ناکردنش به از کردن اما شاید که بجای آورند و چیست که کردن
و ناکردنش هر دو برابر افتد و از آنجمله آنچه کردنیست چگونه باید کرد تا صحیح
باشد و درست آید و آنچه ناکردنیست اگر براهی بکردن آن دلیری نماید چه
برو لازم آید تا بندگان خدای تعالی کردنی و ناکردنی خود را دانسته احکام
اسلام بیاری توفیق امتثال نمایند و از یمن متابعت شریعت هم در دنیا
بسلامت باشند و هم در آخرت رستگار آیند و ما التوفیق الا بالله علیه توکلت
و الیه انیب و چون علم کلام از برای بیان ایمان و تعیین و تبیین اعتقادهای
دانستنی تدوین کرده اند و مقصود از معرفت ذات و صفات حضرت بقدر
طاقت بشری و دانستن کیفیت صدور کاینات و حوادث ممکنات از و عز اسمه
اسمائه و تعالی کبریائه و شک نیست که این معانی از ازل تا ابد بیک قرار
تواند بود و تغیر و تبدل پیرامن سرادق عزت آن که دارنده اختلاف در مسایل
آن پسندیده نیفتد چنانچه نص شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی
اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه
از آن افصاح نموده و نهی از تفرق و اختلاف فرموده بنابرین در بعض مسایل
اصولی که اختلاف واقع شده اعتقاد هر طایفه چنانست که رای ایشان درین مسئله
حقست و اصلا محتمل خطا نه و سخن مخالف باطلست و محتمل صواب نه که اگر نه چنین
باشد عقیده از جزم که مناط یقینست عاری مانده و شک و شبهه طاری گردد و
چنین عقیده در امور ایمانی معتبر ندارند و ستوده نشمارند • نقد عقیده که نزد
سکه اش یقین • ندکم عیار بر محک صیرفی دین • و اما علم فقه چون تعلق با حوال
افعال مکلفان دارد و غرض از آن انبیا و احکام شریعت تا بنده وظایف طاعت
گزاری و فرمان برداری بجای آرد اختلاف در مسایل آن مذموم و ممنوع نباشد
و اقاویل مجتهدان اگرچه مختلف واقع شده همه را مسلم و مسموع انگاشته و فرموده
حضرت رسالت پناه ختمی حیث قال علیه الصلوة والسلام اختلاف علماء امتی رحمة
المبارکه باین معنی اشارت نموده و بشارتی ارزانی فرموده و ازین جهت مقرر
شده که در مسایل مخالف فقهی اعتقاد مقلد می باید چنان باشد که در مسئله قول

امام

یکدیگر هو

امام او صوابست و فی الجملة احتمال خطا متصور و سخن مخالف خطاست و احتمال صواب
دران معتبر لاجرم پیروان امامان بعضی انکار نمی کنند در اقتدا با ملی که دارند
و هر گروهی اگرچه مذهب خود را راجح می شناسند دیگران را گمراه نمی شمارند در
راهی که می سپارند و بسیاری از علماء امت و اکابر سلف قدس سرهم متصدی استنباط
مسایل فقهی شده سعیها برده اند و اجتهادات نموده بر طبق سنت آلهی که در
اشیا و اصول و ارکان مرکبات جسمانی و اخلاط ابدان حیوانی و فصول تنوعات
زمانی بعدد چهار اختیار فرموده اند رای جمهور امت بر متابعت چهار بزرگ
از ایشان قرار یافته و انوار سخنان فواید مجاری ایشان در مطاوی مصنفات
و مؤلفات بر اطراف و اکناف جهان تافته • هر چار شهسوار میادین دین حق
در راه شرع برده از اقران خود سبق • اعلام هدایی و ایمه فقه و فتوی ابو
نعمان ابن ثابت الکوفی ولد سنة ثمانین و مات سنة خمسین و مائة و ابو عبدالله
محمد بن ادریس الشافعی المطلبی ولد سنة خمسین و مائة و مات سنة اربع و مائتین
و ابو عبدالله احمد بن محمد حنبل الشیبانی ولد سنة اربع و ستین و مائة و مات سنة
احدی و اربعین و مائتین رضی الله عنهم اجمعین و از علمای تابعان هر یک جمعی
غفیر و جمعی کثیر • بیاری توفیق نعم النصیر فایز شده اند و عز کرامت و اذا اراد
الله بعبد خیرا یفقهه فی الدین را حایز آمده و هر یک در تحقیق و تقویت قول امام خود
جهد مستطیع مبذول داشته و از سر صدق و اخلاص حکمی بر ترتیب و تقدیم مذهبی که
بهتر پنداشتند کاشته تا بقوت ساعد بیان و شدت بازوی برهان رایات شواهد
شعار شرع را براهی که صواب نزد شناخته بر افراخته و بجانبی که اولیتر دانسته برده فتح
جزاهم الله اجمعین عن الاسلام و المسلمین خیر الجزاء • درین وقت چون فال مبارک
تا ال صدای بشارتی از جودی مرحمت و افضال که شوار افتخار این فقیر شکسته
حال گشت مضمون بشارت اشارت علیا از معلی حضرتی که طاعت بردن فرمانش
در نظم معجز نظام قرآن ردیف طاعت خدای و رسولست و چنین فرمان از میان
جان سزاوار تحقیق و قبول اسمع و الطاعة لله و رسوله و اولی الامر منا • هر گونه تیم
تاج فرماید • مجرای اشارت آنکه نسخه مشتمل بر حکایت احوال مذاهب اربع بحکم
لکل جدید لذة و طراوة موجب تکثیر سواد کتابت کتب اسلامی گردد و بزبان فارسی
تا فایده آن نسبت با خاص و عام عام باشد و میامن برکات نشر شریعت غرا قرین
ایام سرمدی دوام فرخنده فرجام گردد بالنبی و آله الکرام و صحبه العظام علیه
و علیهم الصلوة و السلام • چون صدور رام از حضرتی بود که سبق ذکر یافته با مور

موفور القصور • بدل کرمی الامور معذور از صمیم جان وجنان بطاعت گزاری فرمان
شتافت • بی توقف زجای برجسته کمر بر میان جان بسته • وچون حیازت
قصب السبق درین میدان عظیم الشان ازین بزرگان امام اعظم ابو حنیفه را
علیه الرحمة والرضوان دست داده وامام مطلبی گفته من اراد ان یتبحر فی الفقه
فهو عیال ابی حنیفة بر نقد انصاف نهاده حدایق این ریاض حقایق اولا ابتنای
دقایق تعالی مزین خواهد گشت • وچون غرض وغایة علم فقه چنانچه معلوم شد
والسنن احوال افعال مکلفانست وشک نیست که بعد وترغیب فعلی که مکلف بارتکاب
آن اقدام نماید وظایف طاعة وعبادة باری تعالی وتقدس تواند بود وانسان در
تحصیل ان مرام بر سبیل استمرار ودوام محتاج است هم ببقاء نوع شخص وهم ببقاء
وبقای شخص انسانی بی مدد ومعاونة یکدیگر وداد وستدیکه میانهٔ ایشان باشد
میسر نیست وبقاء نوع بی توالد وتناسل که موقوفست بر اختلاط وازدواج متصور نه
وظاهرست که معامله ومخالطه بی رعایت قانون عدالت وراستی روی بفساد
انجامد واجراء احکام عدل وعدم بی اقامت حدود وسیاسات البته معطل ومهمل
ماند پس کلیات احوال که فقیه را بضرورت متعرض تفتیش وتحقیق آنها باید شد از
چهار مقوله بیرون نتواند بود یا از قبیل عبادات باشد واعمالی که بقصد طاعت
وقربت حق جل وعلا متصدی آن شود یا از قبیل معاملات ومعاوضات وآنچه
بمالیات تعلق گیرد یا از قبیل مناکحات وآنچه از مقدمات ومتممات آن باشد یا از
قبیل جنایات وسیاسات وهرچه از توابع ولواحق آن شمرده شود وهرگاه
که متفطن بسبب این معنی تذکر نماید که آدمی بحسب خصوصیت امتیازی که بآن ما
انسانست قوای عقلی دارد که بان مستحق خطاب تکلیف گشته ومخاطب توجه
اوامر ونواهی الهی شده واو را بحسب طبیعت حیوانیت دو قوت دیگر هست
شهوی وغضبی که مقتضای یکی جذب منافعست وادخار نفایس وحاصل کردن
ضروریات بقاء شخص ونوع از مطاعم ومناکح وملابس ومقتضای آن دیگر دفع
مکاره ومضار واقدام نمودن بلوازم انتقام وانتصار بر بعین حصر مذکور واقف
گردد بنابرین مناسب مینماید که بنیاد مولف بر چهار رکن نهاده شود وچون
اهم واشرف آن رکن عبادتست هرآینه سزاوار تقدیم خواهد بود ودرین رکن
بحث صلوة که عماد دینست ومعراج اهل یقین است احق بصدارت حاصلست
وصلوة بی تحقق طهارت وازالت نجاست که مدار آن بحسب شرع بر آبست باطل
لاجرم فتح باب تصنیف کتاب بتبیین احکام آن باب کرده اند وما التوفیق الا بالله

رسم فتح نامهٔ صاحبقران تألیف [illegible]

اللهم کما افضت نعمة بسم الله الرحمن الرحیم دیباچهٔ تاریخ امیر تیمور علی کل والدایت
الشروع فتممها بتوفیق التمیم حمد وسپاس بی قیاس که ار تنج نامهٔ اوایل فتح نامه
وان من شیء الا یسبح بحمده بتاریخ وسجع الشاکرین مخصوص ومعین کرد ودر فتح
خاتمهٔ مؤ والیش دیباچه واستان ومن شکر فانما یشکر لنفسه را خاتمه وآخر دعویهم
ان الحمد لله رب العالمین متوج ومبین ساخت تحفهٔ بارگاه کبریاء پادشاه پادشاهان
عز وجل شانه وعظم سلطانه ملک جبار که چوگان اقتدار در میدان اختیار گوی
دوار را بیک قرار بیقرار گردانیده که همواره میگردد واصلا از دار خود نمیگردد
مطلقه می جنبد وبیکسر موی از جای نمی جنبد • نحو گشته این گوی چوبانی دایم
در عین بیقراری برقرار دایم • وبکمال قدرت قاهره وحکمت باهره جنبش بر مولم
آن گوی بیقراری آرام را واسطهٔ نظام لیالی وایام واصل سلسلهٔ بی انصرام وانجام شهور
واعوام ساخته وتمادی روزگار وتعاقب اعصار وادوار پیوسته از آثار
اسما وصفات بزرگوارش تعالی وتقدس الطاف ظرایف وبدایع گوناگون بیرون
از حیز حد وچون بامر کن فیکون از موطن خفا وکمون بطون بمجالی بروز وظهور
می آید تا هم رای صواب نمای دانشوران ویتفکرون فی خلق السموات والارض را
عرضه دارند که • هر نقطه که در دایرهٔ قسمت اوست • بر حاشیهٔ مایدهٔ نعمت اوست
در سینهٔ خطرهٔ اگر بشکافند • دریا دریا جهان جهان رحمت اوست • وهرچه بنظر
شهود آگاه ان سراوکم بکیف شیکیانه علی کل شیء شهید جلوه می دهد که • هر نقش که
برتختهٔ هستی پیداست • هر ابیتی آنکس ابت کو نقش آراست • دریای کهن چو
برزند موجی نو • موجش خوانند ودر حقیقت دریاست • فسبحان من تفرد بالقدر و
البقاء والعظمة والکبریاء • یا قادری که قدیم وناصری علیم حکیم • که لطف عمیمش بفضل
جسیم • مخصوص گشته بعلی خلق عظیم را در حریم تکریم وتعظیم گاه شرح قصهٔ الکریم بن
الکریم بن الکریم بن الکریم • از مبادی راتبهم لیما جدین تا پایان توفنی مسلما
والحقنی بالصالحین بخوبتر عبارتی ودرست ترین روایتی تعلیم فرمود که نحن
نقص علیک احسن القصص بما اوحینا الیک وگاه ذکر اخبار وآثار دیگر
پیغمبران وبازنمودن حالات وحکایات ایشان خاطر شریف را از ملال قد
نعلم انک لیحزنک الذی یقولون تسلی نمود که وکلا نقص علیک من انباء الرسل
ما نثبت به فؤادک رتبهٔ علو شان ورفعت منزلت مکرمی عالی مکان که مالک
مملکت بخش تؤتی الملک من تشاء با کمال عظمت واستغنا تبارک وتعالی برای تطییب
خاطر منور وتهذیب نفس مطهر او تواریخ امم ماضیه ومجاری احوال ملل ودول

گذشته را با سلوبی بیان فرموده که از محوای ظاهرش مصدوقهٔ لقد کان فی قصصهم
عبرة لاولی الالباب بوضوح می پیوندد و از لطایف اشارات که در بطون آن مکنون است
یفتری ولکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء و هدی و رحمة انکشاف می نماید
جانها فدای خاک ره آن بزرگوار • کو راه خدای قصه گزارست و غمگسار • سلطان
ملک فاتبعونی که ملک اوست • کونین و جز بفقر نفرمود افتخار • سید و
سرور آفرینش علی الاطلاق شهسوار مضمار بعثت لاتمم مکارم الاخلاق شایسته
خطاب یا ایها النبی و یا ایها الرسول حضرت ابو القاسم محمد بن عبد الله صلی الله
علیه و علی آله الاطهار و صحبه الاخیار ما رویت الاخبار و نقلت الآثار و سلم
تسلیما فانه کان فضل الله علیه عظیما ذکر شمه از فضیلت انسان و اشارتی به علم تاریخ و تدوین آن
منورست باشهاد عقل و شرع مبین • که هست حاصل ابداع و زبدهٔ تکوین • و بحو
نوع لخزائنه فضل ذو الاکرام • برای خلعت تکریمش شان تعیین • چه از نیرین کتاب
وصف بر پیشگاه انتباه آگاهان صاحب خبرت تافته و شهادت نظر دقیق و اشارت
ارباب کشف و تحقیق اعتضاد یافته که حکمت در فتح باب ایجاد و نصب لوای
تکوین و مقصود از افراشتن سقف آسمان و گستردن سطح زمین بودن نوع
گرامی انسان که بطراز اختصاص و نفخت فیه من روحی سرافراز گشته و
بخلوت سرای خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی محرم راز آمده • راز هم با
لب خود گوی که خوش همنفسیست • عشق با قامت خود باز که خوش بالائیست
و لله در من قال • چه پاکه مایهٔ لطف کردگار جهان را • تو مهمانی و عالم درین
میانه طفیلی • نهال قد بلندش چون در چمن لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
قامت کشید و اکران صوامع لا یعصون الله ما امرهم بسجده سر نهادند و دعوی
نحن نسبح بحمدک و نقدس لک از سر نهادند از جام مجلسش بر گشته فلک • و ز قامت
او فتاده در سجده ملک • گلبرگ چهرهٔ اختصاصش رنگ گونه یحبهم و یحبونه چنان
افروخته که عابد هزار ساله سپند وار بر آتش غیرت خلقتنی من نار و خلقته من
من طین سوخته • بر در آن قبلهٔ هر دیده • سهو شده سجدهٔ شوریده • نو آموز
قابلیتش را چون در مکتب و علم آدم الاسماء کلها لوح علمه البیان در کنار نهادند
کهن قاریان یسبحون له باللیل و النهار و هم لا یسأمون ابجد سبحانک لا علم لنا
الا ما علمتنا از سر گرفتند قدسیان که از اطوار علو مند ولی • همه در مکتب
عشقش الف بی خوانند • و نیز جهان او ز طلعتش تا از منظر و صورکم فاحسن
صورکم تافته روشن شد لان و جعل الشمس سراجا و القمر نورا در موقف خدمت و تسخیر

کم الشمس و القمر دائبین نشسته • مهر بام برین بام نهد مهر چراغی • تا خانه منور شده
در خور دل تو باشد • خورشید و عالی منتهی راست • هر شب ز افق چهره فروزد و
مه تابان • تا مشعلهٔ عاشق شب گرد تو باشد • مثال اقبالش بتوقیع رفیع و
فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا موشح و محلی گشته و خلعت منقبتش از طراز اعزاز
خلق الله آدم علی صورته زینت و بها پذیرفته لاجرم تارک مبارک استحقاقش را افسر
کرامت و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر آراسته بر سریر سرای جاعل
فی الارض خلیفة متمکن گشت و آیات خطهٔ عالم بمقتضای و سخر لکم ما فی السموات
و ما فی الارض جمیعا منه بجا بنیاد و مفوض شد • وه که نه مجاست تا نگی منصبی
چنین • و بر واقفان بصیر و مستبصران خبیر مشتبه نگردد که عمده در موجبات
فضل مزیت و رفعت منزلت این نوع گرامی سعت قابلیت است و کمال استعداد
در معرفت آفریدگار و دانستن صفات علا و اسماء حسنی آنحضرت سبحانه تعالی
چه صفات سبعه که اهل تحقیق آنرا اصول و ائمهٔ اسماء الهی دانسته اند یعنی حیوة
و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام مصحف وجود انسان که نسخهٔ منتخب
تمام عالم است هر صفت را جامع آمده تا او را شایستگی معرفت آفریننده جل
و علا باشد و لهذا در تحصیل این مرام و رسیدن بآن کام سعادت فرجام که ثمرهٔ
شجرهٔ آفرینش و سدرة المنتهی مقاصد اهل دانش و بینش جهان تواند بود انسب
انجح وسایل و اوضح دلایل شناختن نفس خویشتن است و ملاحظهٔ احوال و آثار
آنجا که فرموده من عرف نفسه فقد عرف ربه از آن افصاح نموده و همانا
همین مقصود بوده ناظم این ستوده را • کای نسخهٔ نامهٔ الهی که توئی • وای آئینهٔ
جمال شاهی که توئی • بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست • از خود بطلب هر آنچه
خواهی که توئی • و از لمعان بارق این حقایق و دقایق روشن گشت که در تحصیل
معرفة الله و استکمال آن اقرب طرق و آئین مناهج شناختن نفس انسانست و دانستن
احوال و افعال او چه مظهر بدایع صنع کن فیکون و مصدر غرایب آثار گوناگون واقع
شده و چون او فرد و نصیب اکمل از خلافت الهیه و طایفه را کرامت گشته انبیا و بزرگوار
و سلاطین کامکار سابقان مضمار فضایل از علما و افاضل بارشاد ملهم توفیق
سعی بلیغ نموده اند و فنون احوال و اوضاع و صنوف افعال و آثار این دو
گروه رفیع مقدار را بتحت ضبط در آورده اند و مدون ساخته و چون
تفوق تمام و تصرف عام بین الانام این زمره عالی مقام را حاصل است و عموم خلایق
و تعلق ایشان جمیع اشیا را شامل خطی صادرات افعال و اقوال ایشان بسی از اوضاع

راحوال عالم و عالمیان بوضوح می پیوندد و لاجرم آن صناعت فنی معتبر شده و علم تاریخ
اشتهار یافته و دوران فن بهر زبان تالیف بسیار از مطولات و مختصرات بنظم و نثر
ساخته اند و پرداخته اند جزاهم الله عن المسلمین خیر الجزاء کیفیت ترتیب تالیف نقش
تنزیل آسمانی و کلام قدیم ربانی حیث قال ربنا واصدق القائلین حکایة عن خلیله
واجعل لی لسان صدق فی الآخرین دلیل واضحست و برهان لایح بر آنکه بقای ذکر
ستوده و آثار پسندیده پیوسته مطمح نظر همم عالی و مرغوب طباع ارباب
فضایل و معالی بوده و سر درین معنی در بیان حکم حکمت اصلیست و میل جبلی از موطن
خفا بمجالی ظهور چنانچه از حدیث قدسی مشهور که در جواب سوال صاحب زبور علی نبینا
و علیه الصلوة و السلام مدی الزمان و الدهور از رب غفور رحیم ورود یافته
مستفاد و مفهوم میشود حیث ورد کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف
و ازینست که داعیه تعین و تفوق و غلبه و ترفع و آنچه بظهور و غایتش باز گردد
لازم طباع مکونانست و ملازم تحقق و تقرر موجودات و اثر آن در مظاهر وجود
کمال آگاهی خود آگاه هند بغایت ظاهر و هویداست بتخصیص در افراد انسان چه از
ایشان هر که در امری از امور آن مایه مکنت یافت که در میان بنی نوع امتیازی پیشی
تواند کرد و اگر چه نه در امری شریف باشد فی نفس الامر البته خواهد که از و اثری بظهور
آید که خلق از و باز گویند و بآن نام او باقی ماند و شدت این داعیه برتبه ایست
که بعضی مردم از برای نام و ناموس ترک سر کرده اند و دست از جان شسته ٭
ز رمح دلیران لعلم نداشت ٭ مرا نام باید که تن مرگ راست ٭ و وزیرک هوشمند
یقین داند که بقاء ذکر جمیل و جاودان که بصورت کتابی چون فسحت عامست بهیچ وسیله
و حیله دیگر متصور نیست اگر صاحب دولتی اتفاق افتد که جواهر مآثر و زواهر
مفاخرش که در مدت حیات از بحرین دانایی و توانایی و معان جلالت و عرفان روایی
او بساحل پیدایی و منصه پیدایی آمده باشد بعشاطکی بجدر کلام و رحالة خطه کلکی
فام ربیع کوشش و کرد لیالی و ایام کرده و علی تعاقب الشهور و الاعوام منزه
تو لط و مانوس برابر و ضمایر ذوی العقول و الافهام باشد از دلایل کمال عنایة و
افضال ملک متعال شاید بود و از علامات غایة دولت و نهایة اقبال محسوب
افتد و لحق تاثیر قوت طالع و نیروی دولت ازین زیادت چه تواند بود که آثار
قدرت و اختیار موبدی کامکار رفیع مقدار درین سرای ناپایدار از سالیان بسیار
و دوران بیشمار بر روی روزگار یادگار ماند و بصورتی که از وصمه و ریا فته
باشد قرنا بعد قرن مرتع انظار متعینان هر دیار و مطلع انوار استبصار اولی

الایدی

الایدی و الابصار بود و ذکر جمیلش چراغ ساعات مجالس و محافل اماجد و اماثل هر عصری بعد از
عصری و نشر محاسن افعال و مزایا احوالش انجمن آرای دانش وران هر زمانی بعد
زمانی گردد ٭ بود تا بود در جهان گفت و گو ٭ فروغ مجالس بنام نکو ٭ نکرده
نهان رسم فرخنده اش ٭ بود سرمدی دولت زنده اش ٭ جهان کس نیابد بزور هم
شکست ٭ فرومایه در زندگی مرده است ٭ نداند کسش و کس نگوید که کیست ٭
ازین زنده تا مرده فرق چیست ٭ اگر چه کسی زنده آن را شمار ٭ که نامش نکو باشدش
یادگار ٭ و نیز در من قال ٭ سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز ٭ مرده آنست که نامش
به نیکویی نبرند ٭ و مصداق این مساق حال دولت صاحبقران آخر الزمانست که
منقبه بلند ارجمند سلطنت و پادشاهی از فیض فضل آسمانی بر نوبت اقبال الی الغایة
با علی معارج کمال رسیده بغایت قصوی و امد اقصی ختم انجامید و انکشاف این سخن
بر وجهی که هر کس از حقیقت آن آگاه گشته محل بی تکلف و تفصیل و تجوز نکند موقوف
بذکر مقدمه چندست که تبیین آن از مساعدت توفیق حاصلست و ما توفیقی الا بالله
علیه توکلت و الیه انیب **ذکر مقدمات مذکوره و بیان ترتیب تحریر بلاد** از شمایم حقایق
پر دقایق محققان سابق مشام افهام مستنشقان نسایم معارف و حقایق میرسد که
کنه مراد از رفع عالم و تکوین و ایجاد و معرفت آفریدگارست تعالی و تقدس و چون
ذات بیچون و صفات بیرون از حیز مدارک اوهام و ظنون آن حضرت از عز وصف
تغیر و تبدل منزه و مبراست زمره متعالی قدر انبیا و رسل علیهم الصلوة و السلام
که بکرامت اولئک الذین آتیناهم الکتاب و الحکم و النبوة اختصاص یافته راه نمای کمال
خلایق بسوی خالق ایشانند مجموع در اصول عقاید دینی متفق بوده اند چنانچه نص
شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی
و عیسی ان اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه از ان افصاح نموده لیکن چون مقتضیات
اسماء الهی مختلف و متقابل افتاده و بر حسب حکمت باهره که بتعلیل عقل و وهم
پیرامن وادی ادراک آن نتوان گردید در هر عصری سلطنتی بعضی از آن اسما
غلبه حکم و مزید ظهوری باشد هر یک از انبیا را خصوصیتی کمال بوده و در ضمن
کریمه تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض بایمائی بدان جهت و چون امم تابع انبیا
و رسلند و بحکم الاصل یسری فی الفروع خصوصیتی که هر نبی داشته کاملان
امت او را بر حقیقه مناسبت و متابعت و قوت ایمان و صدق توجه از آن نصیبی
رسیده و مقرر است که از خصایص پیغمبر آخر الزمان که افضل و اکمل اولین و
آخرینست مرتبه ختم بوده کما قال رب العالمین ما علم الحق القائلین ما کان محمد ابا

احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین بسبب امت رفیع منزلتش که منشور قدر ایشان
بتوقیع معالی کنتم خیر امة اخرجت للناس موشح و محلی است از منقبت ارجمند البته
بهره باشد ٭ چو در سنبل چرو آهوی تاتار ٭ نسیمش بوی مشک آرد ببازار
وبر زیرکان پوشیده نماند که امت را بهره از ختم آن تواند بود که هرچه از قبیل فضایل
و مزایا محسوب افتد یکی از ایشان آن را بغایت کمال و نهایت تمامی رساند چنانچه مثل
آن بیش از دست قدرت دیگری بر نیامده باشد و بعد از آن هم کسی بآن نتواند
رسانید و چون از جلایل احوال و عظایم امور که نظام عالم و انتظام مصالح بنی آدم
بآن متمکن است خلافت صوری است که سلطنت عبارت از آنست هر آینه باید که
آن منقبت ارجمند در این امت سعادتمند بامد حضوری ختم رسد لاجرم چون
این ملت بیضا که ختم از خصایص و مزایای اوست در حدوث قران وسطی مائی
که در برج عقرب واقع شده بود ظهور یافت چنانچه منجمان اسلامی و مورخان که از آن
صناعت باخبر بوده اند متفق الکلمه بر آنند بعد از دوری مثلثه کامل که قرانات
مثلثه هوایی و خاکی بالتمام بگذشت و در اثناء قرانات مثلثه هوایی قران اشرف
هم در برج عقرب قران وقوع یافت و نوبت حکم باز بقران وسطی مائی رسید
در خطه دلکش کش که در بعضی مواضعش ماه نخشب از حضیض چاه می تابد آفتاب
دولت صاحب قران آخر الزمان از اوج جاه آغاز طلوع نهاد و جنود تایید آسمانی
داعیه کشورگشایی و گیتی ستانی در خاطر خطیر سلطان جهانگیر جهانبان و خاقان
اعظم اعدل بدیع الشان المؤید من عند الله الملک الدیان قطب الحق والدنیا والدین
ابو المظفر تیمور گورکان انار الله برهانه انداخت و آن مؤید دین دار معدلت
شعار بعون عنایت پروردگار روی همت عالی نهمت بکار آورد و چون تاریخ
هجری که مبدأش غره ظهور حقیقت ازین خاتمت علیه افضل الصلوات واکمل
التحیات بسالی رسید که نخستین از جمله مقطعات حروف منزله فرقانی با اول حرف
از موصلات متصل چنانکه مجموع چهار رکن رکین ملفوظ دلالت میکند بران یعنی
سال هفتصد و هفتاد و یکم از عون الهی سریر خلافت و پادشاهی برآمد و
بطریقی که تحقیق آن گروه بنگره و قطبیه شرح پذیر خواهد گشت معظم معموره ربع مسکون
را در اندک زمان بحیطه تسخیر و تصرف در آورده و بانوار عدل و احسان آراسته
شغل عظیم سلطنت و جهانداری بمرتبه رسانید که هر که از مضامین این کتاب
مشتمل ببیان وقایع اطلاع یابد بران و از اخبار و آثار پادشاهان گذشته
بر خبر باشد بیقین داند که از اعاظم و اساطین ملوک و سلاطین سابق که این

ازانهو

دولت ثابت ارکان در ضمان حفظ و تایید معین رحیم رحمن تا انواع جهان از طریان
زوال و نقصان مصون و محروس باند والراجی من الکریم لا تخیب انه سمیع مجیب

گفتار تالیف شریف و کیفیت آن و اشارتی بمؤلف عالی شان متعالی مکانش

چون نظرای قوت دولت و مزید سعادت اقتضای آن کند که ابنای آن را بجهد و تخلید ذکر
ذکر جمیل و نام بلندی کند چنانچه ایماثی بان رفت و لیکن بر همه معلوم است که احوال
و اوضاع که بتمادی روزگار در هر دیار و بلاد وقوع یابد تحقیق قصه از آن بر سبیل
تفصیل از دست کوشش و سعی جمیل کسی که قادر نباشد بر احضار مردم آن
بلاد و دیار و ارسال کتب و رسل و اطراف و اقطار از برای استعلام و استخبار
بر نیاید و لهذا تواریخ دول ماضیه که حکایات ان جمعی از فضلا و دانشمندان اهل
فضل و ذریعه تحصیل اغراض خویش ساخته اند و بنظم و عشری و نثر عربی و فارسی
در سلک ضبط و تدوین کشیده بغیر از وقایع چند متفرق و بعضی احوال بر سبیل
اجمال از آن مستفاد نمی شود و چون دولت نجم انجا ممیده نسبت بدیگر دول ایشان
چه نسبتست کوه گران کاه را ٭ نه چون کرم شب تاب دان ماه را ٭ تایید آسمانی از
سابقه عنایت صمدانی مقتضی آن شد که حضرت پادشاه خورشید رای سپهر اقتدار
آن زبده فلک مخصوص صنع جبار ٭ وان بیش از آفرینش حکم آفریدگار
مغز سر کریمه واتخذ الله ابرهیم خلیلا پیشانیه رعونت و دریا مستجلی محلیه جلالت
مروی و تلک حجتنا آتیناها ابرهیم علی قومه نرفع درجات من نشاء السلطان بن
السلطان بن السلطان مغیث الحق والدنیا والدین ابو الفتح ابرهیم سلطان خلد الله
سبحانه فی مراضیه ملکه و سلطانه که بتوفیق الهی خلعت منقبت سلطنت و پادشاهی
را بطراز فضایل نفسانی و جلایل ملکات ملکی و خصایص انسانی از فرط مهابت
و وفور دانش و کمال آگاهی محلی و معلی داشته و منشور خلافت صوری و
معنوی و ریاستین ملکی و ملتی را بتوقیع ما ثر تیغ آبدار صاعقه کردار و طغرای بنان
کلک گوهر بار لطایف نگار آراسته و نگاشته چه بی هیچ تکلف و تصلف ٭ بتیغ
رستم چو گشته تیغ بلرزد و بر خویش ٭ کلک با قوت ز نرم قلمش سر در پیش
سخن از خامه و تیغش نتوانم که شود ٭ زانکه زبان منطق و ذهن فکر سر تا پا ریش
نفس مبارک متصدی ضبط و تبیین احوال و آثار این دولت پایدار گشت وفی
سنه تاریخ زاد خیر که در آن سال باز قران علویین بود در برج عقرب
مایه التفات در دار الملک شیراز بران مهم شریف انداخت و ضمنی بیتراز بزبان
۸۲۸
را از ان تاریخ باز می گوید و بطریقی که کیفیت آن بعد از این شرح و بسط باز

نموده خواهد شد داستان بتجلیل و دقیق تفتیش و تحقیق فرموده بنوعی ترتیب
داده و هر قضیه در محل خویش ایراد افتاده که تأمل در آن از مؤیدات تصدیق سخن است
که باب وصول این دولت ابدپیوند بمرتبهٔ ختم سبق ذکر یافته چه وقایع متعدد و اوضاع
مختلف که در یک زمان هر یک در مملکتی واقع شده هر یک بجای خود بتفصیل شرح داده
بر وجهی که هر قصه از آن که اندیشه بر آن گمارند از مبدأ تا مقطع بترتیب معلوم گردد و
اگر قصه در دو محل مکرر شده باشد مگر از برای فایدهٔ مجدد که در اینجا حد کمال موجب روشن
شود و در موضع سابق نیز ضروری توانستن بجز بود و هیچ فاضل بایع در هیچ
تاریخ رعایت امثال این دقایق را التزام نکرده و در تفصیل و تکمیل قصه قصه و درستی
و درستی آن بشمار این و نزدیک بااین مسایل اتیان ننموده و چون نسخه بنظر اذکیا
و دانش وران کر دیگر نسخ ده باشد خواهد رسید رواج این سخن بمبالغت
محتاج نیست یا جانب تبریز روز شمس الدین محظوظ شود • یا از زبان شاه و قان
از صدق بنیاد باور کند • واین تالیف منیف در انعقاد مجالس عالیه که خاطر خطیر
بسوانح مصالح ملک و ملت بتخصیص اغاثت ملهوفان و انجاح حوایج سایلان
التفات میفرمود از املای شریف قلمی شده چنانچه در نسبت وضع این مولف
بآن حضرت اصلا هیچ مداهنه نیست و محرر این بیاض در تشریح این ریاض
بغیر از تنقیح و تهذیب عبارت و تشدید بعضی داستانها بتشبیهی که در اصل تاریخ
مدخلی ندارد و این سخنان از برای بیان واقع و تنبیه بر چگونگی حال کتاب نوشته
شد نه بقصد مدحت و ستایش چه امثال اینها را در جنب کمالات آن ملک ملکی ملکات
وقعی چندان نباشد و از قبیل حسنات الابرار سیئات المقربین محسوب افتد و الحق
بامهتاب چه حاجت شب تجلی را گفتار در فهرست کتاب چون حضرت گردون بسطت فلک
تحقیق ترتیب مآثر و مفاخر صاحب قران آخر الزمان بنبیرهٔ آن حضرت است
مه و طبقهٔ سیوم رای عالم آرای صواب نمای بانسب آن شناخت که مقاصد
اصلی این کتاب در طی مقالات انضباط نماید و چون ذکر ایام اوصاف ستوده
و شرایف مناقب مرضیه که بواسطهٔ آن مراتب قدر بنی آدم با وجود تماثل ما نحاد
در حقیقت شرعا و عقلا تفاوتی عظیم دارد علو نسب انتساب و سمو مناصب و نباهت
ذکر اسلاف نامدار و تحقیق نسب عالی بر وجهی که مشروح و مبین بابو البشر علی نبینا
و علیه الصلوة و السلام منتهی گردد مستدعی یاد کرد جمعی از گذشتگان است
و ثبت بعضی از احوال ایشان مناسب نمود که پیش از مقالات ثلث مقدمهٔ ممهد
کرده و بعضی از برای قصص آدم تا بنوح علی نبینا و علیهما الصلوة و التحیة و اخبار

یافث بن نوح و اعقابش تا بامیر طراغی رسد که پدر صاحب قران عظیم الشان بود و بنا برین
مصنف مشرف بر وفق مرکبات طبیعی بر چهار جزو انحصار یافت مقدمه و سه مقاله
و چون موسس مبانی این دولت جاودانی که تالیف منیف این تصنیف شریف از
مقتضیات اوست صاحبقران فردوس مکان بوده تاریخ نامهٔ صاحب
قران موسوم گشت و من الله الهدایة الی سواء السبیل و هو حسبنا الکل و نعم الوکیل
مقدمه در ذکر بعضی انبیا و سلاطین که نسب فرخ حضرت صاحب قرانی موقوفست
بر آن والله المستعان و علیه التکلان چون فایدهٔ اولی علم تاریخ دانستن حوادث و وقایع
گذشته است وسعت میدان سخن درین فن تا اول مخلوقات تواند بود که ابتدای
حدوث از آنجاست و لهذا بعضی مورخان در مبدأ آفرینش سخن گفته اند و چون بیان
آن مقصد بر سبیل تحقیق نه وظیفهٔ این صناعتست و نقل اقوال مختلف بی اشارتی
بعین و تعیین آن فایده چندان تصور نمی توان کرد و در کتب این علم از اصل زمان
اول می نماید آنچه بشهادت قواعد شرع و عقل ثابت است در صدق آن شکی
نه آنست که غیر از او تعالی هیچ چیز را هستی نبود و نیست و هیچ بجود موجود نه
و ما سوای حق جل و علا که آنرا عالم گویند بارها و جمیع اجزای آن از بسیط و ترکیب
و علوی و سفلی مخلوق و آفریدهٔ اوست سبحانه تم سبحانه و چون مقصود اصلی درین
علم ضبط احوال و اوضاع نوع گرامی انسانست چنانچه ایمایی بآن رفته فتح باب
قصص و اخبار از حال آدم که ابو البشرست علی نبینا علیه الصلوة و السلام خواهد
رفت و من الله الاعانة و التایید انه حمید مجید دیباچهٔ دیوان مولانا قوام الدین
بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین • حمد بی حد از ازل تا ابد • احدی را که جز
او نیست اله منکلی واجب الوجود که دیباچهٔ دیوان عجایب الشان بدیع الافتنان امکان
که مشتملست بر منظومات بسایط ابداعی و موزونات امزجهٔ مرکبات رباعی قول
شامل کامل اوست که انما امره اذا اراد شیأ ان یقول له کن فیکون و حکم اتمام این
دیوان و نوبت تنبیه و تشهیر مضمون مشحون بلطایف ظرایف آن کافل بیان کنه
عرفان و ایقان سمع از اقوال هدایت مآل از حضرت او که انا انزلناه قرآنا عربیا
لعلکم تعقلون • سخن است اول اشیا سخن آخر آن • و آنکه دانست سخن یافت
ز کونین نشان • نیست گویا بحقیقت بجز از قایل کن • آدمی گو بید خود و چی شنو دیگر
بدان • پاکا علیمی حکیمی که تا شیرهٔ محبت نامهٔ فاحببت ان اعرف را از نظم همایون
کاف و نون حسنی مطلع ارزانی داشته اوراق دواوین ایجاد و تکوین را باشعار
اشعهٔ آثار مظهور و اظهار نگاشته و سرور آن منظوم مثنوی از غمی نه محبت

بی علت باده در داده که آسمان بسر می‌گردد و زمین بیخبر افتاده • بسوخت عقل ز حیرت
بزم و هیچ فهم نکرد • که کیست ساقی و این باده از کجا آورد • رنگ حسن از آتش
ولی چو جانانه • بجام وصل شناسد بکاسه هجر ادرد • و بیت القصیده این داستان
آنست که در آغاز ابراز مکونات از علم الیقین شمع ظهور از پرتو نور سخن فروغ یافته
و در انجام اتمام سلسله موجودات بترشحه زلال فیض مبین سخن بر مناط ضمایر و سرایر
انام تافته • اشیا ز سخن برسخن شد موقوف • و آخر سرش هم بسخن شد مکشوف
نوری که بهستی مثلیث یکسان تابد • و بینیم و بدینیم بجز نور حروف • و لهذا مختار
دیوان رسالت و شاه بیت داستان جلالت را که مطلع نعت کمالش مصدر و قد
کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین بود و تخلص منقبت بی زوالش فرموده ما
کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین بتصلین اوتیت جوامع
الکلم اختصاص یافته قوام و بنیان متین مستحسن و اتمام طینه لا نبی بعدی ابد
الآبدین بکلام معجز نظام تمام سرانجام شد که ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی
عبدنا فاتوا بسورة من مثله آری زبانی که نطق علم الاولین و الآخرین بحق گفتن
تواند که در مکتب علمه شدید القوی سبق مرکز لطیفه را پیش از تلقین اسما
روان خواند و موید و تهی بی فاحش تا دهی بخطاب و لا تعجل بالقرآن من قبل ان
یقضی الیک وحیه زلال استکمال بر شعله استعجال افشانند و انگشت سزاوار خاتم
خاتمیت باشد که در مضمار اختیار بمجرد اشارت شق قمر کند و مخواقبار استکبار
اطراف کناره تو سلطان تیغ آبدارش قلم سیاه کاری کوفسا را کار شهد به الحق سبحانه
و تعالی عما یصفون و لا تخط بیمینک اذا لارتاب المبطلون • ماه شکافی سخن موشکاف
دعوی ختمش سخن حق نه لاف بیان مقاصد قصاید مدح و ثنایش پیرو دار
حرکت حیز امکان مکنت اوهام و عقول نبود ترجیعات تعظیم و ترجیب از جانب
خدایش • یا ایها النبی و یا ایها الرسول • حبیبی مطلع ازل غزل محبتش در شان او
لولاک لما خلقت الافلاک عاشقی نامه نهان از نظر لطایف مقامه محبوبش موشح
به انا ارسلناک و انا اعطیناک سخن پرداز ما ینطق عن الهوی محرم راز دنی فتدلی
محمد که او را ثنا گو خداست • ز مدحش زدن دم کجا حد ماست • علیه و علی آله العظام
الاطهار و عترته الکرام و الاخیار شرایف الصلوات و کرایم التحیات کلما ذکره الذاکرون
و کلما غفل عن ذکره الغافلون اما بعد بر متفحصان از دیوان و الشیم متفکران
و بدایع اسرار آفرینش پوشیده نخواهد بود که چون در مطلع امر در گنجینه رحمت
بی نهایت را جانکاه ابایی تابان رفت مفتاح محبت ظهور رو اظهار کشود بحکم حکم

الاصل یسری فی الفرع در مزرع رایحه فایحه آن محبت از فواتح نتایج منع مخلق بخلق
الله • نیاید لاله در صحن این باغ • که از مهرش نباشد بر جگر داغ • نه بلبل غنچه
بر طرف جویی • که نبود در دلش از عشق بویی • و چون در دیوان احسان در
انسان ملک منشان تخلص اختصاص باسم نوع عظیم الشان انسان رفته که یا بن
آدم خلقت لاجلی و خلقت العالم لاجلک رایت رفعت در افراد این نوع بغایه ظهور
انجامیده چه مشاهده میرود که از ایشان هر فرد که در امری از امور و اگرچه جزوی
حرفتی خسیس بود آن مایه مکنت می یابد که بسبب آن در میان ابنای زمان اندک فالنجی
تواند کرد و تا م طاعت در جگر استطاعت داشته باشد و تمام نخوت شد • التمست
دران بجان بکوشد • همه رنج جهان از بهر نام است • و گر نه نیم نان رو زیانها
و مع هذا که لبعض نفوس کامله را که بحسب لکل وجهة هو مولیها روی عبودیت
در هویت شطر بیت العزة اسم کبیر المیا من الباطن می باشد در فطرت اصلی ایشان
میل خمول و کم نامی کامن می بود • نام نشوی بکل بنای خود را • معلوم نباشد
این سکه بحذرا • اذکار طیور افکار رشان جز شاخسار روضه عزت و جلال
آفریدگار دمی نباشد و انظار مشعور و اشعار ایشان جز به خسار مخدره اسرار لا تدرکه
الابصار و هو یدرک الابصار نمی افتد لاجرم بر طبق فرموده مولانا قدس سره رو
بر در دل بنشین کان دلبر هرجایی • وقت سحری بهر آید با نیم شبی باشد پیوسته
متوجه باطن خود می باشد و ملاحظه فیض جود که از حضرت موجود حقیقی لا اله
الا هو الحی القیوم لحظه فلحظه بی واسطه میرسد قرانه • باید نظام از ما و برفت
ز مزمه لسان بجان فرخنده مآل دارند و فرمان واجب الاذعان و اذکر ربک
اذا نسیت را غیر از آن حال امتثال شمارند هر چون صاف زلال جنان حال
با اشتغال بخلق بی شائبه تکدر تیره و تفرقه دار و همواره از برای قطع علاقه بالکلیه
در کشتن اصنام ناموس و نام کوشند و جهت تحرز از توجه خلق با ایشان کرایم
احوال و حالات خود را از نظر اطلاع خاص و عام پوشند • گو مده بوسه
کسی دست مرا بهر غرف • خرقه ظاهر و زنار نهان ما را بس • و از اینست که آنها
اتراصلاح اهل کشف طائفه ملامتیه اند که ایشان مقامات بلند و حالات ارجمند
را چنان مخفی دارند که اکثر مردم ایشان را از سرگشتگان بیه هوا و هوس پندارند
مه تحت اقبابی التربائیه اخفاهم من عیون الناس اجلالا از جمله برادر بزرگوار
این فقیر بی مقدار که چون برادر بوده اکثر اگر در ثبت اوصاف و ذکر القاب شروعی
رود و اگرچه مطابق واقع باشد شاید که توهم تملق و رعونت صدق بعضی و انکار

بیاتش سوخطن جرا شد ازین جهة بمجرد نام متعارف مشهور مذکور خواهد شد گشت معولانا
قوام الدین محمد شرفه الله تعالی بلقاء اصحبه المبشر المبشر مقعد صدق عند ملیک مقتدر
بحق جاهه و جلاله و حرمة عترته و آله صلی الله علیه وسلم و بارک و ترحم علیه و علیهم
اجمعین چون از سر من عرف نفسه فقد عرف ربه بتحقیق آگاهی یافته و روی
التفات از رعایت رسوم و عادات بکلی برتافته دوام توجه بباطن خویش وارد
شعار ساخته مدة العمر مرکب سابقه قصد بر آن نگار با امری نینداخت که موجب
نمایش و شهرت گردد اللهم الا آنکه فی عنفوان جوانی بوقتی بحضور جمعی از طلبه بزبان
آورد که اگر توفیق رفیق حفظ قرآن قرین روزگار گردد روزی نیم جزو
آسان از قرآن یاد می توان گرفت و این سخن در مجلس ارباب مقدم عالم دران
عهد نقل کردند و آن بزرگ از سر استبعاد و استنکار به تفسیر افسوس بار بگشاد
چون این معنی باو رسانیدند جهان زمان در جامع دار العبادة یزد بنوبه الاعتکاف
نمود و التزام قیام بوظیفه ملازمت و خدمت بعنیر اشارت فرمود و با آنکه در روز با
طبقات ز ایران از دوستان و معتقدان رسم محاورت و مستاینانس رعی میداشت
و در شب از اول و آخر زیاده از نصفی بتلاوت و تکرار نمیگذاشت بیکماه حفظ
کلام الله تمام کرد و در روز آخر امام و سند قراء بلد طیب یزد که دران مدت
هر بامداد تزئین حضور ارزانی داشته یک جزو قرآن از ایشان استماع می نمود
و نکات و دقایق تجوید و ترتیل افاده می نمود با دو سه حافظ بیامدند و در
مشهد جمعی کثیر که بعضی باخلاص و جلی بقصد امتحان حاضر شده بودند از صبح الی
تا بین الصلوتین ختمه بدو برخواند و الحق همگنان از انگشت تعجب زیر دندان گزیر
بماند ❋ زهی و غایبی و اظهار فضل و هنر ❋ جز این نظم ندیده ام از وی
خدا گواه ملتست ❋ و از کمال فراغتی که از دنیا و دنیویات داشتی هنگام تشحید
خاطر چون طبعش بنظم اشعار که به نثار می شد بقصد ضبط بر لوح ثبت نگاشتی
مگر بالتماس دوستی تعلق شدی و با او نگهداشتی و از اوایل شباب تا سن کهولت
بشروانات و آذربایجان و قصبات دیار بکر و شهرهای شام و مصر گذرانید و از
نتایج افکارش آنچه بحسب سوانح اسباب و ملتمسات احباب از نظم و نثر عربی و
فارسی دران روزگار اتفاق افتاده تا غایت هیچ باین جانب نیفتاد اما چون
انمرای عنفوان انتقال کرده بجوار رحمت رب غفور پیوست در شهور سنه ثلثین
و ثمانمایه که حل من دار السرور روانست بران یکی از خلص خلانش که چون او و هم از
مصدوقه و ما انا من المتکلفین به حظی وافر فایز گشته است بی ذکر القاب یاد کرده

ملبشود مولانا ظهیر الدین عبد الرحمن الشیرازی المعروف بالصغیر و هو فی نفسه کبیر بدیع
میامن برکاته روی اخلاص از رابطه اختصاص بجمع گفتهای ایشان آورده در
فارس و عراق آنچه پیش هر کس بکان می بود فراهم آورد و ترتیبی که در ذیل این مسطور
مزبور خواهد گشت ضبط کرد و از خلوص اعتقاد در تحریک داعیه فقیر کوشید که
بمعهود دواوین آزاد دیباجه سواد کند چون نسبت با آنچه ایشان را از خزانه و هبت
الله یؤتیه من یشاء از انواع فضایل علی تنوعها و دقایق حقایق و معارف ذوقی که
بشعبها و منحوتها کرامت افتاده قسم شوامری نازل می نمود و از آن هم قدری بسیر
در سلک تدوین و تسطیر انتظام پذیرفته آن داعیه انبعاث نیافت درین وقت
که بنیره ایشان فرزند قطب الدین وفقه الله لما یحب و یرضاه الحاح و اقتراح بجایی
که راستی از حسن مروت و حفاظ عرق حالت نگذید و جز قبول چاره ندید ❋
استغفر الله العظیم بلکه از دیوان قهرمان و ما تشاؤن الا ان یشاء الله پروانه رسید
در قوم این کلمات شکسته بسته بر لوح این دیباچه کشید و الله یقول الحق و هو یهدی
السبیل و هو حسبی و نعم الوکیل دیباچه مرقع خواجه عبد القادر بسم الله الرحمن الرحیم
و به نستعین حمد موفور که نشر منشور رصد و رش ر کان تقرطق و تطرق انظوا
بپیش پیرامن امکان نگردد و شکر نامحصور که منشور نشر میامن ورود وسعت ها
امکان عرض حصر و احاطه احصار بی شک نمجال وهم و گمان نگذرد و سزای حضرت
کبریای خداوندی شاید بود که منشور مهر و طغرای ثنای بی منتهایش بر فحوای قصور التماس
سبحانک لا احصی ثناء علیک مقصور و محصور ست و طغرای سعادت فزای منشور سپاس
واجب الا والیش جز مغزای عجز مؤدای انت کما اثنیت علی نفسک از صواب دور
سبحان خالقی که صفاتش ز کبریا ❋ بر خاک عجز می فکند عقل انبیا ❋ گر صد هزار سال همه
خلق کاینات ❋ فکرت کنند در صفت عزت خدا ❋ آخر بعجز معترف آیند کای اله ❋
دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ما ❋ فسبحانه ثم سبحانه چه آغاز دانسته شد و چاره
سازم در صدر دیوانی که طوطی نطق وحی پرداز شاه باز سدره پرواز دفی قند طی
ما آنکه حدیث انا افصح بوسند و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی تصحیح یافته
طبیان عجز لغو لا احصی برابدا از حلیس اسیر قسیس چه آید چه زاید و بسیط عالی
که دست اقتدار شاه سوار گردون گذار فکان قاب قوسین او ادنی گرچه
صدق فرموده او بنیت جوامع الکلم لشبها ده فاوحی الی عبده ما اوحی بتصریح انجامیده
با وجود رفعت رایت لولاک ❋ اعلای لوای ما عرفناک ❋ فرماید از گره فرو مبتری ❋
مضطر چه گشاید و چه فزاید ❋ در راه چنین خورشید لرزان بود ❋ کی ذره را تابش

امکان بود بجایی که رستم کمر بزد و نه بجنگ ٭ روا را لقبین جای در رنگ ٭ تقدیرت
نیک خدیدی ٭ یا دلیل المتحیر فیکا ٭ عجب دهشتی کلکسو زمی بهین اندوز و عجب صورتی
جان کداز وی دلنواز رب زدنی فیک تحیرا ٭ ما احرت حتی اخرت جنیک مدهبا ٭ ولو خبرتها
لولم تکن فیک حیرتی که بر وفق ترهیب و یحذرکم الله نفسه عنان عزم برا ادب داده
مامن سکوت و فتور و امحط رحل عجز و قصور می سازم کل امر ذی بال لم یبدأ بحمد الله فهو
ابتر توکر بر طبق ترغیب اذکروا نعمت الله علیکم هوج عزم بر عارب بحتی طلب نهاده
جادهٔ اداء شکر و سپاس را مواطی جیاد جد و اجتهاد میکردانم محل تعجب پر تشویر
ما للتراب و رب الارباب مقرر چنانست که نه بلیغم کدام زهره و یارا ٭ روم که پی تو
شیم کدام صبر و جلادت ٭ استغفر الله واتوب الیه چه میگویم و چه راه هست
اینکه خیره خیره می پویم ممکن قابلیت نهاد را چون کسوت هستی دوخته سوزن
تقدیر ملک قدیر است خلعت شیباتشی وجودی بر قامت قوت و قدرت او
بیتراشد کدام شبهت و نعمت شاید برید ٭ از نیست چگونه هستی آید ٭ نور از ظلمت عجب
که زاید ٭ وحادث عدم بنیاد را چون شمع وجود افروخته پرتو افضال و انعام
ذو الجلال و الاکرام است شکوفهٔ اضافت فعلی اختیاری بر چهرهٔ ممکنات و ذات او بجزو
توان کشید از هیچ جا آید این همه غوغا چیست گویا همه گفتند بگو گویا کیست ٭ اگر در
ریاض نزاهت حیاض صوامع قدس شکوفهٔ تسبیح بر اغصان و نحن نسبح بحمدک
و نقدس لک شکفیدن میگیرد از نفحات سحایب رحمت وجود موجود حقیقت عبادت
اسماء و اگر در مرابع نزهت مراتع مجامع انسی غنچهٔ تحمیدی بر کلبن والذاکرین الله کثیرا
والذاکرات مجال خندیدن مییابد از نسمات مواهب لطف و تائید معبود تیلیت عن اعطوه
لقد کنت دهرا قبل ان یکشف الغطا ٭ اخالک انی ذاکر لک شاکر ٭ فلما اضا الصبح اصبح غایبا
بانک مذکور و ذکر و ذاکر ٭ من نیم آنکس که منم گویی کیست ٭ گویا نه منم در دهنم گویا
کیست ٭ من پیرهنی بیش نیم سر تا پای ٭ آنکس که ملبش پیرهنم گویی کیست ٭ پس اگر بندهٔ
نیک بخت را سعادت گذارش حمد فضلی قرین روزگار گردد خاص از نتیجهٔ انعام عام
مفضل محمود باید شناخت و خلاف این بجز تاویل قصور نتوان گرد و ما رمیت
اذ رمیت و لکن الله رمی و اگر دولت قربتی بتقدیم لوازم شکر نعمتی فایز شود مطلقا
بر محض فضل منعم مشکور و مقصور باید دانست و در شبهه بعد کاین معنی بچه طریق
شاید گشود والله خلقکم و ما تعملون سبحان الله چون توفیق شکران همه گفته شود شکر تو
خواهد بود و تسلسل لیعم لاحق ٭ از دست و زبان که برآید ٭ کز عهدهٔ شکرش بدر آید
ولو کان لی فی منبت شعرة ٭ لسان یبث الشکر فیه لقصرا ٭ وان تعدوا نعمت الله لا تحصوها

کلیم

موقوف التکلیم علی نبینا و علیه الصلوة و التسلیم که او را حاجب و انا اخترتک فاستمع لما
یوحی ببساط قرب مکالمهٔ انی انا الله بار داده بود و افراله یک من آیاتنا الکبری بر تارک
مبارک نهاده گشتا این حال حیرت مآل در بعضی اوقات مناجات از عالم السر و الخفیات که از همه
و بر همه خبیرست و بصیر و بر همه و از همه قدیر و عذر پذیر تعالی شانه و عظم سلطانه مسالت نمود
که پروردگارا اگر بمعاونت عنایت ازلی و مساعدت تائید لم یزلی شکر یکی از نعمای بی انتها
گذارده کرد و نیز آن کرامت نعمتی خواهد بود تازه مستوجب شکری بی اندازه و سپاس
آن نعمت هم برین قیاس پس تقصی از عهدهٔ آن امر خطیر بچه نوع صورت بندد و قیام
آن مفترض ضروری اللزوم بکدام حیله در حیز اقتدار بشری گنجد محصل جواب خطاب
عزت القاب بر لوح ضمیر منیر وحی پذیر کلیم متحتم التعظیم چنین نقش بست که شعور بر قصور
از اقامت مراسم حد غایت حمد و سپاس و اطلاع بر امتناع رعایت شرایط شکر نهایت شکر
والعجز عن درک الادراک ادراک ٭ بوالعجبی اینکه جز بپای عجز ره بجایی نتوان برد
و بجایی با دیده که بدستیاری سکت و افتادگی بر نتوان برد ٭ قطع این مرحله بی همرهی
خضر مکن ٭ ظلماتست بترس از خطر گمراهی ٭ بادیهٔ این سبیل جز بتحویل جز اجابهٔ دعوت
مخصوص قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی دلیلی که بر ما من نجات
راهبر آید متصور نیست ٭ و عی الی الله فالمستمسکون به ٭ مستمسکون بحبل غیر منفصم ٭
مپندار سعدی که راه صفا ٭ توان رفت جز در پی مصطفی ٭ و در ظلمت جهان طرایق
حیرت مضیق غیر از استضائت انوار آثار منصوص و یا بی اسرائیل انتم بنوره جلاعی
که آن پیش پای فوز و فلاح توان دید در دست قضا و قدر ٭ هر که خاک پای عرش
آن راکش تاج سر نساخت ٭ دست چون بر کردنا دستار جو بد سر نیافت ٭
هر که تخم حاجتی بر کشت امیدی نکند ٭ بی درود شد هیچ بذر دوز کشته بر نیافت ٭
دست اعتصام در دامن محبت و متابعت حبیبی باید زد که خلعت کرامت لعت قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله بر قامت رفیعش بدیع حاکی و زیبنده افتاد ٭ محبوبا
حق شد آنکه و راکه را دلی پیروی ٭ ره کز نجاست تا بکجا منصبی چنین ٭ و پای اعتصام
و اهتمام در راه موافقت و متابعت سروری باید نهاد که طراز اعزاز ان الذین
یبایعونک انما یبایعون الله بر آستین مفاخر گردون آسا شرش بغایت فراخور
و زیبنده آمده است ٭ خیر البریة من بدو و من حضر و اکرم الخلق من حاف و منتعل ٭
توریة موسی اتت عنه مبشرة فیها ٭ انجیل عیسی بحق غیر منتحل ٭ آن بحر لطف و عاطفت
کانکه مصوفی چنین ٭ خورشید برج معرفت یاقوت کان اصطفا ٭ نوباوهٔ چرخ
کهن و دیباچهٔ اوراق کن ٭ چون ماه کامل در سخن چون صبح صادق در صفا

اشارت هدایت بشارت بزرگواری که زیور انگشت بنوتش خاتم نگین نگین ولکن رسول الله
وخاتم النبیین باشد در سراو طرآتضیا العین حیم باید داشت که حسن خاتمه آجل ونیل
سلامت عاجل اجنبین وسیله بخاطیع سعادت مند خطور رنیا بد وا وامر ونواهی
پادشاهی که مستوسریر سلطنتش کریاس جلالت اساس ومار سلنک الا رحمة
شناس تواند بود آشکارا و پنهان بتقدم امتثال واذعان تلقی باید نمود که تحصیل مقاصد
ومطالب دینی واخروی را عنوان بن تدبیری در ضمیر هیچ زیرک ارجمند عبور
نکند ● گدای حضرت او باش وپادشاهی کن ● مکن مخالفت او هرچه خواهی کن ●
در دست عقل نور مساعی او چراغ ● بر کام نفس حکم لو ناهی او لگام ● سلطانی
که در نهضت همایون سلطان سبحان الذی اسری ● روح الامین بمنزل الّا له کلم
از وباز مانده از همه باز مانده در میدان ثنا لیش چه جولان نماید ● وران اوج
از جو مس کردی چه خیزد ● که ابر انجا رسد آبش بریزد ● بای لسان احمد السید الذی
علی منکب الجوزاء من حده ردا ولعوح الی اسه اسرار وحیه واعطاهی العارین ملکا
مخلدا وعالی مکانی که هنگام خلوت خاص لی مع الله ملک مقرب ونبی مرسل را در
حریم حرم عالم پناهش راه نیست از راه افتاده حیران که دلم قوت ونوان نامد بخنش پرد
بی کنه لطف حق بخود ذی خود ذت ثنا ● ما از کجا ومدح وثنای تو از کجا ● تاج لولاک
تمکین بس است ● ثنا تو طه ویس بس است ● وهر چند صاحب این مفاخر
ومناقب واستحقاق واستیهال این مناصب ومراتب متفرد ومتوحد ● منزه
عن شریک فی محاسنه فجوهر الحسن فیه غیر منقسم ● که بکویم وکنه واند عقل ●
کیمن طراز لباس سوت گفت ● اما چون زبان خامه بلبله نغمه ازشمامه رواج
او صافش مشرف شده اگر بذکر القاب سعادت انتسابش مستسعد یابد شاید
چو وصف آن لب ودندان کند زبان قلم ● عجب مدار که آب حیوة زاید ازو ● وچون
خامه زبان تلقین تاثید منان حرفی چند از رسایل فضایل بی پایانش بر لوح
بیان نگاشته باید نام فرخنده فرجامش اوقات را مشمول انواع من خیرات
وبرکات گرداند روا باشد ● گر نام تو کرده ام یاد ذلت بکذار تا نامت برم ● چون
تاب زندگی شستم دهان خویش ● المصطفی المجتبی ابوالقاسم ● محمد کازل تا ابد هر چه هست
با رایش نام او نقش بست ● احمد مرسل که خرد خاک اوست ● هر دو جهان بسته
فتراک اوست ● محمود مؤید مجدد ● سلطان سریر ملک مدد اسامیام تزد ●
معروف والخالدة وکتاه ● نه وزنه فلک نبودی کف وجود ● نام محمد از نبدی نقش آن
نکین ● اللهم صل علی محمد کلما ذکره الذاکرون وکلما سهی عنه الغافلون وعلی آله

الاطهار وعترته البررة الاخیار سفن النجاة ومدن الکمالات بجوم سماء الهدایة وسماء نجوم
الدرایة ● هم النجباء الغرّ من آل محمد ● وهم بابعوه طالبین لدی النجوه ● علیهم سلام الله ما ناح
طائر ● وما لاح للسارین فی الظلم القمر ● بکلک شاه منضبطات ودر سلک ماثورات
منخرط که صاحب فضیلت ولقد آتینا داود منّا فضلا که منشور منقبت انا جعلناک خلیفة
فی الارض بطغرای مستطاب وشددنا ملکه وآتیناه الحکمة وفصل الخطاب موشح دامت
رجال ذکر جمیل واذکر عبدنا داود ذا الاید انه اواب بکمال لطف جلایل وان له لزلفی وحسن
مآب مؤید وموشح علیه وعلی سید الکاینات بل علیه فعلیه افضل الصلوات واکمل
التحیات بلبس حکمت ای داود تکوین از حضرت رب العالمین بزبان تضرع وابتهال سؤال
نمود که ای رب لم خلقت الخلق فنودی من ورای سرادقات الغیوب کنت کنزا مخفیا فاحببت
ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف یعنی گنجی پنهان بودم ودوست داشتم که شناخته شوم خلق
را پیدا نمودیم تا شناخته گردم وان بصیرت اصحاب فطنت وذکا وفطانت ارباب تجربت
ودهان پوشیده نماند که از منطوق این خبر ومضمون این اثر که مشهور است بفنون حکم و
صنوف عجب جهان مستفاد می شود که در گنجینه وجود لی غلت بمفتاح محبت باز شده
وشاهباز وجود از معشش کون وفساد به اوج هوای فضای ظهور بی انتها بجناح
عشق پرواز چند ● گر عشق نبودی وغم عشق نبودی ● چندین سخن خوب که گفتی که
شنیدی ● گر باد نبودی که سر زلف ربودی ● رخساره معشوق بعاشق که نمودی
لی اتفاق از اشراق صبح مشیت که برتو آفتاب محبت ازلی است نور وجود بر هیچ ذره نتافته
وکل تا بد ولی امداد امطار بر قرار عنایت که فیض سحاب ارادت لم یزلی است سبزه هستی
از خاک زار امکان نشو ونما نیافته وچون یابد ● بی بدرقه عشق بوادی عدم ● چیزی بره
وجود ننهاد قدم ● در شوره کون تخم هستی ندمید ● تا از ابر محبت نرسید فیض قدم کیم
وتحقیق متعلق آن محبت که هر چه هست وبوده وخواهد بود فرع ونتیجه آنست عزاز معرفت
وشناخت مالک سماوات محبت بنوده ● بر نقش خود است فتنه نقاش ● کس نیست درین میان
تو خوش باش ● وحقیقت آنکه ذات مقدس حق جل وعلا از ان متعالی وبرتر است
که پی توسل تامل در صفات علا وتوصل بملاحظه معانی اسمای حسنی قبلهٔ توجه شعور
تیر کرد وتا بهیچ وجه مرغ سهام افهام ما وهام انام سود لا تفکروا فی ذات و بجذوکم
الله نفسه ● هیچ دل راکنه او ره نیست ● عقل وجان از کمالش آگه نیست ● پاک
از آنها که غافلان گفتند ● پاکتر زانکه عاقلان گفتند ● وهمچنانکه معرفت ذات جلالت
آیات بی وساطت اسماء وصفات در برقع تمنع وقناع امتناعست مخدرات صفات
نزاهت سمات بی حجاب افعالی بر منصه ظهور نمی آید وما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا

ازمن وراء حجاب لاجرم حكمت كاملهٔ الهی بمحض رحمت شاملهٔ نامتناهی جنان اقتضا فرمود
كه باب ابداع و دولت وانشا كه مفتوح داشته جلایل مواهب ذاتی بوسایل روابط صفاتی بر
قوابل هیاكل مجالی افعالی لایزال واصل و متصل دارد تا زمان بزمان هزار هزاری بدایع
صنایع از مطالع طوالع عجایب طالع گشته دلایل توحید آفریدگار بر دیدهٔ اعتبار اولی
البصایر والابصار جلوه می دهند • ففی كل شیء له آیة • تدل علی انه واحد • وسر فی كل
عز نگه • وتسكینه ابدا شاهد • به هستی یزدان سراسر گواهست • گواكان خاموش گوینده
راست • چه ناری و روشن چه بالا و پست • گواهست بر هستیش هرچه هست • و بر روز
ازمنه واعصار صنوف ریاحین و ازهار لطایف آثار علی اختلاف الاقتدار والاطوار
از اراضی و اشجار ظهور واظهار رستن و شكفتن گرفته شمامهٔ نسیم ایمان و عرفان
بمشام جان مستنشقان نسایم ایقان واتقان می رسانند • مرد باید كه بو تواند برد • ورنه عالم
پر از نسیم صباست • فلما نظر كل من له دونه • الا فنون صفاته وشئونه • وتالف از تازه
وتاره فی باسقات فنونه وغصونه • هردم ازین باغ بری می رسد • تازه تر از تازه
تری می رسد • موفق ارجمند را چنان سزد كه در مطالعهٔ صحایف لطایف وظرایف مصنوعات
از ادراك دقایق حقایق حكمت صانع غافل و ذاهل نشود تا مصداق بهٔ شان نزول توبیخ
وتعییر وكاین من آیة فی السموات والارض یمرون علیها وهم عنها معرضون نگردد •
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود • هركه فكرت نكند نقش بود بر دیوار •
میلنادكی سعادت به چشم • كه درچشم دل میل غفلت كشد • كثرت تنوعات و تطورات
مظاهر و تاثرات اجلی حجج و بینات وحدت مبدع قادرست ان فی خلق السموات والارض
واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب لبیب هوشمند را سزاوار نیست كه بملاحظهٔ
از مشاهدهٔ اجمال باكمال واحد حقیقی باز ماند گرچه پر آفتاب گشت این شهر • زان
میان نیست جز یكی مشهور • اصل این كل و جزو یكیكلمه است • خواه توریه خوان و خواه
زبور • یار نزدیكتر بتست ز تو • تو ز نزدیك او جدایی دور • و چون مبین و
روشن گشت كه مراد و محبوب ارادت ازلی و محبت اصلی اظهار كمال و ظهور جمال بی
زوال بوده بحكم الاصل یسری فی الفروع افراد كاینات و آحاد مبدعات علی تفاوت
الدرجات وتباین الطبقات مجذوب بها بر طلب كمال و محبت ظهور مجبول و مفطور اند
خواه با خبر و خواه عدیم الشعور اند • از بند عشق هیچ دلی رستگار نیست • شادان
باد هر كه تا این مژده شاد نیست • نه هیچ لاله برست ازین باغ • كه بود مرورا
از عشق بو بهی • علی الخصوص اشخاص نوع انسانی كه از مؤیدات فواید عطای سبحانی
باصناف مزایا مخصوص گشته بعز كرامت ولقد كرمنا بنی آدم ممتاز اند و بشرف

اختصاص

اختصاص لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مشرف و سرافراز • خرد جانوریه زدوده پدید
كه مردم تواند بیزدان رسید • چو گنجیست در خونهٔ پیكری • درو وایزدی دانش
از هر دری • درین گنج را هر كه یابد كلید • درو راز یزدان آید پدید • چه نالش
اشد آنی به هستی هر چند كافهٔ ذرات كاینات را فراز رسیده • وسعت وسعت رحمة
كل شیء هیچ چیز را محروم نمانده • هر ذره كه در دایرهٔ قسمت اوست • بر حاشیهٔ مایدهٔ
نعمت اوست • در سینهٔ ذره اگر بشكافند • دریا دریا جهان جهان رحمت اوست
اما بحسب قابلیة اوكی كه ارزانی داشته فیض اقدس لست هر نوعی و صنفی از انواع مكونات
واصناف موجودات از خزانهٔ اعطی كل شیء خلقه ثم هدی بعطیهٔ معین اختصاص یافته
و بموهبتی مخصوص معین شده عز من قال وان من شیء الا عندنا خزاینه وما ننزله الا
بقدر معلوم • در باغ تو هر گلی برنگی دگرست • و چنانچه غلیان مثل در اجزاء عالم كه
مذكورست • پشت سپه گران سواری دارد • جامعیت جمیع خصوصیات بموجب
وعلم آدم الاسماء كلها مخصوص نوع عالی آستان متعالی مكان انسانست
خود تو باری دگری عشق تو كاری دگرست • كل من فی جانك خاك بهواك
لكن • انا وحدی بكل من فی حماكا • زهی كه در جامع جامعیتش خطیب ترحب
انی جاعل فی الارض خلیفة خطبهٔ خلافت حضرت الهی بر منبر فضل نامتناهی بنام
او خوانده عباد و صوامع لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون بر مصلی
فقعوا له ساجدین بسجده در افتادند • زان بدعا ما بوجود آمده • جملهٔ عالم
بسجود آمده • بر در آن قبلهٔ هر دیده • منور شده سجدهٔ منظور دیده • و در دار
الضرب وضربنا لكم الامثال سكهٔ نقد عقد بیعتش را محرب وسخر لكم الشمس والقمر دائبین
باسم و رسم خدمتش در ممالك افلاك روان شد • هر بام برین بام نهند مهر
چراغی • تا بهر منور شده در خور دل تو باشد • شبها زافق چهره فروزد
مه تابان • تا مشعلهٔ عاشق شبگرد تو باشد • آمد نمش تا رفیق تو اند • چون
خسان بر مجبین زراه نثار • وهم از نتایج سعت جامعیت و جمع مقابلات تواند
بود كه درعرضگاه انا عرضنا الامانة علی السموات والارض بار كه آسمان و زمین
با وفور قوت و تمكین از حمل آن ترسیده ابا نموده اند و با ضعف خلق
الانسان ضعیفا پشت وحملها الانسان پیش داشته • آسمان بار امانت نتوانست
كشید • قرعهٔ كار بنام من دیوانه زدند • بلای عشق تو بار لیست بس گران
وشرف گرفته است بگردن زهی ظلوم جهولا • ولهذا محبتی ازلی كه بوده و
نموده قاطبهٔ مخلوقات چنانچه سبق ذكر یافته مطلقا نتیجه آنست یا انكه اثرش

و وجود ساري و حكمش بر همه جاريست در كون جامع انسان • بر عرش كمال استوا يافت
پرتو خورشيد عشق بر همه تابد ولي • سنگ بيك نوع نيست تا همه گوهر شود • فرشته
عشق نداند كه چيست قصه مخوان • بخواه جام و گلابي بخاك آدم ريز • والبحاث حتي
كه در منتج اسرار حضرت اسم باطن متوجه ظاهر بود و در بن مظهر مكرم يكي كمال بليغ به
بظهور آمده بر وفق سير دوري كه نهايت آن رجوع بيدايت باز از ظاهر متوجه
باطن شد و متعلق بان • اي ظاهر تو عاشق و معشوق باطنت • مطلوب را كه ديد
طلبكار آمده • و عروس صدق اين معني از امعان نظر در مصدوقه نص يحبهم
و يحبونه بر ديده بصيرت طالب صافي سريرت جلوه نمايد بشرط آنكه فهم ارباب را يد
و ذوق فيض مساعد آيد و اگر نه زينهار تا تخيلات فاسده و توهمات باطل بحوالي خاطر
راه ندهد كه دلايل نقلي و عقلي را محامل بسيار است و تميز معاني ذوقي بذريعه
تدبير و تحرير بغايت دشوار • هر كسي را كه ز تحقيق سخن بوئي نيست • بشناسد كه
سخن را بجز اين روي نيست • اي دوست حديث عشق ديگر گونست • و ز
كيل سخن حروف اين سخن افزونست گر ديده دل باز گشايي نفسي • معلوم
شود كه اين حكايت چونست • و لنرجع الى ما كنا فيه اگر در مضمون مقدماتي كه تمهيد
يافت تاملي سزا كرده شود دريابد شبهه بوضوح پيوندد كه داعيه ظهور و طلب
كمال كه هيچ آفريده • در هيچ حال از آن خالي و عاطل نيست هر چند بعضي را
بآن شعور حاصل نه در اشخاص نوع انساني كه اظهر و اكمل تواند بود و ظهور آثار
آن در نشئه حاجات نشان از ايشان اشمل و اوفر • خورشيد بهر برجي مسعود و بهي
باشد • ليكن كه رفعتي بود در برج حمل دارد • همه خوانند همين روز كه من ميخوانم
همه بينند نه اين روي كه من ميبينم • لاجرم هيچ فردي بموجب اقتضاي استعداد
فطري اصلي و معدات كسبي عارضي كه نفوس را بسبب مجاورت اتصال بدني
طاري ميگردد كمال خود را امري از امور كلي يا جزئي زيبا خيلي تصور كرده
روي همت بسوي آن دارد • هر چه از آنست طفيل آن مي شمارد و لكل وجهة هو
موليها • كس نيست كه نيست ميل او سوي شما • و آشفته چو زلف نيست بر روي شما
ليكن بطريقي دگر آيد هر كس • افتان خيزان بكعبه كوي شما • و چون نيك بنگري كه در
مقاصد جويندگان و صورت توجه طالبان و پويندگان در واقع متنوع بر
تفاوت و تغاير قابليات متنوعست هر كسي آنچه مطمح نظر همت ساخته البته مقتضاي
قابليت تواند بود و هر آيينه در آيينه ادراك او بجز صورت روي نموده باشد و
با تجلي بسوي جهر گشوده صد هزار آيينه دار ذرشاهد روي من • روي بر آينه كارد

جان در وي پيدا شود و اگر محدره كمال عرضا نسبت ببعضي بصورتي جلوه گر آيد كه لطما
بقباحت موسوم گردد و بنجاست منسوب شود چون طالب ديده لسان استعداد
او خواهد در رغم او بغايت خوبي و نهايت محبوبي • عشق اگر زيبا بود معشوقه گو زيبا
مباش • و اگر بر خلاف مطلوب خويش يابد و اگر چه از نور حسن و بهار نضارت
آن نمايد بچشم او رنوي اغوش نيايد و بديده پندارش قبيح نمايد • بس دلكش است
قامت سرو سهي ولي • جز ميل روي گل نبود عندليب را • من چون نگيرم كه روي
دگر خوش مي كند • اين چشم دل كسيه كه بروي تو خو گرفت • و از اينجاست كه
ستوده يكي نكوهيده ديگريست و مرضي و مرغوب جمعي مكروه و نا خوب طايفه
هر كسي در بهانه تيز هش است • كس نگويد كه دوغ من ترش است • كل حزب بما لديهم
فرحون باز نبطي گفت كه صحرا خوش است • گفت شبت خوش كه مرا جا خوش است
اما بنص قاطع و ما يستوي الاعمى و البصير و لا الظلمات و لا النور و لا الظل و لا
الحرور اشيا را في نفس الامر سمت مساوات ثابت نيست و منكر تفاوت مراتب و درجات
جز مكابر و جاهل نتوانند • نه هر گيا چو گل است و نه هر گيه يا قوت • نه هر چه عنبر بود
تراب مدام • نقد دغل را كي بود خاصيت زر طلا • جز مهره هر كس كشد در رشته
در عدن • باشد قاصب هرين مخالف لاعب كي كند • ديگر كند و باشد سنه در معرض
سرو چمن • مطالب و مآرب گوناگون كه هر يك نزد صاحبش بعين رضا ملحوظ شده
و طالبش بنيل آن مبتهج و محظوظ گشته في الحقيقه در سلك تساوي منتظم نيست بلكه عظيم
ما بين القدح و بيشتر از حد متفاوت المراتب است چه از اعلي عليين عزت و سعادت
ابدي تا اسفل السافلين ذلت و شقاوت سرمدي عرض اين تفاوتست • عقل
بجانان ديگر داند شناخت • چشمه حيوان زنم با ريگ بين • و چه جاي اينست شاه و حاريان
مقصبان سبق كه باحراز غايات كمال فايز نه در مضمار فضايل و مزايا متفاوت افتاده
و بمؤداي فضلنا بعضهم على بعض بر اين دعوي برهان صحيح و مدارج معارج صاعدان
اعالي كه بمرقات مناوات متوالي قدم شوامخ هم را مواطي اقدام ساخته اند در ارتفاع
و انخفاض متخالف آمده و مؤداي و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات مرين معني را
چابان صحيح • خدايي كه بالا و پست آفريد • زبر دست و هر دست آفريد • يعني
ببين خواص و اشراف كه بجلسا افعال و اوصاف مذكور مشهور مي گردند دگر روحي
تواند كه از ساير بني نوع برفعت مقصد و عزت مطلب ممتاز و محقق گشته مسيح
انظار مقصد و همت ايشان غير از قلل شامخات كمالات حقيقي نباشد و آنچه مروي
از بعض اكابر است كه هرم همه مرئي جهان از نسل باين معني ناظر است • هر كسي

تمام در طلب همت همت • وانکه بتحصیل روان در طلب جوست جوست • و چون باستشهادت
ذوی عدل شرع و عقل ثابتست که انسان هر چند ازلی نسبت ابدیست و باآنکه داغ حدوث
بر جبین وجود دارد فروغ جوهر بقاش بر سرمدیت کمال حقیقی به حقیقت بر فضیلتی
اطلاق توان کرد که با صاحبش ابد الآباد بماند و هجوم حوادث و تطرق نوازل
عواید مؤاید و میامن محاسن آنرا عرصه فنا و زوال نگردانند • بر هم چه بندی این چه
فانی بدست حرص • چیزی بدست کن که نه از عرصه فناست • و از کمالات اضافی آنچه
ظهور رشش عامتر و مدت بقاء آثار رشش بیش و دوام تر • و مشابهتش با کمال
حقیقی تمامتر • این عمر عزیز صرف در چیزی کن • کانگاه که این نباشد آن باشد •
و چون انسانرا با تیقن خلود و وجوب سرمدیت وجود دوام حیات و امکان ثبات
درین مرحله پرآفات از قبیل ممتنعات و معقوله مستحیلات است حرص بقاء ذکر
جمیل که عقلا آنرا عمر ثانی گفته اند • سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز • مرده آنست
که نامش بنکویی نبرند • جان پرور طبایع اکابر و اصاغر گشته که اندیشه آن بخواطر
ضمایر و خواطر شده حتی زمره برگزیده و آتیناهم الکتاب والحکم والنبوة که اشرف
انام اند علیهم الصلوة والسلام جلساء نبوت در خلوت سرای خلق هنگام تلاوت صحف
دعوت و مسئلت این مواهب کرامت منزلت را فریده عقد کرایم مواهب ساخته که رب
هب لی حکما والحقنی بالصالحین واجعل لی لسان صدق فی الآخرین واجعلنی من ورثة
جنة النعیم • انما دخرت جمیل الذکر وزت بها • تهوی قلوب اساطین العلا ولها • نعم
و قال خلیل الرب واجعل لی • لسان صدق فی الآخرین حین دعا • لاجرم ارباب
علو همت که صحیفه مجد نشانه فرمان ان الله تعالی یحب معالی الهمم مرقوم شده همواره در ادخار
ذکر جمیل و التذاذ نام نیک جهد مستطیع مبذول داشته اند و سعی بلیغ فرموده
بمرور قرون و زمان و عهد و اوان در ابقاء رسوم ستوده و ادامت آثار محموده بانواع
رسایل و اصناف اسباب و ذرایع توسل جسته اند و توصل نموده اند علما و حکما
و فضلا و ادبا که مصلی و مجلی سابقان مضمار نبوت و رسالت و وارثان ایشان
که العلماء ورثة الانبیاء صرف عنان همت بنحو تفضیل تحصیل دانش و اجیاد السنة
بحدیث صحیح و منطق فصیح و حکمت صریح انواع علوم را با اصولها و فروعها بنحو تر
مهیای تدوین کرده اند و بدیع معانی را بر روشن ترتیبی در معرض بیان و صدد
تبیین آمده و در مواقف هر کلام شرح مقاصد اتمام و اهتمام بدستوری کرده
که وجیز و بسیط عبارات و استعارات بتوضیح و تنقیح فصلی از آن باب وفا نماید
و در مقامات ارشاد و افاده کشف اسرار بذل و اعاده برنهجی نموده که تلخیص و صنع شمه

ازان

ازان مبین خامه بر صحیفه نامه ببالها ثبت نتواند و در رفع معالم تنزیل انواع حجج و دلایل
براهین ابداع فرموده اند و در فتح باب تفسیر و تأویل اصناف قواعد و قوانین
اختراع نموده ضوء مصباح ارواح را که از لمعات مشکات و نفخت فیه من روحی مشعل
مقتبسات فنون علوم حقیقی نظری مبین و مبرهن گردانیده و احکام اساس اشباح
را که بمثابه حضرت طینة آدم بیدی ابدوه عجایب المخلوقات است اقسام صناعات فکری
علم رتبه و معین ساخته صحاح عقاید را که قانون شفا و نجات نت باشارات شافیه
و تلمیحات کافیه مقرر و محرر داشته و ریاض ملل و نحل را که مشرع و منبع عیون
عوارف و معارفست بر شحات ینابیع ابکار افکار محضر و شاداب داشته نسخه
روضه رضوان و انموذج گلستان فردوس و بوستان جنان گردانیده مجمل
و مفصل مصنفات شان جامع اصول هدایه و حاوی فروع درایت گشته و مختصر
و مطول مولفات شان مفتاح کنز دقایق و ایضاح رمز حقایق آمده ذهن دقایق فهمان
که مطالع طوالع بینات عقلی و نقلی است بسط موائد فواید بعجایبی کرده که شمس منیر با
آنکه حکمت اشراق فن اوست در مراصد اقتباس و استرشاد مترقب و مترصد است
و طبع نقادشان که کشاف معضلات ریاضی و طبیعیست نصب سلالیم تعالیم بنهایتی رسانیده
که بدر مستنیر با آنکه اشعه شمسیه ضبط نموده در طی منازل و مناهج طلب و اجتهاد
مقتفی و مجتهد می باشد • هر چند بدر اشعه شمسیه ضبط کرده • تمهید اصول است نصف تعلمشان
خورشید که حکمت اشراق فن اوست • در بند استفاده ز فیض تعلمشان • و مساعی
مساعی مشکوره و دواعی محمود گرسته و قولیشان را بر حواشی صحایف مجمع اللطایف
جهان مزبور و مسطور گردانیده اند و ثنا و افزوده تاریخ زمان و دیباچه
منشور نامه دوران ساخته اند رضی الله عنهم و رضوا عنه و همچنین سلاطین نامدار
پادشاه عدالت و امصار و تشیید قلاع و حصار و منابر شعار مضمون • ان آثارنا
تدل علینا • فانظروا بعدنا الی آثارنا • بر کتابه ایوان غرایب نگار رود نگار نگاشته
اند و رایت اشتهار و افتخار بر قمه نه قبه دوار افراشته و همچنین دارو سخار
امرا و بزرگوار و علما و وزراء رفع مقدار با حداث و ابداع بقاع گردون ارتفاع
و اختراع انواع ابنیه کثیر الانتفاع مصدوقه حدیث صدقه جاریه بر اوراق پایدار
لیل و نهار ثبت کرده و مبارزان میدان جلادت که اسود غیلان بسالت و شیران
بیشه مردی و شجاعت بوده اند نقد روان جان را در من یزید اختیار و امتحان
نقش نیک نام ساختن بجارات باربح و معامله بی سود شناخته اند که • مرا نام
باید که تن مرگ راست • و سابقان مضمار کرم که در انتهاج منهج فتوت و مروت

سابق دم قد قُمْنا و ثابتُ علق تقلیب حال را که شفق روحست و من قتل دون ماله فهو شهید
وسیلهٔ انشای محمدت و شاکر دانیدن فوز عظیم دانسته که • بسم نام نکو میجزی زبان
نکنی • برین جاکه ز مردم جهین همی ماند • وچون نام ظهور و اظهار که منوط و مربو
طست به شعور و اشعار پی سخن طلب نیست • خط هر اندیشه که بنوشته اند • بر پر
مرغان سخن بسته اند • پی سخن آوازهٔ عالم نبود • این همه گفتند و سخن کم نبود •
ور لغت عشق سخن جان ماست • ما سخنیم این طلل ایوان ماست • والیان خطهٔ سخن
وری که ناصیهٔ الویهٔ هنرپروری و فضل گستری ایشانند و رهروف منصدی
تدوین دواوین شده اند و متوجه تالیف و تبیین شده اند کتب و رسایل سحر آیین
گشته و لعبارات انیق و استعارات دقیق و جزالت الفاظ و سلاست ترکیب و غرایب
معانی و حدایق ترتیب داد فصاحت و بلاغت بنوعی داده که مزیدی بران متصور
نیست • روح از نهیب آنکه حکم و حی منزلت اند در فند بسجده که سبحان الم یزل
ناشران زواهر جواهر منثور پایهٔ نثر از نثره گذرانیده صیت طنطنهٔ ان من البیان
سحرا در گنبد نه سپهر انداخته اند و ناظمان عز و در منظوم رتبهٔ شعر بشعری
رسانیده رایت منقبت آیهٔ ان من الشعر لحکمة بر ذروهٔ مواشا فتح و اشتهار
افراخته • بلبل عرشند سخن پروران • باز چه مانند بدین دیگران • ز آتش فکرت
چو پریشان شوند • با ملک از جملهٔ خویشان شوند • پیش و پسی بست صف کبریا • پس
شعرا آمد و پیش انبیا • و چون اصول ارکان سخن یعنی حروف که ظروف معانی اند
ار ابکار اسرار نهانی بل حاز لا فکار انوار سبحانی که از وراء سرادقات قدس
لا مکانی تنزل فرموده بحسب مشاعر انسانی من حیث الصورة دو گونه ظهور
داوند البصر و السمع گاه شیرین صفت بر کشیده بر خط سوار شده کالبدر یسری
تحت اذیال الدجی مکتوب اولی الایدی و الابصار بنظر مردوران مناظر من ابصر
فلنفسه میکن والله و گاهی سلیمان آسا در مهد بر امواج تموج هوا لسبه •
چو برگ گل که بباد صبا در آویزد • پیام اهل ذکر بمسامع حاضران بی مع اولی
السمع و هو شهید میرسانند و بر وفق هر یک ازین دو شعو یعنی سمع و بصر که لدی
الامعان مناط ارتباط نفوس بظاهر و باطن او باطنا همین در حاسهٔ ثریا لیت
حروف را طوری از حملی معین شده و در هر طوری بهزاران لباس جلوه نموده
و در ضمن این سخن روشنی و آشنایی بسی غوامض معارف و اسرار پنهانی منطویست
و سیاق مقام و مساق کلام از توضیح بیان آن آبی و الله اعلم بالحقیقة آیاته لیس کمثله
شی و هو السمیع البصیر و بطفیل هر یک ازین دو تجلی سر آن اصول منزله را در موطن

صورت

صورت مؤثر شده اسالیب اعاجیب ظاهر گشته و اطوار منیر و کمالات با نهایت غایات
رسید صورت رقمی کتابی را خطوط متنوعه باوضاع مختلف در سایر احیان و ازمنه
معهود و مضبوط داشته اند و استجماع ضمایم و متممات آن را مرضوب اشکال
و رقوم و صنوف نقوش و رسوم بکلک بصارت و مهارت بر لوح تصویر و
تسطیر نگاشته بلند دبستان تعلیم خانهٔ علم بالقلم علم وار کرسی و طلب استوار
بر میان بسته بفرق اهتمام در اتمام این صناعت فرخنده فرجام قیام نموده و ام نموده
اند و در استیفا وجوه حسنش که در مدینهٔ علم آن را کلید رزق خوانده اشارت علیکم
علیه السلام
بحسن الخط را امتثال بر خط اطاعت نهاده خامهٔ اجتهاد را بشق انفس مشق کرده
و بر مقط طاقت قط زده بعزم جزم پی تألیف قصد عمر در ملازمت مشق و
مشابرت بر ملا عمارت آن از عنوان بپایان برده اند و آن ملکهٔ روحی جانی را
که بر بدید بالا دمان و تنقص بالرنگ در شان او ستا بصدق همت و فرط
ادمان باقصی مدارج امکان رسانیده • سنان قلم در ستون بیان • چو کم زند جران
جانذ جهان • چو انگشت را داس وش خم دهند • بسی خرمن از فضل برهم نهند •
عطاروش و خوشه چین از شعف • نه پیچی که در خوشه یابد شرف • و جهة تتمیم و تکمیل
فن و استیعاب شعب و افنان آن اقسام اقلام متنوع از اصول و فروع ابداع
نموده هر یکی را ضوابط خاص و شرایط مخصوص اختراع کرده طبایعی و لوان ما فی الارض
من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر سطری بل سطریا از درج بدایعش
بر لوح تحریر درج نتوان کرد و ثلث را کرام الخطوطاست اگرچه تفصیل ام ثلث
میباشد که قلامه الثلث تمام نصاب خوبی و زیبایی از وی داشته اند و قواعد محقق
که بواسطه مسطحیت حروف و درستی اشکال آن با کتابت تنزیل آسمانی ملایمتی بینا
محقق دارد و فی الحقیقه حقیقتاست برعایت حق اتقان و اتقان بی غبار ریحان و محقق
گردانیده نسخ را که بالنسبهٔ لطف طبیعت آتش نسخ نسخ کلک آزمایان حبیب محقق است
بخیشی نگاشته اند که ریحان روضهٔ انظار آمده و ریحانهٔ قلوب اولو الابصار
شده و ریحان را که ریحان بستان اوراق و شقایق حدایق احلاقت بحسنای
بجبینهای گشاده و دلهای بهوش دافره جبینها گشاده و طرها نهاده جنان آراسته
اند که طره آتش طرهٔ ریحان خط خوبان گشته و لطف حرکات غمزهٔ آتش خط نسخ
بر ورق ریاحین لیبانتن جنان کشیده و توقیع و فیع بقدر بدیع طرز را مزید
الکلام و اتقان موشح و محلی گردانیده و رقاع که بیرایهٔ رقاع و مکاتیب است از لطافت
تعلیق و سلاست تحریر و تمتین درین طوامیر روان گشته و حیا کل امثله و مناشیر را

جان بخشیده قلم مشکین کاشانه اصول را باین تفصیل در صدد تکمیل آمده اند و در ضبط قواعد
وضوابط هر یک شرایط تحسین و تفضیل بأقصی الغایة مرعی داشته و چون بسبب عموم احتیاج
وفنون تشعبات تطرق واندماج این شغل خطیر ضروری در هر وقت مقتضی امری بود فروع
بسیار مخترع شده و هر طایفه طریقه وطرزی که باشارت طبع سلیم و ذوق مستقیم
با غرض و مقصود ایشان نوع ملایمتی و زیادتی مناسبتی داشته بجد کمال و اعلی
مدارج استکمال رسانیده مطرزان حلل لطافت شعار اشعار و خطه طرازان نمایش
عرایس اخبار و احادیث نسخ تعلیق را بطرقی تعلیق کرده که ناسخ ارژنگ مانی و نسخه نگارخانه
چین گشته و سرتران سباق سیاقت و مبارزان میادین دواوین در انشا
طرایق تعلیق ید بیضا نموده بجهه دستی قصب سبق از سابقان صناعت براعت
ربوده اند و باریک بینان خرده شناس با وجود تدقیق اعتنا موفور داشته غبار را
بدقتی نگاشته اند که خرد خرده بین بجوای من غلام آن خط سبزم که گویی مورچه
پای مشک آلوده بر برگ گل نسرین نهاد و منتظم گشته و بلندرایان بالادست
شواهق قلل یاقوت و منابت را مطمح نظر اهتمام ساخته بکتابت کتابه رتبه خط را
رفعتی بخشیده اند و پایه حرفت را بلند گردانیده خطی که برکتابه صد لطف شد نگار
آمد کتابه شرف قدر انتهای ره و از برای استقصاء توابع و لواحق فن اقسام
قلم گذاری و رقم نگاری از تصویر و تذهیب سایر شعب و تفاریع آن
بغایت قصوی و درجه علیا رسانیده و گذرانیده اند ● بصورت گری چون برآرند
دست ● شود عقل مدهوش و فرزانه مست ● نمایند صد سحر جادو شکار
ز نوک مو همچو مژگان یار ● هر آهنگ تذهیب جدول کنند ● بزد زر خورشید
اگر حل کنند ● و کرشمه لوح پیکارشان ● نگردون برد بخت بیدارشان ●
ملک شان دهد تحفه از روی مهر ● ز رانجم و لاژورد سپهر ● این جمله به
بتقریب صورت رقمی کتابی چو دکه ● یکی از دو مجلای صوری اوست ظاهر شده و
بجسد دیگر مجلایی که صورت تلفظی کلامی خواهد بود چون کیفیتی است مسموعه که
عارض صورت می شود فحص و پژوهش از تحقیق حال صوت و بحث از خصایص
ولواحق آن مطمح انظار افکار عقلا و حکما و مسرح عقل عقول فحول عقلا واذکیا
گشته فن موسیقی که از امهات و اصول حکمت ریاضیست تدوین کرده اند
وعلمی و عملی انرا مضبوط بقواعد و قوانین و فنون شعب و فروع بدیع آیین استخراج
واستنباط نموده و چون ملاک و مرجع علم موسیقی نسبت عددیست و نسبت بواسطه
استدعا ملتبس از خصایص کثرتست و کثرت موقوف بر امتیاز بضرورت

صورت را

صورت را تا انکه بر آحاد از غایة الامتیاز که مبدأ نغمه و نکته توانند بود با مبحوث عنه ارباب
این صناعت تواند شد وظاهر ترین حالتی که اصوات از حیثیت مسموعیت بآن ممتاز
می شوند کیفیتیست مسموعه که صوت را بسبب نسبت بعضی چو میان بالعرض طاری میگردد
وعلمای اصطلاح انرا حدت و ثقل خوانند و فرس حدت را زیر میگویند و ثقل را
بم و احیانا بتیزی و پستی همان معنی اراده کنند و شک نیست که آن کیفیت مسموعه
تا زمانی که از قدری محسوس باشد بیک و تیره درنگ نکنند تفاوت تمیز اصوات
در حدت و ثقل بحیثیتی مدرک نگردد که نسبت میان ایشان کما ینبغی در توان یافت
بنا بر این مقتدیان مدونان این فن بدیع آیین با صوت درنگ مذکور اعتبار
نموده اند تا متعلق ابحاث مقصوده ایشان تواند بود و آنرا نغمه نام نهاده و تعریف
کرده اند که النغمة صوت لابث زمانا ما علیه حد ما من الحدة والثقل و بعضی قید محزون
الیه بالطبع زیاده کردن واجب داشته اند و مع هذا ای تعریف چنین باشد
که نغمه آوازیست که زمانی بر یک نوع از حدت و ثقل بماند و نفس را بالطبع بان
میل باشد و چون قید اخیر مخرج نغماتیست که مخالف طبع افتند و محزون الیه نباشند
از یاد آن موجب فساد تعریف میشود و مانع جامعیت او و چون حدت و ثقل از
از امور نسبی است هیچ صورت در حد ذات خود موصوف بثقل و حدت نشود و تا
نسبت او با دیگری ملاحظه نرود نه حاد بر و اطلاق توان کرد و نه ثقیل و لهذا یک
آواز معین شاید که هم زیر و هم بم باشد نسبت با دو آواز مثلا صوتی که از نصف
وتر مسموع گردد نسبت بانکه از ربعش سماع رود بم بود و نسبت بانکه از مطلق
آن شنفته شود زیر پس هر صورت که با صوتی دیگر منضم نگردد چنانکه نسبة
میان ایشان ادراک کرد آنرا نغمه نخوانند و ازین لازم نیاید که یک صوت واحد نغمه نباشد
چه ممتنع نیست که شی واحد را اسمی مخصوص باشد بشرط انضمام او با غیر چنانکه مقدمه
بعرف اهل میزان که ایشان یک قضیه را مقدمه می نامند باعتبار انکه جزو قیاس
شود و تا ملحوظ انضمام او با قضیه دیگر ملاحظه نباشد اطلاق مقدمه بر او
نکنند پس هرگاه که دو صوت مختلف در حدت و ثقل باهم اعتبار کنند هر یکی نغمه
باشد و هر دو با هم بعدی چه از کلام قوم چنان مستفاد می شود که بعد تألیف
نغمتین مختلفتین است و اکثر فی الحقیقه عبارت از نسبتیست که میان دو نغمه واقع شود
و ذکر صاحب حضرت را بتأمل در آنچه گفته شد معلوم گردد که نظر یکه مؤلف
شرفیه در تعریف نغمه ایراد کرده است منظور بعنایات واصلاح او در نسبت و چون
عرضیست غیر قار الذات که اجزاء او در وجود باهم جمع نمی شوند و درنگ او زمانی

[illegible] ← ×

برحدی بر حدت و ثقل از ضرورات تحقیق نغمات است از برای تحصیل لبث و درنگ مذکور
انواع آلات استنباط نموده و اختراع کرده بعضی ذوات النفخ و بعضی ذوات الاوتار
چه در آلات ذوات النفخ هوایی که از فم نافخ بشدت و عنف مندفع میگردد و بر
اطراف و جوانب تجویفات آلت میزند و بسبب صلابت جرم آن باز گشته دیگر با او
متصادم می شود و ما بین واسطه تموج هوا در تجویف آلت زمانی متردد می ماند ترددی
مستدیر مستطیل و نغمه حادث میگردد و بحسب تنگی و فراخی تجویفات آلت و سعت
و ضیق ثقب و قرب و بعد آن از فم نافخ تفاوت در حدت و ثقل پیدا می شود که
سعه تجویف و سعت ثقب و دوری آن از فم نافخ موجب ثقلست و مقابلات
اینها موجب حدت و در این قسم شدت و ضعف نفخ را در تفاوت حدت و ثقل
مدخلی تمام هست و لهذا از هشت متعدد زیاده از هشت نغمه اخراج می توان کرد
و در ذوات الاوتار وتر از قرع مضراب حرکت میکند و بر هوا میزند و تموجی
در وی پیدا می شود که سبب صوتست و چون وتر بعد از قرع زمانی اهتزاز می یابد
و می لرزد و قرعات متصله نسبت با هوا واقع میگردد و تموج آن تا او زمانی باقی
می ماند و نغمه حدوث می یابد و بحسب طول و قصر و غلظ و دقت و تمدید و ارخا
وتر حال ثقل و حدت اختلاف می پذیرد چه درازی و ستبری و فرو گذاشتن وتر
موجب ثقلست و کوتاهی و باریکی و محکم کشیدن آن مستلزم حدت و بوسیله
بعضی ادوات مذکور و غیر که جوهر پیکر آن افضلی زناتی و صلابتی باشد چون ظروف
چینی و حلبی احداث نغمه می توان کرد بسبب صوتی که از قرع آن حادث می شود
قریبست بآنچه در ذوات النفخ گفته شد و تصرف در حدت و ثقل آن باز دیاد و
انتقاص آب متعین میگردد و اما حدت صوت انسانی که از شدت قرع هوا
مقترن اجزای حلق و حنک را متولد می شود چون باختیار مصوتست لبث و درنگ
آن متعلق بارادت اوست و چون بایها اسباب و وسایل بر احداث نغمات متواتر
متواصل قادر و متمکن گشتند شروع نمودند در تألیف و جمع آنها و در ترکیب
کلا سطقسات اول حروف که از انضمام حروف کلمات حاصل می شود و از کلمات
کلام مفید متألف می گردد و از اجتماع طایفه از کلام که میان ایشان تناسبی و
مناسبتی و را و آن هزاله و مراتب باشد مقاصد تام و اغراض خواص و عوام مؤدی
میگردد و گزارش نمی پذیرد در تألیفات موسیقی عنصر اول نغمه است که از
ضم نغمه با نغمه بعدی حادث می شود و از ترکیب ابعاد جمع متحقق میگردد که
بوف اول این عدد دو نغمه چون از دو متجاوز شد آن جمع گویند و اقلش سه نغمه

تواند

تواند بود که هر آینه مشتمل باشد بر دو بعد و جمع بحسب تشبیه مذکور در مقابل کلام مفید
افتاده که اشتمال آن بر کم از دو کلمه صورت نه بندد و بعد از آن از اجتماع طایفه
از جموع که میان ایشان توافقی و تلایمی باشد لحن که غایت قصوی صناعت در
حیز حصول می آید چه لحن در عرف معرفت مجموع نغم مختلف در حدت و ثقل که
میان ایشان ترتیبی ملایم مرعی باشد و جماعتی قید مقارنت الفاظ دال بر معانی
زیاده کرده اند و گروهی رعایت اوزان ایقاعی با محافظت ازمان ایقاعی بر آن
افزوده و از امعان نظر بر مجاری این مقدمات روشن گردد که اساس
این علم و مبنای آن بر تحقیق امر ابعاد است و معرفت احوال نسب میان ایشان
و تمیز اقسام ملایم و غیر ملایم و ارباب صناعت در بیان حال ابعاد جهد مبذول داشته
جزویات آن را استقرا کرده اند و استقصا نموده و لذلک بعد یافته اند که صلاحیت
وقوع در تألیفات لحنی دارد و الحان غیر متناهی از آن متألف می شود و بر طبق اعداد که
اصول آن از یکی تا هشت و مراتب اعداد الی غیر النهایه از آن مترکب می گردد و آن بعد ذی
الکل مرتبه است که نسبت یک نغمه او با دیگری نسبت اضعافست چون نسبت چهار با
یک و بعد ذی الکل و الخمس که نسبت نغمتیش نسبت ثلثه امثالست چون نسبت سه با یک و بعد
ذی الکل و الاربع که میان دو نغمه اش نسبت ضعف و ثلثان چون نسبت هشت
با سه و بعد ذی الکل که احدی نغمتیش ضعف دیگریست چون نسبت دو با یک و بعد
ذی الخمس که یک نغمه اش مثل و نصف دیگر نغمه است چون سه با دو و بعد ذی الاربع
که نغمتیش نسبت مثل و ثلث واقع شد چون نسبت چهار با سه و بعد طنینی که یکی از دو
نغمه اش مثل و ثمن دیگر است چون نسبت نه با هشت و بعد مجنب که اکثر قوم آن را
باسمی مخصوص موسوم نگردانیده اند و صاحب ادوار بعد ح ازان تعبیر کرده
و نسبت یک نغمه او با دیگر نسبت مثلست و یک جزو از پانزده جزو تقریبا چون
نسبت شانزده با پانزده و بعد بقیه که آن را بعد ب هم گویند و نسبت نغمتیش نسبت
مثلست و یک جزو از نوزده جزو تقریبا چون نسبت بیست با نوزده و ابعاد
ثلثه اخیر که بعد طنینی است و بعد مجنب و بعد بقیه ابعاد صغار اند و باصطلاح اشیارا
ابعاد لحنی خوانند و آنچه در بیان نسب این سه بعد گزارش پذیرفت بنابر ظاهر
سخن صاحب ادوار است و تحقیق آنست که نسبت ابعاد سه گانه لحنی مضبوط نیست
چه هر سه از قسمت یکی بعد ذی الاربع حاصل می شوند و آن تقسیم بحسب ملایمت طباع
هر طایفه بطرق مختلف متصور است و هر آینه اختلاف قسمت موجب اختلاف نسبت
تواند بود پس بتعیین نسبت نغمات ایشان بجزم حکم نتوان کرد و بخلاف ابعاد کبار

که نسبت ایشان بران دیده که بیان کرده شد سمت اطراد دارد والله اعلم دیباچهٔ
جنگی که خواجه رکن الدین مسعود ساعدی جهة امیرزادهٔ اسمعیل ابن ابراهیم سلطان بسم الله
الرحمن الرحیم رب کما وفق سپاس بی قیاس که چون خلیل اخلاص در حرم اختصاص
برفع اساس آن قیام نماید و دلیل توفیق مساعدت فرماید مبادی توافق و تطابق با کریمهٔ
واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت واسمعیل دیباچهٔ امانی و آمال آراید و چون هنگام
عرض نجاح انجاح امش قلب سلیم لبها امید و بیم باواه ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم
برگشاید صدای اشارت اولئک الذین نتقبل عنهم احسن ما عملوا بگوش جان آید تحفهٔ
حضرت پادشاهی سزد که خامهٔ لطایف نگار اقتدارش دیباچهٔ مجموعهٔ نوع گرامی
انسانی را به وجههٔ تکریم لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم تزیین نموده و درین
نسخهٔ برگزیده مجمع صنایع و بدایع بلاوه بین ایادی و تکوین تضمین فرموده که فی
انفسکم افلا تبصرون و سر در من قال • و تزعم انک جرم صغیر • و فیک انطوی
العالم الاکبر • و ما احسن هذا المقال • ای نسخهٔ نامهٔ الهی که توئی • وی آینهٔ
جمال شاهی که توئی • بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست • از خود بطلب
هرآنچه خواهی که توئی • و از ینست که در منتج ابواب دیوان مناقب و فضایل این
منتخب کامل شامل حسن مطالع از خطاب کرامت انتساب یا آدم انبئهم باسمائهم خطاب
کمال یافته و در مختتم داستان اولئک الذین آتیناهم الکتاب والحکم والنبوة لطف
تخلص از محوای جلالت ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم
النبیین سمت استکمال پذیرفته سروری که نبی و پیشوای ثقلین آن خواجه که
چون رکن دین مسعود آیین باوج بعثت لاتمم مکارم الاخلاق برافراخت قاضی
قضاة حکمت و کان فضل الله علیک عظیما مجلهٔ قدرت ملت حنیفی را بتوقیع رفیع
الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی مسجل ساخت • محمد کاز ل تا ابد هرچه هست
با رایش نام او نقش بست • صلی الله علیه و علی آله الکرام و اصحابه العظام و سلم
تسلیما دائما کثیرا بر ناظمان فراید افکار و قلائد اشعار و سایر متمتعان از
فوائد شعور و موائد شعار پوشیده نماند که بیت القصیدهٔ مفاخر و مآثر انسان
که مجموعهٔ مختارات دیوان حدوث و امکان واقع شده فضیلت نطق است نطق
آدمی بهتر است از همه • بنطق او شبان نیفتد و کرنا ر مه • سخن تحفهٔ حضرت
داور است • سخن طوطی روح را شکر است سخن گنج اسرار را شد کلید • ز نور
سخن عالم آمد پدید • بشمع سخن روشنست این سرای • بدین و بدنیا ترا رهنمای
نگردد هویدا بشمس و قمر • بجز جسم و آن هم ببعضی صور • چو صبح سخن دم برارد

مسمی جامع البدایع
مسطری

یکیست

یکیست • چه صورت چه معنی چه هست و چه نیست • فروغ سخن مینماید عیان
چه نیک و بد آشکار و نهان • چه گویم که گفتار من نابراست • بوصف سخن کز سخن
برتر است • و هوشمند سخن شناس بی شبهه والتباس داند که سخن را درجات
سخنان ما شبیهان تفاوتی تمام و تفاضلی بیرون از حصر و ضبط او تمام هست
چه بعضی سخنان بحقیقت حکم اصوات حیوانات عجم دارد که هنگام عروض حالات و
سنوح هرگونه حاجات از ایشان صدور می یابد و هم سخن را در علو مراتب منزلت
و رفعت قدر مرتبهٔ الیست که قوت انسانی با وجود مزیت نطق به اتیان مثل آن
وفا نمی نماید ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا لاجرم سخن میان این دو طرف که غایت
نقصانست و ابتذال و نهایت شرف و کمال درجات و درجات بسیار از حیز شمار بیرون
و فنون اقسام مختلف و انواع و اصناف گوناگون دارد و لیس ظاهرست که از اقسام
کلام آنچه بحلیهٔ سویت و عدالت که قوام نظام عالم بالتمام بآن استقرار یافته که بالعدل
قامت السموات والارض بنوعی متحلی و آراسته است که از طرایق مدارک هر ذی ذوق
سلیم و طبع مستقیم در می توان یافت قسم شعرست چه در و مراعات معادلت و
مساوات میان جمیع مصاریع و ابیات باقصی الغایة کرده می شود و تماثل و تساوی
در قوافی و حروف روی کما ینبغی مرعی می افتد بسبب طباع اعتدال آیین را از کثرت
سماع اشعار توجه بآن مزید انس و الفت با فضیلت سویت و نصفت حاصل آید بنابر
همین لایق تر چیزی که از برای دفع سآمت و کشادگی خاطر در مجالس سلاطین کامکار
و پادشاهان گردون اقتدار بآن توسل نماید اشتغال باشعار تواند بود
بتخصیص پادشاهی که جبلهٔ مبارک او بر محض عدالت و نصفت مجبول است و ضمیر
الهام پذیرش در وقوف مراتب سخن و ادراک لطایف و دقایق آن بحیثیتی که
اگر چنانچه حسنت لی مداهنه گزارش یابد البته بر مبالغه و اغراق محمول افتد
و هو السلطان الاعظم الاکرم الاعلم جامع الخلافتین الصوریة والمعنویة تاج تر
السیف والقلم محرز قصبات السبق فی مضمار السلطنة والجلال مطرز علایب الدولة
والاقبال بطراز الفضل والافضال کافل مصالح الملک والملة بالعدل والاحسان
مظهر رحمة الرحیم الرحمان مغیث الحق والدنیا والدین ابوالفتح ابراهیم سلطان
خلد الله سبحانه ملکه و خلافته و سلطانه برکشیده که زواهر جواهر مفاخر و مآثر
اسکندر ثانی که در عقود الفاظ و معانی بر انگشت فصاحت و بلاغت نظامی بتمامی
انتظام یافته ریزهٔ چند ست از بحر زخار فضل و کمال آن پادشاه بی همال
در پایزال در رواج مناقب و مدایح کمالی که در گلزار اشعار براعت شعار

شاهنامه از نسیم انفاس فردوسی بمشام افهام خاص و عام برسد شعر البیت از
نفحات صفات و سمات آن ملک ملکی ملکات ملک مجمع انوار و رباحین ستایش
و آفرین مطلق ملوک و سلاطین که در ریاض و بساتین دواوین اولین و آخرین
بنظر قطعات موزون طبعان و اقش آیین در می آید از روی انصاف بی
خلاف مختصر سبزه ایست بر اطراف و اکناف گلشن اخلاق و اوصاف آن ماحی
رسوم جور و اعتساف خصوصا آنچه بفضایل عدل و کرم و ماثر تیغ و قلم باز
گردد بی شائبه تکلف و نقصان • کالی که زد و یافت تیغ و قلم • ز رستم نیامد از
یاقوت سم • چو خواهم که رانم زکلکش کلام • زبانم شود شق ز سهول مقام
زتیغش سخن کی بماند سلیم • که از کلکش اندیشه گردد دو نیم • دو دریا شمین
از کف راد شاه • ز موج کفش ملک و دین را پناه • و بحمد الله تعالی بحکم الولد الحر
یقتدی بآبائه الغر همت عالی نهمت پادشاه زاده عالمیان خلاصه محصول سپهر
انجم و امتزاج ارکان نهال فرخنده فال گلشن سلطنت و جهانداری دوحه
سعادت نخجه جویبار عظمت و بزرگواری • بزرگ همت بسیار دان اندک
سال • فلک سریر ملک گیرت سحاب نوال • فجسته ذات شریفش که همت حکمت
محض • مجسمیت ز الطاف ایزد متعال • ستوده وصف جمیلش زرحمت جمیلت
شکفته گلشن گلبنش از چشمه سار فضل و کمال • سپهر مهر ظهور آفتاب
سعد نظر • نهال روضه شاهی هلال اوج جلال مهبط انوار تاییدات
الملک المهیمن الجلیل مظفر الحق والدنیا والدین ابوالقاسم سلطان اسمعیل
بلغه الله فی ظل الوالد الماجد غایة ما یتمناه فی دینه و دنیاه پیوسته متوجه کسب و
تحصیل فضائل نفسانی و کمالات انسانیت و با وجود صوصن معظم اوقات
همایون ساعات بدانش آموزی و مناقب اندوزی که مسرح انظار عالی همم
و دیباچه مکارم و محاسن خواص بنی آدم بهمان تواند بود صرف میفرماید ما
شاء الله لا قوة الا بالله و از جمله بر طبق قضیه ابن الفقیه نصف الفقیه چون جوده
کلک گوهر نثارش در مضمار مشق از کاغذ غبار مشک انگیز دگر و تشویر بر
قضا دبیر تیر و دبیر تیر د بحری شعر گفتش که در اطراف جویبارش • خضر قلم بنیری
آب حیات یافت • و از مؤیدات سخنی که در شان سخن و فریدی اختصاص قسم شو
بتفصیل عدالت راستی گفته شد آنکه نتیجه معدلت و نصفتش که نسابه عنایت
ازلی سعادتمندان آن دور و زمان راسخ ارکان اعزه الله بالخلود والی یوم الدین
الموعود کرامت فرموده خاطر خطیر منیر و ضمیر منیر شاه زاده جوانبخت کامکار

که با دنیا ابد از عمر و ملک برخوردار • میلی کامل و التفاتی تمام باشعار گزیده و ابیات
پسندیده دارد • والشبه الی الشبه کالفیل یمیل • طبع موزون را کلام پاک
موزون در خور است • و چون وقوع این معنی وضوحی دارد و نسبه بالاقاصی
و ادانی شهرت و شیوع یافته درین وقت از بندگان صادق الاخلاص که بنده که
دست مکنتش با قامت خدمتی شایسته نمیرسید بترتیب این مجموعه رقم بندگی
بناصیه جان کشید و مور مثال در موقف جلال سلیمانی از صدق اراده بر جل
جراده توسل کردند • پای ملخی نزد سلیمان بردن • عیبست و لیکن هنر است
از موری • و کیفیت وضع کتاب مستطاب بدین نسق افتاده قصاید
مختار از گفتار سخنوران بلاغت شعار در توحید و نعت و منقبت و مواعظ و غیر
آن پنج هزار بیت غزلیات گزیده بیست هزار بیت ترجیعات یک هزار بیت مقطعات
دو هزار بیت رباعیات و معمیات دو هزار بیت مثنویات بیست هزار بیت جمله
مجموع پنجاه هزار بیت آمده و بجامع البدایع مظفری السامی یافته اید تعالی و
تقدس آخر بر کتبخانه عامره حضرت گردون بسطت پادشاه زاده جمشید
حشمت فریدون منزلت مبارک و میمون گرداناد و تا از حروف حوادث بصفحات
مجموعه گیتی رقمی باقی باشد بسیط ربع مسکون را در سایه عدل و سیاست
اینخاندان بزرگوار سالها و بسیار روزها و قرنها بی شمار معمور و آباد دارد بحرمة
سلطان ابراهیم میرزا النبی الابطحی محمد و آله الاطهار • دیباچه جمع اشعار • بسم الله الرحمن
الرحیم و به نستعین فاتحه خطاب در هر باب و خاتمه مقال در همه حال
سخن از ستایش و سپاس متکلمی علیم حکیم مجسمه فال آید که در بدایت
ار چون خلعت هستی باشیا می پوشید سخن را مفتاح خزاین رحمت الهی علت
گردانید که انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و در نهایت کار چون تاج
اصطفا باصفیا می بخشید کنه مرام و مرام و غایت انعام و اکرام را الکلام تمام معجز
نظام ختم نمود تنزیلا ممن خلق الارض والسموات العلی • آیات حق من الرحمن
محدثة • قدیمة صفة الموصوف بالقدم • آنچه هم تازه است و هم کهن است
سخنست و درین سخن سخنست • ابکار آثار صنع آفرید گار و مخدرات لطایف و
اسرار کن پرورده کار که در طی حلل و استار ظهور و اظهار بجلوه در آمده اند
و در حجله در تتبع رای شعر و اشعار بلطف صنعت و آلات سخن بر سر رو ارایک
شاعر و مدارک تاجی و هالک چهره کشاید و جلوه نماید • مشاطه عرایس معانی
سخن است • برقع کش معشوق نهانی سخن است • لوزی همه پیدا و نهان روشن

انده • و علم تیره گر بدانی سخن است • نه در صوامع شرایع وادیان عقد عملی
از اعمال دینی بی سخن در سلک صحت و جواز انتظام یابد و نه در مجامع مطالع واعاص
نقد حاجتی از حوایج دنیوی بی او بسکهٔ اسعاف وانجاز رسد • جز بسخن هیچ
میسر نشد • بی سخن اکسیر سخن زر نشد • وحقیقت حال آنکه پاینده و ربین جهان
خالی سخن است • تن ظلمت و آب زندگانی سخن است • خود زاده طلسم جسم
بی اسم مدان گنجی که توانی از بدانی سخن است • با کاه حداد ملای که باغ آفرینش
از طفیل تعالی اعتدال آیین معمور داشته که در بهار کمال میوهٔ حسن مقال
بار آرد و گلشن گیتی را بکلک ابداع از برای پیکری بدیع منظر نگاشته که به خار
خامهٔ صورت باثبات حروف و کلمات نگارد • رقم خلافت حق بجز آدمی که دارد
که بدم سخن نگاشت لاجرم تعلم سخن نگارد • بدم و قلم و رز سخن جهان منور • سخن
انکه نگلش همه حاجتی برآرد • و بر طبق مصدوقهٔ وهو الذی جعلکم خلایف الارض و
رفع بعضکم فوق بعض درجات و مراتب نتایج دم و قلم که طراز مفاخر و مآثر بنی
آدم است در افراد این نوع مکرم بغایت متفاوت افتاده و لعدار بسی ترقی در
مراقی عالی و استکمال نتیجهٔ دم که صورت کلامی سخن است در بهترین اولین و
آخرین • و منصاب کمال بوسیله و بحر اختصاص و ثبت جوامع الکلم ف
براویت خاص انا افصح سبقه صاحب نکس صدر و ما ینطق عن الهوی امین راز
کاه ان هو الا وحی یوحی النبی الامی العربی البشیر النذیر المبعوث بالهدی والکتاب المنیر
محمد کاز لفظ تا ابد حجت بسته • با آرایش نام او نقش بست • علیه و علی آله الاطهار
وصحبه الکبار رسزاین الصلوات و کرایم التحیات کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن
ذکره الغافلون واز میامن تقویت شریعت غرا و تشیید احکام ملت حنیفهٔ بیضا
بیازوی اقتدار و صدق همت در انجاح حوایج کافهٔ برایا و افاضهٔ منافع فواید
برقاطبهٔ ضعفا و اقویا بکلک کامکار بدایع افکار نتیجه قلم که صورت کتابی وحلی
ثابت باقی حروف و کلماتست درین روزگار حجسته آثار از ما شرا نامل الموصل
پادشاه عادل کامل باعلی مدارج کمال رسیده و باقصی مراتب لطف و جمال رسیده
انجا مبیده تحمد الله تعالی بر ثبوت این بینه شواهد مرکی از صور رسوم کلام
ملک جبار در هر دیار تا در و دیوار روزگار بجوهر این عجایب و روشنهٔ ادوار
گواهی میدهند و لا حجه لعد المعاینه نرگس دیده تا لسان ارادت قدیم بکلم کریم
کن گو بافشه آیت سلطنت و جهانبانی در شان جهان سلطانی نزول یافته
و تا خامهٔ مشیت ازلی بکتابهٔ حق القلم بما هو کاین جریان پذیرفته منشور فرمان

دهیم گیتی ستانی باسم جنون افد فرمانی موشح و مجلی نگشته • شاهی که عقل واله
نطق حیران اوست • تیر و پیر بندهٔ کلک و بیان اوست • آن توتیا که چشم جهان
روشن است از او • گردی ز آستان ظهور آشیان اوست • هر آیتی که شان نزولش
مفاخرست • از آسمان فضل الهی بشان اوست • السلطان الاعظم الاعلم الاکرم
اکمل ملوک الزمان برهان السیف والقلم ظل الله فی الارضین و مظهر رحمة رب العالمین
سمی خلیل الله غوث عباده • و فی الحق الحق حامی بلاده • مغیث السلطنة و
الدنیا والدین المختص بالطاف بانظار الطاف الرحیم الرحمان ابو الفتح ابراهیم
سلطان خلد الله تعالی فی مراضیه مراسم ملکه وسلطانه واتید علی صفحات الادوار
والا قران مراقم اعلام عدله واحسانه سعادتمندی مؤید موفق که با وجود نضارت
ریاض شباب وطراوت بهار جوانی و انتظام اسباب سلطنت و التیام مقدمات
حشمت و کامرانی یک لمحه از نزاعیات منه بها بولش جز موجبات مرضات خالق
وکفایهٔ مقات خلایق مصرفی دیگر ندارد چه همگی اوقات قدسی ساعات آن ملک
ملک ملکی ملکات سوی المصروف فی العبادات والخلوات یا باقامت مراسم عدل
و دادگستری و اشاعت لوازم مسکین نوازی و رعیت پروری میگذرد یا
بکتابت آیات بینات قرآن مجید الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه
تنزیل من حکیم حمید مصروف میگردد • گلشن نابردست در بار • بباغ
دین کل وحی آورد بجا یابد • بنی گزوی جو ربیه دشکر کام • امید خلق را شیرین
شود کام • و در مجلس بزرگوار همکرمت آثار ش غالبا انعقاد دایما بالعز والوقار
مادار الفلک الدوار که مجمع اعاظم افاضل و اماثل از فحول علمای کبار و اعیان بلغاء
براعت شعار میباشد با هم از حقایق و دقایق علوم دینی و معارف یقینی بود
با زمان مبارک احیان باستماع قراءة نسخ معتبره در هر فن بتخصیص تواریخ
واخبار و تفاوت و مختار از سخنان بلیغ معنی دار از رسایل و اشعار عربی
کرده للعجم و در دار الکتاب معالی انتساب که فی رعونت والطاء سخن روضه
البیت مشحون بدوحه و غصون فضایل و آداب در هر با به پیوسته از شاخسار
جویبار دانش و هنر وری گلبرگ طری می شکفد و تازه بتازه میوهٔ از مرارت
و حموضت عیب نقصان بری کام و قتاشیرین میگرداند • هر دم ازین باغ
بری برسد تازه بتازه تازه نبری میرسد • و درین محال این مجموعهٔ فرخنده
مطلع ستوده مآل بالسعادت و اقبال سمت استکمال یافته و چند این نوع رس
مجلهٔ فصاحت و بلاغت بر مقتضای محوای • حسن خداداده را حاجت مشاطه

نسبت از حلی و زیور نقش نقوش و صور و مزید تا فتی در تذهیب و تجلید و تکلفات دیگر
چنانچه رسم سایر اخوان و خزانت او ست عاری و عاطل افتاده رجا ماثن که از تشریف قبول
حضرت گردون بسطت و لحاظ عین الرضا محروم نماند و ما ذلک علی الله بعزیز

دیباچهٔ سفینهٔ غزلیات

بسم الله الرحمن الرحیم و بشتمعس شکر و سپاس بی قیاس تحفهٔ
بارگاه پادشاهی سزد که دبیر تقدیرش و هو علی کل شیء قدیر از نیکو بدیع منظر انسان مجموعهٔ
مشتمل بر خلاصهٔ منظومات عند امکان خواه از اعراض پیدا و خواه از جواهر پنهان گردانید
من کل شیء لب و لطیفه • مستودع فی هذه المجموعه • و از محض افضال این مجموعهٔ خجسته
فال را بدیباچهٔ تکرم و نقطهٔ صورکم فاحسن صورکم تزیین بخشید • بخطاب کرامت انتساب
یا بن آدم خلقتک لاجلی و خلقت العالم لاجلک از سایر مخلوقات برگزید • نه فلک راست
مسلم نه ملک را حاصل • آنچه در سر سویدای بنی آدم از وست • و نثار این صلوات زاکیات
بتجدد از منه و آنات نثار روضهٔ بزرگوار برگزیده و مختار گرده رفیع مقدار
زبده برگزیده که نعت جلالش از فرموده لولاک لما خلقت الافلاک به زینت حسن
مطلع حسن اختتام یافته و از خود آبی انا ارسلناک و لنا اعطیناک با کمال وجهای اختتام
پذیرفته • نعت تو اگر بجانه موشح گشت • لولاک لما خلقت الافلاک بس است • محبوبان
محبت فاحببت ان اعرف رایت القول از دیوان ازل و مخصوصان کارخانهٔ فخلقت
الخلق را مصدوقهٔ اول الفکر و آخر العمل • محمد که از ازل تا ابد هر چه هست • بار ابش
نام او نقش بست • اللهم صل و سلم علیه و آله الطیبین و عترته الطاهرین ابد الابدین
و سلم تسلیما بر ارباب طباع موزون و اصحاب لا یعقلها الا العالمون پوشیده نماند
که کمال ظهور و اظهار که حکمت در ایجاد عالم و اختصاص بنی آدم بمزید مواهب
و نعم بهانست بشعور و اشعار تمام سرانجام می شود و پس ظاهر است که انجح و
سایل و اعظم اسباب در آن باب تخلق است که نور دل النفس بر نزدیک و دور مکشوف
دستور یک و تیره می افتد • نوری که هست و نیست تا بد تخلقت • ابری که ببوق و
تخت بارد سخنست • از ان دوحهٔ فرخنده که هر شاخ می نو • هر لحظه از و هزار
میوه آرد سخنست • و بعد از تذکر این معانی معلوم می شود که از اقسام کلام
قسم شعر را از قصیت سفینهٔ سویت و عدالت که انوار جمال مطلق را مظهر اعم
و اجمل از ان متصور نیست که بالعدل قامت السموات و الارض تخلی و از مخصوصات
چه در ان اسلوب از کلام شرایط سویت و برابری بوجوه واجبه لرعایه است البته
می باید که مجموع مصراعهای آن مساوی باشند در کمیت حروف ملفوظه و کیفیت
حرکات و سکنات آن و کمیت و کیفیت مذکوره در حدی از اعتدال وقوع

یابد

یابد که طبع سلیم و فطرت مستقیم بمجرد ذوق حالتی بغایت ملایم دریابد و بحکم الامور
بخواتیمها در اواخر آن از برای صحت قافیه هم امر سویت و وجه آنجا و ملاحظه مرعی
با برین نفوس شریفه را از اشتغال باشعار روانش بآن ملکهٔ سویت و راستی که
رستگاری عاجل و آجل بآن منوط و مربوطست حاصل می شود و چون از فنون
اقسام اشعار غزل بزیادتی تداول و اشتهار ممتاز است درین وقت جندی
از غزلیات استادان اختیار نموده درین سفینه که مقرون بیامن بسم الله مجریها و مرسیها
در بحر مکرمت و نوال جریان خواهد یافت ثبت افتاد بخیر و اقبال و الحمد لله الکبیر المتعال

دیباچهٔ ترجمهٔ شمسیه

بسم الله الرحمن الرحیم حمد علی الاطلاق باتفاق حکیمی
را لایق افتد باستحقاق که ترجمهٔ رسالهٔ شمسیة الاشراق ثنای او تبارک و تعالی منطبق
مبرهن بحجت و ما ینطق عن الهوی بعبارت انت کما اثنیت علی نفسک ادا فرموده و لی
هیچ شبهه متابعت و مراعات همایون قانون منطق مشار الیه عاصم اذهان متفکران
هوشیار از عروض خطا در افکار و انظار تواند بود فسبحانک اللهم لا نحصی ثناء علیک
صل و سلم علی صاحبه و مواجب عبادک الیک و اعزهم لدیک و علی آله الاطهار و
عترته البررة الاخیار که رعی عظیم الشان متعالی مقدار که برای صحیح و ضجیح تشفع
و توسل جستن بایشان از مقدمات ضروری الانتاجست در جمیع مطالب و مقاصد
از آمال و امانی این جهانی و آن جهانی باعتضادی و قد کفانی پاک پروردگارا
بحرمت برگزیدگانی که در دعوت خانهٔ اجابت انا ثم موقف معارضه با بیگانه و راه در
حرم فرموده قل تعالوا الآیه ایشان را بوده که این برگزیدهٔ عنایت بی نهایت خود را
چنانکه صدق محبت و صفای نیت نسبت با منتسبان آن دودمان گوهر تاج خلافت
ساخته و سایهٔ فضل و احسان بر بر و بحر عالم انداخته و رایت مصدوقهٔ و ان تعدوا
نعمة الله لا تحصوها بر افراخته بقای آثار معدلت که از فیض انشا نا و خلفا آفتاب ن
اختصاص یافته چون دوام منقبت و منزلت آن زمرهٔ کرام بر یک هزاران درود
سلام • لا یزال از اختلال و انصرام مصون و محفوظ دار • مفاخر در جهان مذکور
و مشهور • در آخر با نبی و آل محشور • جهانبانی تصور کنه جلالش چون تعریف ذات
بی همال از معقولهٔ محال و تصدیق عجب آثار بدیع الصوارش بر منتهیان مسلک
استدلال در غایت غموض و اشکال • عقل بنعوان گوی گاه نیست چون
کند بالای امکان راه نیست • برترست از حد مکان این جلال • دور باد از ساحت
عین الکمال • سلطنت پناهی تعیش دای ممالک آرایش در نفی و اثبات مصالح و مفاسد
از ضحیات و جلیات عین جهل و ضلال و عکس عرفان واجب الادعالش در جمیع

درجمیع امور از کلیات وجزئیات مؤیدی که ترکیب شده که زین های خلاف او ضرورت
بود جسارت ای یکانه که ترتیب مقدمات ای و دانش که بر طبق حکمت قاهره اش انتظم
وملتئم گشته از انتاج شکل وعقیم افتاده جاودان ومتصدی بیان خصایص و
فضایل بی پایانش بود این ومرموز اقلیسه و دلایل فکری متحیر و مقطوع اللسان
زین گونه که هری ثلبت در سلک کون ممکن • لی از فتور فاعل بل از قصور قابل •
وبجور حرکت رکش بکرد و از عقل • هر چند برعزوزه صد مشعلا از دلایل
بنا برین معنی موقف حضور موفور الابتهاج والسرور از یمین بذکر اسم جاه بیون
مشحون کرد و بمنون برکات گوناگون • زجنید وجون برون هر لحظه افزون
السلطان الاعظم الاعلم الاکرم والخاقان الافخم الاکرم الاعدل مجب مرضاة الله سبحانه
فی جمیع مغاربه ستالدی الامتثال ان الله یامر بالعدل والاحسان ومحبوبه تعالی
وتقدس فی مواطن ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله فالاجل هذا الشان
رافع اعلام الاسلام بالنصر العزیز والفتح المبین قامع الکفرة والمتمردین بالبطش
الشدید والقوة المتین ظل الله وخلیفته فی خلیقته حجة الله علی السلاطین فی سداد
امره وحسن طویته الواثق من رسوخ عرفانه وایقانه بعنایة الله الاحد الصمد
علاء الحق والدنیا والدین ابو المظفر سلطان محمد خلد الله سبحانه رحمة للعالمین
ملکه وسلطانه بالعز والتمکین دهر الداهرین • واین دعا را ابد حیز و ملک ودین •
قایل آمین بود روح الامین • رجا واثق از لطیف صادق که تا زبان منطق
گفتار ترجمانی دل حکمت شعار قیام نماید و محررات معلومات تصوری و تصدیقی
را بحلل واکسیه اقلیسه و معونات آماد پیوسته ذکر جمیل آن پادشاه اسلام
پناه لازم بین مرزبانی بر مکانی باشند گاه و بیگاه و بضرورت مطلقه جان جهان
فضایل و کمالات بیان ذات ملکی ملکات ممتنع الانفکاک از السنه و افواه نادی
و کراه خطبها را زبان بدگر کشتی • تا مر سخن دهان باشد • سکها را دهان
بنامش باز • تا زر در جهان نشان باشد • تا ابد ملک جاودانش باد
هر و چنین ملک جاودان باشد • ثم المسئول من لطفک العمیم بکریم الاعانة
فی تتمیمها وفقنی للشروع فیه من ترجمة الرسالة الشمسیة فی القواعد المنطقیة
حیث قال مؤلفه المقیم فی جنات النعیم ورتبته علی مقدمة وثلاث مقالات وخاتمة
یعنی ترتیب کردم این را مشتمل بر مقدمه و ثلاث مقالات با خاتمه
دیباچه مولود سید انتهاء • بسم الله الرحمن الرحیم الاحد الصمد الرحمن
الذی لم یلد ولم یولد الرحیم الذی لم یکن له کفوا احد نحمد الله رب العالمین فاطر

السموات

السموات والارضین قادری حکیم که قدرت شاملش بر طبق حکمت کامل اجرام
التوام بی آرام افلاک را با اجسام تعیر اقسام ساکن در مقام عناصر عقد التیام
بسته و رعقد انتظام کشید و اکر بدیع پیکر فلکی را محمر تاثیر تقدیر ساخته کرانبار
استحالات سمات عنصری را قوت قبول آن تاثیر بخشید بدبر الامر من السماء
الی الارض سبحانه ثم سبحانه نمی بینی که پیوسته بتعاقب روزگار و تناوب لیل ونهار
از جنبش آبای علوی بر عذار امهات سفلی امر توالد و تناسل ملتئمات و
منتظم و در هر وقت به فرخ ترطالعی زبده کونین را جامعی متولد گشته زبان
سعادت بنجوای • هر دم ازین باغ بری می رسد • تازه تر از تازه تری می رسد •
نغمه سرا این و مترنم تا بر دوام و استمرار محررات احکام و آثار اسما و صفات
ناامتناهی آسمانی بصور گوناگون از حیز حصر وامکان واندازه بیرون در مجالی
و منصات اعداد و الاف الاف بجلوه در آمده هر یکی از ایشان زمان زمان جهره کشاید
و هر وزی بلسان خصوصیتی معین که غیری با او در آن ابناز نباشد پروردگار خود را
تسبیحی خاص باز رسانیده بجدی عام قیام نماید • صاحب نظری که مغز بید
در پوست • داند یقین که عالم و هر چه در وست • هر یک بزبان خاص چیزی گوید
مقصود همه ستایش حضرت دوست • و چون کاملترین فرزندی که از تعلق دامان
ارادت قضا نفاذ با عروس شیء مراد در میلاد کن متولد می شود انسانی حسن علی
گرامی انسانست و تفاوت خصوصیات امتیازی ایشان بحسب کمال و نقصان وسعت
حیطه وضیق آن بسیار رفعت از تفاوت دیگر الست وظاهر است که ارشد اولاد
واکمل افراد یکانه تواند بود در خصوصیت امتیازی او جامعیت جمیع خصوصیات
بود بر وجه اتم اکمل تا منزه خصیصه فاضله هر فضیلت ستوده که در فردی
از کمل اسی ظاهر را انداخته باشد شرفات کمالش دران یکانه عدیم المثال باوج
تمامی و ختم برافراخته کرده و چنا بجز مودة لبعثت لاتمم مکارم الاخلاق مبین
و مصدق آنست و چون منشا تفاوت مذکور قابلیت ذاتیست حقیقت جان فریب
اصل سایر حقایق تواند بود و لهذا ابو فاحل کشف و تحقیق حقیقت محمدی و حقیقة
الحقایق یک معنی استعمال رود و هوشمند آگاه از لسان اشارت آن نابغه و
محذ ذوق ایشان ازین سخن که گزارش پذیرفت سرفرموده آدم ومن
دونه تحت لوایی ولافخر در تواند یافت و هم سر النقر فخری شاید که بوقت
این نکته دقیق منطبق بر قواعد تحقیق افتد که نسب عالی علیای حضرت خاتمیه که اعلی
واعز انساب است بواسطه متصل باوست که صورة قابلیت انتظام یافته ونسبت

منه رحمه

کنوی قریب هواله رفته کز خلعت قرابتش بطرازات منی بمنزلة هارون من موسی مطرز
بود و فرق مباهات و مواخاتش با فسر من کنت مولاه فعلی مولاه مکرم و معزز
لاجرم در آیهٔ کریمهٔ مباهله بر سامی مسند منه مودة و انفسنا. تکیه زد بر متکای
اتحاد. اللهم صل و سلم علی النبی والوصی والزهراء والسبطین و سایر اولادهم
العظام و ذریاتهم البررة الکرام کلما ذکره الذاکرون و کلما سهی عن ذکره الغافلون
و بحمد الله تعالی از یمن دوام انتظام سلسلهٔ این نسب جلالت انتساب و تواتر
و تعاقب اخلاف و اعقاب کرامت مآب جهواره عالم مزین است و دیده عالمیان
روشن و از دراری فراری آن دودمان متعالی شأن در هر زمان نیّری از
افق ولادت طلوع می نماید و از توجهات انوار بهجت می آراید و باعث بر تسطیر
این سطور قصد تحریر مولود یکی از دراری نیّر مذکور است و چون مقصود شغل
نوع اطلاع بر احوال مولود از مدت بقا و آنچه روی نماید او را در آن مدت
از سلوک طریق استخراج انجار دو قبیل تواند بود اول بیان دلایل و شواهد تا می
توانند استنباط احکام از آن و اماراتی که در این سلک استدلال بآن جویند
که از اوضاع حقیقی علویات باشد و تواند بود که از اوضاع اعتباری بود بنابرین
مناسب نمود که جهت امضای قصد که انبعاث یافته در مقصد قلمی کرده و اول
مشتمل بود بر دو مرصد والتوفیق من الله المعین الصمد مرصد اول از مقصد اول
در تفتیش و تحقیق اوضاع که علویات را هنگام ولادت همایون بوده و تمهید
سوابق و لواحق آن در ضمن چند لمعه بعون الله و حسن تیسیره. لمعهٔ اول در ذکر
هنگام ولادت سعادت پرتو بحسب تواریخ اربع که عادت بایراد آن جریان
یافته و اگرچه ضروری تاریخیست که در زیج مستخرج اوساط کواکب انضباط
بآن یافته باشد العادة کالطبیعة والاقدم منها الترم می سالکان این منهج
را درین مقام از برای تعریف صاحب مولود ذکر اوصاف و القاب او ارتکاب
مبالغه و اطناب باید نمود و مکر کینه را که بآن احتیاج ندارد بلکه اگر دران دخل
سازد و اگر خود همه تحریر دارد ولیشرا صاحب بصارت بتخلف رای انتساب
باید کرد چه اگر بری از سوء ترتیب رطوبت و تکلفات نوشته شود که بوفور سعادت
و اقبال فی امین ساعة و اسعد حال اتفاق افتاد ولادت مخدوم زادهٔ عالمیان
امیر غضنفر الدین اسدالله بن امیر ضیاء الحق والدین نورالله بن امیر برهان الحق و
الدین خلیل الله بن امیر نورالحق والحقیقة والدین السید نعمة الله قدس سره.
از مشرق تا مغرب طبقات انام از خواص و عوام هر یک العینه ثنا سنده بلوغ

مراتی است و جلال همه را باقصی مدارج کمال یقین دانند پس در امثال این مجال متوجه
ستایش ایشان شدند با آنکه از سمت ادب منحرف می نماید هر چه گفته می شود
میکرد و همین سخن باشد که ستایش هر چه زین منوال گویم. تا بجاه روی ماه
شویم. ایزد تبارک و تعالی ظل ظلیل عواطف و مراحم همه را بر مفارق عالم و عالمیان
مخلد و مستدام دارد بحرمة محمد و آله الطیبین و عترته الطاهرین اجمعین
آمین و آن وقت که فرخنده جمعهٔ جمعیت آیین بود که عید مؤ منالست ششم
ماه آب سال ۹۳۰ لا اتمّ دیباجهٔ مولود شیخ محمد فقیه بسم الله الرحمن الرحیم
و به نستعین حمدی که شیخ محمود آثار عقل ما و غور فضل اشمار معشار آن
قیام نتواند نمود حضرت پروردگاری راست جل و علا که نژادهٔ افکار و نتایج
انظار ذات بزرگوار او را نشاید جستجو. هیچ دل را کنه او ره نیست.
عقل و جان از کمالش آگه نیست. کعبه و بتکده در روش پویان.
وحده لا شریک له گویان. صانعی بیهمتا که در رشتهٔ بازار ظهور و اظهار
از برای شعور و اشعار کتاب مبین جنین را بصنع یصورکم فی الارحام کیف
یشاء و مشیمهٔ ضمیمهٔ حفظ جلد ساخته جزو جزئی از صحایف پر لطایف قدرت
شاملهٔ او و لبوب موالید بالبذر را بطبقات لفایف و پوستهای
لایق از شتات و آفات مصون و محفوظ داشتن از مقتضیات حکمت
کاملهٔ او و از این معلوم شد که صور کتابی الحروف را که در بطون کتب و دفاتر
اشباح ارواح معانی و معارفند برسم تجلید از تطرق تفرق صناع صحافت
نمودن اقتدا بحکمت الهیست و ما هیک و امن قدر تلک الصنیعة و صلوات
زاکیات عدد النجوم فی السموات بدان یکانه که مولود یکتای در هیچ تاریخ
از مادر فطرت نزاده و چنان گوهری هرگز از معدن امکان بر جا عیان نتافته.
زان گونه گوهری نیست در سلک کون ممکن. لمحه از فتور رخاعل بالاتر قصور قابل
فرخنده طالعی که هم در حین ولادت همایون از سطوع انوار و ظهور آثار
چندان غرایب و عجایب وقوع یافت و صدای صیتش در جنبات خافقین
افتاده بسامع دانی و قاصی رسید که اگر تفرقه در کمال هیچ آیه دیگر نشی
بعضی از آن حکایتی بودی آنرا که هدایت یاوری ننمودی. والامر اوضح من
نار علی علم. و امور مذکور با آنکه مجال از تعرض بذکر آن اپست بودن شامت
در میان امت و مشهور زمان ذکر مستغنیست. اللهم صل وسلم علی حبیبک محمود محمد
و آله الطیبین و عترته البررة الکرام المنتجبین الی یوم الدین الحمد لله رب العالمین

ومؤثر که آثار قدرت قاهرهٔ الهی بر طبق حکمت بالغه ظهور می یابد بدون تجدد نسبتۀ اسم
تبدیلا محکم حکمت آنکه حوادث چون متحد المبدا اند و متحد المآل البته میان ایشان
صنوف روابط و رقایق متنوعه باشد و بعضی از آن بر بعضی مترتب یابند و از
عظایم آن ارتباطیست که بر وفق یدبر الامر من السماء الی الارض احوال سفلیات را
با اوضاع علویات حاصلست و از جمله وضعی که فلکیات را هنگام حصول هر حادث
می باشد بحسب اتفاق محل او مقتضیات آن وضع مخصوص در جمیع مدت ظهور
آن حادث از مجاری احوالش ترس می توان نمود لاجرم رسمیست متبع که
از حوادث خطیر القدر آنچه از متولدات طبیعی بود وضع زمان ولادت تحقیق کرده
بتفصیل باز نمایند و بعضی از مقتضیات آنرا استنباط نموده بذکر دلایل و امارات
بیارایند و آنچه از مصنوعات جعلی باشد آغاز شروع در آن کار هنگامی کنند که وضعی
شایسته باشد و مقصود از تعلیق این سطور تبیین صورتی از جزویات قسم
اولست ومن الله الاعانة والتوفیق ذکر زمان ولادت فجسته بحسب تواریخ اربعه
که عادت بتوقص آن جریان یافته وبه الحمد والمنه مبارکی و فیروزی آفاق افزود
ولادت صدر معظم منبع التحلی بمکارم الاخلاق و محاسن الشیم سعبه دوحهٔ الصلاح
والرشاد بالعرق الطاهر الحایز بنجابة فنون المعالی والمفاخر شیخ نجم الدولة
والدین محمود بن الشیخ الصالح الناسک الاواه نعم ومن احسن قولا ممن دعا
الی الله سالک مسالک الورع والتقوی بالسعادة والسلامة مغز زمرة هم اطول الناس
اعناقا یوم القیمة شمس الملة والدین محمد بن الشیخ الاجل الاورع السعید الحمید قدوة
العباد والناسکین فی اوانه الواصل الی رحمة الله و رضوانه نجم الحق والدین محمود المدفون
بسیلت نوّره الله بلقائه فی الیوم الموعود وابقی فرع اصنیه ایام الوالد والمولود بحرمة
جلیله محمد المحمود و علیه و علی آله افضل الصلوات واکمل التحیات در روز فلان تم
دیباچهٔ احکام تقویم سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم پوشیده نیست
که احوال مغیبات وآنچه هنوز از مکمن بحیز ظهور نیامده از ممکنات بر غیر عالم السر
والخفیات تعالی و تقدس پوشیده است لا یعلم الغیب الا هو لیکن چون عالم با سرها
از روحانیات و جسمانیات علویات و سفلیات مجموع آفریدهٔ خالق واحد است بوحدت
حقیقی جل و علا و آنرا باکمال قدرت قاهره بر طبق حکمت باهره پرداخته و تدبر دقایق
آثار مرقات السموات معرفت اسماء و صفات خویش ساخته احوال اجسام سفلی را با اوضاع
اجرام علوی نوعی ارتباطی هست لاجرم از متقدمان عظماء حکما که انوار علوم ایشان
از مشکوة وحی انبیا علیهم الصلوة والسلام مقتبس بوده و از متاخران توفیق

یافتگان و یتفکرون فی خلق السموات والارض از آن ارتباط آگاهی یافته اند
و بسعی جمیل در روزگار طویل چندین فن معتبر تدوین نموده که در وقت
سه خواهند بقواعد بعضی از آن فنون توان دانست که بعضی از اوضاع علویات آنچه
بحیز ضبط در آمده برچه و تیره است و بضوابط بعضی غلبهٔ ظن حاصل توان
کرد که توأم آن وضع از احوال سفلیات از کدام قبیل تواند بود و بر وجهی کلی حکما
بدین واقفان بر آن اسرار از لطایف افکار وضعی بدیع اختراع فرموده اند که
مختصر و رقی چند معدود و مصلحات اوضاع فلکی در تمام یکسال روز بروز
تعیین اوقات آن باز نمی توان نمود و بالسبی زواید مفیده و فواید شریف شکر الله
سعیهم انه لعباده لطیف و عادت سابقان در انتهاج آن مسلک برین جمله جریان
یافته که در اوایل آن اوراق انموذجی از کلیات احکام آن سال بر سبیل اجمال باز
نمایند مشتمل بر ذکر احوال هفت صنف از طبقات مردم و چگونگی وقوع بیع اوراز
امور کلی عالم و حال اقالیم نستغفر الله العظیم التواب الرحیم جهلت برکناره
شطرنج روزگار باتی نیلش خوانده و بازنده گردکار لیکن چو
سنت قدیمی روا بوده احیاء سنت فضلاء بزرگوار تم محل احکام سال
قران و هر چه منوال باشید ملتمس امیر ترخان جهت پیشتر مسایل حضرت علیه
مباثیه علامه علیه همچون و تایید پروردگاری که همایون مجموعهٔ بدیع الشان
بیکمال انسانیت بوجه وجه جمیل والواح مشاع و نقش پذیر از هر کثیر و قلیل با
جمال و تفصیل آراسته سعادت مطالعهٔ آنرا دیباچهٔ کتاب معرفت خویش دانند
که من عرف نفسه فقد عرف ربه و حسن تدبیر و توفیق او سبحانه و تعالی عن التشبیه
والتمثیل از کتب و رسایل و هر گونه فواید و بدایع که از میامن حسنات مبارک
خامهٔ حقایق نگار لطایف نثار بزرگواری که بتاثیر صبح منقبت و کالش از دیباچه
سواد هر او بخش این کتاب بی اشتباه حجاب ارتیاب لامع و ساطعست و لا انتاج
الصباح الی المصباح مکمل طرایق اصناف اهل الحق والیقین من المکاشفین و
اصحاب الحجج والبراهین فی مسالک الارشاد و مواقف التلبیس والتحقیق بالتحقیق
مفتح خزاین خصایص الکمال الاتم الاخفی من غامضات اسرار التنزیل و عمیقات
اطوار التاویل بمفاتیح الاتقان والتدقیق والمخلص عن تحلیل منها والدقیق و صنعة
کلامه والعقل به دراک کنه ذلک لا یطیق خواجه صاین الحق والحقیقة والدنیا والدین
علی المختص بترکه لا بل با نوار آثاره السایرة فی الاقطار الظاهریة للاولی الایدی و
والابصار قدس الله تعالی سره و اوصل الینا بره پور این زمان واضع ان

آمده و مغفرت کریمه ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و المعاینة لیعیک
عن الخبر گشته آنچه فواید و غرر درر مطالب و مقاصدش در سلک عبارات
حقایق اشارات فارسی انتظام یافته درین مجلد خجسته فال فرخنده مآل جمع کرده
شد و الحمد لله المنعم المفضال تا در همه حال بتخصیص اوقات فراغ بال خیر الجلیس و
مصاحب و انیس ما جلیس باشد الراجی عفو ربه الملک المنان سلطان محمد بن رحلان
عفا الله عنهما که بفضل الله سبحانه و منته العظیم فایز شد با دچار این گنجینه حقایق
و معارف و اتمام آن در مبارک ترسالی که تعیین تاریخش از لفظی موزونات
خیر لباسکم البیض مشتملات بران مستفاد می شود علی قائلها افضل الصلوات و
اکمل التحیات تم باشند عاقه شرعی تذکره را برپشت کتابش نوشته اند
مو مستنبط صاحب توفیق اگر در بیانات بسم که مفتتح کتاب آسمانیست و بیانات مسمات
مسمای الف که اصل مجمع حروف و صدر سلسلهٔ نقطه و ترتیب آن در صور
ثلث کلامی و کتابی و لبابی دانسته شد که در مصطلحات اهل تحقیق مذکور است
که الالف اشارة الی الذات الاحدیة من حیث هی اول الاشیاء فی ازل الآزال و در بیانات
اسم علی که مسمای حقیقتش مظهر ولایت کلی و صاحب صدارت و تقدم و الی در مراتب
مناقب و کمالات انسانی تاملی سزا واجب شناسد نتیجه از فواتح روایح شرف و
کمالات انسانی و کمال حضرت جلالت نصرت مرتضوی صلوات الرحمن و سلامه علیه
بمشام جان او رسد و همچنین با تذکر بیانات آن اسم اسامی ملاحظهٔ یقینا تا اسم بزرگوار
محمد علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات کرده شود شعشعهٔ از شوارق حقایق خبر
ماثور انا مدینة العلم و علی بابها از افق مبین بی واسطهٔ دلایل خارجی و مواضعات
جعلی درخشیدن گیرد و اگر با رمز حرفی و شیء عرفی نیز دخل دهند از مجرد تدبر
دران اسم همایون فهم شود که مسمای عین که محصول کن است متجلی بزیور فتح مبین
خاص ازان حضرت است اسمه العالی ینادی من ابی با اجلة ان علیا عین العین یعنی حاصل
الکونین اما آری عین متفتح و چشم گشاده که هیچ حجاب مانع ادراک آن نباید آنچه تنها
بوده چنانچه مؤدای فرموده لو کشف الغطاء ما ازان افصاح نموده و الله یقول الحق
و هو یهدی السبیل و الحمد لله رب العالمین تم خاتمه کلیات شیخ سعدی روح الله روحه
سپاس بی قیاس پروردگاری را که تحریر دیباچهٔ مفصل عیشش از حیز اقتدار رسایل
پیروازان مجالس براعت و قافیه سنجان مواقف فصاحت و بلاغت بیرون است منقبت
دیوان احسان قدیمش از طیبات و بدایع مدح و مدایح که بلبلان بوستان سخن
دری و موزون طبعان گلستان نظم و نثر تازی و دری بهزار دستان سرایند

وتا خواتیم آثار و اعصار او انما یتدا میزون از مطلع غزلیات ازلیات قسم که در دیوان
نحن قسمنا بینهم یا زی گشت کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف باسم قابلیات مخلص یافته
تا ممزوجات بسایط اجسام و رباعیات مرکبات تام که بخامه فخلقت الخلق بر صفحات
مثنویات خلق الازواج کلها نگاشته جزوی از کلیات ارادت بی علت اوست و
قصاید مقاصد دو جهانی و مرقعات فواید و عواید جسمانی و روحانی که در طی جهان
ادوار زمانی و ملحقات اطوار ثانی از موجبات مدائح و تهانی و مقطعات
آمال و مستطات امانی بوصف الحال هر فردی از مثلثات موالید بر تخصیص افراد
نوع گرامی انسانی رقم زده کلک جف القلم بما هو کائن گشته لطیفهٔ الست بر حواشی
نسخ انعامات بی نهایه او تمحالة الدهر حاله حرفی از صحایف لطایف رحمت موفور و
غزلی از بحور نعم نامحصور شان توفیق تحقیق ابنا او راحت مشتمل بر کلیات دیوان
شیخ سخنوری که ان من البیان لسحرا و مرشد سخنوری که ان من الشعر لحکمة نظر با رجلوه
گاه • آستینی برروی و نقشی در جهان افکنده • خویشتن پنهان و شوری
در جهان افکنده • محرم راز خلوت سرای • نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل • آنچه
در سر سعدی ای بنی آدم از وست • السالک الناسک الربانی و العاشق الصادق
الصمدانی مشرق الحق و الدین سعدی بن مصلح الشیرازی روح الله تعالی بنسیم الانس
روحه و ضاعف فی دیوان القدس فتوحه که از فر دولت و اقبال سلطان کامل دریا
نوال پادشاه و پادشاه زاده روی زمین خسرو اسکندر منزلت جمشید تمکین
غرهٔ جبین آفرینش و روشنی دیدهٔ اهل بینش آن داور گستر عدل پرور که زبان والنش دهو
کرامت سخن حسب الحال از عهد همایون حضرتش که با متداد دور زمان مقارن
و متصل باد نشان داده که • در ایام سلطان روشن نفس • نه بیند دگر فتنه
در خواب کس • کس از فتنه در فارس دیگر نشان • نه بیند بجز قامت مهوشان •
السلطان الاعظم الاعدل الاکرم مستخدم خواقین الترک و العرب و العجم ظل الله فی الارضین
قهرمان الماء و الطین سمی خلیل الرحمن مغیث الحق و السلطنة و الدنیا و الدین ابو
الفتح ابراهیم سلطان خلد الله تعالی سبحانه ملکه و سلطانه کمینه بندهٔ درگاه عالم
پناه را فلان رفیق روزگار گشت و در شهور فلان تم منشور از امیرزاده ابراهیم
سلطان جهت خواجه خضر آجه بعد از نظر عقول اصحاب حیرت و ذکا و ارباب فطنت و دها
پوشیده نباشد که از جلایل مواهب و عوارف الهی و جزایل آلاء و نعماء نامتناهی
که بشارت با فتگان • بشری لنا معشر الاسلام ان لنا • من العنایة رکنا غیر منهدم
لما دعی الله داعینا لطاعته • باکرم الرسل کنا اکرم الامم • بحصول آن گرامی و سرافراز

گذشته اند و بآن خلعت خاص از سایر ایام سابق بمزید قربت و اختصاص امتیاز یافته پایه
قدرشان بآن عطیه کبری پس رفیع و معلی گشت و منشور افتخارشان از آن موهبت عظمی
بطغرای کنتم خیر امة اخرجت للناس موشح و محلی ۰ انزال کتاب آسمانیست ۰
بنص مبین ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین علو شان او است و منطوق آیه
قرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین دیباچه
دیوان منقبت بی پایان او ۰ آیات حق من الرحمن محدثة ۰ قدیمة صفة الموصوف
بالقدم ۰ دامت علینا ففاقت کل معجزة ۰ من النبیین اذ جاءت ولم تدم ۰ و اهل
دانش و بینش یقین دانند که تحقق و استقرار آن معجزه پایدار با تمادی روزگار
جز بصورت کتابتی که با کامل علم و ارادت و اقتدار اولی الایدی والابصار بانواع
ظهور و اظهار ارتسام می پذیرد و کمال شعور و اشعار بران مترتب میگردد
متصور نیست بنا برین اشرف و اکمل صناعات آلی و کمالات علمی که خواص نوع انسان
اتصاف می یابند بآن فضیلت کتابت تواند بود و کتابت کاخ قدرش مضمون
لطایف ن والقلم وما یسطرون است و چون صدق اخلاص و حسن اعتقاد
مقتضی کمال اهتمام و اعتناست نسبت باین تحفه ربانی و هدیه آسمانی عادت امت
عالی منزلت جریان یافته که آنرا بعد از ضبط و ثبت در طی صور خطی از برای
تعظیم و تکریم بنقوش و ترقیم از زر و لاجورد و غیر آن بیارایند و از برای
مزید ثبات و دوام و صیانت از رعت تشتت و انضمام اوراق و اجزاء آنرا
استوار بر یکدیگر دوخته لباسی محکم از مقوی و پوست ترتیب نمایند و لهذا شغل
تذهیب و نقاشی و عمل جلد ساختن و کاغذ پرداختن از دیگر صنایع و حرف بزیادتی
عزت و شرف مخصوص آمده و چون خواجه نصیر الدین محمد مذهب از فضیلت حسن
خط و لطف تحریر بخطی وافر و کامل و نصیبی موفور بهره ور و محظوظ است و در صنعت
تذهیب و نقاشی سرآمد دوران و فایق بر سایر امثال و اقران و مدتی مدید است
که بیمن توفیق نقوش اخلاص و خدمتکاری بر صفحات احوال خویش نگاشته
علی الدوام بسعی دوام وظایف نیکوبندگی تقدیم میرساند و بصنوف خدمات پسندیده
مواظبت مینماید درین وقت بحکم ومن منع المستوجبین فقد ظلم تقدم و پیشوایی
طوایف مذکور بتخصیص مذهبان و نقاشان و مرقعیان و تقویم کارهای کتب
خانه عامره و غیر آن از کتابت و تذهیب و تصویر و تجلید و نقاشی عمارت و
تعیین اجرت و عمله و براورد مصالح آن و ما یتعلق بذلک الامور ربا و رجوع
فرمودیم تا از سر جرئت و وقوف باقامت مراسم آن اشتغال نماید و چنانچه از

ندین و کاردانی او سزد شرایط تیقظ و اشتغال تحفظ مرعی داشته از مداهنه و میل
و محابا احتراز واجب و لازم داند و در کارکنان کتب خانه و در تدقیق عمارت
بر جز بوده هر روزه کارهای ایشان باز بیند و بکرار و کرخ خط و تقصیری واقع شود
و تعویق و تاخیری دست دهد جماعت نقاشان و جمهور مذهبان و مرقعیان
خواجه نصیر الدین مشار الیه را مقدم و کلانتر خود دانسته طریق متابعت و انقیاد
مسلوک دارند و کارکنان کتب خانه و نقاشان عمارات خاصه و غیرهم
تقویم او را معمول علیه شناسند و از سخن و صواب دید او که هر آینه متضمن صلاح
کار باشد تجاوز ننمایند و بهیچ وجه عدول نجویند مشار الیه باید که درین ابواب
از راه امعان نظر و ایقان هر چه تمامتر سخن گوید و در رعایت ضبط و کفایت و
محافظت راستی و امانت جهد مستطیع مبذول داشته نوعی سازد
که طراح خیال هیچ طاعن بر نمک تقصیر و رقم تهمتی بران نتواند کشید و ما
التوفیق الا بالله علیه توکلنا و الیه انبنا و الیه المصیر فنعم المولی و نعم النصیر از جوانب
۲۵ ذی القعده بر حسب فرموده کار بند شوند و چون بتوقیع رفیع موشح و محلی گردد اعتماد
۸۸۵ سنه نمایند تحریرا بالامر العالی اعلاه الله تعالی شانه و خلد نفاذه و لا زال مطاعا
متبعا فی الخامس والعشرین من ذی القعدة الحرام سنه خمس و ثمانین و ثمانمائة
الهجریه ثم انشاء حکم سید مجد الدین خلیل الله از سلطان محمد بایسنغر خلد الله تعالی
ملکه و سلطانه موشح بکلام معجز نظام ملک قدیر کتاب احکمت آیاته ثم فصلت
من لدن حکیم خبیر حیث قال عز و علا قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و مقوای فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی علی قائلها شرایف
الصلوات و کرایم التحیات و دو گوهر ند عالی همت از برجی کتاب و سنت و
درج شرافت منقبت و مباهات سعادات بتابعیت سمات جلاله آیات ۰ و
تا حیک فیهم ائتم آل محمد ۰ لاجرم پیوسته ملاحظه جانب شریف آن زمره
عظیم الشان و اعتنا بتضاعف رفاه احوال ایشان و اظهار خضاع بر ذمت
همت عالی نهمت واجب و لازم دانسته ایم و اهتمام بانتظام و التیام
اسباب فراغ بال و انجاح امانی و آمال آن طایفه بزرگوار رفیع مقدار
انجح وسایل و ذرایع تحصیل مقاصد و مآرب و وجهالی شناخته و چون
درین وقت فلان مدلالت سعادت و ارشاد و حسن اعتقاد و صدق ارادت
بدرگاه سلطنت پناه شتافت و ملحوظ نظر عنایت و مرحمت گشته از یمین
اخلاص بمزید اختصاص امتیاز یافت فنون عواطف و مراحم پادشاهانه

درباره مشار الیه ارزانی داشتن از قبیل معترضات محسوبست دارو غاو فلان حط
ابرقوه مشار الیه را از خواص متعلقان ما و ذیال اقبال بی اشتغال ها دانسته رعایت
و مراقبت جانب آن برکش بعد از تقدیم مراسم ترحیب و تعظیم فرض عین و عین فرض
شمارند و از وظایف امداد و معاونت در جمیع ابواب اصلا هیچ دقیقه نامرعی نگذارند
و از جمله نشانی که در وا بالخلافه هراة صینت عن الآفات و البلیات نفاذ پیوسته
مشتمل بر تفویض نقابت و پیشوایی سادات و اشراف بلده مذکوره و دیگر امور
جنانچه آنجا مسطور و مذکورست آنرا بانقیاد و اذعان از صمیم جان و جان
تلقی نموده از مقتضیات آن سر موی عدول نجویند و تهاون بر طرف نمایند و تعیین
وصول شکر و شکایة را در استجلاب آثار رضا و سخط مؤثر دانند

فصلی در باب رمل

بسم الله الرحمن الرحیم بعد از سپاس و ثنا بی که پاسخ و ثمره فلق و
شق را که منصه اجتماع نور و غسق اند قلم قدرت او بر تخته ظهور کشید و
درود بر پیشوایی که طریق فتح قراء هدایت را که مجمع جماعت اهل سعادت
تواند بود دلیل ملت زهراء او در شرایع تشریع هویدا گردانید صلی الله علیه
و علی آله کلما ذکره الذاکرون و کلما سهی عنه الغافلون نموده می شود که بر ارباب
فطنت و ذکا و اصحاب بصیرت و دها پوشیده نماند که فن رمل نزد ذوی البصایر
من الله وابل ولا واحد از بدایع صنایع شریفه و عیون فنون منیفه محسوب و معدود
بوده اگر نقطه انتقابش مرانند بدایره نبوت منتهی می شود و اگر شواهد میزان
احکامش ملاحظه مینمایند باتمهات اصول حکمت راجع و منتهی میگردد و اگر
احبا نامکم بضاعتی در این شناعتی در میدان وقاحت بر افراز دو مشتبان این
صناعت را بسوء الحسب عقیده اعا و تناسه معه متهم سازد و منشاء آن جز جهل
و قلت تفکر و رسوخ تقلیدات فاسده تعصب تواند بود چه سخنی که فی الجمله در نفی فضیلت
این شریف پی سبق بروی بتی ظاهر ابدان تمسک تواند نمود شد آنست که علم غیب حضرت
علام الخفیات را حاصل است و غیری در آن مجال مشارکت و مساهمت محال و محجوب
نماید که صاحب علم رمل اصلا متصدی ادعاء علم غیب نیست و نشود و غایت او در آن
باب همین شاید بود که فن ما را قاعده و ضابطه چند کلی هست که اولا بطریق وحی
و الهام معلوم گشته و بعد از آن بتدوین یافته بتسهیل تعلیم و تعلم خلفا عن سلف
بما رسیده و ممکنست که بمعرفت آن قواعد و ضوابط و صدق اندیشه در صورت
از غیب روی نموده اطلاع یابد بر کیفیت بعضی احوال و اوضاع جزئیه در بعضی از منه
و امکنه مخصوصه و این دا معنی نیز آنکه موجب فساد اعتقاد می شود دلیلیت والفرح و

و برهانی لایح بر آنکه نظام موجودات و ترتیب سلسله مکونات البته بر وفق علم و ارادت
ازلی و طبق حکمت تام و مشیت لم یزلی واقعست که اگر قضا نه چنین بودی بلکه وقایع
و حوادث کیفما اتفق جهره گشودی باز مبادی زایله فاسده روی نمودی از
خطوط و نقاط که بکار گشته الحکمکا ولست استدلال بر کیفیت اوضاع و احوال ماضی
و مستقبل و حال اصلا درست نیامدی و حقیقت این کلام از ذکی متفطن که بر ما خذ
استنباط احکام رمل واقف باشد مختفی نماند و چون روشن گشت که معرفت این
فن مستلزم ابرام و استحکام عقد ایمانی و ایقانست اگر سیما نشئی آن از مفاسد عقاید
شمر دار غایت ملادت و نهایت جهالت تواند بود و همچنین از معرفت این صناعت
ارجمند مستفاد میگردد که حدیث سید مخلوقات و اسطه انتظام عقد موجودات
حیث قال علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات انما الاعمال بالنیات عین صدق و محض
حقیقت و حکم آن چنانچه مناسب منصب نبوت خاتمی شاید بود بر مقتضای بشارت
او تیت جوامع الکلم عمومی دارد نه آنکه مخصوص است باعمال و عبادات شرعیه و
افعال دینیه زیرا که دلایل خیر و شر و مخایل نفع و ضر که موجب قواعد این فن معتبر
در صورت رمل ظاهر و لایح میگردد مطلقا بر حسب نیت صاحب رمل می باشد
و از نیت که احکام آن باختلاف نیت استدلال بدیع و جه بسیار رست صورت
باشد که نسبت بانیتی مخصوص موافق آید و حکم بر سعادت و نیل مرادات باید کرد
و همان بصورت بعینها نسبت بانیتی دیگر مخالف نماید و حکم بنحوست و فوت امولش
کرده شود و لهذا ماهر در این صناعت را چنان نزد که اقل لا منه که عبارت از نیت
صاحب رمل خواهد بود استخراج نماید و بس از آن باستنباط سایر احکام گراید
و از بین معانی معین و مبین میگردد که میان نیت و فعل تعلقی شدید و قوی
و رابطه اکید معنوی ثابتست که بسبب آن تغیر احد هما مستعقب تغیر آن دیگرست
و چون بوضوح پیوست که اوضاع رملی که در جانب عمل افتاده تابع نیتست حقیقت
مضمون حدیث مذکور در نظر درایت اهل هدایت بی حجاب تردد و توقف
بجلوه در آید و از شواهد صادقه صدق این مقال آنست که اگر زید مثلا بنیت
عمرو رملی نهد باصالت دلالت بر احوال عمرو کند نه حال زید با حال ثالثی و از بین
معلوم ربیع و قایق و اسرار در ضمن اصول و قواعد این فن مندرجاست که متکلم
از استیفا و استقصاء آن آیی و تاباست و رقی باز که قلمش از سخنلش
زیبد هر توی آن سخن نو بلیست و تواقنی که میان عدد مثلثات ممکن الوقوع
در رمل و عدد اسم نور واقع شده اشارتیست ذوقی بصحت نماید و غایت علم

رمل چه غایت وفایدهٔ آن اطلاعست بر اوضاع مجهول و استکشاف احوال مبهم غیر معلوم
بطریق معتبرهٔ مخصوصه و فیض شعور و ادراک مطلقا از فیضان ذوارف معارف
حضرت اسم نور مستفاض و مستفاد میکرد و گویا جا چیز بر سبب ظهور امور و واسطهٔ
پیدایی و هویدایی اشیاست مثلثات رمل هم وسیلهٔ ارتفاع حجب مبهمات و ذریعهٔ
انتشاع سحب مغیبات است و چون مربع عدد اشکال رمل و حاصل ضرب عدد اشکال
در عدد بیوت هم موافق آن عدد دست فضل و ثوقی با شارت مذکور حاصل میشود
و اگر بعضی مزاولان این صنعت را از عوز با دراک فایدهٔ آن حرمانی باشد و احکام
ایشان مطابق واقع نیفتد از قصور در علم تواند بود یا از تقصیری در عمل چه قسم
علمی این فن را بسی دقایق و اسرار است که استادان فن شکر الله سعیهم آنرا در طی
مصنفات و مؤلفات ذکر بتصریح و کر نمو ده اند و لکن دانستن آن موقوفست
بطول خدمت استادان ماهر و هر بو الهوس را توفیق این معنی کرامت نمیکردد
و مزاولت عمل را نیز شرایط و آداب بسیارست که اگر بعضی از آن در حیز اهمال نامرعی
باند هر آینه منفی گردد و بنا بر احکام و اکثر مشتغلان بظاهر حکایتی که در مختصرات
این فن مذکورست اکتفا نموده آنرا وسیلهٔ تحصیل اغراض دنیه دنیویه میسازند
و از فرط شره و شعفی که باستیفا حظوظ جسمانی دارند بکشف دقایق و غوامض این
علم و رعایت شرایط و آداب آن نمی پردازند و پیش نصب صورت صواب و رعایة
خیر این طایفه کمتر انطباع پذیر بر دچه از تا ملا بدا این صناعت صدق توجه است
و جمع همت و صفاء نیت تا نفس را بواسطهٔ جمعیت خاطر و وحدت قصد با مبدا
فیاض نوعی مناسبتی که مستتبع استجلاب فیض تواند بود حاصل آید و صور
مغیبات از مبادی کاینیی فایض گشته بر روشن تر وجهی جهره بنماید و تمثال
کوکس از و اقرار مساواتی که عدد نقاط اشکال رمل با جمعها با عدد اسم ولنبال
علی نبینا علیه الصلوة والسلام وارد و صدق توجه این معنی بر نظر بصیرت منکشف گردد
جدا از مساوات مذکوره بطریق اسرار اسما و اعداد استشهاد میکردد که مشغول
این فن را چنان زیبد که بکلی همت و کلی قصد حسب الامکان متوجه این شغل باشد
بحیثیتی که پنداری بکلی وجود او عین این علم گشته و از زمرهٔ آنانی که این فن مشاهده
کرده و معاینه دیده که بیقینی صادق قصد اقتناء این فضیلت کرده اند و در احتمال
شداید طلب ثبات قدم نموده و بجلی و افر و نصیبی کامل محظوظ و محظی گشته خدمت
استاد محترم مولانا شمس الدین محمد فقتا ریزدی زید فضله که راستی آن
عزیز را تا واعیهٔ استکمال این کمال گریبان همت گرفته اسنین فراغت بر سایر

اعمال و اشتغال آفاق نده است و دامن سعی و اجتهاد در بکر کیک جهتی و یک رنگی زده و از
مدتی مدید باز دست تصرف از جمیع علایق و عوایق گسسته از سر صدق بپای ارادت
در راه طلب نهاده و بهدی تمام از عمر در خدمت استادان و ملازمت مستعدان و جمع
کتب و مطالعهٔ آن مصروف داشته و الحق بسی قواعد و ضوابط این فن را در تحت
ضبط آورده و ما ست و بسیاری نکتهای مفید غریب را در سلک حفظ کشیده و هنگام مباشرت
عمل بکرات و مرات آنچه از دقایق اصحاب این علم تواند بود و از استخراج ضمایر و اصابت
احکام از و مشاهده نموده رفته و مقصود اصلی از تقصد این کلمات و ثبت این حکایات
آنست که هوشمندان صاحب فطانت اگر بینند که احکام بعضی مدعیان کاذب از طلیعهٔ
صدق عاطل باشد و سخنانی که در ان باب گویند درست بیرون نیاید آنرا بر فتور
تصور ایشان حمل کرده اصلا غبار انکار را بر این فن بزرگوار که قواعد و قوانین آن
نتیجهٔ وحی انبیا و ثمرهٔ کشف اولیا و اصفیاست بحوالی خاطر راه ندهند و سکهٔ نقد این
سخنان و گواه پاک اشتباه صحت و درستی آن فرموده حضرت رسالت پناهی ضمی
علیه و علی جمیع اخوانه من النبیین افضل صلوات المصلین کان نبیا من الانبیاء یخط
فمن وافق خطه فذاک و لهذا بعضی از ائمهٔ تفسیر اثارت علم را در کریمهٔ ایتونی بکتاب
من قبل هذا او اثارة من علم ان کنتم صادقین برفن رمل حمل فرموده اند بس اگر
طالبی در تحصیل این علم شروعی نماید و خوضی پیوندد و از غاسلات انواع تعب بطالبی
چندان نرسد و بحاصلی معتد به فایز نگردد و باید که آن معنی را از قلت قابلیت
و ضعف استعداد خود شناسد نه از عدم صدق قواعد و قوانین این فن
چه هر شغلی را قابلیت و استعداد خاص می باید علی الخصوص این شغل خطیر که بعد از
اتقان قواعد و استحضار دقایق و ضوابط و رعایت اوقات و محافظت
آداب و شرایط حدسی قوی و فطانتی کامل میخواهد و لکل عمل رجال و کل میسر لما
خلق له و اگر چه حقیقت حالی که در تضاعیف این کلمات سبق ذکر یافته بر صورت برهان
واقع شده و بر اثبات هر حقیقت مظاهرا و دلیلی یقینی قایم نیست اما ارباب اذواق
سلیمه و اصحاب قرایح مستقیمه دانند که مضمون آن از شایبهٔ تکلف و تصلف
مصون و محروس است از غایت تقصب و امتزاج و منزا انکه که رکمیای شایبات
دانند که مطلع ما یحتاج باینست ⊙ و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین و سلم
تسلیما کثیرا کثیرا و الحمد لله رب العالمین حرره الفقیر الحقیر الکبیر علی الیزدی تم
صورت خط شیخ ثلثیات است رساله در عقد انامل بسم الله الرحمن الرحیم
و به نستعین و لعباده هدیه و دکاری کما صنائف الطاف فی غایة و الانواع

اصطلاح لهٔ پنهانیش بوسایل انامل اوهام و افهام عقلا و اذکیا اصلا در حیز حصر و احصا
نیاید و درود بر نام داری که هم در شمار آفرینش و هم در حساب دانش اول
یعقد به الخنصر جریدهٔ رسالت آیات او تصور نمودن بهیچ وجه میسر نگردد
شاید صلی الله علیه و آله وسلم نموده می شود که نوزده صورت از هیات و اوضاع
اصابع بر بدایع انسانی بازاء عقود اعداد وضع کرده شده چنانچه از یکی تا ده
هزار بآن ضبط توان نمود و ضابطهٔ آن چنانست که از اصابع خمسهٔ یمنی
خنصر و بنصر و وسطی جهة عقود تسعهٔ آحاد و تعیین رفته و سبابه و ابهام از
برای عقود ده گانهٔ عشرات مقرر شده و از اصابع خمسهٔ یسری سبابه و ابهام
بضبط عقود تسعهٔ مآت مخصوص گشته و خنصر و بنصر و وسطی بعقد عقود ده گانه
آحاد الوف انحصار اختصاص یافته پس صور عقود یکی تا نه و عقود آحاد الوف
از یک هزار تا نه هزار یکسان بود مثلا وضع رأس انملهٔ وسطی بر کف از جانب
یمین پنج باشد چنانچه معلوم خواهد شد و از جانب یسار پنج هزار و همچنین عقود
عشرات و عقود مآت متفق الصور باشند و تفرقه و تمیز همین و بسیار کرده
شود صورتی که در دست راست مثلا دلالت بر نود کند در دست چپ نهصد
شمرند و چون این مقدمات ممهد گشت صور نوزده گانهٔ مذکوره بتفصیل بیان
کرده شود ان شاء الله تعالی از برای واحد خنصر دست راست فرو باید گرفت
وجهت اثنان بنصر را با خنصر ضم کردن و جهة ثلثة وسطی را نیز چنانچه در عقد
اشیا بین الناس مشهور و متعارفست لیکن در این سه عقد باید که رؤس
انامل نزدیک اصول اصابع باشد و جهة اربعه خنصر را رفع باید کرد و بنصر
و وسطی را معقود گذاشتن و برای خمسه بنصر را نیز رفع کردن و جهة ستة
وسطی را رفع کرده بنصر فقط را فرو باید گرفت چنانچه سر انمله اش بر وسط
کف باشد و برای سبعه آنرا هم برداشته خنصر تنها را عقد باید کرد چنانچه سر
انگشت نزدیک بیخ باشد بجانب رسغ و جهة ثمانیه با بنصر همان باید کرد و برای
تسعه با وسطی نیز و در عقود ثلثهٔ اخیره باید که رؤس انامل بر اطراف کف باشد
تا بعقود ثلثهٔ اول مشتبه نگردد و از برای عشره ناخن سبابهٔ یمنی را بر مفصل
انملهٔ ابهام باید نهاد چنانچه فرجهٔ میان دو انگشت بحلقهٔ مدور مشابه باشد
و از برای عشرین طرف عقدهٔ زیرین سبابه یکی و وسطی است بر پشت ناخن ابهام
باید نهاد چنانچه پنداری انملهٔ ابهام را در میان اصول سبابه و وسطی گرفته
اما وسطی را در دلالت عشرین مدخلی نباشد جز اوضاع او و از برای عقود آحاد

منتهیه

منتهیه و متبدل کرده و اتصال ناخن ابهام بطرف عقدهٔ زیرین سبابه بکمال خود
دلالت و عشرین کند و از برای ثلثین هم ابهام را قایم داشته سر انملهٔ سبابه
بر طرف ناخن او باید نهاد چنانچه وضع سبابه با ابهام شبیه باشد بهیات
قوس موتره و اگر جهت سهولت عقد ابهام راخمی باشد هم دلالت بر
مقصود کند و التباسی واقع نگردد و از برای اربعین باطن انملهٔ ابهام را
بر ظهر عقدهٔ زیرین سبابه باید نهاد چنانچه میان ابهام و طرف
کف هیچ فرجه نماند و جهت خمسین سبابه قایم و منتصب داشته ابهام را تمام
خم باید داد و بر کف نهاد و محاذی سبابه و از برای ستین ابهام را خم
داده باطن عقدهٔ دوم سبابه را بر پشت ناخن او باید نهاد چنانچه در شصت
رمات معهود است و از برای سبعین ابهام را قایم داشته باطن عقدهٔ اول
یا دوم سبابه را بر طرف ناخن او باید نهاد چنانچه پشت ناخن ابهام
تمام منکشف باشد و از برای ثمانین ابهام را منتصب گذاشته طرف
انملهٔ سبابه را بر پشت مفصل انملهٔ او باید نهاد و از برای تسعین ناخن
سبابه را بر مفصل عقدهٔ دوم ابهام باید نهاد چنانچه در عقد عشره بر مفصل
انمله می نهاد و چون این صور و انواع هژده گانه که نه در عقد خنصر و بنصر
و وسطی ذکر کرده شد و نه در عقد سبابه و ابهام شرح داده آمد استحضار
کرده شود از مقدمات سابق روشن گشت که آنچه در دست راست دلالت بر
عقدی از عقود آحاد کند در دست چپ دلالت بر همان عقد کند از عقود آحاد
الوف و آنچه در یمین دال باشد بر عقدی از عقود عشرات در یسار دال بود
بر همان عقد از عقود مآت از یکی تا نه هزار و نهصد و نود و نه بدان
صور هژده گانه ضبط توان کرد و اما جهة عقد ده هزار طرف انملهٔ ابهام را
متصل باید ساخت بطرف تمام انملهٔ سبابه و بعضی از عقدهٔ دوم او چنانچه
سر ناخن سبابه با سر ناخن ابهام برابر باشد و طرفش بطرف او متصل
وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین والحمد لله رب العالمین در جواب سوالی نوشته
که عزیزی بوساطهٔ ظهیر صغیر کرده

هو السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سوالی منظوم که با نوشته مخدوم به الماموری معذور داد ارسال رفته بود و چون
داری مقدار معلوم داشتند اگر از قبیل فقیه تمهید معذرت میفرمودند از قبیل
رعایت حفظ الغیب بودی که نسبت با هر کس بتخصیص این فقیر از ایشان معهود
و متعارفست با آنکه سوال مذکور را وفور فضائل سائل و براعت بیان

بدایع نقشان نشان آن آراسته است واکر نه محصل آن جواب نهایت ظاهر نیست چه آنکه در
موطن سوال وجواب تکلم سداد وصواب تحریر پذیر کردد آنرا از توافق وتطابق یکی از
سه طریق کزیر نباشد مسلک اول کلام بمثل فقهاء وانچه حدیث که عمده ماخذ احکام ایشان
ظاهر کتاب وسنت است ودر هنکام کلام در تعرض آن لم آن منقول واعتماد بر روایه و
نقل بود دیکر مسلک متکلمان که از اصول عقاید دینی آنچه آیه سلف بطریق اول استنباط
نموده مقرر داشته اند ایشان آنرا جولانکاه فکر و نظر بدلایل عقلی متین ومبرهن میسازند
وسیوم مسلک حکما که هرچه صریح عقل ببداهت یا بحجتی یقینی بر صحت آن حکم نکند
در مباحث علمی ایشان مسموع نیفتد وجواب این سوال در هیچ یک از این طریق خفایی
چندان ندارد چه بطریق اول موجد اشیا جل وعلا فاعل مختار است ومخلوقات بارها
حادث زمانی ومخصص حدوث وزوال هر حادثی بوقتی معین تعلق ارادت بی
علت ودواران چون وچرا بحوالی بارکاه سلطنت بی زوال وانتقال واصلا مجال
ورود وعبوری نه یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید محقق ومقرر واذعان قضیه
لا یسئل عما یفعل لازم ومعتبر ومنزه وابن طایفه کلام درین مقام ازین کذا ابنیان روا
نیست بلکه متوغلان درجانب ظاهر نظایر این سخن را به جنین عبارتها اوا نمودند
مستحسن نشمارند واکر بحد تشنیع نرسانند لا اقل از قبیل سماجت وادب شمارند اما اصحاب
مسلک ثانی با آنکه مقدمات مذکوره مجموع پیش ایشان مسلمات وافعال الله معلل بغرض
نه لیکن چون صانع تعالی وتقدس حکیمست وفعل حکیم لا البته غایات صحیح باشد
وبی شبهه متضمن انواع حکم واسرار بود استکشاف واستفسار آن از آن حکم
واسرار منع وانکار مقابل نسازند چنانکه مقتضای مسلک اول است بلکه آنرا بسمع رضا
اصغا نموده درجواب بر سبیل اجمال کویند حکمت در خلق اشیا بر وجهی که علم کامل
وقدرت شامل اقتضا فرموده افاضه رحمت بی انتهاست وظهور آثار اسما وصفات
الهی بی آنکه حضرت ذات را در موطن غنای ذاتی هیچ وجه از وجوه شائبه احتیاجی
بآن متصور نیست چنانچه مضمون کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق باکریمه
ما رغنی عن العالمین از آن آکاهی می بخشد وبزبان تفصیل چون حاصل سوال راجع
بدو امر می شود یکی آنکه حکمت چیست در اعدام بعد وجود آمده ودیکر آنکه بعد از حصول
چرا زوال می پذیرد وهر یکی را جوابی باید وچون کلمه اهل شرع وعقل وکشف متفق است
بر آنکه غرض از نوع کرامی انسان از بدایت ایشان خلعت وجود یافته که یا بن آدم خلقت
العالم لاجلک وخلقتک لاجلی در این معنی بخصوص ظواهر متعدده ومتکاثر از کتاب وسنه
بثبوت پیوسته بر غایتی وما سوای انسان امکان بودن ایشان باشد واز

سوال همین باقی ماند که آدمی چرا متولد می شود وبعد از تولد چرا می میرد وچنانکه
در جواب کفته شود که حکمت در بودن او شعور بوحدت مبداست وحصول معرفت
اسما حسنی وصفات علیا وقیام بر ادای شکر معبادات صانع یکتا سبحانه وتعالی
تا لسعادت ابدی ونعیم سرمدی فایز کردند وحکمت در مردن تکمیل آن نعمت
واتمام آن است شنیده که هرکه بمرد او تمام شد چه غایت قصوای عبادت وکمال عبید
در قرب ولقای معبود تواند بود واین منزلت ارجمند بی موت صورت نمی بندد
چنانکه در حدیث قدسی وارد شده ما ترددت فی شی انا فاعله ترددی فی قبض
عبد المؤمن یکره الموت وانا اکره مساءته ولابد له من لقائی فبشره واما در مسلک
ثالث که طریقه اهل نظر عقلیست بعد از وقوف بر قواعد ایشان هم جواب ظاهرست
چه نزد آن طایفه آنچه در حیز تغییر وتبدیلاست ودر حیطه سوال داخل از علویات
او مضاعست که بحرکت دوری متبدل می شود واز سفلیات صور نوعیه عناصر اربع
وصور مرکبات که عبارتست از موالید ثلاثه است جماد ونبات وحیوان وآثار
علوی مثل سحاب وما یتعلق به که مرکبات غیر تامه اند وحصول وتکون مجموع اینها
برای ایشان از مبدا فیاضست که آنرا عقل فعال کویند بشرط استعداد محل وفساد
آن ببطلان استعداد وتوضیح این سخن آنست که حرکات فلکی را دو جهت هست یکی دوام
واستمرار که پیش ایشان انقطاع پذیر نیست ودیکر تغیر وزوال که اصلا قار الذات
نیست چه با وجود دوام اتصال اجزائی از معدوم شود وجزئی دیکر حاصل
کردد واز جهت اول مناسبتی دارد با مبادی عالیه که همیشه بیک قرار باقی
وپایدار واز جهت ثانی مناسب اجسام کاینه وفاسده سفلی که آنرا از تغیر وتبدیل
کزیر نیست لاجرم آن حرکت واسطه واقع شده میان علل ثابته عالیه ومعلولات
زایله فاسده وبا آنکه بقواعد ایشان دوام معلول بدوام علت تامه ثابت وتمام
این کلام را مجالی اوسع از این درخورست غرض آنکه چون احوال سفلیات را با اوضاع
علویات ارتباطی عظیم هست از حرکت دوری اوضاع فلکی متبدل می شود واز
خاصیت آن اوضاع استعدادات قوابل سفلی وممتزجات عنصری بمرتبه کمال میرسد
وچون مبدا فیاض را نه کمی متصور نیست ونه بخل بعد از کمال استعداد محل صورتی
یا نفسی نباتی یا حیوانی که مطلوب بلسان استعداد باشد بی توقف وتاخیر فایض
میشود واین جواب شق اول است وشق ثانی از سوال که چرا زوال می یابد
ودرین مسلک از اصل با قطعت چه جمیع مرکبات عنصری موبدا از متفرقست
وعاقل سوال نکند که امری محال چرا وقوع نمی یابد با آنکه ایمایی بجواب آن هم رفت

واما غایت حکمی ایجاد درین مسلک تکمیل نفوس ناطقهٔ انسانیست بتحصیل تصورات حقه و
تصدیقات صادقه تا بعد از کمال عالمی گردد و معقول مضاهی عالم موجود و بدان وسیله
ابد الآباد ین در جوار رب العالمین است فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر مبتهج و
مستبشر تواند بود و الله اعلم بحقایق الامور آنچه در امثال این مباحث بحکم سوال وجواب
توان آورد اینست واگر سایل را ازین سوال مقصود حصول نوعی علمست که بعضی موقنان
ازخود گذشته را بعد از فراغ تحلیه و ترک شواغل و دوام توجه بطریق ذوق حاصل
شود و برد الیقینی که حاصل اصلا شبهٔ تردد و تقلید دران نباشد بران مترتب
گردد و بس ظاهرست که طلب آن بطریق سوال پیش اهل کمال از امانی کاذبه و خیال
محال تواند بود چنانکه فرموده اند تا دیده و دل خون نکنی پنجه سال هرگز
ندهند راهت از مجاز تا بحال وما التوفیق الا بالله من عنایات الکبیر المتعال
جواب سائلی که بوساطت وجود هیولی موسیقی رامی تواند بود که بواسطهٔ شدت ملائمت با یکدیگر و
شرف نسبتی که میان ایشان باشد و حدوث طاری حیات مجموعی شود که نفوس سلیمه
وطباع مستقیمه را از ادراک آن لذتی مخصوص حاصل گردد و حینئذ اگر از قبیل
مبصرات بود عرف عام تعبیر از آن بحسن میکند و از مسموعات باشد آنچه موضوع
هیئات مذکوره حروف و کلمات بود باعتبار اعتدال در مقدار و تناسب حرکات
و سکنات آن وزن خوانند آنرا و آنچه مادهٔ آن اصوات و نغمات باشد باعتبار تناسب
و تساوی ازمنه که در خلال آن نغمات افتد ایقاع گویند آنرا در صناعت موسیقی
و چنانچه در وزن معتبر شده که حروف معتبره هر بحری باشد و کیفیت حرکات
و سکنات آن چون تا یک مصراع باشد و سایر مصاریع منتظم در سلک آن بهمان
وتیره باشد در ایقاع نیز هر صورتی ضربی تعیین رفته که چند نقره بود و ازمنه
متخلله در میان آن بچه نسق تا یک دور تمام گردد و معیار دیگر ادوار بود
پس دور در ایقاع بمثابهٔ مصراع باشد در وزن و چون میان ایشان مشابهتی
تمام هست در بحث ایقاع و تلقین او و ادای آن باصطلاحات عروضیان توسل جسته اند
چه گویند ثقیل اول مثلا دو وتد است و فاصله و سببی خفیف و با فاصله چون
تنن تنن تنن تنن تن تنن و بصورت افاعیل عروضی هم ادا کنند مثل فاعلن
فعلن مفتعلن و ازمنه که میان نغمات هر دور متخلل شود چون قابل تفاوتست
و در قصر و طول آنرا قسمتی مخمس اعتبار کرده از زمان آ تا زمان ه و مقصود
از ذکر این سخنان بر سبیل اجمال آنست تا آنچه متحقق محلی بهام باشد باز نماید
و بر حسب مساعدت توفیق بسط کلام کرده شود و آن چه خفیه نکته در یافت مقصود

ازان

ازان سوال چیست چون حامل مستعجلست دار کثرت توزعات خاطر و موانع لاطایل سبق
کتابت نرفته بود و پیش ازین مجال نشد بفضل عمیم معذور فرمایند که عجز و اهمال بکتابت
و موجبات تفرقه بسیار بود والحمد والمنة تم **حاشیه بر معانی بیان** اللفظ المفرد
انما یتحقق بامور ثلثة احدها بمنزلة المادة له اعنی الحروف المترکب هو منها او حرفا واحدا
علی قلة ولیس لهذا القسم الکثیر دخل ههنا والثانی بمثابة الصورة له وهی الهیئة الحاصلة
لتلک الحروف بواسطة الترتیب الخاص والحرکات والسکنات المعینة والثالث
ما هو الغایة الکمالیة منه وهی الدلالة علی معنی فالکامل من مفردات الالفاظ وهو
المسمی بالفصیح فی عرف علماء المعانی ما تجمع تلک الامور علی وجه اللایق بان یکون
بین حروفه ملائمة فلا یفضی اجتماعها الی الثقل فی التلفظ وعسر فیه ویکون الصورة
منه علی القانون المتعارف من اهل اللسان موافقة لما ثبت من الواضعین و
ویکون دلالته علی المعنی بحیث لا یحتاج استنباط المقصود منه الی مزید کلفة
وارتکاب تمحل وظاهر ان للکلام التام ایضا الامور الثلثة المذکورة بعینها غیر
ان المادة القریبة له هی الکلمات فاعتبر فی کماله المعبر عنه بفصاحته مثل ما اعتبر
فی المفردات من الملائمة بین مواده بعد کونها بنفسها علی ما ینبغی وانطباق
تألیفها علی الاصول المقررة عند الاکثرین من اهل الادب وعدم خفاء المقصود منه
بسبب خلل صوری او معنوی ثم اذا لوحظ مع ذلک کله الغرض الاصلی من التکلم
وهو الافصاح عما فی الضمیر وابلاغه التی عند بنی النوع عند شروع الحاجات
ودفع المعضلات طراء هنالک بحسب حال المتکلم والمخاطب ومحل الخطاب
وزمانه وما یتبع ذلک امور آخر یقتضی ان یکون سوق الحدیث مع امکان ادائه بطرق
شتی علی نهج خاص واسلوب معین حتی یشهد الذوق السلیم والطبع المستقیم
بکمال الکلام ومزیة النظام وتلک الامور القاضیة بتعیین طریق مخصوص وترجیحه
علی الغیر تسمی بالحال والمقام نظرا الی وقت الخطاب ومحله ویقال لها الاعتبار
المناسب اعتبارا ورعایة اقتضائها وتطبیق الکلام علیها هی المدعو بالبلاغة و
الذکی بعد تذکر هذه المعانی یتفطن لما هو مرمی سهام قصد القوم فی تعریف
الفصاحة والبلاغة باقسامها ومن الله التوفیق تم **ترجمه چند حدیث که بالتماس**
عزیزی نوشته اند بسم الله الرحمن الرحیم زواهر جواهر حمد وسپاس بیرون از
اندازهٔ حصر وقیاس تحفهٔ بارگاه کبریا پادشاهی سزد جل جلاله وعم نواله که
سحب بی پایان نثار از غایت افضال واحسان دعای بندگان را وسیلهٔ
تحصیل آمال و امانی این جهانی گردانید چنانچه از حضرت صادق القول که ینطق

عن الهوى ان هو الا وحى يوحى عليه من الصلوات الزاكيات اتمها و اكملها و من التحيات الباركات
اعمها و اشملها باسانيد صحيحه مرويست که ما من مسلم ينصب وجهه لله تعالى فى مسئلة
الا اعطاها اياه اما ان يعجلها له و اما ان يدخرها له محصل ترجمه اين حديث مبارک
آنکه نباشد هيچ مسلمانى که برفراز د روى نياز خود را بحضرت الله تعالى در خواستن
مقصودى الا که ببخشد خداى تعالى آن مراد او را و در اجابت دعايش تعجيل
نمايد در حال يا ذخيره کند آنرا از براى او و علما در بيان اين ذخيره فرموده اند
که چون مسلمانى دعا کند و مرادى از خداى بخواهد که دران وقت خير او دران نباشد
کرم ارحم الراحمين آنرا موقوف دارد و در وقتى که حال و مقتضى آن بود حاجت
خواسته او را باو رساند يا بعوض مرادى ديگر کرامت نمايد يا سبب بلايى
ديگر سازد يا در قيامت کفاره گناه او گرداند چه عبارت بشارت اشارت
حديث مذکور بصريح دلالت ميکند که دعاى بنده مسلمان اصلا ضايع نمى باشد
و هم در سلک صحاح احاديث انتظام يافته و بکلک ثقات رواة ارتسام پذيرفته
پذيرفته که لا يرد القضاء الا الدعاء و لا يزيد فى العمر الا البر يعنى باز نگرداند
قضا را الا دعا و زياده نکند عمر را الا نيکويى و آن سخن منافى آن نيست که تقدير
خداى تغير نپذيرد و عمر مقدر پيش و کم نگردد چه روا است که تقدير چنان
رفته باشد که اگر فلان بنده در فلان وقت توفيق يابد و فلان نيکويى بکند
چندين مدت ديگر بماند و اگر توفيق نيابد و نکند چنان وقت بميرد و علما اين را
قضاء معلق گويند خوانند و اعتبار اين نوع قضا ضرور يست چه در قرآن
کريم واقعست حيث قال عز من قايل و ما کان الله معذبهم و هم يستغفرون
يعنى عذاب و بلا نفرستد خداى تعالى بايشان و حال آنکه ايشان استغفار
کنند و لشايد که گويند عذاب و بلا اگر مقدر باشد البته برسد و اگر نبود نرسد
خواه استغفار کنند و خواه نکنند که قضا شايد که معلق باشد چنانچه گفته شد
و لهذا حديث صحيح است على قايله زواکى الصلوة و کرايم التحيات که لا يغنى
حذر من قدر و الدعاء ينفع مما نزل و مما لم ينزل و ان البلاء لينزل فيتلقاه
الدعاء فيعتلجان الى يوم القيامة يعنى فايده نديهد حذر بنده از قدر و
بتغيير تغيير تقدير نتواند کرد و دعا سود دهد در امان يافتن از مکروهى
که فرود آمده باشد و از آنچه هنوز فرود نيامده باشد و بدرستى
که بلا فرود آيد در حالتى که باو رسد دعاى بنده پس بلا و دعا در هم آويزند
بلا خواهد که نزول کند و دعا نگذارد تا بروز قيامت اين حديث

مبارک در صحيح ترمذى و صحيح ابن ماجه قزوينى و صحيح ابن حبان و صحيح
المستدرک رضى الله عن مؤلفها مسطور است و از جهت اين منزلت و فضيلت
که دعا راثابت است در کلام تمام هدايت انجام حبيب ملک علام عليه الصلوة و السلام
وقوع يافته که ليس شىء اکرم على الله من الدعاء حاصل ترجمه آنکه هيچ چيز گرامى
تر از دعا نيست نزد بارى تعالى سبحانه بحکم بودن اين معنى چندر آنکه نظر
عقل از پرتو نور هدايت بمعنى فقه آنست که حضرت پروردگار عز اسمه
غنى عن العالمين است بهيچ نوع هيچ احتياج ببندگان و احوال و افعال ايشان
ندارد و رحمت بى نهايتش که کتب على نفسه الرحمة مقتضى فاضه نعم بى پايان است
پس بنده را هيچ مسکنتى مناسب تر از آن نباشد که روى عجز و نياز بدرگاه
بنده نواز آورده زبان مسکنت و ضراعت بدعا و خواهش گرى بر
گشايد و در مقام تضرع و ابتهال لعرض حاجت و اظلال حال خود قيام نمايد
تا بحکم قضيه و بضدها تتبين الاشياء هم جبهه ظهور قدرت و استغناء الهى
از گلگونه عجز و حاجت بندگان برافروزد و هم از فيضان زلال احسان
و افضال لم يزل و لا يزال رياض احوال محتاجان سرسبز و شاداب
گردد لا جرم حضرت سيد المرسلين عليه افضل صلوات المصلين فرموده
الدعاء مخ العبادة و در کتاب قديم آسمانى بصيغه امر وارد شده که ادعونى
استجب لکم بخوانيد مرا تا اجابت فرمايم شما را و در حديث جهار صحيح که بذکر آن تصريح
رفت مرويست که من لم يسال الله يغضب عليه و برواية ترمذى چنانست که من
لم يدع الله غضب عليه يعنى هر که چيزى نخواهد از خداى تعالى و عرض احتياج نکند
غضبناک گردد خداى تعالى بروى و از اين سخنان روشن گشت که حضرت مالک
الملوک با آنکه عالم السر و الخفيات است دوست ميدارد که بندگان عرض حاجت
خود کنند و طلب اعانت و مرحمت نمايند و چون منقبت ارجمند سلطنت سايه
عظمت الهيست که بر بلاد و عباد افتاده که السلطان ظل الله هر آينه ارباب
حاجات را از براى احراز سعادات بساط بوس سلاطين هيچ وسيله لايق تر
از عجز و احتياج نباشد بتخصيص پادشاهى موئيد کامکار که از فضيلت
تخلقوا باخلاق الله حظى وافر و نصيبى کامل حايز باشد و موقوف بر اين معنى
معانى کمينه را دلير کرده که با انواع کمى از قلت بضاعت و عدم استطاعت
در چنين موقفى باين اثبت و جلالت باراى سخن گفتن وارد و گرنه
خاک آن ره را لشايم که بروى مرکب قدر تو پويد اللهم لک الحمد و اليک

المذکی وعلیک التکلان بعد تبیین که روزگار کمینه بی مقدار بنوعی میگذرد والحمد لله علی
کل حال که بی شائبه مشق و ملال نیست وچون هیچ حال خود را دران حساب نمی توانست
آورد که متوقف نجات دوام است دکان پایه زربر خلافت مصیر خلد الله ثبوت
ارکانه بالعز والتمکین ولا زال ملجأ وملاذ الاسلام والمسلمین الی یوم الدین نتواند
شد به بیچارگی ساختن تا درین وقت ملهم توفیق این معانی که بعبارت شکسته بسته
معروض افتاد در خاطر شکسته انداخت وجسارت نموده قلمی ساخت وچون حدیث صحیح
است که الدعاء سلاح المؤمن وعماد الدین ونور السموات والارض یعنی دعا سلاح
مؤمن است که بآن دفع آسیب وگزند کند از خود وستون دین است که آنرا از تزلزل
نعوذ بالله منه نگاه دارد وروشنایی آسمانها و زمین است که در جمیع امور بآن
راه توان برد مرقاه جمع جامع مختصر که هر یک بخاصیتی مخصوص ممتاز است جمع آورده
وآنرا ترجمه ظاهر نوشته واز کرم اکرم الاکرمین امیدوار است که بیامن مداومت بندگان
حضرت تحفظ وتلاوت آن موجب استدامت ایام همایون فرجام واستقامت
ونظام مصالح ملک وملت الی قیام الساعه وساعة القیام گردد والراجی من
الکریم لا یخیب انه سمیع مجیب تم **فصل عید فطر** بفضلک مولای بیک الربیع
الغادی • اظل علینا العید ابن اعیادی • فحییته ذا الفضل عیدا مبارکا •
مخص بفضل من حضرة الغادی بتزیین فضلکم مؤلف ناطقه دری مع بربدایع
آفرینش ومحافل فضایل ومحافل اهل دانش وبینش زبان دعا گوی ثناخوان باداء
آن آرید حمد وسپاس پروردگاریست که صبیغ الای نامتناهیش بیامن
ماه مبارک نظام صیام را بسعادت عید سعید حلی بالنصر والفتح عید ... ختام
خجسته فرجام گرداند • هو هزار شکر که آثار خیر ماه صیام • بیمن مقدم عید
حمید گشت تمام • وآنچه دربیان سکک نظام آفریده ستایش وثنا بیع ملک
دیان سبحانه وتعالی در خلق الانسان علمه البیان توان ساخت تحمید ودرود بر تو آید کرد
تواند بود که مزید تعظیم وتکریم عید شریف از شعایر شرع مصون از تطرق نسخ و
تحریف اوست • محمد کاز ازل تا ابد هرچه هست • با آرایش نام او نقش بست • علیه
وعلی آله الاطهار وصحبه الاخیار فرایض الصلوات وکرایم التحیات وختم مقال درین
مجال واتمام کلام درین مقام برحسب فحوای یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول واولی الامر منکم جز بدعا دوام مدت سلطنت وجهانبانی و
التیام اسباب حشمت وکامرانی پادشاه اسلام لایق وموافق نیفتد الهی الهی
تا در عقود منضود شهور واعوام که از نظم جواهر لیالی وایام اتساق وانتظام

یافته شب قدر وروز عید بین الانام بمزید شرف وحرمت مخصوص باشند وشاخ
منتظم نیروز ونجاح سلطنت سلطان اعظم مطاع خاقان اکمل اعدل واجب الاتباع رافع رایات
الخلافة بالعدل والاحسان ناشر آیات الرحمة والرأفة علی صحایف الامکنة والازمان
آیة الله البرایا المجتهد فی اعلاء کلمة العلیا مفیض النعم الظاهرة والکامنة الموعود بلسان
النبوة فی الایة الثامنة مشید مبانی الشرع المبین ظل الله فی الارضین المخصوص
بالوفا لحفظ الاله الرحمن امین الحق والسلطنة والدنیا والدین ابو النصر شاه رخ بهادر سلطان
خلد الله سبحانه ملکه وخلافته وسلطانه تا قیام ساعت وساعت قیام از عوض
الخلل والخلل محفوظ ومحروس وبا اعوان وانصار دولت پایدارش پیوسته
کامکار ورفیع منزلت واعدا وحساد مملکت بیقرارش همواره خوار ونگونسار
بالنبی المختار وعترته الابرار صلی الله علیه وعلیهم اجمعین والحمد لله رب العالمین
اهل دانش عید اکبر وصل جانان دیده اند • وآنچه در عیدی بجان قربان سزد
جان دیده اند • آنچه راه شوق پیش چشمه اهل بلاست • تشنه لب در موج خون
سر تا قدم زان دیده اند • ای جبار قدیم علیم که قبله سجده وسمت نیاز الکائنات
والارض با همه طول وعرض غیر از سمت کعبه جلال بیکمال بی انتقال تو نیست
لبیک اللهم لبیک ای پروردگار حلیم کریم که روی توجه ولکل وجهة هو مولیها
در نماز حاجت ونیاز از هر گونه آز ونیاز در نشیب وفراز خواه در معمور حقیقت
وخواه در صحاری مجاز جز بصوب حرم افضال لایزال دایم الاتصال تو
وایاک نستعین منک وتوکل علیک • هرچه هرجا ز هر کس که طلب کرده شود •
از تو خواهند وتوانایی وخواهش تو دهی • هرچه در خرمن هستی است تنبایشده
کن • بیشی گندمی کامش تو دهی • بحرمت آنانی که در بوادی وبراری
ومنهاج عرفان سبیل الله باصد سوز وآه از سینه آگاه گاه وبیگاه مراحل
ومنازل الطریق یاتین من کل فج عمیق با رفیق توفیق به پای اخلاص بسر
تحقیق به پایان برده اند ومقصود دوجهانی بدست آورده وبراه آه وفا
از نار ویرانه صدق وصفا احرام قیام بسته ودر قربانگاه والبدن جعلناها
لکم من شعائر الله بدن را بدن شمرده اند واز حیات حیوانی مرده وجان را در
منحر روح پرور • خوابی بدیدم چون پرده بگیرند • عاشقان پیش شان
بجان میرند • روان پرده اند وگوی مراد برده که همیشه تا کرامت یافته
وجعلنا البیت مثابة للناس وامنا هم ووجهه خواطر وضمایر را روان
یأتوک رجالا وعلی کل ضامر ساحه عالم پناه بارگاه پادشاه اسلام جمشید فریدون

حشمت دارا علام آن ملک ملکی ملکات که غایة جلالت و اقتدار و نهایت عظمت و افتخار
سلاطین نامدار و خواقین کامکار عالی مقدار بمحاسن شیم و سیر اتقیاء و فا و ابرار
و محاسن اخلاق و اوصاف اصفیا و اخیار در سلک توفیق انتظام داده • خاطر تشنه
تشنه در آرزوی سلسبیل او آب حیات • چشم بی تشنه خرم و معمور عالم شیرین • و البحه کرد و دالع
سینه و و اله آن • رونق شرع مطهر بود و قوت دین • ظل الله فی الارضین قهرمان
الماء و الطین المخصوص بانظار الطاف الملک المنان معین الحق و السلطنة و الدنیا
و الدین شاه رخ بهادر سلطان ملجأ و ملاذ و فرمان دهان روزگار و محط رحال امانی
و آمال ولاة و حکام هر بلاد و دیار باد • بحق کعبه و آنکس که کرد کعبه بنا • ایزدش
یار و بخت رهبر باد • قدرش از حد عقل برتر باد • حکم او با قضا موافق شد عمر او
با ابد برابر باد • کار عالم از و گرفت نظام • ملک عالم برو مقرر باد • و یرحم الله
عبدا قال آمینا

نقوهٔ جدت واعظی که خواجه صاین الدین سلام الله علیه بمجلس او را ملیبا خفته

اگر آثار خوف و خشیة و امارات دهشت و حیرت در اوضاع و
اقوال این شکسته بال پریشان حال ظاهر گردد و مشاهده رود همانا بلکه نزد ارباب
بصیرت و اصحاب وقوف و خبرت معذور خواهد بود چه موقفی عجیب است که روی
نموده و معرکهٔ مهیب که پیش آمده مجمعیت پر لو از واقفان خبیر و سرمایهٔ ابن عنیر
خبیر بضاعتی مزجاة بیر آمار اندیشه توهم توبیخ و تغییر و حلقهٔ البت مزد جراز ناقدان
نضیر و نقد صاحب معامله قلب و نا سره زهی خجالت و تشویر • قلبت نقدما و خریدار جوهر بینش
لیکن امید بر نظر سعادت شیلت • علی الخصوص که مجلس بعز حضور بزرگواری مزین و موشح است
که اگر مقدسان ملأ اعلا بر وفق قضیهٔ و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا بکسوت صورت
انسانی متلبس گشته در مجلس شریعت پناهش حاضر شوند جز التقاط سمع استفاده
و استفاضه صواب ندانند صاحب کمال که هنگام تحقیق و تدقیق در فنون علوم از
منقول و معقول و فروع و اصول محصول انظار عظماء حکما و اساطین علما و فضلا از
فضلا متقدمان و متاخران نقل حضر ما حصر موائد فوائد کریمهٔ ایشان تواند بود و در
وقت تبیین و تدوین حقایق و معارف الهی خلاصهٔ مکاشفات و مشاهدات اهل
کشف و اصحاب ذوق نقل و مشموم مجلس فیض افاده و ارشاد ایشان تواند بود
و زینهار زینهار تا مستمع حمل این کلام بر مبالغه و اطراء که و اب اسباب رعونت
و ریا می باشد نکند که قایل این حدیث اگر بر صدق این معانی بغلاظ و شداد قسم یاد
کند بر حسب اعتقاد و یقین خود حانث نشود و آثم نگردد دگر • هر که با دوست ستیزد
چون بپنهد بر خیزد • آنرا که در حریم وصال او خلعت فتنه پناه بخی پوشانند عجب که درمیان

حال جرعه فاصبح فی المدینة خائفا یترقب نوشانند ایضا و از قطع مراحل و منازل وصول
موکب صاحب قران دارا علام ارا حسین تر مدرا شوکت و احتشام اسکندر یاد آورد
چه بنای آن شهر بذی القرنین نسبة می کنند و بعضی بر انند که از قرای او یزد اغوی
که بر کنار جیحون واقع شده و از قدیم باز جای کشتی بانان آن معبرست و سیر عال
ایشان اسکندر اهان کرده و آنرا بر داغوی که تعظیت یونانی معنی آن مهمان
خانه نام نهاده • چون زمد بس از قرنهای دراز • شکوه سکندر رسید باز
ایضا و مصباح اخلاص در زجاجه اختصاص از شجرهٔ مبارکه توفیق بزیت تحقیق
افروخته سنا کوکب دری گرفت و بعد از اقتباس نور حضور و جور از
مشکوة الطاف رب غفور در تعظیم و رعایت کرامت یا فتکان الصالحون لله و
الصالحون لی آثار صدق نیت و صفاء عقیدت بظهور پیوست اجازهٔ کونه که بالتماس
حاجی علی نجار در رفتن در هراة نوشته شد

بسم الله الرحمن
الرحیم الحمد لله العلیم الحکیم ذی الفضل المبین و الطول الامتن عمیم و الحول المتین و
القول القدیم لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم خلق الانسان و
اعطاه اللسان و سویه البیان فاقدره علی البیان بالتکلیم و الترقیم اشهده بذاته
و جلاه بصفاته و آتاه الشرعه لمدرکاته و لجوارح الشارحه لمخبآت ضمایره
و نیابة خلیفه للتعلم و التعلیم ثم عظمهم و کرمهم بتشریف الخطاب و تنزیل الکتاب و علی
قدرهم بما اجابهم بکمال السؤال و الجواب و الوعد و الوعید بالثواب و العتاب فی جنات
و نعیم و عذاب الیم و اصطفی منهم عبادا و اولیاء ابد قد خصهم من فضله بالمزید
و رفع منزلتهم بالنصر و التائید لیکونوا خلفاءه فی الارض شهداء علی الناس یوم
العرض یوم لا یسأل حمیم عن حمیم فوضع الشرایع و اظهر البدایع و بین الحقایق و اوضح
الطرایق بما انزل علیهم من لدن حکیم علیم و ختم ذلک الامر الجلیل باجل خلعة کمل
الورع و اکبر من وطأ الثری سید المرسلین و خاتم النبیین ارسله بالهدی و دین
الحق رحمة للعالمین علی خلق عظیم فتمم مکارم الاخلاق الی عادة الخلائق مکملا
ملة الحنیفیة الشمحاء و آتیا بالشریعة السهلة المستقیمة علیه و علی آله الطاهرین و صحبه
الزهر افضل الصلوات و اکمل التسلیم و بعد ذلک فالم یکن صلی الله علیه و علی آله
اجمعین بدعا من الرسل و ما کان خالدین اجاب دعوة الحق و دینه القویم
قد کمل بن امته و لصول اهل الاسلام لو تفرقت بهم بین امته لکن فوائد کلام
الائمة لم تکن بعد منتظمة فی نظام الصحاح بل کانت منثورة مکنونة
فی اصداف قلوب الاشراف کاللآلی و الاشباح فبعث التوفیق الربانی و العلم

الصمدانی طایفة من الذین انعم الله علیهم من کبار العلماء الائمة واخیار اخیار هذه
الامة رضی الله عنهم ورضوا عنه لمن یضبط کتبا بها وجمع متفرقاتها باولین قصارى
جهدهم فی نقشها واستنساخها واعوانی بتصحیحها وتنقیحها بدقایق التیقظ والاحتیاط
مبلغا شاهده لا یدرک وکنهه لا یحاط فشرطوا ان لا یتکلم احد فیها ولا یروی شیئا منها
الا من اذن له شیخ معتبر علی شرایط تضبطها وضوابط قررها وبینوها حذرا ان تتطرق
الیها شوایب التغییر والتصحیف او تغیرها معایب الکذب والتحریف فان کل احد بجبیل
مرادها مولع وهوی النفس متبع فصار رسم الاجازة والاستجازة فی الشرعیات
طریقة حسنة بین اربابها لا یمحاان لعیدها من قبیل المفروضات وتحری ان الامر علیها
کانوا علیه جزاهم الله عن المسلمین جزیلا الجزی عنده وحسن الملکاله وتعدی استمرارها
فی تلک العلوم واستمرارها وعن سایر الفنون وان لم یکن للنقل کثیر دخل فی ابتناء
احکام المعقول وانظارها فطفق طلاب العلم یهتمون بتحصیل الاجازات فی کل فن من
العلماء والافاضل یعدونها من المزایا والفضایل لکن الفاضل الساعی فی المجالس و
المحافل برعومهم وفات الاماثل والی الامر الی ان حصر بعض القاصرین من المعاصرین
ثبت فضله بان ذلک المحل کتب لی کتب وکیت وما دری ما تقول لمن یقول له ما
اشبه حکالی بهذا یعذر بابها ان دریت ما دعیت وما انقطاعک به یا مسکین اذا ما دریت
فتبع المحصلون ان لتحصیل الاجازات فی غیر الشرعیات ایضا حاصل ام لحق تلک الدعاوی
والطامات طایل هیهات هیهات اذا استسکبت دموع فی خدود تبین من
بکی ممن تباکی ومصداق هذا السیاق ما وضع من الاتفاق انه ورد التقدیر العبد
الفقیر الی بلدة هراة صین عن الآفات والبلیات واقام بها حولین کاملین الا
ایام معدودات وکان بعض احوانه فی العربیة من طلبته والمتعینین یترددون
الیه ویجمعون لدیه مشتغلین ببعض الکتب اکثرها فی فنون لیس للروایة دخل
فیها ولا النقل نفع یعتد به فی مباحثها تحقیق مباحثها وتشیید مبانیها واوضحهم قصد
ایاب وسیجهد ویتجدد والعزیمة للذهاب اداهم یلیا درون الی الاستجازة
ملحین فی استدعاء الاجازة وحیث لم یکن قط من دابی الغفیر مراعاة الرسوم
العادیة ومحافظة العادات الرسمیة فی حال من الاحوال لا سیما فیما یتعلق بتحصیل
العلم واستحصال الکمال استعفی عنه فی ذلک وحق الحق ما کان شایبة ظننت حاشاه
حاشاه هنالک فقبلوا معذرته وترکوا المبالغة فی الالتماس وبعد ان الوالی الجرة
بحبه صاحبة وهو من سهام من صدده وما ربه فلا باس والحق عن قبول الولد الامن
السعد والشاب الفطن الاریب المولی الفاضل المسترشد القابل مولانا حاجی

التجار رقیح بروحه وبالغ فی الالحاح متجاوزا عن الحد فی الاقتراح وقد کان متردد الیه
تلک المدیدة المدیدة من المبدا الی المنتهی وتم بصدق همته عدة مختصرات فی علوم شتی
متناهیا فی تحقیق قواعدها ومسایلها واتقان حججها ودلایلها بفطرة سلیمة وبصیرة
قویمة تشاهد وجوه مخدرات ابکار الافکار من مرآة الحجرات الاستار وفکرة
مستقیمة یکاد زیتها یضیء لم تمسسه نار وما اتفق له فی اثناء تلک المدة
سماع کتاب التذکرة الذی ابدعه العلامة الطوسی فی علم الهیئة نور الله مرقده و
عطر مشهده حین قراءة الاخ العزیز الذکی والمولی الفاضل المتیقظ الالمعی مولانا محمد
آل کرواذ قد کان اشتغالهما به بعد الفراغ عن مقدماته والعثور علی ما یتوقف علیه
فهم تحقیقه وتدقیقه باقتصار علی حل ذلک الکتاب ودرک مشکلاته والکشف عن غوامضات
معاقده ومعضلاته ولست اداهن فی هذا الکلام تزکیة لهما واعتنا بحالهما ما سمعا فان
ملحمة من ارادو نضابهما من مقالهما وعند الامتحان یکرم الرجل او یهان اعاذنا
الله سبحانه وتعالی وجمیع المسلمین من الغرور والاباطیل بهدایاه وبایاهم بفضله العظیم
ولطفه الجسیم سواء السبیل بحق الشفیع المشفع یوم الدین محمد المصطفی وآله الطیبین
وعترته الطاهرین وصحبه التقاء المجلین صلی الله وسلم علیه وعلیهم اجمعین وحرره
هذه الاسطر اقل خدام الفقراء وتراب اقدامهم علی بن ابی بکر بن علی الیزدی عفا الله
عنهم تسلیة للملتمسین وتبصرة لفاطبة المسترشدین بباب منتصف صفر ختم بالخیر والظفر
لعام تاریخه خیر طاب والله هو الموفق لکل خیر المرجع والیه المآب صورت خط امیرزاده
ابراهیم علیه الرحمه که بر آخر سوره قرآن که بخط او به فرستاده شده بود هذه مناهل رحمة
واردوها یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک فلذلک فلیتنافس المتنافسون ظاهرها سور
من آیات الکتاب المبین انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون تنزیل من
رب العالمین وفی الحقیقة عیون حکم فیضت من بحر القدم ومنابع القدس والحکم الالهی
الحدوث ومجامع الانس والاجلال برسایل منها انامل من وفقه تعالی لاقامة مراسم
العدل والسیاسة فی بلاده بین عباده ابراهیم سلطان بن شاه رخ جعلها من المقبلین
المتوسلین المحافظین لحوزة الاسلام وبیضة الدین واختتم ذلک فی یوم الجمعة السابع
والعشرین من ذی قعده سنة ۸۲۵ الهجریة النبویة ببلاق کدعان فی فتنی باد
جر مکان ثم کتابه عید کاه شیراز المنن وفقنی لتملک هذه الاراضی وجعلها مصلی لاقامة
الصلوة فی الاعیاد وما یتصل بها من سایر القربات علی وجه السداد والرشاد وانا
الراجی غفران ربه الجواد ابراهیم سلطان بن شاه رخ آمنهما الله من فزع یوم الدین التناد
تم له الحمد لله تعالی علی توفیق تنمیق هذه الوقف فی تم کتابه وکیهان وعید گاه کتبه من وقفه

تبارک وتعالی لانشاء هذه البقعة الشریفة وجعلها وقفا علی المسلمین والمسلمات لاقامة
صلوة العیدین وما یتصل بها من الخطبة والقرابین وسایر القربات وهو الراجی رحمة
ربه الغفار للمذنبین والمذنبات ابرهیم سلطان بن شاهرخ جعلهما الله من الفایزین
بمزید الحسنی ونیل الدرجات فی [illegible] تم کتابهٔ مسجد عادت باغ بهشت از شیراز لله لمن
رفع السقف الخضراء مزینا بالانوار والاضواء وجعل حریم دولة خلفائه الاصفیاء روضة
الصفاء ومعهد الوفاء ومنهل العطاء لا زالت قبلة الرجاء للفقراء والاغنیاء فی الشدة
والرخاء وممنوع الالتجاء للضعفاء والاقویاء فی السراء والضراء نظر فی لموید خصه الله
تعالی من بین العظماء السعداء بمزید الرفعة والسناء ووفقه بفضله لاقامة مراسم
العدل واشاعة الاحسان فی البسیطة الغبراء ومن وفق لامتثال ارحموا من فی
الارض فاز باستیهال یرحمکم من فی السماء وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء فخلد الحکم
وشیدها بانی ملک الامر بانشاء هذه المقام الفاخر واصدرت بعنایة وفقا مستکمل
وذلک فی تاریخ فتح طهان العدو همایون بهشت ابد یا عمی عام ست وثلثین و
ثمانمایة الهجریة علی صاحبها من الصلوات اتمها واکملها ومن التحیات ابقاها واشملها
تم کتابهٔ برج ابلق خانه میدان سعادت شیراز ان هذه انوار العدل والاحسان
من برج السلطنة والجلال والسیاسة ابلق الایام فی میدان السعادة بالعز والاقبال
نفحة من نسایم خصایص السلطان الاعظم الاکرم المفضال والخاقان الاعدل الاکمل
الذی بلغ بدایة الکمال الی غایة الکمال مرشح ریاض الملة الاحمدیة ومشید ریاض ملک
سلیمان علیه الصلوة الرحمن وسلامه ما اختلف الملوان مغیث الحق والدنیا و
والدین ابو الفتح ابرهیم سلطان خلد الله تعالی سبحانه ملکه وخلافته وسلطانه تم
بر پیشانی کتب پادشاه سعید برسم خزانة الکتب الشریفة لمن اصطفاه مالک الملک وجعل
خلافته فی الارض وکتب علی العالمین امتثال امره الواجب اتباعه وجوب الخمسة
المرتضی السلطان الاعظم الاکرم مستعبد اعاظم السلاطین بآثار السیف والقلم موشح
صفحات الزمان بنجاح دیر العدل والاحسان مغیث الحق والدنیا والدین ابو الفتح
ابراهیم سلطان خلد ملکه وسلطانه بر پیشانی کتاب سلطان احمد گیره برسم خزانة الکتب
السلطان الاعظم الخاقان الاعدل الاکرم شهاب الحق والدنیا والدین ابو المغازی الاعظم
احمد خلد الله تعالی فی مرضاته ملکه وسلطانه تم کتابهٔ درگاه حمام سید غیاث الدین
علی یزدی رحمه الله تامات الحمامات علی شمول نعم الامن والامان فی زمان خلافة
الامام العادل السلطان القایم بامر القرآن من الاوامر والنواهی بالایقان والعرفان
سیما الکرمین هذه ان الله یامر بالعدل والاحسان معین الحق والدنیا والدین

شاه

شاهرخ بهادر سلطان خلد الله سبحانه ملکه وسلطانه وبرج تلک الحمامات انواع العجایب
فی سایر البلاد واقلهم الراجی عفو ربه الغنی علی بن لطف الله الحسینی الملقب بغیاث الباعث للفقراء
هذه الحمامات فی شهور سنة افصح عن تاریخها بالخیر تم کتابهٔ خانهٔ جهو فی عهد سلطنة من ترقی
شرفات قصر جلاله عن ان یشیر الیه مصتع فی اعالی قلل مقاله وهو الملک المؤید بامتثال مضمون
ان الله یامر بالعدل والاحسان معین مغیث الحق والدنیا والدین شاهرخ بهادر
سلطان خلد الله سبحانه ملکه وسلطانه عمرت هذه الدار المشید ارکانها بالعدل والتمکین
بتاریخها یلیق عنه مبارک علی عامرها ازلا وابدا آمین ۸۳۹ تم کتابهٔ دیگر جهان خانه
من هوا امثل صدقات من ترقی شرفات قصر جلاله عن ان یشیر مصتع فی اعالی قلل مقاله
باصبع ادراکه وابیاله فلا یکون لغایات المناقب والمعالی لفظ اول واشمل من اسمه
الشریف العالی معین الحق والسلطنة والدنیا والدین شاهرخ بهادر سلطان خلد الله
سبحانه ملکه وسلطانه عمرت هذه الدار المشید بالتایید مبانیها فی تاریخ یلیق بفرائه
ملکه قد زاد بنیانها ۸۳۹ کتابهٔ قبر جو علیه السلام قد فاز بسعادة الشهادة بعد ان حاز قصب
السبق من مناطقة الاقران والاشباه والتحق بسعداء هم احیاء عند ربهم یرزقون فرحین
بما آتیهم الله من فضله ناجی لسان حاله وفوز استیهاله رتبة التقی العظیم الجلیل علی خلیفة
الارض ابی حنیفة علیم المرتضی الاجل الاقدم حاتم فضیلة یاسون بها البار عون من
منادیها اهل العلم السید غیاث الملک والدین علی الحسینی حشره مع علیه السلام
یوم الدین اذ وافق حاله حال حسین استشهد ذبحا بالسکین ولذلک افصح تاریخ سنه
هذه البلوی قد سعد بالسعید بکربلا ۸۳۹ تم کتابهٔ قبر خواجه شاه علی کهجوی بزی
لقد لحق الدین بربهم ربهم برحمة منه ورضوان متکئین علی رفرف خضر وعبقری حسان
من کان بحسب الصورة من اعاظم الاماجد ابتکار ومن حیث السیرة والسریرة من
زمرة الاخیار والابرار ولعمری قد اغتنم الزمان من ذهابه وبکت الایام من شبابه
فرحمه الله بما به من کرایم اخلاقه وشرایف آدابه وفاز بحسن [illegible] بعد طی اوصافه
والدانة الخواجة کمال الملة والدین شاه علی بن الصدر السعید الواصل الی رحمة ربه العلی
الحاج فخر الدین ابو بکر الکهجوی وذلک فی عام تاریخه عین رحمة الله والفوز بالعفو بتة
الرشید تم کتابهٔ قبر مولانا صاین الدین محمود فارسی [illegible] قد اجاب دعوة
الحق آتیا بقلب سلیم واستقبل برحمة من الله ومغفرة منه وهو الغفور الرحیم المولی
الامام العالم السالک الناسک المتمسک بحبل الله المتین الفاضل الکامل الباذل جهده
فی نشر کلام رب العالمین ومتبع آثار سید المرسلین قدوة حذاق القراءة واسوة
مهرة الحفاظ المجودین الواصل الی الحق بتحقیقه الداعی الی الله علی بصیرة فطرته مطرز

خلع العلم الموفور بطراز العلم المبرور كعبة الاكابر والاماجد وحلية المساجد والمعابد
مورق اغصان القرآن باوراق التجويد والترتيل المستغرق اوقاته في شرح بنات
آيات التنزيل ضياء الملة والدين محمود بن المطلي الامام الرباني والمعارف الصمداني اوحد
زمانه ومقدم الطائفة في اوانه شمس الملة والدين محمد بن الشيخ السعيد الحميد المغفور المبرور
شمس الملة والدين محمد القاري تغمدهم الله الغفور الباري بواسع مغفرته ورضوانه
وبوأهم بفضله العميم اعلى فراديس جنانه ولد يوم الثالث لتسع خلون من شوال سنة ستين
وسبعمائة وتوفي رحمه الله سحرة يوم الخميس لثلث وعشرين من محرم الحرام سنة احدى و
ثلثين وثمانمائة ثم جهة بليغ وبيان رسمي الشيخ هذا الشيخ وجد من الجد له بالطالع السعيد
الحميد واسرى به الى اقصى معارج العزة والجلال على براق النصر والتأييد سرير تيسير مع التمكن
فيه التسير والخيل معقود بنواصيه الخير ولقد ابدع الناظم حيث قال واصاب جز بر دار
حق زين ندانم صواب • دو پیکر که نابد در آفتاب • رکابش همه تن دبالشت
ولبس • چو گردون که پابوس دار ذموس • فلك بساكن داره جار الطيرا
وفي جميع الاحوال حافظا ونصيرا شرح حاله الشيخ ثم رايات دولة من استوى عليه
واستقر فيه وتمكن على صهوات مراكب رغائبه ومباغيه مرصد السعادة ومعهد
الجلادة ومغرس دوحة النجدة والبسالة في رياض المجد والجلالة نعم الاهبة للركوب
على مطايا المطالب والمآرب والوصلة الى الاستيفاء والاحتظاء بالخيل والبغال بكرة و
بينة طولي لراكب المراقب ثم مكاتبة مصر الامير زاده ابراهيم سلطان رحمة الله عليه
انا اجمل ما يتوشح به صدر الكتاب والطف ما يترشح من الانآء والانجاز ابتداء الادا والمعنى
الخطاب والجواب حمد الله الذي كرم آدم بالتعليم وكلمه بالنعم والتفهيم وخصه بمزيد
التعظيم فجعله خليفة في الارض وسخر له ولبنيه من كل ما ملئ البنية العالم بما فيه وما
يحويه بالطول والعرض فبنيه من ملكها درشرف بني آدم بتشريف المخاطبة و
استعمال الملاطفة والمعاتبة وآجلية الوعد والوعيد بالمجازاة والمعاقبة فبعث
فيهم الرسل وامرهم بالنقل والفرض اللهم صل وسلم على جميع الانبياء والمرسلين و
اخصص من بينهم سيد الاولين والآخرين محمد المصطفى وآله وصحبه اجمعين
بافضل صلوات المصلين صلوة لا انقطاع لنسائم كرائمها ولا انقشاع لسواجم غمائمها
الى يوم البعث والعرض ثم تحيات لعبيد الحمد وما تتكرر مسك حديث الطيب واذكى من عنبر
المولى على ان جعل لتقوية الدين وتمشية احكام الشرع المبين منطابا سياسة
السلاطين المقسطين ورقابهم باعانة المطيعين واهانة العاصين ومظاهرة
المصلحين وزجر المفسدين المتمردين ونحن ولاة الاسلام احق عباد الله بملازمة

الشكر

الشكر والمواظبة على الطاعة والتعظيم لاوامره باقصى غاية الامكان والشفقة على خلق الله
في السراء والضراء باشاعة العدل والاحسان وفقنا الله لجميع ذلك بفضله العظيم ولطفه
العميم انه هو التواب الرحيم انهي بوالي مصر اعز الله تعالى انصار المقام الشريف العالي
السلطاني الكبيري العالمي العادلي المؤيدي المظفري المالكي الاشرفي واعلى مناره و
ابد على صفحات الادوار في مراضي آثار المحب الداعي بهدي من صوالح الادعية ما
واظب به لسان الاخلاص ومن لوائح الاثنية ما يبعث من صدق المودة و
الاختصاص وينهي أن اعجابا بالعالي المولى الشيخ الاسلامي الامامي الحبري الحافظي
الشمسي اقضى القضاة قدوة العلماء في زمانه الواصل الى رحمة الله تعالى ورضوانه بالخير
محمد بن الجزري اسكنه الله سبحانه من الفردوس في اعلى درجاته واعاد علينا من
بركاته مدرج من ذلك الجناب كان مشحونا بذكر مناقب المقام الشريف ونشرها
لديه من بدائع المآثر والمفاخر بتاييد رتبة اللطيف وكان سماع تلك الاخبار
كان عيانا والا انبتت به مزارع القلوب والضمائر حب الحب ونبات المصافاة
والود وادغا خرج ذلك الزرع شطأه فآزره فاستغلظ فاستوى على سوقه
فباطه لي بحسن الحصاد ولا يخفى ان شجرة المحبة اذا اترعت اصولها وتشعبت فروعها
ازهرت الموانسة والمسامرة في مجال التواصل وقرب الدار واثمرت المكاتبة
والمراسلة عند التباعد وشط المزار فاقتضى الحال تزيين صحيفة الوداد بنقوش
التحية من حسن الاعتناء ولعشاها من قبلي في صحبة المولى العالم الفاضل جمال الدين
يوسف الشمسي الجزري وقد وصل الخزانة فقضى نحبه ثمة والجناب الاريع الشيخ
الاسلامي ايضا اجاب دعوة الحق ههنا وعزاء من ايموت انا لله وانا اليه راجعون
وصورة الحال ان ما كان مع جمال الدين يوسف من الاموال والبضائع بعضها
متعلق بهذا الجانب وبعضها كان للجناب العالي الشيخ رالبه وبعد نقله الى دار
النعيم يحق لورثته بمقتضى الشرع القويم وبعضها خالص ملك خلف الصدق مولانا
وشيخ الاسلام الاعظم الافخم الاكرم محب الملة والدنيا والدين ابي الخير
اعلى الله تعالى شانه وجماعة من الواردين من ذلك الطرف اخبروا ان نواب
الديوان هناك لكمال اهتمامهم برعاية حقوق الاسلام وتمشية احكامه قد
ضبطوا جميع تلك البضاعة وصانوها من التلف والاضاعة ولا عجب من امثال
ذلك في عهد معدلة المقام الشريف وايام دولة القاهرة المنيف فجهزنا المعتمدين فلان
وفلان وفلان وارسلناهم لتقبض تمام تلك الوجوه وايصالها الى مستحقيها و
الوثوق الكامل حاصل بان النواب يمكنونهم ويسلمون اليهم جملة ما بقي من العوالي

الغفور الشكور ويثبتون عليهم لتقضا ما سنح لهم من الحوائج والمهمات في سائر الابواب وتيسّر في قضية المعاودة والآيات ونسأل الله الكريم ان يؤيّد المقام الشريف بنصره ويعلي كلمة الحق بنفاذ حكمه في شامه ومصره بجاه النبي الابطحي وآله الطيبين وصحبه الطاهرين والحمد لله رب العالمين

از جواب والي مصر

هو الحمد لله ربنا الاكرم الذي علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم والصلوة والسلام على السيد الاعلم الذي غفر له ما تقدّم من ذنبه وما تأخّر محمد المبعوث بالهدى الى كافة الورى من العرب والعجم صلى الله عليه وعلى آله واصحابه وبارك وترحّم ثم تخص المقام الشريف العالي السلطاني العادلي المجاهدي المرابطي الملكي الاشرفي السيفي لازالت سيوف دولته مسلولة غير مفلولة الى يوم الدين مصقولة لسلامتها بريق النصر العزيز والفتح المبين وما برح معراق اقباله معمور البلبل نيل المقاصد العليا مقرونة بالعز والتمكين وشام افضاله لعباده المسالمين ربوة ذات قرار ومعين آمين رب العالمين بصوالح ادعية تقرّ بها عيون الاخلاص من ومنبع طوارق استجابتها وفواتح اثنية يتعطر خياشيم الاقاليم من نشر روائح استطابتها فرحين بما آتانا من الكتاب المستطاب الصادر عن ذلك الجناب كتاب كريم يلفي بالعموم منطوقه ومفهومه عابقة باعطاف الابتهاج والارتياح فصار لروضة الانشراح وغصون الافراح انفع من هواطل المزن ولواقح الرياح واشتمل على ما تضمنه انامل التأمل من روضة المولى سلامة الذات الشريف لازال في كنف كلأة الباري عز اسمه فحمدنا على ذلك مستبشرين باتساق امر تلك الدولة الناصرة الظاهرة للملة الزاهرة الكاسرة لاعناق ذوي الشقاق والنفاق والفئة الجائفة الناجرة وكان مما اشتمل عليه مطاويه بث شكوى تجار الشوء وتجاسرة وذلك عليه لله عاجلا وآجلا الا ان حزب الله هم الغالبون و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون وانا ما ملأ كتابنا بالمشحون في انسابها ونعتها واقتفينا الوارثين بالاخبار من مشكوة منار ومنهاجهم وجنابه عالي المقصد الاعلى وعند وصول الهدية المرسل بها في صحبتها تفائلنا بحروف اسمها المشيرة الى مبادي السعادة واليمن والفتوح واثنا بحصول كل خير والمرجو منه في هذا وفي سائر الرغائب والمنى هو الله تبارك وتعالى فلا ضير والصلوة والسلام على نبي الرحمة وشفيع الامة محمد الذي الصلوة عليه انجح الرسائل الى كشف كل غمّة ورفع كل ملمّة وعلى آله الطيبين وصحبه الطاهرين والتابعين لهم باحسان الى يوم الدين في ۲۵ ذي قعده سنه ۸۷۲

از جواب سلطان احمد كلبركه

هو هو سبحانك يا مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وصلّ على حبيبك المصطفى احمد المختار وعلى آله الاطهار واصحابه الاخيار ما دامت الارض والسماء مضمون مشحون بلطائف واسرار كلام معجز نظام ملك جبار

حيث

جنبه قال عز من قائل الذين ان مكّناهم في الارض اقاموا الصلوة وآتوا الزكوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر ولله عاقبة الامور مشعر است بآنكه ملك تقدير و دين در مشيت ملك باهره ربانى توأمان واقع شده اند و در مهد قدرت قاهره صمدانى رضيع لبان اتفاق ده روضه ملك انضارت سعادت جز از ترشح چشمه سار دين نتوان داشت و چشمه سار دين را زلال احكام جز بر حسام سياست نيام والبنان ملك جريان نيابد ❊ سرسبزي نهال سعادت بباغ ملك ❊ از رشحه عيون شرائع لجم مدار ❊ ليكن زلال چشمه دين كي شود روان ❊ بي بارى سيات نيام والبنان ملك جريان نيابد شاهان كامكار ❊ بنابرين سزاوار منصب ارجمند سلطنت و جهانداري و شايسته مرتبه بلند فرمان دهي و كامكاري صاحب دولتي تواند بود كه مسرح نظر همت عالي نهمتش تقويت دين مستقيم باشد و نصب العين ضمير منيرش تشييد الحكام تنفيذ احكام شرع سيد المرسلين عليه وعليهم صلوات رب العالمين مؤيدي كه چون نهال اقبالش در گلشن ابهت و جلال بالا كشيد بهتر ثمرهاش اقامت مراسم امر معروف ولوازم نهي منكر آمد و چون دوحه سعادتش از جويبار شوكت و اقتدار سرسبز و شاداب گرد و در نهار رضى و معدلت شكوفه مرحمت و مكرمت شكفته حاصل بر اوازي بيمان شمارد كه بدست معذرت خار از پاي مظلومان بر آرد و پاي سعي در طلب سروري آن قصد كشايد كه چاره ابن كار رستگان ازو دست قدرتش برآيد ❊ بود كامش از شاهي برتري ❊ رعيت نوازي و دين پروري ❊ با حسان كند خاطرش خلق شاد ❊ جهان بكر آباد و دارد بداد ❊ و بحمد الله تعالى چنانچه از السنه و افواه استماع ميرود آن شهريار نامدار رفيع مقدار و قهرمان خورشيد اقتدار اجل ملوك الهند قدر او رتبه ❊ سيد الاعادي بمجاهد المهتد سمي حبيب الله ناصر دينه ❊ ملكيه عظيم من ليتبنى با جد ❊ اعلى الله معالم الاسلام بعد الم ايام ملكه و سلطانه و نضر رياض الملة الاحمدية وشي بنابيع عدله و احسانه از سابقه عنايت ازلي مناقب مذكوره را حيازت نموده و نواهي جواهر آن مفاخر و فضايل بانامل توفيق در سلك استجماع كشيده تخصيص فضيلت جهاد و غزو كفار كه مستتبع محبت حضرت پروردگار است كما شهدت به هذه الآية الكريمة هذا ان الله يحب الذين تقاتلون في سبيله صفا كانهم بنيان مرصوص فطوبى له ثم طوبى له لا جرم بحكم تخلقوا باخلاق الله صفات خداي او على البصائر بنقوش محبت و ولاء موقف حقي مرتب و محلى شده و آن معنى بتواتر استماع مكارم و مآثر مستوده از طبقات و ترادست تضاعف وارد و يادها ميپذيرد ❊ والاذن تعشق قبل العين احيانا

ودرین وقت چون فرستاده مولوی شیخ الاسلامی مجتبی ابو الخیری لا زال موفقا
للخیر ومصونا من الضیر جهت تبلیغ هدایا عاید آن طرف بود صدق وداد وحسن اعتقاد
باعث بر فتح باب مکاتبه ومراسله واظهار ما فی الضمیر علی ما یخفی علی الله وهو بکل شیء بصیر
گشت امتثالا للامر القضا درعش لا ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی حیث ورد من
احب اخاه المؤمن فلیعلمه اللهم صل وسلم وبارک علیه وعلی آله الطیبین وعترته الطاهرین
وصحبه الغر المحجلین کلما ذکره الذاکرون وکلما سهی عنه الغافلون والحمد لله رب العالمین
چون شعار موقف ثریا اقامت فرض جهادست از اسبه وسلاح آن بکرایست
بازین ویکارت حیا مکمل برسم هدیه ارسال رفت **هم از سلطان سعید در جواب**
سلطان کلبرگه اللهم لک الحمد والیک الملتجی وهو المستعان وعلیه التکلان ومورد مظفر
جنود موفور ودمعالی کراز جامعیت آباد قلب انسانی بعون ربانی با هر گونه نکته
از لطایف اسرار عالم صوب بظهور واظهار متوجه دیار وامصار اخبار و
استخبار می شوند واز راه بوادی ابادی ومراحل آمال بوساطت جوابی حضرت
کالاعلام اقلام ارمغان هندوستان دوات عبور نمود خطه دار الملک فارس
قرطاس را محل نزول تعارف واستیناس می سازند فایده ورابد ایشان دران
سر مبارک اثر سپاس وستایش مالک الملکی عز وجل وعلا که بحکمت کامله
وقدرت شامله صلاح عالم وفوز ونجاح بنی آدم را با نزال کتاب باشعار شعار
وارسال رسولان پیغام گزار اعجاز آثار منوط ومربوط گردانید چه بی امارت
مشاعل دلایل وبراهین واستضاءت لعکوس قنادیل اقاویل واقوال لین
وآخرین روشن وهویداست که در تاریکی گشا ... اجسام ظلمانی که نشاء کونی
وبلیه حرمان انسانی ازان موطن توانند بود نوری که بحکمی باطن وظاهر اشیا
چنانچه هست باید بنماید واز اول وآخر غایب وحاضر گاهی آگاهی بخشد
سخنست که اشعه درارای دلالت درایت پرتوش برهست وبلیت یکسان می تابد
وظل اجنحه مظاهر بیان هدایت آسایش بر نزدیک ودور ومکشوف ومستور
از صوره ومعانی این جهانی وآن جهانی بر یک وتیره می افتد • مشاطه خوبان
معانی سخنست • برقع کش معشوق معانی سخنست • نوری همه پیدا ونهان
روشن ازو • در عالم تیره گر بدانی سخنست • لیکن چون صورت کلامی حروف
والفاظ را مانند صورتست که اجتماع اجزاء او در وجود سمت امتناع دارد از
موانید فواید آن صورتهای خاطران الکن خطاب ونزدیکان مجمع سوال وجواب
بهره ور وکامیاب نمی توانند شد وناخط نامه ونطلات دوات بارشته ...

عین الحیات فایده نمی کرد وسخن وعالم بقا وثبات صورت نمی بندد وبر لوح الواح ازلی ده
وانامل ضعیف بر پیشگاه انتباه اهالی هر مکان در هر زمانی نمی افتد واز لمعان بوارق
این دقایق روشن ومبین گشت که در شمول فایده وعموم نفع نسبة با هر معاصر
وسایر من سیولد فی الغابر از بعید وقریب صاحب قدح معلی ورقیب صورت
کتابی چه وقت چه مصباح معانی که در زجاجه الفاظ اندراج یافته واضواء
فحوای کانها کوکب دری ازان تافته چون در مشکاة تشکلات رقمی وهیات
خطی از شجره مبارکه قلم که زیتون وادی نون والقلم وما یسطرون است متوقد
وافروخته می گردد ومضمون یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نظم مسلک بوده
بتمادی روزگار وتعاقب قرون وادوار انوار انتظار وافکار اولی الابصار
البصایر والابصار در هر دیار واقطار بران می تابد ومصدوقه نور علی نور
تحقق می یابد لاجرم از حسنات این صورت کثیر البرکات ملیست که آشنایان
تقارب معنوی وتناسب روحانی با وجود مباعدت صوری ومفارقت
جسمانی بزم وصال واتصال جانی وجنانی را از ارادت کوس مفاوضه و
محاوره معنوی بی قیل وقال زبانی بهجت ونزاهت خلد برین وفردوس
جاودانی بخشید فسبحان ربی الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم و
مصداق این سیاق آنکه نسبة با معنی موقف معالی مآب شاه دین پرور
کامکار وقهرمان عالم عادل رفیع مقدار قامع الکفره والمشرکین قالع
الفجره والمشرکین والمتمردین ناصر عباد الله وحامی بلاد الله الغانیة باثیار و
جاهد فی سبیل الله حق جهاده المختص بتایید الاله الصمد شهاب الحق والدولة و
الدین ابو المغازی سلطان احمد اعلی الله تعالی معالم الاسلام بدوام ایام ملکه و
سلطانه ونضر ریاض الملة الاحمدیة بسواکب سحایب عدله واحسانه که بتوفیق الهی
چهره ابهت وشاهی را بحلکوت فضایل معنوی از دانش وآگاهی موزون ورخشان
داشته واز صدق توالا بد وهان نبوت وولایت دیباجه حال خجسته فال را
بتصویر تفسیر وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها نگاشته پیش ازین مدت فتح باب
مکاتبت ومخاطبت کرده تحیت نامه ارسال رفته بود وازان جانب چنانچه
از مقتضیات نفوس زکیه وسجیه مرضیه تواند بود اشارت علیه وافرا (?)
احبینم بتحیة بحسن قبول اقتران یافت وابلاغ کتابی مصحوب رسولی شعبه ...
منتمی باز ومه که دوحه منقبت رسالت در جویبار جلالت بر اصالتش با نهی مراتب
نشو وکمال رسیده بامداد نقصی ختم انجامید صلی الله علی السید الخاتم محمد واله وسلم

مورد مثال اعطاء القوس باريها وانزل الدار بانيها گشت و مرتضی معظم مکرم مستجمع غرایب
الاوصاف ومحاسن الشیم شمس الملة والدین محمد الناصری باتفاق مفخر الاماثل قاضی
… معین باین جانب آمده در اتیان بامور از تبلیغ کتاب وخطاب مستطاب
و دیگر امور ربانی مشکور که مقدور مبذول داشتند ولمعان بارقهٔ تحبب
وتألف که فارغ از تشبیب وتکلف نعادی الیمن ولکن الله الف بینهم درخشید از جانبین
متعاکس گشت ۰ تم عقد ولاء لا انفصام له ۰ مالکک یزداد توثیقا وتوکیدا ۰ و
لجت تنعقص من مواجبه ۰ فزاد ناالله توفیقا وتاییدا ۰ واز جبا من محاسن این
اتفاقات کثرة وملکت را باشطه زار وتوسط نگار وحلق جمع توحد معنوی حاصل
آمده وفور یمن و برکت این حال فرخنده مآل واتفاق … اعتنا واهتمام تمام که
واضعان شرایع وادیان علیهم الصلوات والسلام در باب اجتماع خلایق بتصدیق واحد
که مبدأ وحدت جمعی و صورت اتحادی ایشان تواند بود و در جمیع ملل ونحل داشته اند
مختفی نخواهد ماند الکس که زشهر آشنایست داند که متاع ما کجاییست هر آینه از
برای توطید این معانی استحکام اذن وانصراف شارحه الیها معتقد خواجه حسن
که از بندگان درگاه سعادت تشیمنت روان داشته شد تا صدق وداد و
اتحاد که از تقاضای این نگاشته کلک اعتقاد و استناد می کرد بصورتی کلامی
نیز حسب المراد اعتضاد یابد والصلوة والسلام علی من ختم به الرسالة وتم به الکلام
محمد المصطفی وآله الکرام وصحبه العظام والحمد لله رب العالمین توقیعنامه بوالتان
والی کلبرگه که عنوان اسم محمد الشاه معلوم نبود ۰ از لمعان بوارق اشارات
بشارت آیات که از نص کتاب معجز انتساب ملک وتاب بالصیغة … وصریح خطاب که
هر آینه مستدعی قرب وحضور ومستتبع بهجت وسرور تواند بود حیث قال عز
من قائل سبحانه یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض چون آفتاب جهانتاب
می درخشد پرتو انتباه برپیشگاه خاطر آگاه می افکند که خواص افراد نوع انسان
… بتشریف خلافت حضرت الهی ممتاز و مباهی گشته اند نقش … آن بصد زبان
گویاست که جامه را برای او آراست ۰ … تن جامهٔ خلافت حق ۰ جز ببالای
او نیامده راست ۰ واز فرموده وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور روشن و
مبین است که این سرای فانی وتنگنای هیولانی ظلمانی جسمانی در موقف کبریا
وجلال سبحانی امری بغایت حقیر افتاده ۰ دنیا بنزد اهل خرد بس محقر است
با آفتاب قدر تو از ذره کمتر است ۰ پس که مشابهه رفعت منزلت بلندپایه که خلعت
افتخار رشته … از خلعت جهانمنصبی مطرز و محلی باشد برتر از آن شاید

بود که میدان جولان کمران طبع سورد اظهار ومکنت واقتدار او بهمین مرحله بسیار
خارنماپا بپدار باشد حاشا ثم حاشاه در تنگه گدایان سلطان چگونه گنجد در آبدان
تا تن مرغان چگونه گنجد لاجرم در خور وسعت قابلیت وعلو شان ایشان خطابجانی
ومنازل روحانی حاوی ودانی که فیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین وانتم فیها
خالدون ساخته اند وپرداخته وداعی عنایت ضیافت وارد بدعوالی دار
السلام تماط وفاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون انداخته وهر چند ارتحال ازین
منزل پر وحشت وملال وانتقال بآن نزهت آباد سرمدی مقرون بعزت وقربت
وصال معین سعادت واقبال لیکن بآن ماند کار که بواسطه حجاب صورت ارشاه …
آن احوال غافلند از وقوع آن حادثه نه جان وجدان مضطرب وپریشان می
شوند که نهایت جان بیدایت شرع شمه از آن رسید بتخصیص واقعهٔ جهان
سوز سلطان سعید مغفور مبرور بوأه الله فی اعلی فرادیس الجنان وتوجه
بنیجان المغفرة والرضوان چه صدای صیت آن مصیبت ها بل نسبة بانضارت
ریاض عالم احتراز سم قاتل بود وزهر هلاهل در مزاج بنی آدم ۰ از سیل
اشک برسر طوفان واقعه ۰ حباب قطره قطره بشکل حباب شد ۰ ماتم سرای
گشت بهر چهار زمین ۰ روح القدس بتعزیت آفتاب شد ۰ اما چون قضیه …
ضروریت ومصیبت بتحقیق راجع بامر ضروری که صاحب واقعه بیقین حیات
وزنده سرمدی را و راجز قال زدار بداری بلکه از زندانی بلاله زاری
واز خزانی بنو بهاری نموده ۰ دست اعتصام بحبل انعصام انا لله وانا الیه
راجعون استوار می باید داشت ونقش مقصد و… انما یوفی الصابرون اجرهم
بغیر حساب ۰ بر نگین تمکین نگاشت ۰ بخشنده بی زوال تعالی وتقدس ذات بی مثل
آن حضرت متعالی منقبت را توفیق تفویض وصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون
ارزانی داشته وسالهای … روا داد … حفظ وکلائت
… از حوادث روزگار منقلب لیل ونهار نگاه دارد بحرمة النبی الامی
محمد وآله الاطهار وعترته البررة الاخیار والحمد لله رب العالمین توقیعنامه
نامه … [illegible] مستعین بالله المحمود فی کل فعاله متشفعین بالشفیع المشفع
یوم الموعود وصاحب المقام المحمود وصلی الله وسلم وبارک وترحم علیه وعلی
آله وصحبه وسعة افضاله سپاس بی قیاس مالک الملکی را که فرمان قدرت
شامله اش بحکمت کامله … وسط اعتدال عالمی با استقلال مشتمل بر جرم
وعوالم روحانی وجسمانی … از اندک ماده ساخته دور وقصری که آنجه

ار عظمت در آسمان و زمین نمی گنجد در دمی گنجد بپرداخت و از آن مصر جامع جمیع جامع
و امع برصوب عالم پر صنایع و بدایع گشود تا مستغرق سریر خلافت نفس قدسی
باشد و لطایف و آثار اسما و صفات الهی که در ضمن مبدعات و مخلوقات مندرجست از
قرآن طریق و مداخل عبرت ملاحظه والی آن ولایت رسد و از شعور و وقوف
هر گونه غرایب و عجایب صنع مبدع بیچون معرفت صانع و اطلاع بر اسما حسنی
و صفات علیا او تعالی و تقدس فایز گردد و وظایف بندگی و پرستش بتقدیم رساند
شکر شمه از جلایل نعم بی پایان که در باره او ارزانی داشته بجای آورد و بهرا از حلو
سعادت معرفت که مقصود از تعلق جوهری بان صفا و پاکی با هیکل مکدر خاکی همان
تواند بود و روی التفات از جانب جسمانیات گردانیده آنرا پس پشت اعراض اندازد
و بدیده از سبل رهیده فبصرک الیوم حدید یکبار ه بنظاره عالم ملکوت و مشاهده
جمال و جلال حی لایموت پردازد و جا و دان فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر شادمان
و مستبشر باشد • عارفان از بحث ملکوت • نبود جز جمال یزدان قوت • و اعراض کلی
نفس انسانی از تدبیر و تصرف پیکر جسمانی را موت خوانند و صورت بلیان آنرا اعظم مصایب
حکما که انوار علوم و معارف ایشان از مشکوة وحی انبیا علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام
مقتبس است لو بین انسان با حیوان ناطق ما بین کرده اند شنیده که هر که بردار
تمام شد وسعت عالمی که نفس بعد از تعلق بدن مستغرق احوال آن خواهد بود نسبت
با دنیا چون فراخی موطن دنیاست نسبت با موضع جنین بل اوسع و ابسط از آن چه
نسبت دنیا بحرکت متناهی است وسعت عالمی که جنبش موجب انّ الینا ایابهم
بازگشت نفوس انسانی بآنست غیر متناهیست و با ثبوت صحت این مقدمات و تیقن
صدق آن از علم واقعه جان گسل حضرت سلطان عالم عادل کامل باذل فاضل
واصل برحمت پروردگار بگرد بد عالم زآیین خویش • که آمد یکی مشکل سخت
پیش • پیکره بر آمد عالم خروش • فلک را نبس ناله کرگشت گوش • نه اندوه آن
ماتم جانگسل • دو لن گشته از دیده خون دل • بلاکس ز مار بلا ساختند •
جهان را بکردن در انداختند • ز کلم ذنب زهر کین ریختند • مه و مهر را در دهان بیختند
لیکن چون صاحب واقعه را بحقیقت نتیجه انتقال از تنگنای مرحله عنک و ه و فور وسعت
فضای بهجت و سرور که عین وصول بتمامی ابدی و حصول سعادت سرمدیست
جانکه مبین و روشن گشت امید دیگر بلش نیامده دست بحبل متین اصطبار استوار
می باید داشت و رجا واثق که همه را بر حسب بشارت قل یا عبادی الذین اسرفوا علی

انفسهم

انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله آیت روح و عده ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه دستگیر آید
انه هو الغفور الرحیم و وارثان عالیشان اعاظم اعظکم الله اجورکم حبه جمیل کرامت فرموده
بحفظ فلحظ از جزایل مواهب سنیه و جلایل مراتب علیه محظوظ و متحلی گرداناد
بمحمد و آله الاخیار و عترته الاطهار انه هو العزیز الغفار تمت توریخ تاملات بولاق مکرر
مقتضی الحق بین الناس کما للحکمة • تنال بها الزلفی و وصل مؤبد • و لو کان الکمال
ید وم مع البقا • تذکر حبیبا ساعات احد • هو الحق لا ینبغی فان جل منه با حد
شرفنا بمن هو احد • جزنا بعد الا و کسر نابذ لکم • قسم و تریاق و سه نجد • برگزیده
که مالک مملکت بخش تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء با کمال استغنا
و غایت عظمت و کبریا تبارک و تعالی نسبت باو تشریف خطاب مستطاب یا ابن آدم خلقت
العالم لاجلک و خلقتک لاجلی ارزانی داشته و رایت مفاخرت و مباهات او را
با وج هو الذی جعلکم خلایف فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات بر افراشته
بدر قدرش لی کلف حلف و من و سخر لکم الشمس والقمر دائبین درخشانست • مهربام
برین بام بلند مهر چراغی • تا خانه منور شده در خور دو تو باشد • شهباز عشق
جهر فروزنده تابان • تا مشعله عاشق شب گیر دلتو باشد • رای سلیم و طبع مستقیم
بیتین داند که علو شان و رفعت منزلت جان عالی منقبتی برتر از آن تواند بود
که میدان تصرف و ترفع و ایوان آسایش و تمتع او همین سرای فانی و تنگنای
عالم جسمانی باشد • هیهات هیهات انکه در نعیم آباد دار الخلد و دار السلام حور
مقصورات فی الخیام از انتظار او نعل در آتش دارند او دل پیش از چند گاه
و آن هم از برای ترتیب مقدمات وصال در این دار الملال لازم الزوال والانتقال
مشوش نگذارند • درین خرابه دل اول بنه جو جای دگر • برای مسکن ما
بر کشیده اند قصور • و لحق اگر نه تذکر این معانی که ساحت صدقش از تطرق
غبار شبه و شکوک مصون و مامونست دل شکسته را آب تسکینی بر نیران احزان
افشاند و خاطر پر و ز بر گشته را منظاعی از غلیان قلق و اضطراب فرو
نشاندی به احوال واقعه جانگداز آن پادشاه شهید سعید مبرور آثار ابه بیانه
ازمان را ممکن ضبط و ترتیب عبارت باشد و نه بنان را قوت اقدام بر آن
سعادت حاصل گردد • بدیهم که مرکبان انجم • هم نعل بیفکنند و هم سم • شد
وقت که این چهار رتال • بنهند محذه مه و سال • و حقیقت آنکه اگر نه تطنطنه
بشارت استقرار خلف صدق نامدار بر سریر سلطنت و اقتدار باوثوق حادثه
فی مستعد و بار و اقطار انتشار و انتهار یافتی نهیب مصیبت شکیبا سوز سیلاب

اضطراب در جهان و جهانیان انداختی و یکبار ربعا بر و اعصار کبار و صغار از
اخیار و اثار تیره و خیمه ساختی که درین ماتم بنودی روی خاک از گریه تر
فرو ستیارگان بنگر ده بر خاک راه • حرمت سلطان رعایت کرد کاکنون آن
رست • ورنه بر می داشت آسمان زرین کلاه • علم الله کنی به شیدا • که اگر چه
درین واقعه بغیر از اعتصام بحبل متین نصیحت و دست جاع جاده که محل انتفاع تواند
بود دست امتناع دار و خاطر محزون بغایت مغبون است که جبار در اقامت رسم
خدمت قلم بر قدم سبق یافته و حامل صحیفه ضراعت و دعای برپای بسته علایق
و موانع شتی پیش گرفته • مگر از مطالع خویش خشنود می • رسانند نامه من لوقتی
ولا عذر • یجری التلاج بالاشتهی السفن • اللهم خلد ملک عبدک و مولانا السلطان
الاعظم الاعدل و وفقه لاقامة مراسم العدل والاحسان بین العباد فی البلاد الی یوم
التناد و شرف السلطان السلطان الماضی بلقاء بک الکریم فی جنات النعیم مع زمرة تحیتهم
فیها سلام و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین تعزیت نامه مایع بدو من دیگر
بسم الله حامدا و مصلیا علی نبیه النبیه و حبیبه المقبول عنده • مجد کار لازال تا ابد هرچه
هست • بار آرایش نام او نقش لبست • صلی الله علیه و علی آله العظام و عترته البررة
الکرام و سلم تسلیما • فاتحه مقال در همه حال ذکر فرخنده فال ذو الجلال سزد
که هر چه از هستی اثری دارد بحقیقت از وجودی دارد و با بندگی و پرستش او سری
و کسی از کنه حکمت با او خبر نیست بحقیقت از خبرش حی دار نیز • در غنچه گل و هزار
بلبل بفغان • در نافه مشک و از او معطر کیهان • سبحانه ثم سبحانه و ان من شیء الا
یسبح بحمده آری • حبذا انگه کرد خرمن هستی بر آمدم • کاهی نیافتم که در گرد
غافلت • و با این کثرت و غلبه عیار مشغول بتصحیح و تحمید و ما العلم جنود ربک
الا هو اما و هو هیچ سرخوشان نشوه بحتهم و تحمید درین بزم ایدا اختند هنوز
از ظرف دیگر بر نیامد • همه بلند این نقش که ما می بینیم • همه خوانند نه این نقش
که ما می خوانیم • کل من علیها فان بهواک لکن انا وحده بی کل من فی جاکا آری
محبوب حقیقی را عز اسمه با کمال نزاهت و پاکی سری که با تو دکان خالی نماند
از دیگران نماند • رقیبیست که در ماجرای خلوت ما • فرشته ره نبرد تا به
اهرمن چه رسد • و چون این عزت و کرامت مترتب بر سعت علمیت که آدم
در تعلیم سرای و علم آدم الاسماء کلها حاصل شد و فرزند رشید را اقتدا بوالد
حمید ضروریست حکمت پی عقل نداری بپرورش و تربیت ایشان در حدود کعبه
وصال مکتبی احداث نمود و مجموع اسباب تحصیل مطالب و مقاصد صوری و معنوی

بوضعی که در میان گنجد مهیا و آماده فرمود و اول ذرات آسمان و زمین را که سقف
و فرش این مکتب است بسور و آیات بدایع آثار و اسرار قدرت و حکمت چنان
نگاشته که از علویات و سفلیات هرچه بنظر اعتبار در آید • و فی کل شیء له آیة • تدل
علی انه واحد • در مرآت استبصار جلوه نماید و بعد از آن از برای ارشاد و
تعلیم با رسال رسل و انزال کتب آن مصلحت را استکمال بخشید تا اولا و ذراری
و دودمان خلافت الهی با آبای عقل زاجر و اعوان حافظ مدارک و مشاعر
به این مکتب آیند و از استادان شرع و دانش آموزند و فضایل و آداب اندوزند
لاجرم چون نفس قدسی ببلوغ رسد و آنچه در وسع و قابلیت و استعداد او گنجد
از کمالات علمی و عملی که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات نوانند آمد حاصل
کند البته البته بحکم ارجعی بحبتم سلسله محبوبه بجنبانند و لطیفه ربانی که از موقف
عز و نفخت فیه من روحی از برای استحصال مقدمات وصال و استمهال قریب
حضرت ذو الجلال تنزل نموده با تعلقات کثایف جسمانی و اشتغال بمکدرات هوا و
هیولانی تن در داده بحکم من بدا و الیه یعود متعلق به اصلی باز گرد و بحکم قضیه
ذوات انضباط یافته و در سلک مصاح احادیث اغلاط پذیرفته حکایت عن الله
تعالی ما ترددت فی شیء انا فاعله ترددی فی قبض عبد المؤمن یکره الموت
انا اکره مساءته ولا بد له منه عاصی فلبشره غایة عنایة و رحمة یعنی لا بد من
عاصی نه لابد من الموت و اگر چه پایم ملیسی شود تا جان ندهی بوصل جانان نرسی
چگونیم که واقعه بس هایلست و خاطر بس پریشان و اگر نه باندیشه امثال
این معانی اشتغال نایره اندوه را تسکین دهد • قلم نصیبی است و دل آتشکده
زبان قلم • چگونه شرح دهد از زبانه آتش • و لحن ستدی شکسته گشته که تا دور
روزگار در گوشه طاس چرخ نمانداز آن طنین • شد خم گرفته بشکل جلیم
شد سر برهنه شین شریعت بسان سین • در جان برق آتش و در چشم ابر
آب • بر عرق باد و خاک و در آواز رعد آیین • لیکن حادثه ضروریست و گذار از
چیز نه بر بیرون • انا لله و انا الیه راجعون • ای نه تبارک و تعالی روح مقدس
سلطان سعید شهید مغفور را در حظایر بوز ربوبیت بقا خویش جاودان متمتع
و مسرور داراد و ذات بی همال آن شاه زاده عدیم المثال را با اقصی مدارج
امانی و انها مراتب آمال برساند و ما ذلک علی الله بعزیز • کرو را فیض رحمت
گشت ساقی • جان بخش بروان تا نشان با دباقی • کرو را تاج شد تاجش
رضا باد • سر این تاج داران را بقا باد • و صلی الله علی حبیبه المصطفی محمد

سید الاولین والآخرین وعلی آله الطیبین الطاهرین اجمعین از بزرکی بوالی کلبرکه
بسم الله الرحمن الرحیم نقش کلام معجز نظام ملک علام حیث قال عزّ من کبریه متعال
الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة وآتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونهوا
عن المنکر ولله عاقبة الامور دلیلی واضحست و برهانی لایح که شایستهٔ سریر سلطنت
وجهانداری و سزاوار امر فرمان دهی و کامکاری صاحب دولتی تواند بود که
پیش نهاد همت عالی نهمتش تقویت دین مستبین باشد و نصب العین ضمیر
منیرش تمشیت احکام شرع سید المرسلین علیه وعلیهم کرایم الصلوات رب العالمین
سعادتمندی که چون درخت تخلش در گلشن سلطنت بالا کشد بهترین میوه‌اش
اقامت مراسم امر معروف ونهی منکر شناسد و چون نهال اقبالش از جویبار
حکومت و فرمان روایی سرسبز و شاداب کردد تازه‌ترین نوبارهٔ اش استیصال
خیر ونفع واستیصال ضر وشر شمارد • بود کامش از شاهی و برتری • رعیت
نوازی و دین پروری • باحسان کند خاطر خلق شاد • جهان یکسر آباد دارد و بلاد
وبحمد الله العظیم وفضله العمیم حایز این مراتب بلند و مراقب ارجمند درین روزکار
خجسته آثار پادشاهیست بزرکوار رفیع مقدار و جهان داری جمشید حشمت
خورشید اقتدار که ساحهٔ بارکاه اسلام پناهش محط رحال اعاظم افاضل واشراف
عالمست وقبلهٔ امانی وآمال کافهٔ بنی آدم اعنی السلطان الاعظم الاعلم الاکرم
والخاقان الاعدل الاکمل الافخم ناصب الویة العدل والاحسان بالرای الصایب
ماحی رسوم الشرک والطغیان بالسیف القاضب • حمی حماه ناصر دینه • ملک
عظیم منزلتی با جاه • المتلطف بانظار الطاف الملک الاحد الصمد شهاب السلطنة و
الدنیا والدین ابو المغازی السلطان احمد خلد الله تعالی فی ریاض ملکه وسلطانه
وافاض علی العالمین ذوارف فضله واحسانه علم الله سبحانه وکفی به شهیدا که تا شمهٔ
از صفات آن ملک ملکی ملکات بطریق تواتر که باتفاق ائمهٔ دین موجب علم و
مورث یقینست وشیاع بکوش وقوف و شعور این مخلص معترف بالقصور در جمیع امور
شده پیوسته تلاوة صحف صوالح ادعیهٔ خلود ایام سلطنت و جهانبانی و مزید
اسباب دولت و کامرانی آن حضرت کردون بسطت مواظبت می‌نماید و رجا
واثق چون باعث بر اقامت وظایف آن دعای بی ریا محض نصح و نیکخواهی است
شمول مبانی اجابت باشد وما ذلک علی الله بعزیز حقا و ثم حقا که مدتیست تا مطمح نظر
خواهش و آرزو همانست که احرام اخلاص بر مکه اختصاص انداخته متوجه حرم
جلال وحریم اقبال کردد و دیدهٔ امید از مطالعهٔ اثرهٔ همایون امام عالم عادل

غازی که شرعا وعقلا از معظمات عبادات محسوبست روشن سازد و چون امضای آن
عزم بی جواز ارادت وهو الذی یسیرکم فی البر والبحر میسر و وجه صورت نمی بندد و
جهة آن مقصود حالیا بنقاب تخلف وتوقف محتجب است بحکم فرمودهٔ من احتاج الی المومن
فلیعمل علی قائله الصلوة والسلام عرضه‌ای زار روانه داشت ولسان الحال بافصح المقال
فی نشر نه یقول • ای باد ز ما مور که حیزی می‌بری بدوست • یالیت اگر بجای تو
من بودمی رسول ما موالا زکال راحم فرموانه و موز عواطف بیکرانه انکه
چون مضمون این عبارت صدق ارادت و وداد و خلوص طویت واعتقاد بوده
مصب افاضهٔ سلسال عفو واغماض کردد و حامل دعا یالیتنی کنت معه از
حسن التفات خدایکان کامیاب بطوبی لهم وحسن مآب مفتخر وسرافراز کشته مقتضی
الاوطار • بصورت صیغهٔ خطیهٔ مرضیهٔ سوار عاقبت پیدا چنت نماید • تا بختم
امید محکمان باید بود • از دیدن دبیغه که دید آن و بدار • وصلی الله علی نور
حدقة الرسالة ونور حدیقة الجلالة احمد المختار وعلی آله الاطهار وصحبه الاخیار
وسلم تسلیما کثیرا تم از بزرکی بامیر نور الدین ... تا قطب فلک ظهور و الظهار
با فنون تنوعات اطوار و آثار و خضر پوینده کان بوادی استکمال واستبصار در
مراحل و منازل شهور واشعار برحسب حکمت بالغه برهند و کار سبحانه لا اله الا هو العزیز
الغفار در هر وقت فردی از جنس یاند تواند بود که خلعت منقش بطراز
کرامت لقد جعلنا وجعلناک للناس اماما مطرز باشد و محلی و معزز و معلی
و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء وجلیشه ما من ظلال جلال بزرکواری که در موقف
مقدس لا احصی ولا تحصوها دم از حمد وثنا و شکر آلاء و نعمای اله تعالی توان
زد • و در این امواج از حوادث کردی چه چیز • که برآنجا رسد آتش نیز بجو • اعنی
الحضرة العلیة السنیة السیدیة السندیة الاماجیة الاعظمیة الاکملیة الاعلمیة
لا زال رحمة للعالمین وغوثا للطالبین وحجة الله علی العارفین المحققین و...
باقیة دایمة الی یوم الدین واسطهٔ ورابطهٔ نظام وانتظام عالم واعتضاد و
اعتصام قاطبهٔ بنی آدم باد ساحهٔ بارکاه وعتبهٔ اسلام پناه پیوسته قبلهٔ
توجه سالکان آکاه و کعبهٔ امانی و آمال ساییران الی الله وفی الله بحرمة آله
الاخیار وعترته الاطهار افضل الصلوات واکمل التحیات بعد عرض احوال ورفع
حاجات بر حضرت عالم السر والخفیات تعالی شانه میر عز محتاج الیه ... لا یعزب
عنه مثقال ذرة فی السموات والارض لیکن دل حزین را التمنی الی مستی المغر...
انت ارحم الراحمین نوع خفتی و تسکینی می بخشد و مصیبت زده و ایتفته عیناه

ی ارتیح وناقه واسی تسلی انما اشکو بثی وحزنی الی الله حاصل میکرد و لا جرم خاطر
شکسته را داعیهٔ آن شد که درین مجال شمهٔ شکایتی حکایت نکایت حرمان از شرف
ملازمت آستان خلافت آشیان که محل ورود وفود ملایک و غایت مقصد
و مقصود محبت نشینان ملکیین فیما علی الارایکست بوساطت ترجمان دو زبان قلم
گزارش پذیرد و هیهات هیهات • قلم بی‌ذات و دل آتشکده زبان قلم • چگونه
شرح دهد از زبانهٔ آتش • رجا واثق و امل صادق که ناگاه بر وفق بشارت
لا تیأسوا من روح الله ریاح فوز و نجاح از مهب ان ربی لطیف لما یشاء و
زیدن گیرد و قناع امتناع از چهرهٔ مخدرهٔ مراد برانداخته حقیقت حیاة بعد الموت
و سر حکمت کیف یحیی الموتی که ایمان صحیح حاصلست بعیان صریح مشاهده شود
و نزول السکینة لیطمئن قلبی بران مترتب گردد و ما ذلک علی الله بعزیز
فلولا رجال الوصل ما عشت ساعة ولولا مکان الطیف لم اتهجع • هذا و الی الله المصیر
انه علی کل شیء قدیر • سدنهٔ عتبهٔ حقایق آیات معارف انتساب دالهدی لهم و حسن
مآب لهذا تقدیم مراسم خضوع و انکسار عرضه میدارد که جزوی خصیهٔ حصهٔ
گوار که اشارت واجب الطاعه باتمام مرام آن نفاذ یافته بود چون ابطال
نتایج رایلس حسن بحسب ظاهر شرع متعشی و مقوا بذکر کتاصلا راضی نمیشوند درین ط...
بفیصل نمیرسد و دران باب هر چند کوشش رفت و بهر گونه سعی بلیغ اتفاذ ذریع وجه
مفید نیامد و بجایی نرسید و تدبیر آن برهان منحصرست که از ان جانب فرمان
قضا جریان بطلب ایشان صدور پذیرد تا متحمل ضمان باتفاق اقبال آسمان احترام
حسم عزت و جلال نسبت بان طرف آیند و الا ازین التفات خدام گردون
غلام متاصد حکمت ان بر حسب مرام انتظام یابد و رأیهم الاعلی اصوب واتم ما مول
از کمال مراحم بی پایان آنکه نقوش ابن جرات و جسارت از فیضان سلسال احسان
عفو و افضال نسته گردد • از نامه سیاه تر نیم که گاه لطف • با فیض
رحمت نقش هر این نامه محو کنم • وصلی الله علی حبیبه المصطفی محمد و آله الطیبین و اولاده
الطاهرین اجمعین والحمد لله رب العالمین از بندگی سلطان احمد کلیکو انه یجمع
بیننا والیه المصیر • ایا من له عندی ایادی کثیرة • و شوقی الیه من ایادیه اکثر •
اینت و طول اللیل ذکرک مونسی • فذکری حول یوم ما بیالک یخطر • اللهم یا جاعل
بخلافة الارض مؤیدا من السماء و ممکن بالعز و العلاء رحمة للعالمین تخلد ظلال سلطنة
التعیم و دولة الغراء ما اظلت الخضراء و اقلت الغبراء یا اکرم الاکرمین قیام
با داء شکر نعم گوناگون الهی که بر حسب ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها تا ما مت

چون از حیز قوت و مکنت بشری بیرونست آگاه من جهان عرفان و ایقان را البته جان
سپرده که بر وفق قضیهٔ ما لا یدرک کله لا یترک کله هیچ حال از ملاحظهٔ اهم و اتم
آن نعم که عبارت از توفیق برافراشتن لوای دین و اعلام اسلام و نگاه •
داشتن نظام احوال رعایای انام بر دوام از اختلال و انصرام تواند بود غافل و
ذاهل نباشد و مخفی نماند که توفیق شکر این یگانه در دانه ایست که جز در بحر بی
فتوت انی اعلم ما لا تعلمون از صدق و اتقیاء الملک پرورش نیابد و نیز چنان
منتسبهٔ منزلت جز از اوج جلالت جاه السلطان ظل الله نتابد • که بگویم و گرنه داند
عقل • کین طراز قبای دولت کیست • لاجرم جهوله وظایف صوالح ادعیهٔ بی‌ریا
و دعوات از صدق نیت و خلوص طویت با دا میرسد و همگی جان و جنان خواهان
آنکه بصورت تیز گشتی شوق بی پایان در عتاق تکلان جریان یافته بکعبهٔ نیل
وصال که خلیل اخلاص در حرم اختصاص برفع اساس آن فایز گشته وصول یابد
و سعادت حضور تلافی و استیناف تحصیل پیوندد و ما ذلک علی الله بعزیز و درین
وقت ستوده فرزند اعز امجد بختیار رشتمی الله تبارک للعین ضیاء و للفؤاد و للقلب
بهجة و سرور را عانهٔ احراز آن عطیهٔ کبری شد و بحکم الامور مرهونة باوقاتها انضمام
آن لازم درین ولا موقوف ماند و حیازت آن دولت نصیب فرزند ارجمند سعادت
مند استاد اوی تا غایت ما تقاضاه آمد و ما التوفیق الا بالله مامول از فیض افضال و
انعام ذو الجلال و الاکرام آنکه عن قریب باتمام مرام رشتهٔ روزگار گشته باستلام
عتبهٔ علیهٔ خلافت مصیر سر افراز شد بنیل منتهای آمال و امانی دو جهانی مستسعد
گردد والتراجی من الکریم المجیب الصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی خیر خلقه
محمد و آله الطیبین و عترته الطاهرین اجمعین الحمد لله رب العالمین از بندگی پادشاه زاده
نیر • بشری فقد انجز الاقبال ما وعدا و کوکب النصر فی افق العلا صعدا خلد الله
تعالی لترشیح افانین العدل و الاحسان و تفسیح میادین الامن والامان ملکه و سلطانه
ما کرت الجدیدان و استقبل الفرقدان بعد از تقدیم تبلیغ صحایف دعوات استجابت آیات
که از عظایم عبادات جدا اند و بعون توفیق قیام باداء آن و حیز اجابت مقرون
رای صواب نمای فایزان بدولت ملازمت طوبی لهم و حسن مآب میگرداند که از
سابقهٔ عنایت یختص برحمته من یشاء و آنچه بر حسب فرموده اتقوا فراسة المؤمن
فانه ینظر بنور الله علی قائلها زاکیات الصلوة و کرائم التحیات در آئینهٔ همایون تصور
بنور وجه الکریم سبحانه مشاهده رفته همواره نصب العین ضمیر است و تذکار آن
پیوسته سمیر خاطر کسیر • محبتی که ثنای تو کاشت در دلها • نگین که مهر کیا بر زد

ازکلها و حقاوتم حقا که از ظهور اثر آن سعادت مدتی با آنکه وقوع یافتن نسبة متوقفی
وحتی خبدان نداردلغایت مبتهج و مستبشر گشته کر اول الغیث قطرثم ینسکب
بوی تو نگرد ست صبا فاش نجلونند تا بر تو وزد باد صبا باش بخونند و هم از زمان
تو آن مواد شوق اشتداد پذیرفته وجه آرزوی جان و جان آن باشد که بی
توقف از برق سرعت سیر استفاره کرده با قامت رسم تهنیت شتا بد و بدان
بهانه جبتم امداد از رموز حضور موعود الحبور والسرور روشنایی یابد
گزین بهتر بپندارم مرادی در جهان باشد و چون دلخواه نه بر وفق اراده
از ترجل و علائق واحرار آن سعادت راجز توسل بواسطه چاره نماند و استسعاد
بتقبیل آن مراد حواله بعزیزی رفت حاذق الفؤاد صادق الاعتقاد و متعفا ارباب السداد
والرشد والی مقصد المرتاد ظهیر اللفقراء والعرفاء برسوخ المحبة والوداد
ان انه رئوف بالعباد و محصل سخن و غیر الکلام ما قل و دل آنکه از این گونه توجه
خاطر که تخصیص اهل دل را از صدق ارادت و اخلاص حاصل است نسبة با آن
مقبول القلوب ملک نژاد ملک نهاد که جهان سر بسر بکام مش باد و می سری آن
سری بغیت و این موهبتی سرسری نه ما شاء انه لا قوة الا بالله اللهم احفظه بعینک
التی لا تنام وانصره بقدرتک التی لا تضام موفقه فی شمول السعادة والسلامة لتقویة
الاسلام واجراء احکام الشرع بالعدالة والانصاف بین الاصناف الانام بحرمة
النبی الرحمة و آله رضوان علیه وعلیهم الصلوة والسلام تم مثله هو القوی نوید
بنصره من یشاء و قال نبی الله وحبیبه الخاتم صلی الله علیه وعلی آله وسلم ان الله تعالی یحب
عوالی الهمم و از مقتضای علو همت آنکه صاحبش را مقصد اعلی و مطلب اسنی
جز دوست و آنچه رضای اوست بهیچ وجه نباشد • فکیف کسی قدر همت اوست
شیخ دلهو بی پرما قامت دوست • لاجرم برگزیدگان سابقه عنایت نامتناهی
الهی را جلالت مرتبت و آتیناه الملک از ملاحظه کرامت آتیناه رحمة من عندنا و
علمناه من لدنا علما ذاهل نمی سازد و خیال دلفریبی جمال و جلال صوری مطمح نظر
التفات خاطر معنی خاطر پژوه ایشان نمیگردد و دنیا و ثروت من قال کرودینی و آخرتی
پیارند • کین هر دو بگیر و دوست بگذار • ما یوسف خود نمی فروشیم • تو سیم سیاه خود
نگه دار • فالحمد ثم الله الحمد که رفته ایزدی که در استره همایون آن زاندیشه
خرد بیرون • بهتر بیندر عمر کن فیکون • خلد الله تعالی فی طل ضیعه ملکه وسلطانه
روز فیروز عز تلاقی • که جهان روز باز روزی باد • مشاهده رفته بود
مصداق فرموده فانه نظر بنور الله افتاد • که اهل دلرا دل گواهی کج نداد

ولهذا هم در مفتتح حال با وجود اشتغال بامتثال ان الله یأمر بالعدل والاحسان
و جهة قصد جان و جان استحصال فضایل ذاتی و استحصال اهل دانش
و کمالست ما شاء الله لا قوة الا بالله تا چانق دولت تو در داد آواز • بر علیان
گشته در رحمت باز • پیرانه سرا این کهنه جهان کرد طمع • که بخت جوان تو جوان
کرده باز فنا که هنگام بشارت سماع توجه مبارک دلخواه آن بود که اقبال آسا
باستقبال موکب ظفر قرین مبادرت نموده تحفه از مکنون ضمیر که • با خود آورده
از آنجا نه بگو دریستم • بشافهه معروض افتد و از تقدیمات تقدیم لی تدبیر
پذیر نگشت و در ین وقت که باشارت علیه با حضار فلان صادر شده بود چون
آن معنی بواسطه کبر سن و ضعف مزاج که همت ساهی دارد مناسب حال ایشان
و نه ملایم آرزوی درویشان بود باز خواست که بی درنگ برق آهنگ شتافته
بتقبیل مراد خویش و تمهید معذرت مشار الیه فایز گردد و آن هم تمشی نیافت و جز
توجه ایشان بر حسب اشارت واجب الاذعان طریق نماند و خاطر فاتر بهیچ حال تسلی
نمی یابد جناب فضایل مآب مولانا حاجی اختیار الملة والدین لا زال حاله کاسمه
حسنا و ماله کخصاله الحسنی که از خواص درویشان و محبان قدیم این جانب است و هواره
بصنوف خدمات پسندیده قیام نموده احرام کعبه جلال بست تا بعد از فوز با حراز
سعادت بساطبوس و عرض صدوقعه حال از کمال مرحمت وافضال یادشاه نه
مساعدت نمودن و باقامت صوالح ادعیه خلود ایام سلطنت و اقبال که لا
یزال از آستینه عین الکمال مصون و محروس باد و مواظبت افزون مأذون
گردد والصلوة والسلام علی نبی الرحمة و شفیع الامة محمد و آله الطیبین و عترته
الطاهرین والحمد لله رب العالمین تم از جهت کیا میر جلال الدین محمد اللهم کما زینت فی ربیع
دولته الرفیع ریاض الملک والدین بازهار العزة والتمکین فخلد بفضلک العظیم و
لطفک العمیم ظلال جلاله علی مفارق العالمین آمین ثم آمین معتکف زاویه ولا و وداد
و مرتشف کوس صدق نیت و احسن اعتقاد • انکه در کشش دعای دولت
او صحت کردنش • زیر بار منت اوست • منهل دعوات که از ریاحین بساتین
اخلاصش نسیم کرامت شمیم فاستجاب لهم ربهم بشمشام روزگار همایون آن رسیده
و بر شاخسار گلزار اختصاصش از ترشح جویبار فتقبلها ربها بقبول حسن وانبتها
نباتا حسنا غنچه هر گونه امانی و آمال بنسیم دولت و اقبال خندد و تحفه معلی
موقف جلالت مآب عدالت ایاب مکرمت انتساب ساخته لحظه از آن خدمت
دست استطاعتش جز بآن نمیرسد غافل و ذاهل نیست تا با نفس بپایان

زروه عزیز عاشر شوال مشتمل بر فضل و افضال ملک متعال بذریعه این طراوت
متوجه استفاضه از التفات خاطر فیاض میشود و درحال وجوب حمد بی حد
و عد الحمد من الازل الی الابد معوض رای خیر نمای که از سابقه عنایت سبحانی
مرآة انعکاس اشعه الهامات ربانی افتاده که چون بفضل پروردگار جل
و علا مزاج از بقیه ضعفی که از تمادی ایام مرض حاشا عن السامعین داشت
تمام خلاصی یافته حدود دو هفته است که اجانب تشحید پذیرفته و تهیه اسباب مشغولست
انشاء الله تعالی عن قریب احرام اخلاص بسته چون دار السلطنه از فرط جوع رات
فرقدسای ممالک آرای رشک سپهر برین وطیره روضه ارم در غرور دین کرده
و بسعادت تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر مستسعد و مباهی شود و ما ذلک علی الله
بعزیز حقا که پیوسته دیده امید بر مرصد آرزو است که از نفادی ایمن تفقد
شعله التفاتی درخشیده بتزیین خطابی اختصاص یابد و برجوع خدمتی سرافراز
گردد و از قلت حظ زمان نیز مدتیست که محروم مانده است برنوشتن این عبارت
استدلال از ذیل عفو و اغماض مامول است والراجی من الکریم لا یخیب تم از جهو
بامیر سید زین العابدین طاب الله ظلاله زینا للعابدین وعونا للاسلام والمسلمین و کهفا
للاله ولتیمن عنوان تحیات زاکیات وصنوف دعوات استجابه آیات مرفوع
داشته متوجه حدیث شوق و نیاز میشود که ان بعد بنامه شرح نتوان داد
حکایت سفر پرخطر خیر که اول از جهوب صرصر تقدیر کشتی بقرب جده رسیده
بصوب هند افتاد و استماع رفته باشد و از بندر دابل که باز متوجه حج شد
از جهو بامیر ویس صدر عنوان مکتوب سابق که باقی شرح حالش جهالت
که در آینده است لیکن بعز ملاحظه حضرت سیادت مآب نقابت فتاب جلالت
انتساب و وجهارو مثابت و جلالت و شعبه شجره نبوت و رسالت مشرف
شد و تم **ابتداء مضمون** شرح الله صدره للطایف وارداته و شرایف اشاراته و عظم
تعالی قدر الصداره بصادرات اوامره و واردات اشاراته بعد از رفع صوامع
ادعیه و فوایح اثنیه چون حکایت علوای شوق بغایت حد قبولست و تناهی نهایه
والله یتوقی الی التراید شمه از سرگذشت این سفر باز رانده میشود تو قصه
عاشقان همکم شنوی . بشنو بشنو که قصه شان خوش باشد . حالا و سفر که
تلاطم امواج کشتی از تند و تیز تقدیری که بندر مکه معظمه است چگونه بجده و هندوستان
او فتاد معلوم شده باشد نوبت دوم از بندر دابل کشتی مکمل بهشتی دنفر
کاملان و نقط انداز بصوب حجاز باز روان شد بعد از شش روز دوازده

چهار راه چنان می وزید که با چهار سردار و حشری علیه از ملاعین برسیدند
و بجبا اتفاق با درستی نبود و دشمن سخت کوش بود کار بمحاربه و جدال
انجامید و دو شبانروز بدان قتال اشتغال داشت و چون با خود بغیر از سنگ
و از کوزا سلحه و اسباب جنگ چیزی دیگر نداشتند اندکی از کشتیهای ایشان در
آب بود و لازال در روی شان بر خلاف آن روز سیوم باتفاق پیش رانده از
اطراف سنگ باران بدین گرفت و فرصت یافته بکشتی در آمدند و بغیر از کمان
سنگ و تیر چهار جراحت در سر و تن داشت بنیزه زخمی دیگر زدند و جامه
که پوشیده بود از گریبان تا بدامن چاک کرده بردند که از بشناعت تاراج
کردن صبر بر کندن نداشتند و دیگر مردم را بآب انداختند و آن بیچارگان
چندی غرق شدند و بعضی شناه کرده بکشتی باز آمدند و فقیر را تنها بکشتی
خود بردند بعضی برانکه همه را هلاک سازند و جمعی برانکه بلنگر بندند و بآب اندازند
تا رای ایشان بران قرار گرفت که بجزیره برند که سکانش کافری چند ساکن اند
و هرکه بخود بماند که دفع رای ایشان شد . فخر بر کش خلاص ممکن نیست . والحق این از
کشتن بتر بوده . ستیزه من دیگر و بن بغایتی برسید . که جان همی دهم
از من بمی ستانند باز . و بعد از دوازده شبانروز که بنزدیک آن جزیره
رسیده بودند از مهب امن یجیب المضطر اذا دعاه نسیم رحمت وزیدن گرفت
و اضطراب این مضطران در دل ایشان که مثل کالحجارة او اشد قسوة اثر کرد و از
کشتی غارتیده مطلع و ملاحان وجهت اسبابی که در بجد راه با آن محتاجان بود ما
بکشتی خود برده رها کردند و برفتند و چون مدت حیوة مقدر باقی بود با آنکه
کهنه خرقه که ستر عورت را شاید با کسی نگذاشته بودند که می خند چاک آلود
درین کشتی بود آنرا با آب دریا جوشانیده اتفاقا مهجه بآن می کردند و کشتی را
بی وقوف بر مقصد معین میراندند و بعد از چند روز که بساحل رسیدند
بندر طفال بود که قصبه ایست میان یمن و حبشه و دران ولایت از آسیب جراد
و عفونت و فساد هوا همه قحط بود و هم با والی آنجا وفقه الله للعدل والاحسان
هم در زمان خوردنی و پوشیدنی بهم رسانید و هریکی از رفقا را پیراهنی داده است
شد و چون کشتی مرمت ضروری تمام کردند و عزم شد که روز دیگر متوجه
جده شوند در شب . از جنبش تند باد تقدیر . گردوی شکسته نهال تدبیر
دریا چنان افتاد و بهم بر آمد که آن کشتی را باد و موج غلطیده و جدا از آن کشتی
که دران شب از بیم غرق همه جدا در بوده و بآب ریخته بودند از جانب حبشه

برسید و اگر چه شکسته بود و مختصر و رکوب بران منطقهٔ خطر از عاقبت اضطرار قرار و ال
داده عازم حجاز گشت و بحمد الله تعالی بسلامت برسید و بعد از وصول بدار العبادهٔ
یزد خواست که هم دران دو سه روز احرام کعبهٔ اقبال بر دوش اخلاص اندازد و
احراز دولت ملازمت درگاه اسلام پناه و سیلهٔ خیر اختلال حال سازد و بحکم
عرفت الله بنقض العزایم روز دوم مزاج از نهج اعتدال انحراف یافت و مرضی صعب
طاری شد و هنوز اشتدادی عظیم دارد اگر عقبه کرده هنگام مجال از آستان کیان
پایهٔ سریر خلافت مصیر استدعای دعایی کند ف شاید که ازین بلا بتوان رست
و چون مختصر تحفه که نگاشتهٔ لوح آرزوی آن بود که مور وار در حضرت سلیمان
ملک محمدی شعار در ربقهٔ عرض اخلاص و الکی رساند و از دست رفته بود ریزه
بی رنگی ترتیب یافت و که با خود بیاورد و خستگی خار توقف در راه نهاد این زمان
عزم درست که آنرا حالی ارسال نماید و بعد از کمال صحت و وصول قوت خود بیاید
نا گذارد و آنچنان که تواند خود برساند متوقع که برحسب که المستشار مؤتمن
آنچه صواب شناسند باز نماید و ضمن مقیّد الغیب که بجد بیرپیوست و حکایت ملک
الحکم که آمد حاکم ایجی میخواست که با رسال هدیهٔ در صحبت او بطریق اخلاص و هوا
داری نسبت با بندگان آستان سلطنت آشیان سلوک دارد و خدمتش تعجیل کرد
و لیکن آنکه با ایشان بگوید روان شد بندگی مخدوم بزرگوارم ابقاه ظلال عواطفه که اول
موسم لعبقضاء الله متوجه این جانب می شود آنرا همراه خواهد آورد و معروض داشت
و چون خدمتش دران باب بی صبری کرده شاید که از برای عذر خود آنرا بصورتی
دیگر باز نماید حقیقت حال اینست که مشروح گشت والباقی عند التلاقی و صلی الله علی
خیر خلقه محمد و آله الطیبین و عترته الطاهرین والحمد لله رب العالمین **از خواجه سید غیاث الدین**
علی یزدی عنوان عنوان شرف از مطالعهٔ عالی جناب وزارت مآب سیادت قباب
صاحبی اعظمی مرتضوی خواجه یافت علاء فضل نسبا و تم شأن الوزارة غیاثا للدولة
والدین علیا فکان تعالی بلقائه تحیات موقت سمات را رقم قبول کشیده
حدیث شوق از قبیل حبل ممدود عن الطرق شناسد اتفاق تلاقی بخیر باد مصور رای
صواب نمای میکرد که غرّهٔ ربیع الاول در تحت نزول افتد و نگاشته
لوح آن اندیشه بود که بی توقف متوجه دار السلطنة کرده و بحکم مرموده
بادا و داشت تریدوا و نارید و لایکون الا ما رید عوض زحمتی مزاجی مانع آن
عزم آمد و لامرد لقضاء الله حکایت سرگذشت این سفر که فیالیها قصة
فی شرحها طول جاوید شبی باید و خوش مهتابی و دیده آرزو بهمه صد

قدوم تزلزل بنیت بحاوات که هر چه زودتر بسعادت و سلامت وقوع یابد و ذلک علی الله
بعزیز تم **از خواجه ملک ظف** لشرائف تسلیم والف تحیة ه من الله رب العرش
جل جلاله ه علی من غدا فوق المدارک قدره ه فاحرس کل الواصفین کاله ه ملک
ملک ممالک القلوب طرا ه بوفور فضله و افضاله ه و حیل بسابقة العنایة الازلیة
علی محبة النبی الابطحی و آله حامی حوزة الدین و قامع الکفرة الفجرة و القصوص کهفه
المجاهدین الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص المؤید بالنصر العزیز
ممن خلق الارض و السموات العلی فی طاعة السلاطین بلسان الشرف تارة بالملک الکلف
و تارة بابی الوفا لازال فی دوام العز التام و الفضل العام عونا للاسلام و ملجأ
لکافة الانام و وسیلتها للمنتسبین الی الرسول الخاتم علیه الصلوة و السلام علیهم
وکیف پوشیده که رفیقهٔ وداد و حسن اعتقاد که بواسطهٔ تعارف روحانی با وجود
تباعد جسمانی و ثوقی درجه تا حد دارد موجب اقامت صوالح ادعیه استدعا
عامه اوقات وعده تخصیص در مظان اجابت دعوات و چون یقین پیوسته
که همت اعلی موقف ایالت مآب جلالت قبابی پیوسته مصروف است بکفایت مصالح
ملک و ملت و تمشیت احکام واجب الاتباع شرع نبویه بازعی دولة قیام بآن
معنی را از قبیل فضایل اعمال میداند ه لان ذلک وعا اشتمل البشر احوال
این جانب علی الاجمال مستدعی عدد و الحالست والحمد لله علی توالت نعمائه و چون بعد
از وقوع حادثه که از تعرض قطاع الطریق بجهت بیو انیس الفقرا در ویش عمر را
روانهٔ درگاه عالم پناه گردانید که صورت حال را بعرض ماثلان پایهٔ سریر سلطنت
مصیر رساند و تا غایت خبری ازان نیامد و حضار رکب رای دیار را گوش هوش
بر روزن انتظارست که چه صدا خواهد رسید درین وقت خادم الفقرا حمد الله
حسن احرام بسعادت ملازمت بست که حالی باز رواند و مول از کمال الطاف
و انعطاف بی دریغ که نسبت با خاطبهٔ خلایق سمت عموم دارد ذلک از میامن
التفات خاطر همایون عاقبت بی مقتضی الاوطار و آمال مراجعت نمایید و ما
ذلک علی الله بعزیز این دعا او اخر ماه رمضان فاضت برکاته نگاشتهٔ
کلک نیاز گشت و مرجو آنکه بشرف جواب مستطاب مقابل کرده و الحمد لله
رب العالمین والصلوة والسلام علی حبیبه المصطفی محمد و آله الطیبین و عترته
الطاهرین اجمعین تم **از بزرگ زادهٔ و جواب پدرش** الحمد لله الذی اذهب عنا
الحزن ان ربنا لغفور شکور عطیهٔ کبری و امنیهٔ عظمی یعنی گرامی کتاب حقی
ترشحات کلک در فشانی روح افزای با بخش جان گرامی جمع داشت در این

اوقات با سعد حالات مفتوح روزگار دل افکاران ضربت انتظار و بیقراری
الاحزان حرمان و اضطراب گشته • جان تازه شد و بهجت از اندازه گذشت
دل چون شد و دیده عبرت جیحون گشت • فسبحان الذی اضحک وابکی و
امات واحیی و هو علی کل شیء قدیر بالعجب حادثه که بعد از انقضاء آن می‌توان
شنید در حال وقوع چون توان دید و واقعه که استماعش رگ جان می
گسلاند در حین مشاهده احتمال مقاسات رنج کشیدن آن که تواند لا حول
ولا قوة الا بالله لیکن چون موجبات ملال زوال یافته و اسباب فرح
و استبشار در تقاعد و استکثار است • الحمد لدافع البلایا • والشکر لواهب العطایا
قاصد مبارک قدوم خجسته قدم • کالنضاف میدهم که کم از جبرئیل امین • جاشگاه
یکشنبه بیست و ششم محرم الحرام که کمینه در منزل حضرت قدسی شعاری بود بیخبر
از در در آمد و فرمان واجب الاذعان با نسبة مکاتیب رسانید حقا و ثم حقا
که چندان فرح بخاطر شادمان غمگین راه یافت که اگر نه از پیش فی الحال اندوه روی
نمودی بیم هلاک بود و جان اندوه اگر نه مسبوق بسرور بودی ابتهاج مهجه متعذر
نمودی • فلولا الهم ما اهلکتنی فرحتی • ولولا سروری احرق الحزن مهجتی • ان
السرور اذا مع السرور اسائر اضحاک و این جانب مستوجب شکر و سپاس بی قیاس گشت
وبه الحمد والمنه چه از میامن التفات ظل همایون همگنان را از صغار و کبار ذکور و
اناث کسوت حال بصحت و سلامت مطرز است و همه در واقع از تمادی مدت حرمان
و ایام هجران تنگ و بد وضع و شکسته خاطر و تیره روز بودند اما • از این بشارت
خرم که ناگهان آمد • جمیع آن حالات بمقابلات آن استبدال یافت • نشاء تازه
یاران جان بهی دادند • امید وصل تو ما را بدین جهان آورد • وگرنه روز فراقت که مرگ
حساب نباشد • که هجر و وصل تو دیدیم چه جای موت و اعادت • بنده زادگان
ابقاهم الله فی ظلال جلالکم العالی ما تعاقب الایام واللیالی زمین بوس عرض داشته
با وجود صغر سن و عدم تمیز تا بشارت قدوم فرخنده شنیده اند یکلحظه قرار
ندارند و دیده امید همگنان از نور غبار مقدم همایون هرچه زودتر روشن
باد بنور وجه حبیبه صلی الله علیه و آله الاطهار و عترته البررة الاخیار والحمد لله رب
العالمین از مهر بسید زین العابدین اللهم کما اصطفیته بجزائل آلائک زینا للعابدین
وعونا للعالمین فخلد ایامه فی تحری مرضاتک اعتضادا والاذراف من آلطفه
و لیس بعد از استسعاد شاهد بتقبیل و اکرام تقبیل الکمال که اشعار از سعادت انجام
معروض میکرد که چون اظهار شعف و نیاز با حرازه دولت ملازمت و حکایت

از نکبات حرمان و مباعدت که مسلک اهل رسم و عادت است در موقف مکاتیب و
مراسلات نسبت با ملازمان آنحضرت از معقوله اسائت ادب می نماید اکتفا بمجرد و
شرح حال نموده نزد صواب اقرب والنسب میداند و معهذا صورت توفیقی که نواب
دیوان اعلی اعلاهم الله تعالی فی اجراء مستمر معلوم نموده اند در کلبه که بعلی حضرت
مخدوم بزرگوارم ظله ظلال مرحمت رسیده و از آنجا نوشته که بعین ملاحظه
همایون خواهد پیوست ارسال فرموده اند و بنا بر استظهاری که بر کمال اشفاق
و دلبستگی آنحضرت دارند اظهار کرده که بعضی خادمان برادر اعتبار انجاز چند
شغل الله بطول بقائه غضنفر را تا بجانب آورند تا بوضعی که رای عقده کشای
که محل انوار غیبی و مخبحل صور لاریبی است اقتضا نماید او را بدار السلطنه
رسانند و از میامن التفات خاطر عاطر نوعی شود که دغدغه مذکور رفع
گشته احکام سابق با مضاء لاحق مقرون گردد و بر حسب اشارت علیه شار الیه
احرام کعبه جلال گشته متوجه گشت رجا بفیض فضل پروردگار راعی اسمه واثق که
عنقریب مقتضی الاطوار مراجعت نماید انشاء الله سبحانه و ما ذلک علی الله بعزیز
دیگر احوال که علی الاجمال مستوجب شکر ذوالجلالست چون بشارتنامه عرضه خواهند
داشت بذکر آن مزاحم اوقات قدسی ساعات نشد بدین جسارت استدلال و ایال
عفو و اغماض مامول است ثم از مهر بابر سید عماد الدین بجز زین العابدین
اعلی الله تعالی معارج السعادة لحضرتشانه عماد الملک والدین لمعتضد والاسلام و
المسلمین فنون صوامع ادعیه که بیت صعود آن چون ازواج ادعونی تا باب شقه
اخلاصش در معدن استجب لکم هو یا عقبت فاستجاب له رتبه پرورانده و صنوف
فوایح اثنیه که نسیم و ردیة الشمیم و رودش چون از ریاض رسوخ مرداد و انجع و
وزیدن آغاز نموده با اختصاصش در گلبن حسن اعتقاد و غنچه لا احصی شکفته
گلکم • دوستان از فراق جدایی • مانع اتصال جانی نیست • بالعشی والابکار
بل فی کل جزء من اجزاء اللیل والنهار با دامیر سازند بالسنة بالتمنی اعواه
اطفاء شعله شوق که در کانون سینه اندوه دفینه تعبیر کریمه نارجامیه
بر وشنه صدرق بیان میکند • از فیضان نسیم لعل الله یحدث بعد ذلک امرا قلت
و ما ذلک علی الله بعزیز • شب هجران چو بیک تیره شود • ولیکن بدکه صبح ترکیبا
شجره طیبه گلک اخلاص که اصلها ثابت و فرعها فی السماء وراء اولی جادی الاولی
مثمر این نیاز نامه گشت در حالتی که السنه غنا دل احوال بر شاخسار احسان
و افضال ملک متعال بنجوای الحمد لله رب العالمین بصدق و یقین مترنم است

ولله علی توفیق الحمد باعث بر رفع این دعا درین ولا و رجه شوقم همیشه بوده و هست توجه
برادر اعزّ اکرم نور دیده اطال الله اعمارهم مقتضی است که بر رسم سفارش و التماس
امداد که سلوک آن منهج نسبت با آن معلا جناب معالی مآب از صوب صواب منحرف می‌نماید
چه ایشان بهیچ شبهه آنچه غایت قصوای بهبود ایشان واجبها و لوازم بود مبذول خواهد افتاد و
بل از برای تسلی خاطر او و ما التوفیق الا بالله علیه توکلنا والیه انبنا والیه المصیر وصلی الله
علی خیر خلقه محمد وآله الطیبین الطاهرین والحمد لله رب العالمین ثم **ازهو بخواجه غیاث**
الدین محمد وزیر خلد الله نضارة ریاض الممالک فی اقالیم الارضین بمقاطر اقلامه الکریمة
غیاثا للحق والدین کافة لاغاثة المستغیثین واعانة طبقات المحتاجین من
طوایف المسلمین بلطایف بره العمیم و رائفه الرزین بعد تقدیم ما یجب علی الخلایق
من صالح دعائه لنکره حماة الملک والدین موصول ثواب کامیاب طوبی لهم وحسن
مآب میگرداند که اعلی موقف والد بزرگوارم خلد ظلاله العالی سه سال پیش ازین
چنانچه بمسامع علیه رسیده باشد اجابة دعوات واذن فی الناس بالحج را احرام اخلاص
بسته متوجه شده بودند باندیشه فی طریق راه دریا اختیار افتاده نزدیکی حدود
مقصود از مهب تجری الریاح بما لا تشتهی السفن تند بادی مخالف برخاسته
از چند کشتی که همراه بود بعضی بکلی غرق رفت انا لله وانا الیه راجعون و کشتی ایشان را
بعد از خوف وخطر بسیار حامی لطف بحکم من الله یکی از فرضهای هندوستان
انداخت آری • خدا کشتی آنجا که خواهد برد • وگر ناخدا جامه بر تن درد • و چون
بعد از مدت کشتی که از شدت تصادم ریاح برهم شکسته چون زمان باقی نبود
که بموسم برسند و اعلی موقف جدّ نامدار خلد ظلال عواطفه دیگر که بوده‌اند با مل اینکه
هم دران سال در قدم ایشان معاودت نمایند عازم آنجا نشدند و از فرمان قهرمان
العبد یدبر والله یقدر چنین شد که بی توقف باز گردند و جمعی کثیر از فرزندان
و متعلقان درین طرف متحیر و مضطر مانده و لا مرد لقضائه و هانا چون خبر
توجه ایشان بهندوستان بمسامع جلال ملتمس بشایر و سرور را پیوسته آن حرکت
بر قصد و اختیار محمول افتاده و در باب اجرا مستحق ایشان نوعی ترقی روی
نموده و هر چند از میامن کمال عنایت و عواطف آن حضرت آصف الزمان مؤیداً
فی غایة الاولیاء و اذالة الاعداء تا غایت غیر از خوف و اندوه اثری که ملال
بران ترتب یابد بظهور نه پیوسته اما مجرد ایشان اندیشه آن که مبادا تهمتی سبب
اضطراب و اضطرار دهنها و این بیچارگان تیره روزگار انداخته و بکلی متحیر
و مدهوش ساخته بنا برین برادر ارجمند طال عمره غضنفر که مستوجب هر گونه علایق

وشواغل

وشواغل بی حاصل نشده روی توجه بصوب ساحت بارگاه اسلام پناه آورده اگر از
یمن التفات سلاطین زمان شده علیه جمعی وزیر ماندهٔ عاجز از منشیان با اهل بیت
فرجی و مخرجی از ان حیرت و وحشت روی نماید یقین که از فیض فضل قایل
قل لا اسألکم علیه اجراً الا المودة فی القربی جل و علا بانواع مواهب سنیة
و مطالب علیه آجلاً و عاجلاً مقابل گردد و انشاء الله تعالی وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله
اجمعین والحمد لله رب العالمین ثم **بامیر اویس حیدر** سلام من الرحمن
من جانب الیمین • وما ذاک الا عن اویس من القرن • بهو • اللهم کما ایدته بشرح الصدر
لاعلاء معالم الاسلام وکفایة مصالح المسلمین فاخصصه بتتمیم عبد الله فی سماء
العز والتمکین ودهر القاهرین آمین رب العالمین معتکف زاویه فقر و انکسار و
منشئ کوس بوس و اصطبار بعد از تقدیم رواتب صوالح ادعیه استجابت آیات
از صدق اخلاص و اقامت مراسم اثنیه و ادعیه التسلیمات در موقف ولا و اختصاص
مصور رای صواب نمای میگرداند که چون دیده امیدواری بنور مطالعه
صحیح افزای اتصال نیافته و نصیب سعادت از فیض تقبیل انامل مکرمت مخایل
کمال نرسیده مبادرت ننمودن بفتح باب مکاتبت و مراسلات از معقوله جرأت
و اساءت ادب می نمود لیکن چون اعلی موقف مقدس محمد مدنی صلوات الله تعالی علیهم
الساعة القیام لعینه التی لا تنام احکام توجه کعبه معظمه شرفه الله سبحانه کرده جمعی کثیر از
صغار اولاد و ضعفا درین جانب میگذاشت تسکین اضطراب و تسلی خاطر پر سوز
و تاب ایشان بتوسط حسن التفات و فرط اعتنا و اهتمام آن عالی مقام معالی التیام
می فرمود و اگر بحکم تقدیر بری از تغییر ملالت غیبت ابن حقیر را تعلق باشد بی شک
آن معلا جناب مکارم انتساب از احوال شما باخبر خواهد بود و هر آینه اگر حادثه
روی نماید یا مشکلی پیش آید از التفات جنبه حمیده آن عدیم النظیر بالیسر وجوه تدارک
پذیر خواهد گشت • هر کرا نوح است یاور ز طوفان غم خورد • و چنانچه بمسامع مبارک
رسیده باشد آن عزیمت بر وفق اندیشه ایشان متمشی و بر حسب • تجری الریاح
بما لا تشتهی السفن • بعد از کاهش دو ماه که کشتی در راه مانده بود از هبوب
ریاح مخالف دریا بهم بر آمده و کشتی شکست یافته و لیکن چون از خوف و دهشت
بسیار بکنار افتاده و چون بعد از غارت کشتی موسم فوت شده بود بضرورت
بازگشته تدبیرات فرموده و در آنجا کتابتی بخط شریف با رسال نموده مضمونش
مخفیا از ذکر هر گونه اخطار و اهوال و سپاس بی قیاس از حسن عنایات ملک
متعال آنکه چون حضرت مخدومی مدتیست که بکلبه که فرموده اند و توقف ایشان

و انجا امتداد یافته درین ولا عزم رفته که بان طرف شتافته ایشانرا از تنگ
نمایند و عاقبت باتفاق معاودت نمایم انشاء الله تعالی و چون درین وقت
از افواه استماع رفته که نواب دیوان اعلی نور الله اقطار الخافقین بانوار
معدلتهم در باب مسلمیات قدیم مضایقه فرموده اند اگر معاذ الله آن
سخن واقعی باشد با آنکه اوضاع خانقاه و فقراء تمام بپیچد بسی زحمت و
مشقت باین بیچارگان فرو مانده رسد لاجرم چون مودای خراستان
توام جهان پناهی نیست متعذر است بحکم اضطرار پای جسارت بحاشیه بساط
نهاده مرتکب عرض این ضراعت شد مامول از کمال الطاف بی دریغ آنکه حقیقت
حال که کماینبغی معلوم نیست اعلام بخشد و ارشاد فرمایند که درین قضیه وظیفه
این فرو ماندگان چیست و چه میباید کرد تا بر حسب اشارت علیه که متین
متضمن صلاح دوجهانی خواهد بود کاربند شود و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله
الطیبین الطاهرین والحمد لله رب العالمین تم از همو باهو اللهم کما جعلت حیدر
السیادة و عین الامارة علیه خافقا براعلو شانه و سمو مکانه فاتیده موفقا
لاعلاء معالم الاسلام و انجاح مصالح الانام طول زمانه بفضله و احسانه
معتکف حریم اخلاص از صدق نیت بشرف تسنیم اختصاص از خلوص طویت
بعد از اقامت وظایف صوالح ادعیه مصون از شوائب سمعه و ریا و بعد از
تلاوة صحف محامد و اثنیه از تطرق قاطع و لا مقصور حمیمه مستغنی میگرداند
که حکایت مسلمی بحضرت مخدومی والد بزرگوارم ظله ظلاله العالی رسانیده
و ایشان دو درویش را با مکاتیب خاص از بهر این قضیه فرستادند و امر فرموده
که یکی از فرزندان جهة تحصیل امضاء حکم احکام سابق قدس الله تعالی متوجه
دار السلطنه شوند و بیان نموده که غرض از استعجال آنست که خاطر بران قرار
که بعد قضاء الله و قدره المبرم اول موسم عازم آنجانب گردیم چنانچه اوایل
رجب بگاه تحقیقا ان شاء الله به جدون باشیم و هم از انجا عنان توجه بصوب
درگاه عالم پناه انعطاف خواهد یافت و اگر مسلمی موقوف باشد متوجه آن
بوده که باعث بر توجه در ولایت کفایت آن مهم است و دیگر آنست که آن
عزم از شوائب اغراض و شبهه مطلقا مبرا باشد بنا برین چون درین
طرف چند خانه گذاشته اند و در هر یک جمعی کثیر و خانقاه بر سر راهی مورد
طبقات مردم از غنی و فقیر با آن ضم شده هست و این ضعیف باری خویش
ضبط اینها میباید نمود با کمال عجز و قصور درین هنگام امتثال امر مذکور با

برادر ارجمند اسعده الله تعالی فی السعادة والسلامة بنیت احرام کعبه جلال بسته متوجه
شد و رجا واثق که از میامن التفات خدام جلالت انتسام عاقبت مقتضی المرام و
دوستکام معاودت نماید و ما ذلک علی الله بعزیز تم از همو در جواب درویش
حسن گیلانی نگاشته کلک گوهر بار لطایف نگار بدایع آثار درویش کامل متعالی
و سالک واصل متعالی حسن نصره بعبارت در موطن قد جائکم بصائر من ربکم
عزیز مصر براعت و سفارت در موقف علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم قدوة
السالکین اسوة الاخیار و الابرار ادام الله تعالی برکات انفاسه الشریفة زینت احسان
در بهترین وقتی و شریفترین ساعتی رسیده روحی تازه و مسرتی بی اندازه بخشید
ادیکه از اطلاع بر سلامتی ذات ملکی صفات مواد بهجت و ارتیاح نصاب کمال یافت
هزار شکر که ذات تو از گزندی نیست ٭ اما صحبت شوق الی الفوز باللقیا ٭ فقد بلغ
السیل الزبا ٭ دل خود برشکست با تو تقدیر کند التیام اسباب نیل این مطلوب
ارجمند از فیض فضل وهاب بی پایان متوقعست انه سمیع و بعجیب احوال این جانب
که بحمد الله تعالی که مستوجب هرگونه شکر است چون حاملان دعا بتفصیل معروض
خواهند داشت احتیاج بشرح نیست تم از نبیره سید زین العابدین باو عرضه داشت
کمترین بندگان اسدالله حواشی بساط کرامت اناب نیابت انتساب اعلی حضرت
مخدومی اسلام ملاذی لازال محفوفا بالعزة والتمکین والتائید من الله الحمید المجید
مقبل ساخته خضوع و خشوع و استکانة و اشتد بالعشی والابکار فی کل جزء
من اجزاء اللیل والنهار باقامت وظایف دعا که بعضا از فرایض صلوات اهم
و اتم عبادات میشناسد مواظبت میرود و من الله التوفیق حصول سعادت
استلام عتبه علیه و اکتحال دیده امید بذرور غبار آن از کریم بی کران تمنا
مراد بخش جل و علا در همه حال بتضرع و ابتهال سوال میرود و السائل من الکریم
لا تخیب [illegible] باین جسارت اقدام نموده شده و اگر
چه مشوش اوقات قدسی ساعات شدن از صواب ادب منحرف مینماید اما
دل شکسته متسلیست که بسبب عبور این خاشاک خاشاکم در بحر خاطر فیاض
که بی شبهه مهبط انوار الطاف نامتناهی است خواهد بود ٭ و دیگر سعادت
بهی ملک جهان می ارزد ٭ چون حامل ضراعت با بیقینی کنت معه فافوز فوزا
عظیما کما هی احوال این جانب را حاجب وقوفست عرض آنرا علاوه دیگر
دلیر بیباکی ساز و مسئول از کمال عواطف و مراحم بی دریغ آنکه بعفو و اغماض
مقابل کرده و الله بخلد ظلاله العالی الی یوم الدین بمحمد و آله الطیبین و عترته

القاهرين. از بزرگ زاده بجد کشش به برادرخود نوشته بیرادرخیش
شب فراق که داند که تا سحر چندست
مگر کسی که بزندان عشق دربندست. اقامه الله ظلال عواطفه بفضله العام الاشمل
واحفظه باجنود الحافظين حيث ما حل وحيث ما ارتحل. چه نویسم که دل از دست
فراقت چه کشید. بازتا دیدنت این دیده غم دیده چه دید. حقا وثم حقا
که یکلحظه خاطر شکسته افکار را از اقامت وظایف ادعیه استجابت آثار که پیوسته
ورد زبان و حرز جان وجان بوده و خواهد بود غافل و ذاهل نیست
هبا و جود قرب عهد شدت نکایت جگرسوز هجران و سورت الم حرمان جدایی
دو ماه برتبه رسیده و بحدی انجامیده که. شرحش نباید در قلم وصفش
نگنجد در بیان. فصبر جميل والله المستعان چون غصه زیاده از اندازه است
و جز خیال بلطف واستیناس آن بی همال عدیم المثال عمگساری نه که خاطر از
ملال بپرداز و بر حسب انما اشكوا بثي الى الله لوحظ این نفثة المصدور
ول غم دیده از اندوه سبک می سازد. رجا واثق که عنقریب از فضل بی دریغ
پروردگار مقتضی للمقاصد والاوطار مصون و محروس از جمیع احوال
واخطار بسعادت و سلامت مراجعت فرموده بیدان شاء الله وحده العزیز سر
سبزت از سرزنش دور باد دل روشنت چشمه نور باد. بمحمد واله الاطهار
وعترته البررة الاخيار. ایضا از بزرگ زاده بجد کشش هو سلام الله ورحمته
وبركاته على من هو سلطان العارفين و قمقام المحققين وكهف الاسلام وملاذ
المسلمين وقرة اعين ذراري سيد الاولين والاخرين وبرهان الحق
والحقيقة والدين وظل الله رب العالمين بالصدق واليقين خلد الله تبارك و
تعالى ظلال عواطفه واحسانه على مفارق الخلايق اجمعين آمين ثم آمين کمترین
منتسبان با ذیال لطف و افضال جواری حرم سرای ابهت و جلال. اگر چه از اثر
کرد استیصال. غبار حاشیه بساط شرایط مناط مجلس همایون نگشیبده می سکنت
وادب رفته همواره آشکارا و نهفته باقامت وظایف دعا خلود دولت
واقبال بی انتقال متوسلا بالتضرع والابتهال الى الله الكبير المتعال بالغدو
والآصال قیام می نماید و نسیم بشارت شمیم انجاز وعده ادعونی استجب لکم
که از ریاض اخلاص نیت و خلوص طویت می وزد مستشام میرود و لله الحمد
والمنة که چون از شکوه وجلالت موقف معلی زبان لال است و جان و جان
در تلاشی و اضمحلال جسارت نمودن بعرض حال مجال ندارد و بنیارای
انکه بی اذن خدام لسعادت ملازمت شتابد بدین جهت و امیکذارد که.

ذره حاله تنگر و ذره حال ذره. کافتاب عالم آرا باز گیرد نور از و پرستاران دکان
درگاه اسلام پناه که و پیکاه معتکف آن بنوده اند و محافظا على شكر الله بندگی و زمین
بوس عرضه می دارند اساات ادب از حد گذشت. وعفوک عن ذنبي اجل واعظم.
بقيت لبقاء الدهر يا كهف اهله بحق الحق وفضله ثم از بنده بهمو مخلصان اعلی
موقف مقدس مخدوم على الاطلاق لازال في شمول السعادة السرمدية برهانا للحق
والحقيقة والدنيا والدين تعالى عواطفه واحسانه فتح کرده معروض میدارند بحمد
ان شاء الله وحده العزيز ثمن. الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور
قدم سوفور و سپاس نامحصور حضرتی که اعلی موقف جلالت مآب سعادت انتساب
مخدوم على الاطلاق خلد الله تعالى ظلال عواطفه على مفارق العالمين الى يوم الدين
در کنف حفظ و کلائت ربانی در عین اقبال و کامرانی بمستقر عزت و تمکین نزول فرموده
حقا وثم حقا که یک لحظه از اقامت صوالح ادعیه دوام ایام دولت و انتظام اسباب
حشمت و عظمت غفلت و ذهول وقوع نمی یابد و رجا واثق که چون منشأ آن محض
ضراعت واخلاص است مشمول میامن استجابت خواهد بود انه سمیع و مجیب غره شوال
مختوم بخیر و اقبال برفع این نیاز قدم جسارت بر حاشیه بساط انبساط نهاده
شد در حالتی که شکر منعم بی علت تعالی و تقدس از معترضانست. بحمد الله ثم حمد الله
نور دیده کاتم وکنیززادگان آن حضرت نوه اند و شکر الله الحال الله فی ظلکم العالی
اطاره بی نیاز مندی و زمین بوس عرضه میدارند امید بکمال عنایت و مرحمت
عمیم آنحضرت انکه از روی فضل و بنده نوازی تغافل فرمایند که دیده بخت خواب
آلود این بیچارگان از مشاهده روای همایون تقره الله تعالی بروشنایی باید
سر اقصی غایت مراد و منتهی حقیقت جز کوشش باشد که بعد از انتظاری. با مید
رسد امیدواری. والحق حیات بیداد از مرگ کم نیست. چو حاصل شد مراد
از مرگ غم نیست. والله على ما نقول وکیل و هو حسب الكل ونعم الوكيل ظل ظلیل
مراحم و عواطف بی دریغ مخلدا مبسوط باد ثم از بنده بهمو بدیه احسن عمزاد نوشته
بعرض همایون حضرت رسانند که مشیر آن کریمه و ما امنا نواند بود ابدت آثار
مرحمتها و افضالها بحیز ان شاء الله وحده العزيز منن. معتکف باب هدایت مآب
طهارت قباب مخدومه عظمی وحده ارومه اصطفا و انتقا صفوه عتره طاهره
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا خلد الله تعالى مراحمها و اشفاقها
فنون خدمات و عبودیات در موقف خضوع وانکسار معروض داشته اناء الليل
واطراف النهار باقامت وظایف دعای جان درازی مخدومه بجد و استظهار

واغتضاد مطلق قیام می نماید علم الله وکفی به شهیدا که از وصول بشارت قدوم همایون
مخدوم بزرکوارم رفیع مقدار که در عین عظمت و اقتدار سالهای بسیار و قرنهای
بیشمار کامران و کامکار باد چندان بهجت و سرور روی نمود که وصفش نکنجد
در بیان شرحش نیاید در قلم حتا که مؤدای الحمد لله الذی اذهب احیانا بعدما اماتنا
ورد الیه ... زبان جان وجنان شد امید بلطف عمیم و فضل جسیم انکه
شکرانه حصول این دولت ارجمند نوعی فرمایند که این بیچاره فراق زده هجران
کشیده نیز بهره جوید و تراب سعادت پای بوسشان سر افراز کردد ان شاء الله
سایه مبارکشان جاودان باقی و مستدام باد **ثم از قاضی سمنان یکی از خویشان**
ایا من عهدی ابا دکشبره ٭ وشوقی الیه من ابادیه اکثر ٭ ابیت وطول اللیل
ذکرک مونسی ٭ فذکری هل لو ماببالک یخطر ٭ نسایم صبا منازل ما راذکار
که در چمن صوامع قدس از جویبار روحانی تسبیح نحمدک و تقدیس لک میکرد و نفحات
برکات ورد واورادی که در کلشن مجامع انس بر شاخسار والذاکرون الله
کثیرا والذاکرات شکفیدن می باید عطر بیز خلوت حضور و عبیر آمیز مجلس
انس و سرور عالی جناب معالی مآب جلالت قباب صاحبی اعظمی اخوی ... که مهتان
همت رفیعش ریاض مسعود و حیاض مجد و جلالت ل موروث را بر نتیجات ظلال
محاسن صفات و افعال مکتسب شاداب و محفوظ داشته و دوحه بلند پایه شرف
و اقبال قدیم را با نوار و ثمار فضل و افضال جدید بار آور و سایه کستر کردانیده
ذو النسب العلی والحسب الجلی والعرق الطاهر والعز الباهر سلاله اعاظم الاماجد و
الاکابر و شعبه ارومه المناقب والمفاخر المستغنی بکمال ذاته وجمال صفاته عن
الاطناب فی الالقاب فلان اسبغ الله تعالی ظلال جلاله واحسن فی الدارین مآل
حاله ٭ بالنبی الابطحی وآله ٭ اقسم بالله وآیاته ٭ که در عامه اوقات و حالات
سیما عقیب الصلوات که مظنه اجابت دعوات تواند بود تنظیم احوال و نیل مقاصد
و آمال آن یکانه عدیم المثال از حضرت ذو الجلال بتضرع و ابتهال سوال میرود
و پیوسته برای دوام ایام همایون فرجامش زواهر جواهر صوالح ادعیه در سلک
مواظبت و مداومت انتظام می یابد رجا واثق چون مصادر و موارد آن از
شوایب سمعه و ریا مبرا و معراست مشمول مبامن اجابت باشد و ما ذلک علی الله بعزیز
حدیث شوق و نیاز و حکایت شکایت فرقت در باز جان کداز چون طاقت
که فرسوده اقدام اقلام ارباب رسوم و عادات کشته سلوک این جاده
ننموده نسبت با آن عالی جناب که بحکم انا واتقیا و امتی برآء من التکلف مطلقا

بساط تکلفات عالی جناب بصوب ادب منحرف می شناسد التیام وسایط و روابط
دولت تلاقی از فیض فضل نامتناهی الهی متوقع است که آنه سمیع و مجیب و ابلاغ جادی
الاحزان کنعان سمنان حیث عن تطرق محدثان که فی التحقیق بیت الاحزان این
مجموعه مطوره حرمانست سمت صدور پذیرفت و الحال علی الاجال التقضی بموجب
جاده المتعال نحمد الله ثم نحمد الله مامول از الطاف بی دریغ آنکه باعلام اخبار سار
سلامتی ذات بی همال و رجوع خدماتی لایق شناسند مخلصان هوا خواه و هوا
خواهان بی اشتباه را کاه کاه مفتخر و سرافراز فرمایند یقین که نقوش این
جسارت ضمن عفو و اغماض معفول کرده و سایه مبارکش مخلدا مبسوط باد
ثم از مخدوم زاده حقیقی خواجه جمال الدین ترکه بامیر شاه اصفهانی
اللهم کما وفقته لاقامه مراسم العدل و اساغه ذوارف الاحسان فخلد ایام ملکه و معدلته
ما اختلف الملوان و استقبل العرقدان غفیه حفیه که در مقام زلت و تقصیر از غایت خجالت و
تشویر اصلا راه سخن ندارد و جاده عبودیت و افتقار به اقدام مسکنت و انکسار می
سپرد و دست اعتصام بعروه وثقی عفو کناه سوز استوار کرده بکلک اضطرار
بر لوح اعتذار و استغفار می نکارد که چون در دار السلطنت هراه از وحشت
واقعه حیرت افزای عرض داشته بود که از برای تحصیل علم بشیراز خواهد رفت
و از موقع مرحمت پادشاهانه سفارش نامه و ران باب سمت صدور یافته
پیوسته خاطر شکسته در بند آن بود و در روزکار بتلبیه و فا بان عهد مسامحت
نمی نمود و چون درین وقت از مبامن امتثال امر واجب الاتباع که لایزال در
مضاو نفاذ و تعالی حکم ضروری الوقوع قضا باد وصول بشیراز اتفاق افتاد
و یقین میداند که اکر مراجعت می نماید بواسطه علایق و عوایق بی حاصل که وارد
دیکر مجال جنبیدن نخواهد یافت چند کاهی توقف نموده بتحصیل مشغول خواهد شد
تا تخفی که در ملاحظان حضرت موعود داشته مطلقا خلاف بپیوندد که موجب
سیاه رویی باشد و اکر چه بوجهی دیکر همان محذور واقع است و مصدوقه
و فقت فیما رمت وصف حال این برکشته طالع و حکم الله عالمه من واقع مامول
از کمال عواطف و مراحم بی دریغ آنکه نقوش جرایم این سر اسیمه مصیبت زده
بزلال عفو و اغماض مغسول کردد و ما ذلک علی الله بعزیز جناب انهت و احتشام
با وتاد خلود و دوام جاودان مشدود و مربوط باد بمحمد و آله الکرام و صحبه
العظام ثم **از جمو بخواجه شمس الدین محمد طاهر** اسبغ الله ظلال جلاله ابدا مدا و لا
زال شمسا مشرقا للملکه والدین محمد الله ان آفاق من وظایف دعای خالص از ریا

که دست مخلصان صادق الولا جز بآن نرسد معوض رای ممالک آرای نکرده
که این شکسته را الآن تحصیلست و اشتغال بذکر یشغل الطایل از قبیل فضول و اباطیل و
چون از حسن اتفاق صورتی روی نموده که درین جا بناز سر حضور یک کال
مشغول میتوان شد و این معنی را در دار السلطنة هراة عرضه داشته بود و سفارشی در ان
قلمی شده بود چنانچه هنا علم کریم محیط باشد بآن حالیا فرصت غنیمت شمرده نیت آنست که اگر
توفیق مساعدت نماید بهمگی همت متوجه اقتباس علوم دینی و معارف یقینی کرده ان
شاء الله تعالی و بتایید ربانی که همواره شامل روزگار رعایای آن آثار آنحضرت بوده
و همت ما شاء الله لا قوة الا بالله مستظهرست که در معاونت و امداد این بیچاره در اهتمام
و التزام لوازم این داشته نوعی عنایت بکنند که از جهت علایق آنجایی هیچ گونه تفرقه و تشویش
بخاطر شکسته این مصیبت زده راه نیابد که هر آینه هم در دنیا دستگیر دولت گردد
و هم در آخرت پایمرد مغفرت و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین و الحمد لله رب
العالمین از مولانا قطب الدین کاتب گیلانی به برادرش مولانا حکیم طبیب
اذا ما و صلتم سالمین فبلغوا • تحیة من قد ظن ان لا یری بغدا • و قولوا ترکنا العاشق
محرقا • بنار الهوی و الشوق قد جاوز الحدا • بعد تقدیم مراسم الخدمة و تقبیل الارض و
القیام بوظایف صوالح الادعیة ما یرید العبد المخلص علی ذمته عین الغرض توجه تحف
تحیات بهت من اریض حدایقها نسایم الاخلاص فبلغت خیاشیم الارواح بشمایم الارتیاح
و طرف خدمات ملوح من و میض بوارقها لوامع الاختصاص فتحیط علی عیون الآمال
بمشاهدة انوار الجمال کل صباح و رواح • سلام کتسلیم الحبیب الذی اتی • زمانا
فزار الصب من غیر موعد • سلام کمسک الضوع یلهو به الصبا • علی صفحتی کافور خد
مورد • تلقاء مدین السعد و الاقبال معروضة علی سرادق المجد و الجلال و عادک
الا المجلس الازهر و المحل الانور من فاق قاطبة اعاظم زمانه بواضع برهانه فضلا
و افضالا و تفرد من بین الافاضل بحیازة اصناف الفضایل تفصیلا و اجمالا • ابقراط
لو کان فی عصره • لاعترف بتفوقه و براعته • فی کامل صناعته و جالینوس
لو ادرک حضور مطبته لاستفاد قانون المعالجة من ضمیر براعته اعنی جناب
المولوی الاعظمی الاعلی الافضلی الاکملی لا زال کاسمه العالی حکیما افاض علی الطلاب
و المسترشدین من عوارف معارفه علوما و حکما و حصل من مبانی النظامة
العیسویة للمرضی و المعلولین شفاء لا یغادر سقما لا سلب الله عنا و عن کافة المسلمین
ظلال عواطفه و اشباله کرمه من فتح به و خص بمفاتح ابواب خزاین الجود و الوجود
و العفو بمنزلة الشفاعة و المقام المحمود محمد المصطفی و آله • و هذا دعاء للبریة

شامل

شامل • و افضل اعمال تولاه عامل • و اما حکایة تکابة الاشواق و نکایة حکایة الاتواق
الی نیل سعادة المثول من بین یدیه و الاستسعاد بلثم حواشی البساط و اقامة ما ترتب
من رسوم الخدمات علیه فحدیث لا یفی بتقریره تکلفات العبارات و الاستعارات و
لو صرف فی وکالة مسور الاعصر و لا بتحریره تانقات المراسلات و المکاتبات و لو کان
ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر فانه سبیل الی الغدو
و الآصال بالتضرع و الابتهال ان یمن علی بتیسیر حصول تلک الامنیة التی هی غرة جبین الآمال
و طراز اکمام الدولة و الاقبال انه علی ذلک لقدیر و باجابة دعوة المحتاجین جدیر و هذا و ان
الاوضاع و الاحوال علی الاجمال بیمن همتهم العالیة مستدعیة لوجوب حمد الله المتعال
او لیس یا عد الحرمان عن ملازمة العتبة العلیة مکروه بزلزل هبوب عواطف ارکان
الحضور و یمحو مقاطع غیوم غمومه عن لوح الخواطر و الضمایر نقوش السرور و الحبور و
الحمد لله علی ذلک و المرجو من کمال احسان لا ینسی العبد بالکلیة فیحرم من میامن التفاتة
و ان لا یترفه و یعظه برجوع الخدمات اللایقة فیرجع بذلک نجاح افتخاره و مباهاته
و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی نبیه محمد و آله الطیبین الطاهرین و سلم
تسلیما تم از درویش نجم الدین سالوک بیدارن کار کیا ناصر کیا الحسینی بناصر کیا امیره
ناصر کیا و المجد در جواب عریضه داشت کمترین بندگان صادق الاخلاص سالوک تراب
ساحه سعادت انتساب مقدس جناب سلطنت مآب سیادت قباب بیت اوج
سروری و پادشاهی و فرقدین سپهر جلالت و عزمان روانیی لا زال الزمان
فی کنف معدلتها کنف ربیعا و حمی الملک و الدین فی حمایة حراستها مصونا منیعا
مقبل شفاه خضوع و انکسار و سجده کاه جباه و خشوع و افتقار نیاز دوازده برای
خلو و عهد همایون فال جاه و بداتصال زواهر جواهر صوالح ادعیه و ابا باما مل
صدق و صفا و رسلک اد ابره دوام انتظام میدهد • و ذلک دعاء للبریة شامل
شعشعه شارق دولت و اقبال که از مطلع مرحمت و افضال بادشاهانه طلوع یافته
بود و بمبارک ترین طالعی پرتو وصول بر دیوان رخ دراین بنده روزگار انداخته
و دیده امید را که بعینه سمت و ابیضت عیناه من الحزن داشت بنور بهجت و سرور
روشن ساخت لا جرم بهجة مابجور دیجور که دوران ساحت جلال نزدیک نجیل و تکاکل
از نو دل در تنگنا جیوه بسته زبان مباهات برگشوده که الی آخر الکتاب بکرم و
دل بیچاره که در سلاسل حوادث دهر بوقلمون مجنون لیست العقل بالهام صواب
انجام متذکر کریمة الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن شد • اما فی الکتاب
زاد مورده و قدری • کما جاه و جاهه فی لیلة القدر • عالمتی که موجب خاطر لطایف

صریر و پرصافی ضمیر در باب مراجعت این فقیر خبر ارزانی داشته بودند مایهٔ ازدیاد مواد
استظهار و اعتضاد شد و چنانکه همگی همت مصروف حیازت آن سعادت و احراز دولت
ملازمت آستان آسمان منزلت و جلکی خاطر در بند آن لیکن با مبدأ استحصال
استیمال نیل آن مقصد ارجمند بتحصیل علم مشغول شده و در بعضی مقدمات خوض رفته
و بحکم الشروع ملزم اکمال مقاسات اتمام آن ضروریست بنا بر ین عقد احرام کعبهٔ مراد
در ین ولا موقوف مانده والخیرة فیما یقضی الله سبحانه مامول از کمال مراحم آن ورع
آنکه نقوش زلات سابق و تقصیرات لاحق بزلال عفو و اغماض خسروانه ملکم نشسته
گردد ❁ والعفو اجمل حلیة الاقبال ❁ کر زمرهٔ باز ماندگان بحوم مرحوم که معنوم
و معلوم و ران یوم شب بصبح می برند و روز بسو ز به شام میرسانند احیانا از میان
نظر ترحم و التفات بندگان درگاه اسلام پناه محظوظ گردند یقین که هم در
دنیا دستگیر دولت باشد و هم در آخرت پایمرد مغفرت و صلی الله علی خیر خلقه محمد
و آله الطیبین و عترته الطاهرین والحمد لله رب العالمین مکاتیب متفرق که با کمی از
عزیزان قلمی شده ❁ تفقد جهانبانی که عالیجناب سیادت مآب نقابت ایاب مرتضوی
لازال مؤئلا للملة والدین باشرف این عنصر خاکساری مقدار را باصدار آن مفتخر و سرافراز
گردانیده بودند در اعز اوقات و اشرف ساعات یمن ورود یافت لسان تحیج
و مباهات بمحوای القی الی کتاب کریم ناطق شده قدوم شریفش بمراسم تعظیم
و تبجیل متلقی گشت ❁ هزار جان گرامی فدای نامهٔ نامیش ❁ بعد از اقامت لوازم
ضراعت و خضوع معروض میگردد که احوال این جانب علی الاجمال مستدعی شکر
ذوالجلال والافضالست و تفصیل اوضاع آنکه در ابر قوه سه شبانروز بسعادت
ملازمت مخدومی مقامی مستسعد گشته بانواع آسوده و روز قبل از عید
در نواحی قصر زرد شرف بساطبوس حضرت سلطنت پناهی باحسن وجه دست داد
و در تاسع عشر شوال بمبارکی نزول دار الملک اتفاق افتاد و فرمان قضا
جریان بنفاذ پیوست که جهة منزل وثاق در دوارات سیادة تخی کارت کنند
و بموجب فرموده حجرهٔ فوقانی که منظرش بر صحن روضهٔ رضوی علی ساکنها
السلام کشوده و آب روان مقابلست بجانب حرمی پرداختند و چند روز پیش از
تحریر بسعادت و سلامت مسکون گشت و برسم الاقامة مبلغ ده هزار دینار
بیگی و پنجاه خروار غله انعام فرموده و جا بجا خط نیکو داده و از درویشان اهست
پیوسته درگوشهٔ بحضور خود مشغول اند و هیچکس را نه بیند و بغیر از روز جمعه
اصلا تردد نمیکند چنانچه در ین مدت یک نوبت بملازمت حضرت سلطنت پناهی

رفته و آن هم برسم عیادت که اندک عارضه که بصحت مبدل گشت و دیگر بار مبادا
روی نموده بود و جد روزی پیش از ین در ین طرف بیماری عام بود اما بیشتر
بسلامت میگذشت و تا هوا خنک شد هیچ ساکن شده و شیراز بعنایت خداوند
و بغیر از حضور مبارک مخادیم در باب نیست ❁ پیاپیا که بغیر از تو در غم باید
و حقیقت حال آنکه تفرقه و تشویش که دغدغهٔ خاطر درویشان میبود جهت همین
قضیهٔ مخدوم زادگان اعلی الله تعالی فی ظل الوالدین شانهما شرفا علیا و غیابها
محو والت بتخصیص این زمان که جناب فضایل مآب مولوی اعظمی عادی بدین
طرف تشریف فرموده اند جهات اندیشه تضییع اوقات ایشان بغایت غایت متالم
و متاسف چنانکه در تصور این خاکسار نبود که ایشان در عالم از جهة امری از امور
این قدملات و پریشانی بخاطر مبارک راه یابد که از جهة این معنی امید هیچ تدبیر
ندارد اگر مخادیم در ان جانب فکری صواب توانند کرد که برسوم و عادات
عامه که هیچ تا آن زمان سلامت مفید نشوند و نوعی سازند که استعداد و قابلیت
ایشان در عرصه ضیاع نگردد و ان شاء الله تعالی غالبا متضمن بسی فواید و سعادات
دنیوی و اخروی گردد والخیرة فیما یقتضی الله سبحانه در ین طرف بحمد الله تعالی اسباب
بیرون از مسکن وغیره زحمت و کلفت بنوعی مرتبه و مهیاست که مزیدی بر آن
متصور نیست اندیشه درست می باید کرد و مزخرفات بی حاصل هر کس نشنیدن
و دین خود بدنیا بنوای خرید کن مکن نفس نیابد شنید و ما توفیقی الا بالله علیه
توکلت والیه انیب و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین منها اریج النسیم یا
عن النور آه ❁ نحوا فا حیا مبت الاحیا ❁ توکل بوازش و مرحمتی که باستزواح تنسیم
بهاری از گلستان امانی و آمال شکفیده و شمامهٔ تفقد و مکرمتی که با فتتاح عطوفت
زلیخایی از صوب مرحمت تعیین و کمال و زیدهٔ اعلی سواد خامهٔ عنبرین علامه و
نکاشتهٔ قلم مشکین رقم معلا جناب فضایل قباب حقایق ایاب اسلام ملاذی
استاذی استظهاری اداما الله ظلال اشفاقه وارشاده شما مجدا که بدل
نگرانی مهجوران خاکسار زحمت امداد پذیرفته بود و در ایمن اوقات و اسعد حالات
رتبت الله علی وجه فارت تدبیر ایکه ش جان و اسلی کرتی و ابتهجت عنباه
رسانید ❁ مکر که پیرهن یوسفست نامهٔ دوست ❁ که نور دیدهٔ یعقوب جان
ز نکهت اوست ❁ نسایم اخبار رحمت سلامتی ذات بزرگوار که از نکهت ازهار ان
روضهٔ بدایع الطوارمی وزید دراحیای کلبن بهجت و استبشار مصدوقهٔ فانظر
الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها در نظر اعتبار و استبصار جلوه داد

وبلبل ناطقه بر شاخسار سپاس پروردگار زبان بیان بمحوای الحمد لله الذی اذهب عنا
الحزن محمد الله ثم حمد الله اشتیاق که از کمال اعتنا واشفاق بعاودت تا این سر رشته
تیه فراق از زمانی رفته بود حقا که شعف ونیاز باجرای سعادت معاودت ودولت
تلاقی بمرتبه ایست که وصفش نگنجد در بیان شرحش نیاید در قلم ● شوق ماهی
تا آب چون باشد ● آنجانم بجای های شما ● اما بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها
چون هر حکمی موقوف امری وهر کاری رهین وقتیست باشارت ملهم صواب بمقصد
اقبال وقت خجسته فالست ● کارها در بند وقت آمد نگه دارید وقت ● وقت باشد
کز لب او مرحبایی بشنوید ● وهرچه قضیه باغماض وتفویض امر آنست که چون کریم
محیطست براینکه بیچاره را در هیچ باب ملاذی واستظهاری غیر از آن کعبهٔ امانی وقبلهٔ
آمال نیست ● چو تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید ● بنابرین اگرچه حد این کمترین
ونه پایهٔ این بی مقدار اما بحکم الضرورات تبیح المحظورات پای جسارت بر حاشیهٔ
بساط انبساط وجرأتی نهاده باشهاد فلان فلان توکیل آن قضیه بحسن اهتمام
وکمال اشفاق خداوندی کرده میان مخوای وحسبی نعم الوکیل باد اپیوست
تا بوجهی که صواب دید رای صایب آن ذات ملکی ملکات باشد سامان پذیر
گردد ● جهت وعلیه بوده وبسیار رسال باد ● اشفاق واهتمام نوع خوار
مخلصان استظهار بحکم قهرمان وقت یکچندی مرکز عصای سیار دار الملک
شیراز است اگر هنگام استسعاد بشرف حضور موفور السرور که گاه مخلصان آشنا با
بنوازش تحیتی سرافراز گردانند ضمیمهٔ سایر اعطاف وبنده پروری تواند بود
شاید که مهر لطف تو ام پرورش دهد کاین آفتاب بود ذره پروری نقوش
این جراحت فلان وقت از مقام معلوم نگاشته کلک جسارت گشت والصلوة
والسلام علی سیدنا ومولانا محمد وآله اجمعین تم ● ومنها هو نواهر جواهر تسبیح
وتهلیل که بر مضابر خطابه بر تراهت فرش حافین من حول العرش باو سایل انامل
لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون در سلک یسبحون له آناء اللیل والنهار
وهم لا یسأمون منتظم ومنخرط می شود وظایف لطایف طاعت ودعاکه در
صوامع جوامع ساحت پیشگاه فی بیوت اذن الله بذرایع صنایع علی صلوتهم یحافظون
بادا رسیده در جریدهٔ ویستجیب الذین آمنوا وعملوا الصالحات ویزیدهم من فضله
مرتسم ومنضبط میگردد وزیب وزیور عالیه اوقات وتعالیم حالات آن مخدرهٔ
مهد طهارت وعصمت ومحجوبهٔ تتق کرامت وعفت ادام الله فی شمول السعادة
والعافیه میامن برکاتها باد ذات بی همال عدیم المثال تجلی محلی متحلی ومعانیت

دایما موشح وآراسته وبنهال اعمال واشتغال همایون مآلش بمیامن تاییدات صمدانی پیوسته
مرشح ومپیراسته بحق قربت من احیی الظلام الی ان انشکت قدماه الشریفه من ورم ●
اتفاق افتد که بکوی خاکساری بدنیاز ● گردنده کشور طلبکاری پیدان ● تحف تحیاتی که فایحهٔ
صد صد ورکش از حسن خاتمه مودای سلام علیکم طبتم باز گوید وتحف دعواتی که رایحهٔ ورود
ورود وش از لطف فاتحهٔ محوای تحیتهم فیها سلام باز جوید مصحوب وفود صدق و
صفا مصدق نموده خلوص عقیدت وولا لحظه فلحظه روانه میدارد وروا میدارد
که اوقات شریف که مطلقا باقامت وظایف طاعات وعبادات وتقدیم مراسم
اصناف خیرات وانواع مبرات مصروف می باشد برفع شتاب حکایات وعرض
تفاصیل اوضاع وحالات عرضهٔ ضیاع دارد ● باغ پر از گل سخن خار چیست ●
مجاری احوال علی الاجمال موجب وجوب شکر وسپاس حضرت ذوالجلالست تقدست
اسماؤه وآیاته که تا اثر شفقت وعطوفتی که در مبدأ حال ومنشأ نما طلب عالی کمال
درباره این بیچاره ارزانی داشته اند نصب العین خضر گزیرست وآن مایهٔ فتوح که در
وقت وهر باب بمحض کرامت الهی از مکامن خزاین وهب نامتناهی بمجالی
ظهور میرسد از میامن نجح ودلبستگی ایشان می شناسد وهر مقدار از آثار روا
کمال که بقدر استحقاق واستعمال بر اغصان نهال سعی واجتهاد بیاری آید از نتیجهٔ
حسن تربیت وارشاد ایشان میداند ● ول هرچه یافت از نظر همت تو یافت
تا جسم ودر اثنای اسفار وتضاعیف تقلبات الهوار که بحکم تایید هو الذی یسیرکم فی البر
والبحر درین مدت روی نموده هر وقت که بوصول مکانی شریف ومزاری متبرک
از احیا واموات فایز شده ومستسعد گشته اداء شده از آن حقوق پایان بازرا
وظایف صوالح ادعیه مرتب داشته ودوام ایام عمر وزندگانی وانتظام اسباب
حصول آمال وامانی ایشان که هر آینه موجب خیر وصلاح مسلمانان خواهد بود
از حضرت وهاب ذوالافضال بتضرع وابتهال سؤال نموده وبافاضت انوار
استجابت واثق بوده ● کس ناامید باز نگشت از در کریم ● حالیا فرمان قهرمان
وقت بتوجه دارالعباده یزد تعلق یافته والخیرة فیما یقضی الله سبحانه اگر تقاضای
اجل تراخی اجل مهلت کند وحسن توفیق معاونت نماید شاید که روزی سعادت
تلاقی روزی شود وما ذلك علی الله بعزیز ● گر خدا دولت وبختم دهد وعمر دراز ●
دیده روشن کنم از خاک کف پای تو باز ● وما التوفیق الا بالله علیه توکلت والیه
انیب امیدوار که این شکسته را در اوقات حضور از میامن دعای خیر محروم نگذارند
وبهمت مبارک که بهمه حال استظهار رکنی واعتماد واصلی مخلصانست مدد ومعاونت

درج نقشه باید وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله الطیبین الطاهرین والحمد لله رب العالمین تمّ
ومنها پرتو آفتاب سعادت واقبال که از مطلع مرحمت وافضال حضرت
مخدومی اسلام ملاذی خلّد الله تعالی ظلال عواطفه رکنا للحق والدین ولازال
بجیی بدوام ایامه مراسم الشرع المستبین طلوع یافته بود در مبارکترین شب وحشت
وکدورت کمترین بنده کاشانه بروز بهجت ومسرت مبدل کردانید از ما لطف فضل ما
متناهی آلهی بر حکمت فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة بگوش هوش
رسیده ودیده امید را منظر بلند ونکشای روزن شد وتارک مباهات لا
افسر سعادت افزای کرامت کشت لب ادب باقامت رسم لثم وتقبیل شرایط تعظیم و
تبجیل رعایه نمود وجبین اخلاص از بشارت سلامتی ذات بزرگوار زمین نیاز را
بسجدات شکر ثمرة لعدا حتی فرسود والحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور
شکور اوایل شعبان المعظم برفع این ضراعت جسارت نموده بود اما اوقات شد
ومصدوقه حال بر سبیل اجمال آنکه بغیر از حرمان دولت ملازمت امری که موجب
تفرقه خاطر شکسته تواند بود بهیچ وجه نیست وبهر قدر که توفیق مساعدت نماید
روزکار صرف تحصیل علم وترتیب اسباب آن میشود وما توفیقی الا بالله علیه توکلت
والیه انیب مسئول از مراحم بی پایان آنکه این خاکسار از میامن التفات ضمیر منیر
محروم نکذارند که استظهار کلی در جمیع ابواب سعادت ظل ظلیل عواطف ومرحمت آن
مبسوط باد بمحمد وآله الاطهار ومنها اتانی زاد کتاب مورده قدری
کاتاه وحی اکرامه لیلة القدر هلال خجسته فال اشفاق واشبال که بعد از یکسال اکر
جه رسم تجدد واستهلال ماه بماه می باشد از کوشه سپهر معلی جناب معالی مآب
فضایل نصاب لازال علاء الدین مرفوع بحسن اعتنایه وقطب الاسلام والمسلمین
منطبقا علی افق استوائه درخشنده کشته بود در ایمن اوقات واسعد ساعات
جلوه ظهور نمود دل خجسته تاثیر که در رمضان هجران از مفطرات فرحت و
مسرت لب بسته وصایم بود از غایت فرح واهتزاز آواز الهلال والله نشیب
و فراز عزا وخضر انداخته وربّی وربک الله کویان بوصول عید نشاط وشادمانی
سرور ومستبشر کشته بساز مجلس ذوق وکامرانی پرداخت وخلاصه
کتاب دوست چون واصل کشت دل را عیدی در رمضان حاصل کشت
ختم رمضان ما عید از آن شد که درو از دوست کتاب جان فزا نازل کشت
از نظر تبرکه صحت وسلامت که کرامی خلعت مرحمت کرامت با خبار آن مطرز بود
جان پژمان بردار واز از بهجت واستبشار رمیده وصحتی کشته باقامت مراسم

ثنا

ثنا وسپاس متجاوز از حدّ قیاس قیام نمود الحمد عونی اذ عوفیت والکرم ومآل
عنک الی اعدائک الکریم الالم فلله الحمد والمنة از مضمون نفثة المصدوری که خامه
حقایق نکار براعت شعار با وجود تفرقه وطن وطیب ماوی ومسکن وتعاضد
اسباب وتواصل احباب مراسم سغر موده بود وصدق فحوای این نظم که در
قافیه از خلاف آمد عادت بطلب کام کومن کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
بلاهور پیوست چه این بیچاره را با وجود کربت غربت وعدم بسطت ومکنت هیچ
کونه تفرقه وتشویش بحوالی ضمیر راه تعلق وهجوم ندارد وذلک فضل الله ما شاء
ان لا قوة الا بالله آری هر که بر حسب اشارت وان جنحوا للسلم فاجنح لها بکردش
روزکار راه ورسم صلح درآید نظام حالش از تطرق اختلال سالم ماند وبحکم
انما السعید من سعد فی بطن امه مطیه فراغت بمیدان سعادت راند بوستان حقیقت
عزیز مصر کشته فرها واجتهادش از مقاسات پلستون اسباب دنیا دون
برآسود اذا ضیقت امرا او ضیقا وان هوّنت ما یتضاق هانا کار دنیا
که تو دشوار کرفتی بر خود کر تو بر خویشتن آسان کنی آسان کردد و
باعث بر بسط بساط این مباسطت وانبساط که از یک رو رامی بکوی جسارت
واسات او بهامی بر ونشوه فرح ونشاط طبیعت که دل حزین را از تشاف
جرعه بشارت قصد توجه مبارک که ساقی کلک لطایف انتساب آن معلی
جناب در بزم مفاوضه روح پرور روح کستر داده بود حاصل شد
جه زلال آن مژده وصال همکنان را بتخصیص این تشنه جکر در بادیه حرمان لا
جنان خوش وقت ساخته که سوره فوت مطربه عنان سخن را از دست
عقل در ربوده کالنافح لا یدری این یروح بهر جانب می تازد وبضبط سخن
ونظم کلام نمی پردازد آنجنانم ببوی آن کل مست که کل از بوستان
نمیدانم وکر نه این مسکین را با وجود قصور استعداد وفتور در سعی و
اجتهاد ببرکت صدق نیت وفراغ باطن که از خصایص سفر وغربت آن مایه
فیض برسد ومرتبه الحمد والمنة که خاطر فاطر بامور یکه از فرط این شتاب
کلمات سابق شاید که بخیر ضمیر خطور نماید اصلا التفاقی نیست و وقتی دل شیطنی
میرفت بیست نیا با بابا د تو انفاد م ازبا و بر فتح آنها عهده مامول ومنتهی
المسئول از فروع واصول مقاصد ومطالب آنکه منشور بشارت مذکور بتوقیع
الکریم اذا وعد وفا موشح کرداند بخیر انشاء الله تعالی با آنکه در فراق تو
چشم امیدوار چون کوش روزه دار بر الله اکبر است سلخ رمضان

المختوم بالفضل والامتنان دربیان وکنوان برفع این ضراعت جرأت نموده شکر و
حال بتعیین وجوب حمد له المفضل المنان فلله الحمد رب السموات و رب الارض رب
العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله وصحبه اجمعین دوستان و شناسایان
علی اختلاف طبقاتهم ومنابع حاجاتهم تحیات میرسانند و بنوید سعادت معاودت
همایون مستبشر گشته زبان حال همه بنجوای این بیت مترنمست ٭ چه خوش باشد که
بعد از انتظاری ٭ بامیدی رسد امیدواری ٭ ومنها اسال الله تعالی لاعلام معالم
الاسلام وانجاح مقاصد الانام خلودهما من فضائله وما شعولهما لقاطبة جمال الحق
والشریعة والدین محمد فی کل خصاله محروسا عن المکاره بحرمة سمیه محمد صلی الله
علیه وعلی آله وسلم بعد از عرض لوازم اعتذار و عجز و انکسار معروض آنکه چون موفق
ظله را رعایت رسوم عادت نیست بتخصیص مکاتبه و مراسله اشارت رفته
که ارتکاب جسارت نموده عرضه دارد که حامل ضراعت را متهم چند شرعی هست
چنانچه بر ملاحظه فایزان بسعادت ملازمت محکمه علیه ابده الله تعالی نفاذ احکامها
خواهد یافت مسئول از مراحم و عواطف بیکرانه آنکه و آن لتوفیقها فتکالت در کفایت
آن مقات و امر هم اصوب و اعلی عبده شاه ٭ ومنها اعلی الله تعالی شانه
ومد ظلالها علی الحق والدین طرائف تحایا و محامد مهدی داشته تلاوه صحایف صوالح
ادعیه را مواظب می باشد زیرا که بتباعد صوری با وجود قرب معنوی آن باجان نا
توان می پردازد که بوصف در آید و آن سرگشته کرفته را بغیر از شوق امل مرتبت
معاودت عالی جناب فضایل مآبی که وعده کریم متکفل آن شده روا بهمه
بتخیل آن دل حزین را تسلی می بخشد مرجعی منظور نیست ٭ فلولا رجاء الوصل
ما عشت ساعة ٭ ولولا مکان الطیف لم اتهجع ٭ التیام وسایط نیل مقاصد
دعا رب از فیض فضل واهب الرغایب عز اسمه مترقبست انه سمیع و بحجاب
علی الاجابة مستدعی شکر ذوالجلالست والحمد لولی الحمد تم ومنها عنوان شرف
از مطالعه موالی عظام و صواحب کرام ولاة خطه علیکم بحسن الخط فی الآفاق
مالکی رقاب الکتاب الخطاطین علی الاطلاق مولانا ظهیر الملة والدین شیخ محمود
ابده الله تعالی معالی فضایلها یا بد بالخیر والسعادة مضمون ٭ سقی الله ایاما مضت
فی ظلالکم ٭ فقد کنت فیها فایزا بلقائکم ٭ لقد کنت لا ارضی بوصل مقطع ٭ وما انا راضی
لو اتانی خیالکم شکسته درست پیمان و افتاده برخاسته از ریحان خامه و اشک
نیاز تاره خشوع پیوسته بمراسم دعا و ثنا از محض مودت و ولا مجلی بصدق و صفا و معرا
از سمعه و ریا قیام می نماید ٭ تا با فسوس به پایان رسد و ذکر عزیز آن والقلم

وما البسلوان که دل محزون همواره بتصویر نقوش هرگونه الطاف و اعطاف که در
سوده بیچاره ارزانی داشته اند مشغولست و هیچ حال از مشق مفردات و مرکبات
آن عافل و ذاهل نیست ٭ لطفی که نموده اند با من ٭ با آنکه نهایتی ندارد
در لحظه دلم یکیک تذکار ٭ بر لوح خیال می نگارد ٭ و چون سایر اعضا تابع
و مطاوع فرمان قلبند و اما شغل زبان که ترجمان اوست تلاوه صحف صوالح
ادعیه است و رجا واثق که چون باعث بران حسن اعتقادست و شکر بع نظام المملکة
وارشاد مشمول مبانی استجابت خواهد بود و الراجی من الکریم لا تخیب انه
سمیع مجیب تم ومنها الامور معذور بعد از عرض اعتذار و انکسار معروض
فایزان بسعادت ملازمت معلی موفق شریعت مآب حقیقت ایاب ظهر ظلال
جلاله و کماله وابد مبانی من عواطفه و افضاله آنکه مخدوم زاده بحق اسبغ الله ظلاله
و ضاعف آماله در اواخر ربیع الاول سنه ۹۱۰ بتفت رسید و نزول اجلال فرمود
بغایت شاکر و مستبشر که او بلا احسن التفات و اعتنا اعلی موقف اسلام ملاذی
بسی فواید معنوی رسیده و در طریق تحصیل کشا لبیتی تمام شده و باین تشکی و
مغبون که از کثرت عیال و قلت منال پریشانی و ملال باقصی درجه کمال انجامیده
و قرض بسیار واقع شده و اضطرارم بآن داشته که با درویش صالح که
متوجه اردوی همایونست برسم باشد که از غم صد و رجان شود که کاری نکور
تواند کرد و چون از کیفیت احوال استفسار کرده شد بعنان التسلی می یابد که از
مستغلات هر سال پانصد دینار کپکی و کمی اضافه حصه ایشان شود و او تحاف رباط
خواجه صلاح را با ایشان گذارند و بآن قرار یافته که اگر حامل عرضه داشت شرف ملاقات
متعلقان او بپاورد که ملتمس او مبذول افتد و فسخ عزیمت ارد و کرده با فاتحه
وظایف صوالح ادعیه و مدایح اثنیه و مطالعه بفراغ خاطر مشغول شود با برابر این امور
اشارت شد که کیسه مخلصان و دولتخواه شاه مرتکب این جسارت شود و العذر
عند کرام الناس مقبول ومنها روضه آمال و آمال و مکلبی کامرانی و اقبال
که از رشحات کلک لطایف نگار رغایب آثار معلی جناب معالی مآب لازال الشرف
مباهیا باسمه الشریف والمجد مضاهیا برسمه المنیف بانواع ازهار فضل و مرحمت و
اصناف ریاحین الطاف و مکرمت زیب و زینت پذیرفته بود و داشرف حاجات
و اسعد حالات نزهتگاه جهان بین و دلگشای خاطر حزین این مسکین شده بلبل
جان افکار بر شاخسار مباهات وافتخار نغمه سرایی در ترنم هذا التی الی کتاب کریم بلند
آواز گشت و چون از نسیم مجرای روح القدس اهتزاز شمامه اخبار سر

سلامتی ذات بزرگوار میدمید عندلیب ناطقه نوای شکر بهاردستان جان بجان بر
کرفت هزاران شکر که ذات ترا گزندی نیست اشارتی که از کمال اعتقاد
اشفاق در باب معاودت این سرگشته تیه فراق ارزانی داشته بودند حال
آنکه شدت مقاسات الم حرمان و سورة نکایت اندوه هجران بمرتبه ایست
که اگر مانعی ضروری خار توقف در راه مراد ننهد یک لحظه پشت قرار بدیوار
اصطبار باز نتواند نهاد و اما چون بهمی بیرون آمده و بجانب صوری که پیش
آمده موافق این قصد است که باعث اصلی بوده و در بعضی از مقدمات آن شروعی
رفته تا فی الحال طرفی از آن مقاصد بحصول نه پیوندد بازگشتن تعذری دارد
بالتفات خاطر همایون معاونت دریغ نفرمایند تا از میان من آن هرچه زودتر
منقضی الاوطار توجه نموده بسعادت ملازمت فایز گردد انشاء الله تعالی
چون علم کریم محیط است بانکه جراحت حرمان را مرهمی و خط را حرزی اعنی
غمت مباد و گزندت مباد و درد مباد که راحت دل و آرام جان و دفع
غمی والصلوة علی محمد وآله اجمعین تم ومنها بعد جهی لوح طرایف لطایف
که کلک عجایب نگار بدایع آثار خداوندی بر ذراع اکسیر افخم مجمع احاسن الصفات
ومحاسن الشیم یگانه بی همال و ستوده نیکو خصال ملاذ الملک مجد الملة والدین
واعلی قدره بنقوش نسب کشای تلطف و تفقد و رقوم فتح فزای تحبب
تودد نگاشته بود در اشرف ساعات و الطف اوقات زیباتر از نگارخانه
چین و دلنوازتر از روضه ارم در موسم فروردین نزهتگاه جهان بین
و محنت گاه خاطر حزین این مسکین گشت دیده بلا دیده که صدف صدقه را نوشته
پر از اشک رنگین داشتی و بقلم موی مژه و جهه زرنگار چهره را هر دم بطرحی
نگاشتی از بهجت مشاهده آن تصاویر دلپذیر دست از رنگ آمیزی باز
داشت و جان جوان گشته از آن نقش موافق که باز خواند لوح اخلاص را
بنقوش شکر و سپاس بی قیاس نگاشت • زان نقش دلگشای که نقاش لطف
بست • یا رب هزار شکر که جانم ز غصه رست • لاجرم در مقام صدق
وصفا که نشیمن صافی دلان بی رعونت و ریاست هر گونه نقش مدحت و ثنا
و رقوم تحیت و دعا نه چندانکه ماتی عدد را از اشک قیاس صورت شمار آن
بر نگه تواند زد یا نقش بند خیال کلک واهمه در مدت بسیار یکی از هزار رسم
تواند کرد لحظه فلحظه بنوک خامه اخلاص بر صحیفه عرض می نگارد که برسول
صبا که برید مهجوران کار افتاده است می سپارد و آرد سلامی و زمن بر و جایی

شامی که شمال آمد و صبحی که صبا رفت • حکایت مکاتبت مفارقت که از نقش بازیچه روزگار
رنگ آمیز روی نموده چون نه صورتیست که بنقش بندی خامه تحریر بپذیرد و در آن
شروع نمی رود نموده آن تحکم الحکم القلوب بیشتر هدایا از لوح ضمیر منیر مطالعه فرمایند
دل خود برقت با تو تقریر کند • رسام تقدیر که لوح امید را بنقش مراد نگاشتن
رسم قدیم اوست صورتی که معنی تواصل و تلاقی تواند بود از نگارخانه غیب
بصفحه ظهور رساند بحق الحق و اهله او ابلغ اجابت دعا آخر این صحیفه موقت
نگاشته کلک خاص طوطیت شده در حالتی که دیباچه اوضاع بانواع نعم نامتناهی
الهی مزین بود و لله الحمد والمنة صورتی که در باب عزیمت این جانب مصور لوح
خاطر خطیر بود و اگر نقش تدبیر مطلق تصویر تقدیر اقتدار با مضا رسید غالبا مشتمل بر
فواید صوری و معنوی گردد انشاء الله تعالی و ما التوفیق الا من عنده صورت
وضع این طرف تفصیل باز نموده نشد تا حمل بر تکلف و مبالغه در ترغیب نرود
ملتمس آنکه نقش یاد مخلصان از لوح ضمیر منیر مسترون نروانداشته باعلام
صور حالات که از تلون سیاهی و سپیدی شب و روز بر صفحه ظهور انعکاس
پذیرد التفات فرمایند و کفایت مهمات لایقه رجوع نمایند الواح آمال و امانی بنقوش
مقاصد و وجهانی مرتسم باد و تم ومنها بغدادی چکیده قصب السکر کلک بیانی
که مرقی بیان بدایع نشان خلاصه و در آن نگاشته آمیزش عالم ارکان رفیع جناب
فضیلت مآب ستوده آداب الموفق لعنایة رب العالمین محیی الملة والدین
امیر شیخ علی اکرمه الله بفضایله بود در اعز اوقات و اسعد ساعات شربت شفا بخش
دل رنجور و مطالب خوشگوار جان مهجور گشت • هزار جان گرامی فدای نامه
دوست • که شربت دل محزون لعاب خامه اوست • مورد و مرحله اسپش
برعایت شرایط تعظیم و تبجیل و اقامت وظایف ترحیب و تقبیل معزون شد و چون
مضمون همایون مبنی بود از سلامتی ذات ملکی صفات تا کام طوطی ناطقه
از چاشنی سکر شکر که مکرر را باد واپوست شیرین تر از قند مکرر آمد • یا رب
هزار شکر که آن ذات بی همال • محروس ایمن از ملال و حزین با د ولا یزال • بعد از
ابلاغ تحف تحیات صادقانه و ارسال تحف خدمات نیاز مندانه نموده می شود
که اوضاع این جانب علی الاجمال مستدعی حمد ذو الجلال است • والمنة علی خود
الانعام والافضال از معظم امور ملایم که مشوش خاطر خجسته تواند شد تا کشف
بر غون اوقات شریف آن یگانه است چه اندیشه میرود که وقت کار و هنگام
تحصیل کمال حفظ نقش این نمانده است و اگر با جان قابلیت و استعداد که واهب العطیات

عزّ اسمه کرامت فرموده دران باب نهادلی روا ندارند و وظایف سعی و اجتهاد
کما ینبغی بجای نیارند غبنی عظیم باشد • مکن مکن که پشیمان شوی و بد باشد
و ما التوفیق الا بالله و موهوم این دعا در اوایل جمادی الآخر نگاشتهٔ خامهٔ
شوق و نیاز شد و پیوسته متوقع است که از مهب لطف نسیم التفات وزد و اعلام
اخبار سار صحت و سلامت رود که هرآینه موجب تسلی خاطر پریشان گردد و
ومنها در دیار تا ن زنده ام که گاهی • نسیم باد صبا زان دیار گرد
آید • توفیق اکتساب کمالات قرین اوقات و ساعات همایون باد بمحمد و آله
الاطهار • دیده خواهم که عالم بکف پای چلب • قصهٔ شوق که قاصد برساند
بکنم • حال این خاکسار از فیض فضل پرور دگار رغالی و تقدس برحسب
دلخواه است و بغیر از مفارقت عزیزان امری که موجب ملال خاطر باشد
بهیچ وجه از وجوه نیست الحمد علی ذلک بین العشائین بتلاوة قرآن مجید
اشتغال مینماید و دیگر اوقات برحسب توفیق بتحصیل علم و مباحثه و
مذاکره مشغول است مامول از مرحمت و اشفاق عزیزان آنکه این بیچاره را
بدعای خیر یاد کرده اند و بهمت مبارک اعانت و امداد دریغ ندارند مخدومان
و خویشان و دوستان آنجا بهیچ را همه بندگی و نیازمندی میرسانند
و استمداد همت میکنند • هرکه از مائه نیکی یاد • نام او در جهان به نیکی باد
ومنها مدت ظلالها و دامت برکاتها بندهٔ کمترین آستین مبارک که حرز
سعادت دو جهانی بهترین دست آویزی همان میداند بلب ادب و مسکنت و
ادب بوسیده پیوسته با دادگاه دولم دیمت همایون فرجام قیام می نماید و
بجان و جدان خواهان ادراک سعادت ملازمت و خدمت مخدومهٔ بزرگوارت
که قلم شرح آن نتواند داد انتظام اسباب حصول آن دولت را جز از فیض
فضل و تاب بی مانند عز اسمه متوقع نیست و ما ذلک علی الله بعزیز حال آنکه این کمینه
بحمد الله تعالی بنوعی واقع شده که ملایم تر از آن تصور نمی توان کرد زمان بین
العشائین بتلاوة قرآن مجید صرف می شود و با چند حافظ و ناظر ترتیب بر
دوام دارد و دیگر اوقات برحسب مساعدت توفیق بتحصیل علم مشغول است
و بغیر از مفارقت عزیزان بهیچ وجه از وجوه مکروهی که موجب ملال خاطر باشد
نیست و لله الشکر و المنّة تقصیری که در فرستادن مکاتیب واقع می شود
سبب آنست که کمینه در نقش می باشد و بهیچ جا تردد ندارد و چون این به
برصوب اصفهان افتاده کسی که تا ان جانب آید کم می یابد با وجود چند نوبت

چیزی نوشت و بکسی سپرده اند که وارنده در رسانیدن اهمال نموده و حال بکرّها
معلوم نیست مقصود آنکه از جهت این کمینه خاطر آسوده دارند و بهمت مبارک و
دعای خیر اعانت و امداد دریغ نفرمایند و والدهٔ معظمه را دامت عفتها بندگی عرضه
میدارد و برادران ارجمند و همشیرگان و فلان و فلان طال فی السعادة و
السلامة عمرهم تحیت و سلام نیازمندانه تامل نماید مجموع اقربا و احبا و آشنا
یان را نیازمندی رسانیده استمداد همت میرود • مطا بعرشان اندرحلقات
بهم پیوسته باد تا قیامت • معلی جناب فضائل مآب معالی قباب لازال زنیا
للملة و الدین و اعلی شانه را شکستی و نیازمندی عرضه علی جناب مولوی
افاده تمام پی بکمی اپی بکری را صنوف محامد نیازمندانه معروض داشته
استمداد همت مینماید تم ومنها بمنجمی جناب حذاقت مآب زبدة
المدققین و کهف المنجمین مولانا زین الدولة و الدین علیشاه مدیم الله
فضائله را برفع دعوات صادقانه و تحیات نیازمندانه متذکر عهد قدیم
گردانیده انها میرود و اللامور رهعدو که مقصود از امری که پیش از این
رجوع یافته بایشان همان بوده که زائچهٔ طالع همایون را مسرح نظر خطات
و ذکا ساخته و با معان و اتقان باز دیده از احکام شش سال آینده
آنچه بخاطر نقاد و ذهن وقاد استنباط بود قلمی کرده دو که بزید مهارت
ایشان در این وثوق تمام هست و معلوم نیست که اشتغال بآن مینمایند یا نه
و چون عزم سفری هست و قصد آنکه در ماه رمضان بامضا رسد بالخیر و السلامة
ان شاء الله تعالی اشارت علیه بجد و رسوت که فقیر که خود از تلامذه صادق
الاخلاص آنجناب می شمارد استقصا ننماید یقین که عنقریب بجواب شافی قابل
خواهد گشت معنی ختام التحریر این سواد خواه را سابقهٔ حقوق بران داشت که
سخن گستاخانه عرضه دارد و وظیفهٔ ماهران در هر صناعتی آنست که اگر به هفوه
و خطائی یکی از مشارکان در صناعت اطلاع یابند بذیل اغماض بپوشانند
نه از موی بلاسی یافته بساط تشنیع بگسترانند و شکک لابدال علی الصواب
عنوان جرأت و بی ادبی از الطاف بیکرانه مامول است تم ومنها در جواب مکتوبی
بمو کوهر مبارک سامخوار که از بحر زخار طبع بدیع آثار سر و احرار و اخیار
روزگار آن موفق که از صغار و کبار • همه الطفا و ست استظهار
لازال جلالا للاسلام جمالا للایام ملاذا للانام و اعلی شانه غواص کالک
مسیحی خواص استخراج نموده بود و دراعت از منه و ایمن اخابین کالوجی

الآئق به الروح الامین وزة النتاج مسرت و ابتهاج گشت ~ فقال لسان الحال اهلا
و مرحبا • بخیر رسول جاء من خیر مرسل • و چون در و شاخ اضیاحش اشعار سلامتی
ذات بزرگوار لتوام تذکار لجته و خلان بارسال تحف که از لوازم آن رسوخ محبت
و مودت تواند بود وظایف شکر و ستایش با حوالهٔ عذر الطاف بفضل منان
بسیار بخشایش در سلک والا انتظام یافت والله لطیف خبیر حال شوق که معیار
محبتش لشاهد قلوبست چون از قبول بیان آپینه محلی کردن اولی است
و دیگر احوال و اوضاع که علی الاجمال مستدعی حمد ذو الجلالست کلک اخلاص
دیگری بتفصیل عرضه داشت و رجا واثق که عن قریب بمشافهه موعوض افتد
بهمت مبارک امداد و دریغ نفرمایند و من الله التوفیق و علیه التکلان تم

تعزیت نامه السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ما شاء الله لا قوة الا
بالله فقیر حقیر ظهیر صغیر در موقف خجالت و تشویر که جز رعایت رسم سنت
بوساطت تحریر مسطره تطهیر پذیر می گردد و بعد از ادای انا لله و انا الیه
راجعون از خاطر شکسته و دل محزون بخامهٔ ادب بر لوح عرض می
که هرچند واقعهٔ ضروری که روی نموده عظم الله اجر المخلفین و جبر اسم
و حقق بفضل الصمم غایة مناهم فی اولاهم و اخراهم رزیهٔ عظیم است لیکن چون
صاحب واقعه طیب الله مضجعه لعبیر الجنة و الرضوان حی جاوید است باتفاق
شرع و عقل و راجع از اشتغال از تنگنای پر وحشت کم مدت بفسیح فضای حد
عزت و نعم از فضل و رحمت بخشایندهٔ بی علت کلمته و تعالی کبریائه مامول که
بقیهٔ مده ... که بکام جان بازماندگان بحکم القلب یحزن و العین تدمع
علی حاملیه الصلوة و السلام و التحیة رسد و ... ازین خانه بشارت انما
یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب کرامت باد و المسئول من الله اکرم الاکرمین
انفاذه تائید لاعلاء معالم الدین ظلها العالی بالعزة و التمکین قطبا للاسلام و غیاثا
للمسلمین و اولادهم المنتجبین بمحمد و آله اجمعین علیه و علیهم افضل صلوات
المصلین الی یوم الدین تم ~ **و منها** اعلی الله فی الخافقین شانه و رفع فوق
الفرقدین مکانه کمینهٔ بنده دولتخواه و کهینه چاکر بی اشتباه فنون خدمات
شمسیة اللمعات که اشعهٔ اخلاصش چون بارقهٔ انوار از جبههٔ حور لامع و لایح
باشد و صنوف مدحات و روبیة النفحات که رایحهٔ اختصاصش مانند عنبر و بان
از ریاحین جویبار رجبان شایع و فایح گردد بمجلس عرض رسانیده خلود
ایام و دولت ابد پیوند را پیوسته عز در دعای بی ریا مصون از نطق قاطع

ولا بر انگشت صدق و صفا در سلک دوامی کشد و بر حسب اشارت بشارت تا مات
ادعونی استجب لکم با فاضت انوار اجابت و استجابت واثق و مستیقن بوده مترصد
و امیدوارست که آثار میامن آن بتجدد ازمنه و آنات بر صفحات اوضاع و
حالات همایون بنوعی بسمت ظهور یابد که مشاهدهٔ آن قرة عیون کافهٔ احبا
و اصدقا و سبل دیدهٔ نقیصه قاطبهٔ اخصام و اعدا گردد والله حقیق بتحقیق
رجاء الآملین تم ~ **منها** خلدت ایام معدلته و ضوعفت اسباب شوکته فلانا
کمترین بندگان فلان • در موقف عجز و استکانت با قامت وظایف خدمت
کاری و جان سپاسی قیام نموده آناء اللیل و اطراف النهار بتلاوه
صحف دعای دوام روزگار دولت و کامرانی و نضارت ریاض ترعة الحیاض
آمال و امانی عالی جناب ایالت مآب مخدومی ظلیکانی رطب اللسان می باشد
و رجا واثق که چون باعث بر آن صدق نیت و خلوص طویت است هر آینه مشمول
میامن اجابت و استجابت گردد و ما ذلک علی الله بعزیز منتصف شعبان
المعظم برفع این ضراعت و ارتکاب جسارت گشت انجال بوجوب حمد ذو الجلالست
والحمد لله علی ... النفضل و الافضال معروض رای مملکت آرای که مرآة صور
غیبی است و جام معمور آیات لاریبیست میگردد که تم ~ **هجو سابقست**
مد الله تعالی ظلال عواطفه بندهٔ کمینه در موقف مسکنت و ادب لوازم بندگی و
زمین بوس بتقدیم رسانیده دوام ایام سعادت و زندگانی و التیام اسباب
دولت و کامرانی عالی حضرت جناب مخدومی بالغدو و الاصال از حضرت ذو
الجلال بتضرع و ابتهال سوال مینماید طالبان دعای بی ریا از جز غرا رسیدن اجابت
و قبول معتنش باد بمن لا نبی بعده • قسم بجان تو خوردن طریق عزت نیست
بخاک پای تو و آن عظیم سوگند است • که جان و جهان ارزد مدار از سعادت
کلک دو زبان شرح شمهٔ از آن در حیز بیان آید ترتب مقدمات حصول آن
مطلوب مرغوب که هر آینه متضمن نیل مقاصد دو جهانی و مستتبع طلوع نهال
آمال و امانی این بنده جانی تواند بود از فیض فضل نامتناهی آلهی مترقب و
مامول است و الراجی من الکریم لا یخیب انه سمیع و مجیب غرهٔ رمضان المبارک بغیبت
برکاته لتقویش این ضراعت نگاشتهٔ نوک خامهٔ جرات و جسارت گشت در حالتی
که موجبات شکر و سپاس پروردگار شامل روزگار است فحمد الله ثم حالاله
مصور رای آفتاب اشراق میگردد که تم ~ **مثل حالست** خلد ابدا الشرایف عالی الملک
و الدین کمینه متوطان در سلک بندگی وظایف عبودیت مشحون بشرایط خضوع

وانکسار و مواجب رفیقت مقرون بلوازم خشوع وافتقار بتقدیم میرساند و منوجمل
واحسان بیکران وکثرت الطاف واعطاف بی پایان که همت علیا حضرت گردون
رفعت مخدومی در هر وقت واوان درباره بنده و سایر بندگان بل کافه بنی
نوع انسان افراد انسان کرامت فرموده و می فرمایند بضرورت موجب آن می
شود که آن مایه عمر عزیز که بعون تائید ربانی از نهب غارتیان شواغل بی طایل
روزگار ناهموار مصون ماند البته صرف آه و دعا و دوام ایام دولت و کامکاری
و مزید اسباب حشمت و بختیاری علیا حضرت خداوندی گردد و رجا واثق
که چون کافه خواطر ارباب قلوب و قاطبه اسرار و ضمایر اصحاب حضور ربکم
افاده کم النفحات تلقته بلاد و لسانا والضمیر المجی متوجه نظم و سایط و روابط
ارتقا مطالع قدر و اقتدار آن عالی منقبت رفیع مقدارست هر چه زودتر
آثار آن بر صفحات احوال و اوضاع همایون ظاهر و لایح گردد و اگر چه بحکم سنة
الله جنانچه آفتاب جهانتاب را حلول بیت الشرف حمل بعد از عبور بمنازل وبال
دال می باشد ظاهر اندک توقفی در ظهور آن معنی هنیا بدعا قریب باشد انشاء الله
صبح اقبال از مطالع امانی و آمال ساطع و لایح خواهد شد تا کور شود هر انکه
نتواند دید و ما ذلک علی الله بعزیز **مثل جهانست** ملشور سعادت و اقبال موشح
بتوشیح امانی و آمال که نگاشته کلک تفقد والتفات معلی جناب فضایل مآب
افاضل ایاب فواضل انتساب لازال فی علو شانه العالی کاسمه المتعالی محمود آ
ولا عاظم الاماجد والاعالی محسود او راسخ الله تعالی ظله العالی الظلیل مؤبدا
ممدود وابود در اشرف اوقات واسعد ساعات افتتاح مبارک مباهات گشت و بغبار
آستان مصادقت و مصافات کشت الی الکتاب کریم عذر اصناف
الطاف و اعطاف که همواره جنانچه مقتضای مکارم اخلاق اشراف تواند بود
درباره این فقیر حقیر ارزانی میفرمایند بکرم عمیم و تمام علیم قدیم جل و علا حواله
میرود والله هو البر الرحیم ثم الحمد لله که اگر از جناب من قدوم حاجی لن حضرت
اسلام پناه مخدومی دیده امیدوار اهل مملکت عموما و زمره مخلصان همدان
صادق الاخلاص خصوصا روشن گشت بشکرانه کر جان فشانم رواست
مسئول از لطف بی دریغ آنکه درگاه مجال مذکور مجلس کرامت ایاب گردد که
استظهار کلی در جمیع احوال ابواب حسن التفات خاطر فیاض ضمنت والله علی ما
نقول وکیل نظم آبی کجاست که آتش عشقم جگر بسوخت وز برق جان گداز
همه خشک و تر بسوخت مرغ سپیده دم خبری داد از تو ام و اکنون

بید حدی مکر جان و پر بسوخت حکایه پر شکایت پر نکایه الم فراق و شکایت نکایه
بی نهایت درد اشتیاق و داستانیست که روایات ساحت آیات پایانش ثبوت
بازوی عبارات و استعارات بر توان فراشت یا شرح قصه پر غصه اش بطوالت
عبارات خامه در صفحات و جنات نامه توان نگاشت قلم نیست و دل آتشکده
زبان قلم چگونه شرح دهد از زبانه آتش علم الله و کفی به شهیدا که تا دل رمیده
و دیده غمدیده از سعادت محاوره روح افزا و مشاهده طلعت جهان آرای آن
یگانه زمان بواسطه و شاح خلص خلان و اعز اخوان اطال الله تعالی فی السعادة
والسلامة بقاءه و رزقنی علی احسن الوجوه لقاءه دور و مهجور مانده شب
نباشد که فراق تو علم خون نکند و آرزوی تو مرا بیخ دل افزون نکند هیچ
روزی نبود که از شوق تو مرا سینه آتشکده و دیده جو جیحون نکند
توفیق دولت تلافی که غره جبین آمال و امانی مطاف آستین مقاصد و
مرادات دو جهانی بود را امیدانه در جمیع اوقات و ازمان علی الخصوص بیگاهان
که آشیان بنود در رو دعا بوده مسئول و تمنا از حضرت کریم مراد بخش سائل
نواز عز اسمه باسنه الهی افواه مسئالت هنیا بد و امید جنانست که هر چه
زودتر نسیم کرامتی که هبوبش قناع امتناع از چهره دلگشای مخدره وصال بر
اندازد از مهب لطف و رحمت نامتناهی الهی وزیدن گیرد ان شاء الله سبحانه در
فلان وقت برفع این شوق نامه نگاشته کلک وداد و حسن اعتقاد دست
قدم نیاز بر بساط انبساط نهاد و در حالتی که موجبات شکر بهر رکن از شامل و کار
بود و الحمد لله علی نعمائه تم نسیم تفقد والتفاتی که از جهت لطف و نوازش عالی جناب
جلالت مآب صاحب اعظم دستور اعلی اعلم افخم آن مهر سپهر کامکاری آن گوهر
کان بختیاری آن گلبن روضه مکارم آرایش مجمع اعاظم فارس
فضایل و معالی مخصوص بلطف لایزالی آن گوهر که تیر جهانتاب فالغ
زنگلفات القاب خواجه فلان وزیدن گرفته بود در اسعد ساعات و الیمن اوقات
بمشام کام این اسیر دام گونه محن و آلام رسید مورد و جایزه منشور
تعظیم و تبجیل مقرون گشت و مطلع و مقطع فرخنده اش تکرار شد و تقبیل مشحون شد
و چون مشتمل بود بر اخبار رسالت سلامتی ذات بزرگوار بسجدات شکر هر دو پیوست
هزاران شکر که ذات غنا گستری نعمت حدیث شغف و نیاز و قصه غصه هجران
جان گداز از آن گذشته که بدستیاری کلک و زبان و پایمردی عبارت و بیان
منقدی شرح شمه از آن توان شد لاجرم شروع در آن نمی رود و دل خود بر تست

باتو تقدیر کند. النیام متعالی که منتج حصول دولت ملازمت تواند بود بتضرع
وابتهال از حضرت ذو الجلال عز اسمه بالغدو والآصال سوال میرود تا توام جواب
باد ورود شاح قبول بحق الحق واجله فلان روز برفع این ضراعت قلم جسارت
بر حاشیه بساط انبساط نهاد و در حالتی که موجبات حمد پروردکار شامل روز
کارست والحمد لله والمنة مامول از الطاف بی دریغ آنکه ابواب التفات و نوازش
مفتوح داشته مخدوم زاده دولت ملازمت را بجمع خدمات در سلک خدام
انتظام بخشند تا کردن بندکی ز عقد طاعت کزاری بکلی عاطل نماند تم **آنچه بنفس خود**
مرتکب نوشتن آن شده از حضرت علیه صاحبیه سلام الله علیه هو عرضداشت
کمترین خدام علی الیزدی بعد از تقدیم مراسم ضراعت و انکسار بعز عرض خدام کامکار
بالیقینی معهم میرساند که حال خاکسار از حیامن التفات خاطر همایون بحسب ظاهر
مستدعی حمد پروردکارست و معنوی التراب وله المنة علی فضل المتواتر باعث
بر ارتکاب جسارت آنکه عالی جناب فضایل مآب حقایق ایاب مخدوم زاده بحق لازال
الفضل مباهیا باستحقاق نقبة المتعالی من متوجه کعبه جلال و سرادق بزرکواری
و کمال کشته مستظهرا بعواطف طایفی حریمها المحفوف بجنود السعادة والاقبال
راجیا من عمیم مراحمهم اسدال اذیال الاشفاق والاستبال علی کل حال بتخصیص در ریزه
منتهم موضع جودشان که بهر معیار که اعتبار میرود بهانا توقعی دور از کار می نماید
و چون عالی جناب مشار الیه درین قصد متوجه بنفسه نفیست اکر صحیفه امید بنقوش
اسعاف و انجاح موشح کردد و کیف لا بسی جوانب بر زمرعی مانده موجب ازدیاد مواد
استظهار و اعتضاد همکنان خواهد بود و اکرچه با دیای مهالک بپیمای جرات را
تا این سرحد راندن نه حد این خاکسار دوار این بی مقدارست اما رقیقه اخلاص و
خدمتکاری قدیم و اعتماد بر عفو و اغماض سجیه کریم در تجبیه فقیر هیچ اهمال سان
شدند و الحکم فی جمیع الامور موکول الی الرای الاعلی و من الله المستعان فی الآخرة
والاولی والیه المرجع اللهم خلد ظلالهم الی قیام الساعة تم **تعزیت نامه که مخدوم**
زادکان حقیقی هو انا لله وانا الیه راجعون قلم کو خون کری اکر بعد از وقوع این حادثه **نوشته اند**
عمر کاه او را رهی کاغذ باید دید و کاغذ کو رویی بدوده اندوده خاک بر
فرق ریز اکر از بیش صریر قلم باید شنید زبان از ناله و افغان سزاوار دان کر
در چنین ضرورتی باش مصیبت غیر از ضروریات دین باداهو و ف حکایات پردار ذو
دل بغصه جان کسل ارزانی داشته باد که بعد از مشاهده این حال جز اندیشه رفیق
اعلی و فکر مال امری دیکر سمه ضمیر سازد حکویم و با تندید اقالین مانا و فتل الخلیم

علی

علی اعتابکم حیوان کنت حق الخطب وجل البلوی و کل اللسان فصبر جمیل والله المستعان
دل خون شد و چاره نیست بجز خون خوردن . جان سوخت ز غصه و چه شاید
کردن . از حکم قضا چو سر کشیدن نتوان . کر سر برود رضا بباید کردن .
چون بحقیقت اختیاری که بعضی مردم آزاده راحت این کار افتاده را نیست
درین ایام بعد و حرمان سوخت و علی رغم دولت مجتمع و تاتسف اندوخته می
اندوزد با تصادم مقتضیات تقدیر جز ساختن و جان کداختن چه تدبیر الحکم لله
العلی الکبیر حاشا امیدی که خاطر افکار و دل سوکوار را درین حادثه زار ز
ناپایدار مانده وصول و بلوغ مخدوم زادکان بزرکوار عالی مقدارست باقصی
مدارج کمال و سعودیه سعادت و اقبالشان باوج ابهت و جلالت نوعا
و کمک علیه ... ایزد تبارک و تعالی ریاض احوال همایون مال ایشان را بزلال مرحمت و
افضال مخضر و شاداب داشته سالهای بسیار ممتنع با و برخوردار باقی و پاینده
دارا د بمحمد و آله الاطهار و عترته البررة الاخیار صلی الله علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین
و سلم تسلیما دایما ابدا کثیرا تم **بخواجه افضل الدین محمد ترکه** هو المحروسات تبلیغ المحضرات
دعای بی ریا کار زبان نیست تکلیف زبان قلم و سر محبت و صدق ولا رهینه ناش نقوش
و رقم صورت حال که ضرورت باعث عرض آن کشته بعد حمد الله تعالی سبحانه آنکه در تحیة
غره ماه معظم شعبان ختم بالسلامة والامتنان و بیده امیدلا تا ملاقی مخدوم زاده ارجمند
خواجه نجیب الدین جلیله تعدالله غایة ماتمناه جهت سمت فارند بصیرا ایافت و خبال
نمود که عازم دار السلطنه است بواسطه دل بندکی که از مخادیم وارد تخصیص
از ان یکانه که فضل مفخرت باستحقاق لقب معاونشان زان لا احسب الله ظله
العالی عن المسلمین الی یوم الدین و چون درویش امضای آن عزم صواب ندانست
و خود از پیرا فریبی از خسارت عوارف و اصطناع صوری و معنوی این دودمان
واضح برهان قدس الله ارواح الماضین منهم خلد الله ظلال الباقین میداند ترک فضولی
و در دیکر امور دیکر چون نفس میتواند داد و درین قضیه نتوانست بهر طریق اشاره الی
ساخت که چند روزی توقف نموده بتحصیل مشغول شوند تا درویش التماس نامه
رقم زده کلکی استعطاف ساخته معروض مخادیم کرداند اکر مقصود بعنایت الهی
منوط فذلک ما کان نبغ و اکر نه بعد از معقوف بجواب مخادیم تدبیر آن تواند اندیشید
و چون از تشخیص ملتمس استکشاف رفت چنان روشن شد که منازع فیه مستلمی است
و مدعای منازع حاضر آنکه او را بایستی ثلث مبلغ زیاده میرسد چه قسمت ثلث
افتاده بود در شق او از ان شاوالا دودمان که بحسب رتبة در چنین طبقه اندکه

همکنان چند ضعیفه هستند که در خانه دیگری نشسته‌اند و مشارکان از این واقعه غیبت باآنکه
ایشان صاحب قوت و قدرت‌اند و دیگر بلاغل دارند و چون دار و درویش در امثال
این قضایا وکالت غایب می‌باشد عیبی گفت و گواهان قرار دارد که از جهت هزار
دینار که سر جمله مبلغ مذکور است مخادیم غایب هر یک دو هزار و پانصد دینار
تصرف فرمایند و دو هزار دینار باو گذارند و بها داده و دراز معاملات بلیسه
اگر البته حکمی می‌باید باز نماید که تفصیل آن بمجرد عرضه داشتی که صورت حال
چنانچه واقع است بسمع جلال رسد متصور است اما اگر با اینها هیچ مدخلی نباشد
و شکی لابد لا علی الصواب. اللهم خلد ظلالهم و حقق آمالهم ثم بامیر حاجی ق داروغه
یزد. میر حلاه الله تعالی آثر معدلته و احسانه و وفقه لما یحب و یرضی مع انصاره
و اعوانه کمترین شرف علی یزدی بعد از اقامت وظایف دعائی ربایی و تهنیت قدوم
سعادت انتما موصوض رای صواب نمای مملکت آرائی کرد که رفعت صدق مودت
و ولا که فقیر حقیر را پیوسته بسمع جلالت پیوسته بود در بین ولا از رسیدن نخجه آثار امیر
و امیرزاده کامکار رحمه الله فی ظلکم الظلیل غایة ما یتمناه فی اولاده و احفاده بسمت
تضاعف پذیرفت چه پیش از آن مرضی و مستحسن افتاد که شرح توان داد و الحق
متضمن بسی فواید ارجمند بود که لایزال از اصابت اسیب و گزند مصون و محفوظ
باد بحق الحق و اهله و بحمد الله تعالی ساحت فرخنده آثارش بنوعی مطرح انوار رحمت
و عاطفت خسروانه گشته که بر ما فیها ظهور آثار آن از فیض فضل نامتناهی
الکمی منه قبلت و بس عجب می‌نماید که با وجود قرب مسافت مؤیدات وقوع آن
روز بروز از آنجانب نمیرسد با ذکر ملاحظه فرموده که کلکم راع و کلکم مسئول
عن رعیته که مستدعی اندیشه مصالح عامه زیر دستان تواند بود از رای انور
ملوک و حکام محجوب ماند که موجب وخامت عاقبت آن ظهوری بیّن دارد و ما
التوفیق الا بالله علیه توکلنا و الیه المصیر حقا و غم حقا که باعث بر این جسارت که
از قبیل فضولی می‌نماید بر ذمه و از این غیرت مخلص محض اخلاص و خیرخواهی بوده و الله
علی ما نقول وکیل. بسید تاج الدین سید حزب اسبغ الله ظلال جلاله و سیادته و افاض
سجال ارشاده و افادته تا جالنفار ق الاسلام و المسلمین و ابقاها جالمخلص الانام من
ورثة سید المرسلین صلوات الرحمن علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین بعد از تحبیر
مؤاخل صوالح ادعیه و فوایح اثنیه که در مراحل و منازل کعبه صدق و صفا و حسن
مروت و ولا و جهه اختصاصشان رسالت مصر اخلاص تواند بود نموده می
شود که باعث بر عرض نیاز بوسیله کلک تحریر دار باآنکه نه دل بی رسیمان دیار

مفو

دیار عز و انکسار است استدعاء حامل دعا شد که آهنگ حجاز کرده تبلغین ملام توفیق
داعیة الخالد در سلک ملازمان کامیاب طوبی لهم و حسن مآب دارد و یقین که از
زوارف عواطف می‌دریغ که نسبت با قاطبه خلایق سمت عموم یافته بحظ وافر مخصوص
خواهد گشت. و آنکه باوج شبند جه عز از طوفانش. احوال این جانب علی
الاجمال استدعای شکر و ستایش دیان دایم الافضال است. بحمد الله ثم بحمد الله. و عده
فی مواجب سپاس پیغباس آنکه سبیکه استعداد کامل العیار جعفری بر محک اختیار
نوید میدهد که نقد شریف مورونی سکه منیف ملکتبی یافته عنقریب در اسواق
آفاق رایج و روان خواهد گشت و ما ذلک علی الله بعزیز رجا واثق که درویش
نیازمند را از مباین التفات خاطر فیاض محروم نگذارند و بهمت مبارک که
استظهار کلی بآن حاصل است امداد و اسعاد دریغ ندارند و الراجی من الکریم لا
یخیب انه سمیع و بحسب جواهر مقاصد دینی و دنیوی بر حسب مامول در سلک حصول
منتظم باد بمحمد و آله الامجاد صلی الله علیه و سلم معالی جناب مغنا یاب من
سامی النصاب اشتمال اسمه العالی پشکستی عرضه داشته استعداد و همت میمون
در جواب شیخ مجد الدین ابو الخیر جزری. عنوان. یا در بلثم الارض بالقرطاسی.
امام من اصبح کهف الناس. مضمون. هبطت الیه الی من المحل الارفع
ورقاء ذات تعزز و تمنع. همایون طایر دولت و اقبال که از معشش مرحمت و
افضال من خصه الله تعالی بمزید العنایة و التایید جبار بعلو همته و وفور مخدمته
مستخدم الاعاظم و مستعبد الصناد ید مؤید جمع سماحة العرب و نباهة العجم و مناخ
الرکب فناق طوایف الامم و حیث هم عبیدا فاصبح و لله الحمد و المنة بجلالة قدره فی
عصره منفردا وحیدا له هم لا منتهی لکبارها. و همته الصغری اجل من الدهر
لازال لدم علو دولته و شمول نعمته عونا للاسلام و المسلمین مجتبا للمحیی الشریعة
و الدین بنجاح مؤز و نجاح طیران نموده بود در آیمن اوقات ساعتی سایه وصول
انداخت مذکره کریمه انی القی الی کتاب کریم گشت و لا غر اوحات آفتاب عالم تاب
هر چند در مدارج ارتفاع صعود پیش نماید عموم افاضه انوارش نسبت با هر شاب و
فراز زیاده تواند بود. اگر دیوار درویشست کوتاه. بلندست آفتاب نکاهه
برحصول مقاصد سنیه و مطالب علیه که از فیض فضل و الله یؤید بنصره من یشاء
روز بروز فتوح روزگار سعادت آثار میگردد و اقامت شکر و سپاس
معین مراد بخش واجب می‌شناسد. خوش گردد یاوری فلک روز داوری
بحمد الله ثم بحمد الله. بنابر اشارتی که در باب ارسال جواب بزبان خامه لطف

نوازش کرده شده بود بضرورت مرتکب این جسارت شد ما مول از عواطف بیکرانه آنکه
چون مستطیعان عتبه جلالت ایاب و مطولی لهم و حسن مآب معلوم است که این درویش
از سلوک جاده رسوم و آداب قاصر الفهم و انواع تقصیرات که در هر ولا از
وقوع یابد در محل عفو و صفح باشد والله مخلد ظلال جلاله علی مفارق العالمین الی یوم
الدین بحق محمد و آله الاطهار و صحبه الاخیار تم **در جواب مکتوب بزرگی** باجنحه
الالطاف قد طار طایر • و مد جناح النجح حیث تنزلا • حمد حمد تنقد و تعهد که از سحاب
صفاء مودات اصلی پر و بال لطف و افضال پرواز نموده بود در همایون ترنای
سایه جبا مرآت وصول انداخته مصدوقه احفت بعلم لحظه باد ارسانید و زبان
استبشار روایت از در مقام اکرام و اعزاز آوازه التی الی کتاب کریم برکشید بشارت
سلامتی ذات ملک صفات که از مطاوی مقال بدیع منوالش مستفاد می شد مستدعی اقامت
مراسم سپاس و ستایش مهیمن بسیار بخشایش سبحانه و تعالی گشت محمد الله ثم الحمد له
اوضاع این جانب بحمد الله و فضله العمیم کونی که منیه بلده طیبه و رب غفور
در شان سراز صیانت عن الآفات والاعوار نزول یافته ماشاء الله لا قوة الا
بالله لیکن بر مقتضای حکمت باهره رب العالمین جل و علا مجاری امور عالم اکثر بر
اسباب خفیه مترتب میگردد که از نظر عقول و افهام پوشیده می باشد رجا واثق
که اگر فرموده استفت قلبک علی قایله الصلوة والسلام قدوه سازند و هر آنچه خاطر
مبارک بادولتیان آن گواهی دهد کار بند شوند محض خیر و عین کرامت باشد والله
حقیق بتحقیق رجا و آمال الآملین تم **سفارش حافظ سرایی** آیات بینات سعادت و اقبال عالی
جناب امارت مآب معالی قباب فضایل شعاری استظهاری بحفظ منزل انا نحن
نزلنا الذکر و انا له لحافظون مجلد از تغییر و تحریف محفوظ باد بمنا نزل الیه
و لقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم حافظ عهد و داد و ولا و قاری
صحف مودت بعد حفظ و فاک • نکند سورۀ اخلاص محبت راختم • تا بآن دم
که بر بن سوخته لیس خوانند • کتی تجلی که فاتحه ورد کش از فاتحه فحوای حمد له
و برکاته علیکم را زجوید عرضه داشته بتلاوت مصاحف صوالح ادعیه و فواتح
اثنیه که صفات اخلاص و اختصاصش لعشور و آیات صفاء نیت و خلوص طویت
محلی و مزین است مواظبت و مثابرت مینماید و بانجاز وعده استجب لکم واثق و
مستظهر میباشد ان الله لا یخلف المیعاد قسم بلجه و حجر که فواتح سور فراق
سورت الم بمرتبه رسیده که لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده

سبعة ابحر لنفد مضار آیات آن مجملا مفصل نکرد و لعل الله یحدث بعد ذلک امرا این
دعا در اواسط شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن مرفوع گشت و مرخص ارتکاب
ابرام و تصدیع آنکه از فتوحات غیبی در بلده قزوین استغنا و مابنس مجاورة
روح پرور و روح گستر فرزند ارجمند ملک الحفاظ و القرا صفوة الاخلاء والظرفا
حافظ شمس الدین محمد سرایی که در نغمه سرایی معجز نمایی آیتی در شان اوست و نغمه
داودی احیا سنت مسیحایی حرفی از دیوان او مجدد اتفاقا افتاد و حقیقت حسن
صوت و طیب لهجه خدمتش از وصف و اطراء مستغنیست • لعنتش خود معروف
هنرست چون نسیمی که آید از گلزار • و از جمله آیات و امارات سعادتمندی
شان الیه آنکه بتلقین توفیق ربانی درین وقت احرام کعبه فضل و افضال حریم
حرم نصرت و اقبال اعنی ساحه کبریا جلالت اساس علیا حضرت گردون
بسطت سلطنت پناهی خلافت تاجی خلد الله تعالی ملکه و خلافته و سلطانه بسته ظهر
وسا روی توجه بآن صوب آورده چون نسبه با خادمان موقف اعلی معلی
مخدومی مسابیع الاسلبه عن الطالبین مبا منا رشاده سوابق ملازمت و مواخواهی
داشت و التفات خاطر همایون ایشان بجانب محافظت و مرافقت خدمتش با علی مدارج
کمال بوده و باین فقیر رابطه فی الصحت و مصادقت بنوعی موکد داشته که بحد
مصافات و مواخات رسیده مناسب نمود صورت حال را عرضه داشت خدام
کامیاب آن عالیجناب بعالی جناب گردون وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین
و عترته الغر المحجلین اجمعین والحمد لله رب العالمین تم **در جواب مکتوبی** سر سبزیت از
سر زنش شود دور باد • دل روشنت چشمه نور باد • عقد لآلی معالی که نظام
تایید لایزالی در سمط عنایت و تربیت بزینت داده بود بواسطت التفات
و نوازش اعلی جناب امارت مآب سعادت مآبی سمت اتحاف یافته بود و باسعد
حال و امین فال بحوالی قزوین فتوح روزگار درویش گشت لسان وقت
بخطاب • لک البشارة فاخلع ما علیک فقد • ذکرت ثم علی ما فیک من عوج • مترنم
شد و مضمون گفته مولانا رومی قدس سره • مدار از آن لب شیرین بهانه ای
دروغ • بجای فاتحه و کاف های لیس است • و صف الحال آمده بعد از آنکه
بکرات و مرات گاه از برای روشنی دیده غرایب دیده باز میکرد و گاه از
برای لغو بد دل رمیده میپیچید تمیمه بازوی اعتضاد ساخت والحق عقیه لی
مقدار را مایه مباهات و افتخار رحمتی که ریزه شبه لی قیمتش بجز در ر ظرافت

وسلطنت مقابل کرده وکر نطالع خواتیم چه ملتمس باشد • نفوشش این طاعت صلیحه
یوم الخمیس سابع رمضان در بلده قزوین اسعاف افتتاح دارنده را نکاشته کلک
جسارت کشت وفی الحال ملطفه مکتل و آخر الحال والحمد لله علی مؤز الفضل والافضال
والصلوة والسلام علی نبیه وآله خیر آله تم بنامه سمنان سلام علیکم مرة بعد مرة
ورحمة بقی ما تزید تهداه واهداه • و بعد فان الشوق فاق الکیم • علی غایة التشدد او والله
شاهد طیبة شراینا اوقات و لطف لطایف ساعات که در ظل محی ورع و مولت
اخوان صفا و سکان خطه مجد و علا که هر یک بحقیقت جمال جبین اسلام و رکن
رکین انام مدلا زال شمس اقبالهم مشرقه و نهال آمالهم مونقه در همه حال نصب
العین ضمیر و نقش نگین خاطر کبیر است و بمرور ایام و کرور شهور و عوام عرضه ذهول
و نسیان نخواهد شد • محبتی که وفای تو کشت در دل ما • عجب که هدر کیا بر
نروید از کل ما • دقایق الطاف و جلایل و فواضل اعطاف که درباره درویش
در هر باب ارزانی داشته اند بصوالح ادعیه و فوایح اثنیه مقابل میشود و امید
چنانست که مراتب علیه و مواهب سنیه بران مترتب گردد والله سبحانه حقیق بتحقیق
رجاء الآملین وصلی الله علی محمد و آله الطیبین وعترته الطاهرین والحمد لله رب العالمین
تم رقعه فرزندان نور دیده عزیز تر فلان متعنی الله بطول بقائه را داعیه
سوی یا از خاطر سر بر زده وازرا ادب ازاین فقره استجابت نموده و باآنکه
دوری مشار الیه بر خاطر شاقست بطیب نفس لی شابه ول ها ندگی بحفظ و کلاءت
پروردکار عز اسمه سپرده شد اگر این معنی با جازه که آن مر سبیل ضرورت
مقرون کرد از دوستان و عزیزان هر کس که در تحصیل جواز مشار الیه سعی
فرماید منت بر فقیر خواهد بود و اجر بر حضرت خواهنده نواز قدیر والحمد لله
العلی الکبیر تم رقعه دیگر معلا جناب نقابة مآب سیادت انتساب مرتضی
اعظم الفخم سید الملة والدین روح الله لازال رفیع علو شانه استظهار اهل
للمسلمین ملجا المخلصین بعد از قبول صوالح ادعیه و فوایح اثنیه از روی لطف
مبلغ یکهزار دینار کپکی از وجه انعام معلوم که خط لم عالیجناب لی بهال ملتفت
استحصال آن شده اند بوصله وحی شانند که از فرزندامیه محمد اسکندری
میطلبند که آنرا حکم وصول باین فقیر باشد با مزید منت و شکر ۲ هزار سال
باقی هزار معنی را والسلام رقعه دیگر هو السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
مولانا عزالدین احمد اسپهسالار سلمه الله تعالی چنانچه معلوم دارند مدتیست که

بتقت فرموده و درین مدت عافیت خرده نیک بکار کاربود و بجد تمام بتحصیل
علم مشغول و درین وقت از آن طرف صدای رسید که موجب عزیمت او شده
بوطن و در حال توجه التماس نمود که درویش سفارشنامه علماء زمان معلی موقف
معدلت پناهی سلطانی محمدی خلد فی مراضیه ایام معدلته نویسند والحق خاطر
شکسته عظیم در بند آنست که ایشان هر جا باشند فارغ البال و مرفه الحال توانند
بود چه فقیر هم نسبت با پدرش و هم نسبت با جد نامدار تواها الله جنات عدن
تجری من تحتها الانهار که از اعیان علماء روزگار خویش بوده اند و در هر جا بوجوه
در رعایت احترام و اعتبار علاقه مودت و مصادقت راسخ و استوار داشته
و با مشار الیه خود چندگاه است که قنیعه الفت و موالفت سمت تزاید و تضاعف
می پذیرد و اما چون درویش خود را از علاوه موالی محجوب داشته در گوشه
که بنا به فقیر میداند منتظر وقت نشسته اصلا بهیچ وجه از وجوه نسبة با هیچ
طرف متعرض رعایت رسم نمیشود و آن ملتمس را مبذول داشتن نتوانست
و دل با رضا داد که بر توکلی مقابل کرد و ذلا جرم چاره همین دانست که ما فی الضمیر
باز نماید تا از خیر اندیشی و نیک خواهی نسبة با عموم خلایق و خاصه این فقیر
که در جبلت آن لی جال عدیم المثال حفظه الله تعالی عن الآفات والاهوال
مرکوز است لطف فرموده صورت این حال بمشاعر هنگام فرصت و مجال
بعرض مطیعان کعبه جلال رسانند و پرتو تاثرات مراحم و عواطف لی
که از افق توفیق بر ساحه حال اختلال پذیر فقیر مشار الیه خواهد تافت
ان شاء الله سبحانه هر آینه مستتبع نضارت و طراوت ریاض محبت و اخلاص و
واضح الاختصاص خواهد بود و رواتب صوالح ادعیه لی ریا بر دوام از
تطرق فتور و انصرام مصون و محروس است والله علی ما نقول وکیل و علیه التوکل
الی سواء السبیل تم آزادنامه مبارک هو کرامت مستفاد از کریمه ولقد کرمنا
بنی آدم مقتضی آنست که آدمی را خلعت عزت و حرمت بطراز مرتبت حریت
معلم باشد و اگر بعضی را ذلت و رقیت که منشاء آن کفر و کفران حیات نعمت
تواند بود طاری شود باولی سببی زایل کرد و ولهذا اعز و اعلم خلایق صلی الله
علیه و علی آله و سلم که از نقد و نبوت کونین ما مور بود بگفتن با عبادی
کافه امت را در زوال آن نقص عارضی نهایت اعتنا داشته که بسی احکام
شرعیه راستند آن اعتناست و بتوفیق الله سبحانه و تعالی تاریخ تاج

بعتبهٔ مبارک حضرت بارک الله فیه بجا رکه شادی باصل حریت و آزادی باز
گشت و نسبت مملوکیتی مجازی که باکثر بنی نوع علی بن ... الیزدی داشت ارتفاع
پذیرفت والله علی ما نقول وکیل جواب مکتوب امیر محب الدین حبیب الله بسم الله
و بالله حمد لمن اجری حبه لمظهر الجمال و الجلال سحایب النوال بالافضال فی عادة
الاحسان و انا علی ذلک لشاهدون و تری الفلک فیه مواخر لتبتغوا من فضله و لعلکم
تشکرون • ثم من عاده ربه مجیب • دین را محب صادق والله را مجیب
قدرش ز حد فکرت خلق آنکه بعید • لطفش چو فیض رحمت حق آنکه قریب
لازال فی العزة والتمکین لاعلاء معالم الاسلام و اصلاح مصالح المسلمین محب الدین
بالیقین حبیب الله رب العالمین • و بین دعا روح الامین بصلاح انس و جان
گویند و گویند آمین زمرهٔ کروبیان • و چون سپاس بی قیاس منعم بالاخصوص جز بلسان
لا احصی تیسیر پذیر نمیگردد اگر قصور و فتور فقیر کسیر که فی الواقع در هر باب
نصاب کمال دارد در ادای تقدیم محامد نعمتها از انعام اکرامی بود که از محض نتیجهٔ فضل
و کرم صدور یافته و بر تو مصدوقهٔ ان الله یحب عوالی الهمم بیان تافته و الحال
انه وصل بجمله و تفاصیله مشکورا مساعی الساعی الکافی الموفق فی نقله و تحویله
احسن الله جزاه فی اولاه و اخراه • فان شرف العبد بتشکر ربه و مولاه حرره بمنه •
و صلی الله علی حبیبه الذی اصطفاه و آتاه ما آتاه و علی آله الکریم الاقواه و سلم و بارک
و ترحم تم و الحمد لله رب العالمین

معو الملهم اصحاب فطنت و دها و ارباب رتب و ذکا که در ارجا و انحاء عالم و
اطراف و اکناف بلاد عرب و عجم صدور مشاهد از نجیب و بدور منازل المعیت
توانند بود • نجوم الهدی و کنوز التقی و کهوف العالی • و قاهم آله الوری حیث
کانوا صروف اللیالی • معلوم کنند که موقع تحریک قلم شکسته رقم درین تحریر این
سطور آنکه عزیز فایق التمییز رایق الابریز که از طریق انتساب با عیان اکابر
نام دار انتما داشت و در جبلهٔ احساب آبا و انطاع ثریا نظام می نمود و رایات منثور
نثار بر معشر نسرین و مخیم سماکین می افراشت • روایح شرفش از درج نسبش
فایح • چنانکه مشام افاضل از و مشام روشن • لوامع هنرش از درج خامه اش لایح
چنانکه چشم افاضل از و شوق روشن • از بن خاکسار رفیع و نازل حقیر استدعا عجبی
از نتایج خاطر فاتر نمود • کالشمس تقتبس الضیاء من السماء • و البحر یلتمس الندی من جدول
و لعل این کمینه در حوالی سن صبی و فواتح شرح شباب که مشعل فطانت در التهاب
و علامت شهامت در التکاب بود از سر بوالهوسی جواد قریحت را درین میدان
می تاخت و با اقران و اتراب بچوگان براعت گوی فصاحت و بلاغت می باخت
گاه از جیب ضمیر عقود منظوم که احیای دانجا در انقلاده موضع می ساخت می آورد
و گاه از دامن خاطر دریا دل غرر درر لآلی که آذان اعیان ارباب معالی را آن
مشنف و مقرط میگردانید نثار میکرد و هم با فارسان مواکب عرب که بر اعراب
اسپ سواری می نمود ندبه می نشست و هم با چابکان فرسان عجم که بر باد پایان
اعجام بودند میراندند قطره کنان بر می جست • آیا کجا شد آن هوس جان
زمانه گو • گویا خیال بود که در خواب می نمود • و چون اندک متعلق باین بنده آمد
هوای سلوک طریق فتوا و اکتساب حقایق علوم دینی و اقتناء مخصوص حکم و جواهر
معارف یقینی در سر افتاده دست همت از دامن سایر اغراض کوتاه کرده
پای طلب به قطع راه دراز مسافت بطرف شام و مصر پیش نهاد • یا حبذا
تلک البلاد و فنائها • ماوی الکرام و منزل الاشراف • فیها من العلماء و اعلام الهدی
و من الفضلاء لکل شرب صاف • و قرب بیست سال دران دیار عظیم الآثار
رحل کار جان گذرانید که واسطهٔ عقد اعتبار آمد و فریدهٔ قلادهٔ او دار شد

آن بود که نقد عمر که از کیسهٔ حیات در دیده شد چو چشم بد دهر خفته بود و اگر بیان
تفاصیل آن معانی بر سبیل ایجاز و اختصار رخ نمی‌بود به اطناب و اسهاب انجامیدی و
بتسوید بیاض مجلدی چند احتیاج افتاد فالاعراض منها احق و اولی و الاقتصار
علی ما هو الاهم من هذه التذکرة احری و احق القصه چون از آن سفر مراجعت نمود
و در مسقط راس قدم اقامت نهاد دیگر باره از میان عزیمت باز گشت و قضیه
احوال و اوضاع بالکلیه معکوس دید و قیاس آنکه تصور می‌نمود که بانقضای
قرابین بی استثنا تصدیق نتایج آن توان کرد بعضو بعقود عقیم و نا منتج یافت
هر چه بود نبود و هر چه نبود بود همی افزود همچون سیسی که پشت آن روی
کنند خاصه مسوّدات آن مجلات که نه عین داشت و نه اثر کانها لم یلفظ بها
قط و لم یوثر فقال لی العقل بشراک اذ حسن ففعل الحمد لله الذی ازال الهم و الحزن اما درین
ولا که عنان التفات آن بزرگ بظن جمیل درباره خردان که مقتضای مکارم اخلاق
ارباب طهارت و اصول طیب اعراق است بصوب این کمینه منعطف آمد عوادی حیرت
و ضجرت بدو مستولی شد که پای در حیز اسعاف طلبه ایشان نهادن بچه وجه دست
دهد یا که منع و کف بسینهٔ جان صدوری بپای مردی کدام عذر باز بندد درین
اندیشه بعالم غیب که ساحت بافسحت او منزه و مبرا از شوایب ریب و عیب است
توجه کرد و ارشاد به منهج صواب و سداد در تفصی از بن امر استدعا نمود ناگهان
مطلع وقت که مرشد سالکان صادق دم ثابت قدمست اشارت بشارت لحاظ
چنین فرمود که قلم بر دار و صورت قضیه را کما هی چیما علیه بنجان لحال من
غیر انتحال علی سبیل الارتجال بر بیاض پاره سواد کن و بعرض ملاحظهٔ شریف و
مطالعهٔ منیف رسان که هم تمهید قواعد معذرت را شامل بود و هم اقدام بر وضع
اقدام در مسلک مطاوعت حاصل شود تا مورد اوامر مطاع را مطیع شده هر چند
متعقب گوید سخنها بسیار شده و از سر شور خود را مدفع آمدم لیکن رعی سخن کیاب
هنرمندان کاملست که اغماض از مساوی بی هنران ناقص شیمهٔ کریمه دارند و عطف
او بال صفح جمیل بر معایب و عیوب ناکسان کشیدن سرمایهٔ مکارم و مآثر شمارند
و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و له الحمد و المنة و الصلوة علی نبیه محمد صلوة تکون
لنا من درکات النار جنة و تبلیغا الی درجات الجنة و سلم تسلیما کثیرا از اصفهان
جهة استدعای حضور سید قوام الدین یزدی نوشته شد مشتملو سلامی که از زبان
دل محبان آیت پیام صدق اخلاص گذارد و ابلاغ می‌یابد بر قاعدهٔ معهود اتحاد و مراسم

اخوة و وداد را التزام مینماید شوق و نیاز بدریافت شرف ملاقات که همواره پیش
نهاد خاطر و نصب العین ضمیرست نه در آن مرتبه است که در حیز عبارت و استعارت
گنجد حصول آن مامول نکوتر و جهی میسر باد این حروف در اواسط ماه صفر قلمی شد
از حالی که موجبات محامد ربانی پی در پی است اعلام میرود که جهت استدعا عزیمت
آنجناب کتابتی کرده بود و تا غایت در آن جناب شیوه مزاج مبارک آن عزیز راست
تهاون نمود حال آنکه امروز دار الامان صفاهان جامعیتی دارد که مجموع بسیط زمین مثل
آن ملکه نزدیکی بدان منشور نیست اولا پادشاهی کامکار و دولتیار چون سلطان جلال
الدنیا والدین اسکندر خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و خلافته که بی تکلف و مبالغه خاتم
السلاطین جوانبخت و خواقین صاحب تاج و تخت است آیین سلطنت را نوعی آراسته
که اخبار جمشید و فریدون افسانه گشت و اعلام معدلت بر بلندی افراشته که روایت
حکایات کیخسرو و انوشروان نقل و بهانه شده و مع ذلک پیشه اوقات باظهار
علوم حقیقی معارف یقینی که علماء نامدار و فضلاء بلند مقدار از تحقیق آن قاصرند
اشتغال میفرمایند و مباحث برکات آن برور کار همگنان فایض می‌شود و حقیقت
آنکه فضایل و کمالات آن پادشاه بی همال بیش از آنست که صفت توانند کرد و قابل
تحریر و تقریر باشد ۞ خداوند رای و خداوند داد ۞ ز دانش خردمند فیروز و
شاد ۞ زمین گلشن از پایهٔ تخت اوست ۞ زمان روشن از پرتو بخت اوست ۞
ثانیا از زمرهٔ سادات عظام که نور دیدهٔ عالم و عالمیانند جمعی که باتفاق اهل
عالم عدیم المثال اند ملازمت بارگاه سپهر اشتباه را التزام می‌نمایند چون سید
شریف که اشعهٔ انوار علوم و مصنفات او خافقین را منور ساخته و نفحات تحقیقش
مشام مستفیدان را شرقا و غربا معطر کرده و انبیه سید سلیمان که مکارم منقبتش
اجواد عرب در مملکت عجم احیا می‌کند و اخلاق مصطفوی و شمایل مرتضوی را بنظر
ارباب بصیرة جلوه میدهد ۞ فردا که هر کسی بشفیعی زنند دست ۞ ماییم و دست و
دامن اولاد مصطفی ۞ ثالثا از مشایخ و اهل کمال چون شیخ تاج الدین گیلانی
که با وجود آنکه در خرابات علم رندی برافراخته و محصول کونین را در قمارخانه
تجرید و تفرید بدو باخته آثار کرامات او چون خورشید بر شارق و بلدگی
حضرت سلطان آفاق در مقام ارادت مخلص صادق ۞ تو میفهم مباش
که رندان باده نوش ۞ تا که یک جرعه وش بمنزل رسیده اند ۞ رابعا از
امرا بهرام شوکت که دون رغبت جمع اند که در جهان کبری باد را مدار نکنند و

بهرام را چون گوی شکار کنند و شهرت ایشان در مشارق و مغارب چون آفتاب
از توصیف مستغنی است . همه را بار رماح خطی شغل . همه با سیوف هندی کار .
باره چون در زیر شان چون غزلان شده . نیزه در دستشان چون ثعبان مار .
خامساً از وزراء دولتند چون خواجه غیاث الحق والدین پیر احمد که بحسن کفایت و
فرط شهامت حافظ اوضاع مملکت و ناظم عقود سلطنت و با وجود آنکه پیشتر اوقات
شریفش مستغرق امور جمهور و انجاح مصالح نزدیک و دور است هر هفته در
غرایب علوم و نفایس فنون نسخه سازد و تحفه پردازد که سلاطین کشور دانش
آزادۀ التاج تارک فضایل شمرند و تمیمه وشاح مفاخر و مآثر گویند . آصف
امروز زنده می بایست . تا به بیند وزیر مملکت جم . که مهام امور دولت و دین
چون مرتب کند بسینه قلم . سادساً از قضاۀ دین پرور شرع گستر چون شیخ
شمس الدین جزری که در علم و تقوی آیتی و در مشرق امام قرشی غایتیست و
مولانا نور الدین عبد الرحمن که در گلزار رفعه از شقایق نعمان دامنها می افشانند و
گریبان مستفیدان از ریاحین کین میکرداند و مولانا قوام الدین فالی که از سال
باز تشود دمان قضا و حکومت شرع مطهرست و فضیلت و بلیش همگنان
ثابت و مقرر قضاۀ شرع پرور دین زیب ملکند لیوقاب و قایع همچو فلکند
اصول دین از ایشان مستوار است . سریر ملک از ایشان پایدار است . سابعاً
از طبقات علما و محدثان و فقها چون مولانا صاین الدین علی که مخصوص علوم را
بنقوش حقایق نگاشته و از فتوحات و عوارف لباب پی سپر شده از بهره ور
داشته و سید محمد سید شریف که نهال برومند چمن علوم و معارفست و با وجود
حداثت سن برموز علوم اکابر علماء ربانی واقف و عارف و مولانا زین الدین
رجائی که اباعن جد از حافظان احادیث نبوی و ضابطان اخبار مصطفویست
و عمر دراز را در تحقیق آن علم عزیز و سایر شرعیات صرف کرده و همواره
روزگار مریدان صادق و معتقدان موافق را بمواعظ و نصایح پرورده و مولانا
و مولانا شرف الدین علی که بمیدان دانش از فنی گوی سابق سبق از سابقان
لا بلکه از جمیع هنرمندان ربوده و در اذکار فضایل عقلی و نقلی علی رؤس الاشهاد زبان
خلایق ترجمان ید بیضا نموده . اهل علم آفتاب زمان که همه ره بنور شان
یابند . همه گره شوند اهل جهان ختلی . گر نه ایشان چو اختران مانند . ثامناً
از منجمان چون مولانا عماد الدین و مولانا غیاث الدین و مولانا بدر الدین که

مسالک افلاک را بدرج و دقایق پیموده اند و طبایع کواکب سیاره و ثابته و آثار انظار شان
بتثلیث و مقابله نموده . همه همراز مجلس انجم . همه جاسوس کشور افلاک . تاسعاً
از اطبا چون مولانا علاء الدین منصور و چون مولانا حکیم الدین و مولانا نظام الدین
که از انفاس ایشان چون دم مسیحا ناموس جالینوس شکسته و فصول بقراط را در
آب بی اعتباری شسته . چون جراحی در دوره زمان جانها شود . قافلۀ عمر را
بدرقه ایشان کنند . عاشراً از حافظ و داود الحان عندلیب گلستان چون مولانا
اسد الله و مولانا علاء الدین و خواجه علی مجلدی که نغمات دلپذیر شان ساکنان عالم علوی
را خوش وقت سازد و در رواه و غار از دم مشتری حلاوت آن را اندازند و
بلبلان گلشن قران که طاوسان ملک . دم بدم ز انفاس ایشان شکر ریز شده . و چون برفلکها
بحکم نغمه عشرۀ کامله ملازمان حضرت کمال یافته از مؤذنان بلند آواز مرغول
پرواز چون شیخ محمود و شیخ فخر الدین و شیخ عثمان همدانی که از لذت بانگ
ایشان جن و انس در نماز در آیند و در و دیوار در سجده نیاز افتند . حادی عشر
عابدان کارستان ساجدان خوش الحان بزم شب بوده و دوران راز صبح …
و اهل طرب و ارباب ساز چون خواجه یوسف اندکانی و امیر سید علی اجدچکی
و سلطانشاه عودی و استاد محمود نایی و استاد صوفشاه نکانچه و استاد
غیاث الدین طنبورائی که هر یک در فن خود یگانه اند و وابه پرایه لیل و نهارند
و مجلسی که ایشان بزمره در آیند باربد را یکبار بدرا بارند … و نکیسای بلبل لای
رام دستان داغ نهند و از هنرمندان بر آمده و در هر صنعت خاصه اصحاب
کتبخانه عامره چون مولانا عبد الحی که دست صورت نگارش انگشت بر
حرف مانی نهد و نوک کلک سحر آثارش جان به پیکر نگاشته دهد و مولانا
معروف که ارقام خامه عنبر بارش در عالم معروفست و در علم خط به پیشوایی
و سر آمدگی موصوف و خواجه محمود مجلد که صنعت خود را چنان بکمال رسانیده
که بحد اعجاز رست و در حقیقت این از در حقیقت است نه مجاز . همه در سطر
و حد دو نگار در آفاق عالم شده نام دار . و اگر چنانچه از هنرمندان هر
حرفه که در آستان ایشان آشیان جمع آمده اند که یکی از صد بلکه از هزار خوض
رود کتاب باطناب انجامد و موجب ملالت و سامت گردد و غرض که مجمعی چنین
آراسته و موسم عیش و طرب را پیراسته اگر آن عزیز من بعد در عزیمت تهاون
نماید غایت بی طریقی بود معنا نا معلوم نکرده که برلیغ همایون جهان مطاع صادر

شوند که جهانیان از دور و نزدیک متوجه این صوب شوند و از مشاهده این دولت
برومند و مملکت و سلطنت ابد محفوظ کردند از فحوای خلاف رای سلطان رای
جستن بخون خویش باشد دست شستن باخبر بوده از عائده آن برانداشند
و ملحق سپاهان بهشت آسا و زنده رود کوثر نما فضایی چون صحن سپهر فسیح
و هوای نسیم آسا و از لطافت سعتم از رشک ما رمین فردوس آیینش باغ ارم
متواری شده و از شرم جداول نسیم زلالش چشمه حیوان در ظلمات فرو رفته
بزم لباس تبلیش بساط گل و شمع لاله آراسته و از نغمات عنادل بدان رهد سرو
آزاد بعزم رقص برخاسته لب زنده رود و نسیم بهار رخ دلستان و می
خوشگوار جان رنج اندوه ز دل برکند کو رنج ستم خنجر شهریار البته البته
چون این مکتوب بشرف مطالعه رسد سبک عنان توجه بدین جانب دهد و گرانی
رکابی لصلا جایز نشمرد مبالغه احتیاج نداشت توفیق رفیق باد بسید رضا
کیا نویسند • هو • ظل اللهم سلطان العلی • فی سریر الملک منصور
اللواء • واجعل املاک سماء الاوابوا طابی احکامه حسب الرضا اقل الوری واذل
من یمشی علی الثری تقبل مواطئ الموقف الاعلی الاعلی السامی الا السلطانی الاعظمی
الاعلی الاعدلی الاکملی العدلی العلائی الرضوی حفظه الله بحیو السعود و رقا الیه
جراید المعالی الی یوم الخلود و ینهی بعد تقدمه ذریعة الضراعة والمسکنة انه طالما جلتنی
القاء وبیرنهزة الانسار وعرضه الانجاد والاغوار و حین کانت القوی بمعونة الشباب
مریر القوی کنت لا ابالی راکب انام راجل وحالی ذو حضب ام حامل و اما الآن
فقد حدبتنی الشیخوخه حدا وارهقتنی امر الکبر و لقد زاد فی طنبوری نغمة لا ینبغ
اصطحابها بالاعلی و تزالنقة و عشیقتنی هو و فی هذه الایام عارضته مرضی غادرنی
حرصا و ما لبثت فی حیصا و لا بیضا فالجئت الی عرض الحال علی من لا اجد لکشف غمنی
الا سعه و لا لازاحة ظله کربتی الا الوامع سنا • واحره ارفع و اعلی و بالاعتنا ان احق
واولی • و کن فی الملک باخیر البرایا • سلیمانا و عش فی العمر نوحا والسلام •
معلوم نیست که بکه نوشته اند هوا تقبل ارضا شرف فاه قدرها بوطئ اقدام علون
الوفدا فیا رب خلد ملکه متصاعدا و متعه بالاقبال والمجد خالدا کمینه بنده
خالص العبودیه هاسی بساط سپهر انبساط را از سر جباه سطت ملثوم داشته
ببضاعت ضراعت و افتقار و مذلت و انکسار که در حضرت اعلی همین متاع بلباب
خواهد بود لجه عرض میرساند نسبه با جهان ساده که قصه عرش کبر استیاری ذکر بی

سر در پای اونها ده امثال بنده خاکسار را دوام از شوق و آرزو دیدن وحدیث گفتن
و نیاز گفتن فراخور رعایت حدود و ادب نمی نماید بر او کسبا پوشیده نماند که باد به
نزد و مطیه دربار حور لیسر چشمه عذب زلال نیاز هند چگونه بود و روز آزمای سر
پنجه در و باعانت انفاس طبیب عیسی دم محتاج چون باشد حیثیت آیینه ضمیر محاذی
آفتاب دولت ابدپیوند که روشنی چشم عالم و عالمیان است میدارد تا بیامن اشعه انوار
فروغش جلا پذیرد و همواره جهان جان را در سایه سحاب عواطفی که فیض بخش
نشیب و عیان زمین و زمان است می آرد تا برکات رشحات سعادت بارش نضارت
فردوس اعلی گیرد و سرمایه بندگی و عبودیت است اگر حسن عنایت خداوندگار
آستین التفات برافشاند محکم توان کرد و دست آویز عجز و ناتوانی است
اگر لطف عنایت شهریار دامن قبول بگسترد گریبان مراد توان گرفت • اگر بنده را
دل و هد لطف شاه • رسد بگردون ز رفعت کلاه • به خورشید تابان او چه سان
کند • ز خدمت گهر زیور کان کند • بگو طاعت و انقیا و بر میان اخلاص که
جان عبودیت است بسته گوش هوش و هوش گوش بر صدا و رود اشاره
علیه و از و رجا واثق که ناصیه احوال بنده کمینه بداغ غلامی که علامت عیان جهان است
موسوم فرموده او را در عقد بندگان خاصه که سابقان میدان سعادت و صاعدان
ایوان سیادت ند مجال انتظام ارزانی دارند و احیانا ملتفت الیه خاطر آفتاب لمعان
سازند تا اکلیل جبهه مفاخرت از جبهه اکلیل بگذراند اطناب عموذ انه مقتضی حال کیا است
ظلال سرادق برار جاه خافقین مبسوط باد والسلام بخواجه حسام الدین
باکویی نویسند هو حسام آرایک فتوت و حسام معارک مروت نظام سخن
لبان اخوت و امام سخنشخان خشان کمالات بنعل و قوت • درم ز دست
جوادش روان جو در زسحاب • کرم ز طبع لطیفش عیان جو در ز صدف •
حکایت اشواق بکتابت شعار و شکایت افتراق بجنابت آثار چون مکارم محمود
آن وحید روزگار و فرید عقد ایام نامدار • چگونه چون با سلوب بلاغت • نشاید
وصف آن کردن کما هی • قلم گردم زبند از شرح این حال • شود خونم از آن
او سیاهی گر فتی بپروانه صاحب دیوان معادیر و ساطت عالی آن
بارگاه منبع التدبیر شاهد بدیع جمال وصال کالتسبیح المستنیر از وراء حجاب
فراق و هوا التسبیح و العبوس القمطریر در میان آید و کنار وحد کلی علش
بار باز رهد • بتوان گفت یا قد روی بروی • غم ایام هجر مودی بوی ارا الله
تکدرات تفرقه انگیز امور دنیوی مشغوف جهان و بر ترتیب وسایط و اسباب

حصول آن مصروف الزمان وار صوب صواب انجام فراغت وراحت معطوف
العنان وار تعاطی ظرایف کمالات ولطایف حالات روحانی مکفوف البنان . نکرده
که آن وضع احرار نیست طریق خردمند هشیار نیست . بصورت مشوه معنی
گزین که اینست آیین مرد گزین . بمکارم اخلاق که حلیهٔ اولیاست معهود بودن
وآینهٔ ضمیر از زنگ هرگونه آلایش لاطایل زدودن وانتهاج مسلک خطار رخابخه
درحجتها بدان ایمان رفته باشد نمودن وبچوگان علو همت از ملاعبان میدان
هنری گوی سعادت ربودن اگر توانی بروکه بردی دست . برسر جلهای
بای جلال . با معاند نجنگ همت کوشش . که بکاهد شرف زجنگ وجدال . ازین
طرف درج محبت ووداد بهمان مدت ولشان ودرج مودت واتحا دا
بهمان مدت وعنوان متوقع از جملهٔ اخوان وسایر خلان اگرچه تجافیا عن
التقلید نامشان نمی نویسد آن که در محل قبول آورند ازین مخلص سلام
بجلد وخدمت زمحض صدق وصفا بنامه خواستم اشتیاق را که بنویسیم ولی زعجز
ازآن خامه جبن استغنا خدمت اخونا فی اله جامع انواع الفضایل مولانا تاج الدین
حسن متعه اله من عیون الکمال بالوجه الاحسن درجمع مستعدان بنا به کل است
درعیان ریاحین چمن چون انجاب از مشرق سازد بمعونت رب ذوالمنن
باید که غنیمت شمرد معلم اورا . وزغایت الطاف عزلیش نگذارد . یارب که بانی
تو با قبال وسعادت . چندانکه بنوروز چمن لاله برآرد . دعای مخلص صادق
تراب فقراء الفقراء قوام بن ابی بکر بن علی قاضی والسلام معلوم نشد که بکه نوشته الله
مو سلام علی العهد الذی بیننا جری . سلام علی العهد القدیم سلام . عماد متحققان
مقام محبت ووداد چون درمهاد اتحاد وبامداد امداد خلوص واعداد اعلاء و
خصوص ترغیب وترشیح پذیرفته شد ومعاقبان به تطرق شوایب اخلال
وانتقاص عرضهٔ تعرض مواقف نخواهد شد والحق فقیر داعی را نسبت
با عالی جناب فضایل مآب مکارم انتساب شمس مدارج الجلال وبدر منار الکمال
قبلهٔ قوافل العز والاقبال لجهٔ عقایل الفضل والافضال افاض اله انواره اقداره
استعاضتی نماید قدار انواره این معانی چنده که معهدان مسامع فسیح ومراح
مرج ارواح طیبه ونفوس زکیه تواند بود محقق ومقرر است ودعوی
این معنی پیش ضمیر منیر خداوندی که صورت نمای معانی غیبیاست
ثابت ومحرر والحق چون تخلیه عوالی انکه مخوای کانهن الیاقوت والمرجان
نشان دارند مفوای لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان درشان نفایس

ملابس

ملابس کتابی که انشاء مضمون الثور رغما السوا و ازان صور معنی حقایق نگار
لایح ولامعست تکمیل مراتب ظهور ومستعقب تتمیم محال اید وزاخوان عهد وفا
وخلان عهد صفا بوسایل صحایف رسایل این طریقه سپردن مطلع نظر تحسین
عارفان را جز بصیرت وعاشقان ظاهر سریرت خواهد افتاد وبنا برین
بعرض سلام ودعای که هیچ گونه کدورت سمعه وریایی گرد اگرد بساط
تنزه وتقدس شوائب گشتن خود راه کو بخاطر عاطر میکند واند وقطات
اوعیهٔ صالحه دوام ترقی درمراقی کمال حقیقی که در کلا النشأتین ذریعهٔ
نیل سعادتست مرتب میدارد واما حدیث الاشتیاق عزیمت آن صوب جهة
ادراک دولت مطالعهٔ روای همایون مصمم است وجز بر انفاذ ملشور
الامور مرهونة باوقاتها هیچ امری موقوف نه انشاء اله باسباب توفیق
وتوفیق اسباب فکه این زمین عنقریب پا افتد زیاده چه نویسد از دولت
و وجاهت ممتع باد . مهر او با برلب و دل پر سخن . واشته نور رونق
عهد کهن . بنده ام وحلقهٔ خدمت بگوش . چاکرم وبا عبادت بدوش .
والسلام ایضا ملوا برق الدجی بلغ سلامی الی الحمی وقل لغزال عنه حییت
من ریم امثل ذاک الوجه لیس کمثله فاسجد بالاخلاص سجده لعظیم حمی احمی
محبت از تعرض شوایب مصون ومحمیست ومن جمیع النواحی صدق دانجس
صدق واخلاص محروس ومرعی ریاض ذاهرهٔ آنرا مهجور مشتاق العینه
منکحل آب شبانروزی شده وبانفاس اسحار که صبا مهب قبولست بجد .
کشاییی عرایس ریاحین اتحاد وداد ازنهار وداد از خنک ولی حب در آمده .
در هرگوشه چشمه با چشم گوهرها باره وبلابل اشواق از اطراف واکناف
بنولهای عاشقانه افروز وبرق یمانی راطریق شب دلنواز ایی لحظه لحظه
آه آتش نشان سرگشتگان آن وادی را مشتعل افروز ونه برق یمانی را
طریق شب روی آموز . خوشا حمی وخوشا زمیمت وصفاه حمی . که هست
خاک جنابش عبیر فلایج ماه . ایضا بنوعنو وسعادتی که سعود افلاک از
لوامع اشعهٔ آن انوار اقتدار اقتباس کنند ومقود مرادات که جنود املاک
از لوایح اسرهٔ الهوار امطار التماس نمایند اعیان عز واقبال العلی جناب
امارت مآب وزارت اقتباب مناصب شعاری را الموافق ورواق جاه .
وجلالش را ساجدون مسمی بالتسوق والاعناق باد وهر لحظه از مخدرات
آمال وامانی عروس عذرا که ناموس دیده زهرا را باقتباب جال محترق

سازد و رگنار و هر لحه از قصورات خیام کام و مرام دو شیزه رعنا که مشتری کی
مهدت شبستان قصورات علی الفراد بس باشد در آغوش تمتع واقتدار بحق النبی المختار
وآله الاطهار • همیشه مرکب کامت بزیر ران خوش کام • همیشه کوکب بخت براوج
سعد منیر • سر موالی تو قدر تو همکنان طرب • دل معادی رای تو هم رکاب
زحیر • اصول الفقرا واحقر کافه الوری • انکه چون آرزند باب هنر را در شمار
پشت انگشتی نگیرد خم برای نام او • وانکه چون ساقی قسمت جرعه افشاندن
گرفت • دست حرمان سنگ ناکامی زند بر جام او • بذریعهٔ ضراعت که بضاعت
مفلسان مصطبهٔ تجرید و جهیز کم زنان قمارخانهٔ تفرید است توسل نموده خود را
مذکور خاطر عاطر کریم بی تکلف مجمع البحرین کمالات صورت و معنی وقاب قوسین
نیاز لان حقایق آلهی و رقایق کیانی تا کسر او رست میکرداند • نخواهم عجز و
نیستیت همه • وه چه شادم که خود چنین دارم • تا متاعی که آن نخواهد بود •
در جناب تو تحفه آن آرم • استظهارا اگر در شرح حکایت ماضی شروع کنم
و بال حال صورت بندد و خوف آن هم باشد که چون گوش مستقبل باستماع اخبارش
بگشاید چشم دارد که عنان سبیل سپرد و به راهی که ایام ما غایت از سرشکی بردست
گرفته پیش برد و گوی • بلاد اوه من حیث سرجی د داوه • ظاهر کردد و نیز
اگر خواهد که در بیان تفاصیل آن فی الجمله اشباعی رود و نفثة المصدوری جان
کنند که اندرون گران بار را بارها سبک براید و نواید ضماید که افروخته بسیار نیج
دل دو آزاریست اندکی فرو نشیند مفضی بغایت الطناب و نهایت اسهاب شود و موجب
ملال و سآمت قاری و سامع گردد و عجب که چنین پیدا در عنا مزاج تحمل برا واق
واتیان کنند و آن را از قبیل مزخرفات لاطایل و مخیلات بی حاصل شمارند مع هذا
کله چون تعین حاصل که عجز و نیاز آشکار و نهان و تنبیه و تعطیل افراح و احزان
این کمینه برضمیر منیر خداوند روشنست و بدلایل واضح و قرائن لایح مبین و مبرهن
در عوض کو امن آن ابرام نمودن فایده منفعت رخنا افتد بلکه فرد بجا الخلاه
زدن باید که ضوء السراج مصارعٌ والضحی ارتفعا • و نفس کریم را که محل کریه
و زاری بود که اظهار الحال من خود اللقة • القصه چون جناب خداوندی را
که همواره در احراز مناقب و مکارم مؤید باد و برسند فرقدسار مخلد و
مؤبد بجانب علما و فقرا بلکه بکافه مساکین وضعفا التفات خاطر همت و نظر
شفقت و اهتمام بکار بی اختیار ایشان می گمارند و از دیرگاه بار این کمینه را
باوجود انواع تقصیر بر ابای تشفق مخصوص میکرداند واجب دید درین وقت

معنی

معنی تیغ التسبیل ابرنا صورت پذیرفته مزاج اوقات شریف شد و ابرام عرضه
داشتن و بزبان انکسار برانشاد نتیجهٔ طبع آن صاحب هنر که گفته اند • موجب
هجران بنده این درگاه اند • چه شود بنده که از جمله اصحاب شود • مترتم آنها
رجا واثق که منزوا سکن الفاء و نطق علنا نظر منظور نه پیوندد و جبین رضا ملحوظ
و از سمع ارتضا محظوظ آید مرافق دولت ابد پیوند در ترقی باد والسلام

از زبان بزرگی از ماکوبه بسید رضا کیا نوبسند

هو • اشمایل العلویة حارث بها
نفس الشمال المشارق والمغاربا • یعنی امم بسود دو مکارم • و تقی و علم المتضمن
مناقب • لوشاح دولت سیدالاملاک من • صعد الشام من الفضایل ساجبا
نواقع نوامع اخلاق رضیه و آثار رضویه که لخلخه پرداز ان عنبرینه ترایب
کواعب حور در اعلی غرف تقوی رسلطنت رضیة الاساس ابدا الآبدین و دهر
الداهرین بر سریر سرور رمتکا و علی مسند الحبور متمکن باد و مشام کیتی که
فوایح روایح شمایل جامعة الشمل و مکارم بایقة الکرم چون هوای روضه
فردوس بدین معطر ساخته علی الخصوص مسکین مسکنه باکوبه که همواره این
دعاگویان بر مهب نسایم منعشهٔ الطاف نشسته باستنشاق شمایم اعطاف
سترو ضد و اخصهم و احقرهم کمینهٔ بنده که غنیمه عقد مباهات و مفاخرت نسبة
انتظام در سلک مختصصان محبت و ولاء بندگان عتبه علیه سلطنت پناه سیادت
مآب سعادت شعاری فی شناسد درین وقت متمسکان باذیال المستکانت
والضراعة در موقف خدمت بعرض عبودیت اقدام اقدام تقدیم میدهد و یکلمه
حبل متین اخلاص و هواداری که فی الله درین سید سنکاری خواهد بود از
دست تشبث نمیکذارد و بعرض ملازمان درگاه گیتی پناه • خلد الله قدر هم
وعلاهم فی ظلال من الملک مدید میرساند که عاما در دار الامان لاهجان جمعیت
عن الحدثان نقطه را شمان کرده اند و درویشان این جانب ازین معنی بغایت
مسرور خواهند بود و چون آنحضرت نخعة سه طهر الله منشاهراتری رینی و بیتی
مرضی جانجه مقتضای عرق زکی آن خانواده عالم اقطاعست توانند بود ده رجا
واثق که چون رای سعادت پرتو که آفتاب مطلع علم و صافلت بدین صورت
عکس التفاتی انداز داشارت قضا نفاد بصدور پیوندد تا ازان رسم غیرمستحسن
که تا غایت از آن نام و نشان نبوده کما کان اثری نگذارند و رقاب ابن عبید را
مجددا بتقلید منتی که موجب ازدیاد مواد دعاگویی باشد از رافی عزما نید و سوء
الادب و مباسطت بندهٔ کمینه در حساب نیاره تظل ظلیل سلطنت همیشه باد تا ابد

مخلد باد والسلام از زبان خرمشاه بملک شیخ جوربی نبشته هو تقبیل الارض وینهی الی
الرای العالی اطلع الله تعالی شمسه من اسماء الاقبال ونصره وحشه بشابیب الافضال
ان المملوک من جملة من خلفهم الخاتون المعظم والملکة الکبری بانیة البقعة الشریفة
المشهور رحمت باد وتغمدها الله بکلاء ثیب رحمته واسکنها بحبوحة جنته واذا غلب المملوک
الی سائرهم صودف اسدهم بها اشتباکا واوثقهم ارتباطا ارتباکا وکان یصل الیه
من موقوفات البقعة المذکورة کل سنة خمسمایة دینار الی غایة العام الاول فان
من ذلک التاریخ منع سهمه ورفع من رفعه المحظوظین اسمه ودفع بسبب ذلک فی
هوة الهوان واضربه صوالدین وماله به یدان ودفع بسبب ذلک فان عطف الجناب
العالی المجد عمی نصره الله ونصره ولی عقده ونفذ نصره تعطف الی المملوک واجری
ماه وظیفته فی ذره وامر اصحاب الوقف ان یطووا روادا اداره علی عادته فاز بمآثر
الذکر الجمیل فی العاجل واحرز حیا من الاجر الجزیل فی الآجل وافاض المملوک من عین
الاخلاص فی دعائه واحکم معاقد عبودیته وولایة لا زال ذاته الشریف ممدود الظلال
مسعود الفال محصول الآمال بحرمة محمد وآله الحمد والمنة در جواب مولانا شرف الدین
خلده الله تعالی هو نوافح نوافح مشک اصطناع که از ناف غزال پی آهو هوای ابتلاع مستطف
بود هواجع آن موجب اعتناک شرف سبتر فراق لا بل معطی حیات مطول خنجر
اشتیاق آمد رمق معادا از سر استیجاب واستواب زمزمه • آیا نفس مسیح آمد •
یا آب خضر که زنده گشتم • بود دم من حکایت برادر • اکنون بخدا که بنده گشتم •
بگوش هوش اخوان صفا وخلان معتمد وفا رسانیده وچون از نسایم آن شمایم کرامت
صحت وسلامت استشمام افتاد استجلاب مزید را جبین خشوع وضراعت ساجد زمین
شکر وسپاس گردانید سلام وتحیة میفرستد وبعکس ضمیر پر تشویر وقامت هیم
سقیم سمیر ویدلنشان علمی باشد شوق شوق نه آن کرمتی دارد که بتوسط خامه
ونامه دران سواد توان کرد وابتیاع متاع گران مایه وصال را بجم دیده بالکی
وجهره خاکی ماده است انشاء الله عن قریب ملتیه گردد بنه وجوده خفتن گاه شب
جمعه عاشور رشتات این کلمات سمت انتظام پذیرفت والحال حال باللطف تجلی آخر
حال مجدد وهر زاده نامدار را رعایة الله تعالی در ظل الوالدین علی انهی مدارج الکمال
واقصی معارج العز والعلا والاقبال جمال مجد الامل شریفه بالقوم دلشته ضراعت جلید
والسلام معلوم نشد که در جواب که نوشته اند مو غبث سحاب جواهر انسکاب که غیاث
متعطشان بوادی اشتیاق ومحتاجان مواج فراق نتواند بود لعنی تعاطر اقلام بدایع
اعلام صنایع اعلام که مالک نهج بلاغت ومالک درج فصاحت وبلاغت بالیمن

الفال

واحسن الحال متغازن ووفود سعود تشریف ورود داد ارزانی داشت بعد از تقدیم مراسم تبجیل و
تعظیم وتقبیل وتلثیم چون نقاب انتقاب از ان جبین عذرا وجبین زهرا گرفته آمد بحکم فی
السواد لوامع معانی از مطالع غبار آتش طوالع یافت وبارق دقایق از مشارق انار الشمس
شوارق دید • الفاظها انجم فنطاسها فلک • خطوطها سحاب ضبار بها مطر باضعاف
اعطاف والطافی که در مضامین آن مندرج بود خدمات لایحة اللمعات ومدحات
فائحة النفحات مهدی میدارد وهواره می بدمع فور ونثر مناقب نامحصور وطلب
اللسان وعذب البیان می باشد شوق ونیاز منذی وتوق ما والبا دراک سعادت
اکتحال دیده آمال بکحل الجواهر لقای باذخ السنا شامخ البها عالی جناب مرتضوی
اعظمی غیاثی اعلی الله شانه • فیالیها شرحا طول • لا جرم بکم وبیش منتقدی آن
نمی شود وسایل نیل ما مول فرید عقد مطالب وبیت القصیدهٔ دیوان مارب
بتوفیق ربانی وتایید آسمانی در سلک التیام منتظم باد در آینهٔ رای ممالک آرای تصور
می کند که در طی مقال پی مثال لحو ده اند که معلوم نیست که بکه نوشته اند معلوم نشد که
بکه نوشته اند تناغو الفقر حال الله جنین القوام واقامه فی نهج الحق علی احسن المقام بمدایح
تحایا که صفایا بی خبایای وابا ضمیر فقرا جهان تواند بود بیاد خاطر اشرف می آرد ومتوالی
متواتر میفرماید حافظکه مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ • چراکه وعده تو کردی واو
بجای آورد • بنوک خامه الفاظ بر صحف دل مبارک لوح محفوظ معارف یاد میکارد
معذور رهنما باید که کلام مجانین عشق را اسلوب بلیغ عقل خرده دان با بزرگی قدر
ضبط وربط آن از اشکال رتواند یافت بلکه جز ماحکم کند که این فقیر مقوله سخن از قبیل
مهملاتست • گر زندگی که من چه می گویم • چه عجب من چو هم نمیدانم • فاما صاحب فوق
معنی دار که از سعتر بتبی سخ تربتی فهم کند آنرا در سلک کلمات تامات منتظم
میدارد ناخاطر هر کس بکدام مایل شود قد علم کل اناس مشربهم خوش باد دایم که ما هم
خوشیم والسلام معلوم نشد که از زبان شاه طیفور وکه بنده نوشته اند بابو بکر
وقتی که از فراق تو اندیشه کردمی • گشتی از ان نهیب دل وجان من فگار • اکنون
تو دوری از من ومن بی زنده ام • سخت آدمی است براحداث روزگار • شهد الله
کفی به شهیدا که شدت ایام هجران ومدت لیالی حرمان از دولت ملازمت مخدوم
بحق واستظهار مطلق سلالة اعاظم الصواحب جامع فنون المفاخر والمناقب شعبه
دوحة السیادة ثمرة شجرة السعادة المنظور بانظار عنایات رب العالمین امیر
قوام الملة والدین شاه طیفور اعلی الله تعالی شانه وادام له السرور والحبور بجنان
متواترست که اگر خامهٔ صاحب تو تیر السها بجز آن اشتغال نماید شمهٔ در حیز تغییر

تواند آورد • که بدانستمی که فرقت تو • اینچنین صعب باشد و دلسوز • از تو دوری
نجستمی یکدم • و زتو غایب نگشتمی یکروز • فاما این مفارقت و دوری و مساعدت و
مهجوری سزای آنست که با وراک سعادت روزگار مواصلت موفق شده حق اقامت
مراسم شکر نپرداخت • جزای آنکه نگفتیم شکر روز وصال • شب فراق نخفتیم لاجرم زخیال
لکل حالة هذه بحکم • پی بند نگیرد آدمی پند • اگر خلاصی از زندان هجران روی نماید و عنایت
الهی بلطف بی دریغ در دولتی نه وصال بگشاید از تقصیرات گذشته استغفار واجب
و تدارک مافات را کمر اجتهاد بر میان جان بندد و اگر هیچ نتواند • کرباره دگر دولت
بازآید و بنوازد • دیگر نکنم هرگز خودبینی و خودرایی • از غایت پریشانی خاطر فاتر
سخن نامضبوط می آید و متواتر کلمات نامربوط صواب آن می بیند که در آنجا زکو شد دامن
اطناب درچیند • سخن کوته کنم کان طبع نازک • ندارد طاقت چندان گرانی • جهانت
بکام و سپهرت غلام • بحق محمد علیه السلام در جواب حضرت صاحبیه سلام الله علیه
معوانعام التفات کلک حقایق نگار معارف آثار که مبین خصایص حاتم و مبرهن نصوص
فصوص حکمت در مطاوی کتاب مجید و معالی محل نور بصر باصره • در غرقاب خود ور
آمد از مورد عظمتش که عنوان انی القی الی کتاب کریم داشت سر خاکسار را کلیل مباهات
بر مفرق فرقد وجه سماک زد و پای مفتخر نور دالحضی نعل مفاخرت بر تارک افلاک
سود تراب حوالی حواشی سجاده ولایت پناه کرامت شعار ارشاد مآب تکحیل نقابل
بلثمات شفاعت ضراعت و نیاز مزاحم شد از برکات همم عالیه عرش فرسای مستمد و
مستفیض گشت حصوری دیگر که در باب سوخراسان در سلک بیان آمده حقا که این
معنی بر قامت دکوا کذا نام راست انداخت جبا و جود آنکه در رکاب همایون
جمعان سعادت و جمالی باشد متضمن زیادت مشهد معطر و مرقد منور سلیل
المصطفی والمرتضی الامام علی الرضا سلام الله علیه حواجز بود و احراز این منقبت سالهاست
که مکنون ضمیر کبیر و مکتوم خاطر فاتر است فاما • چو در رسید خزان و ذکر لشامه
طبع • نسیم کبن زدم باد مهرگان آید • تن برهنه سر باز پای بی افزار • برون
زکنج پس از جاشنگ توان آمد • مالحیله این ناهموار را هموار حواله فرموده بخواجه حرمان
و مساط خذلان رفته ولا اشکوی فی ذلک ولا بلوی • وصل خاصانت امن زنیشان نیم
ای بخت بد • بهر من اندازه اوبارگاه نیستی • جسارت و سؤ الادب از حد اعتدال
تجاوز نمود بلطف دریغ معذور فرمایند ظل ظلیل فرمایند عنایه ابداً المبسوط باد
اقل متعلق قوام الحجه از نظم ورحضرت علیه مولانا قوام الدین الحق والحقیقة والدین
محمد بن زدی الملنو با نصابی قدس الله تعالی سره العزیز و رضی عنه تا تاریخ آن که تحریر

سواد توفیق جمع آوردن دست درین اجزا ثلث ساخت و ذلک فی یوم الجمعة خامس
ربیع الاول سنه ۹۰۸ فی الکنکابیض که مشهورست باولانک کوشته و تم تحریره
سابع شعبان سنه ۸۷۸ والحمد لله رب العالمین آمین یا رب

منشآت صالح ؟

منشور تیراندازی و کمان داری امیر علی شروانی

بسم الله و به استعانی کمال شکر و سپاس بی پایان پیش از آنکه تیر اندیشه از کمان
گمان بحد عد و احصار آن نتوان بدگر نرسید ما عقل دوربین راست نظر بنوت
بازوی اوهام و فکر کمان بیان آن نتوان کشید خدای را جل جلاله و عم نواله انکه
چرخ مقوس که تیر دیر پرش یکی گوشه گیرست بجا فیه و ما هو نحوه در قبضه تصرف و اقتدار
دست تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شئ قدیر و سهام ارادات انام از خواص
و عوام که بصوب هر گونه مطالب و مرام گشاده بید از جعبه مشیت و اختیار او کرده ما
تشاؤن الا ان یشاء الله رحمت وسیع میدانش تیر دعا را که حاجتمندان از کمان آز
و نیاز انداخته کرامت انی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان نشانه افروخته و
حکمت واضح برهانش از صنع صورکم فاحسن صورکم بکمان ابروان تیر مژگان خوبان
هر گوشه هزاران انداخته و کمان پنهان ساخته • ناوک مژگان که پیکانش نشنید از جگر •
آید از قوسین ابروی کمان دیگرست • و شرایف صلوات طیبات و کرایم تحیات
مطاعبا رکات بر نشانه که نخستین نشانه سهم ارادت که در موطن کنت کنزا مخفیا از
کنانه فاحببت ان اعرف بر آمد او بود که • لولاک لما خلقت الافلاک • و آخرین برگزیده
که باختصاص منزلة و لکن رسول الله و خاتم النبیین بر اولین و آخرین فایق و بر
تر آمده سواری در قوس دایره متقیش و لیت کنت نبیا و آدم بین الماء و
الطین بآخرت لا نبی بعدی آمده انضمام دار دو اندراج و از مقام قربه دنی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی بیان معراج • محمد که کفلش بهنگام جنگ • زمعجز کمان بجنبد
زیغره سنگ • بینداخت پرتاب و مشهور ساخت • جهانی ز اعدای دین بی درنگ
صلی الله و سلم و بارک و ترحم علیه و علی آله الاطهار و عترته البررة الاخیار ما وتر قوس
و رمی سهم و شفع وتر و قسم سهم و چون سهم ارادت مذکور از شصت محبت ظهور
و شور گشاد یافت و صفیر پیکانش رابصدا آورد و اول ما خلق الله تعالی نوری بود

استغناء حقیقتا بوذ بیذافیت بالذات وبیدایی غیر باد ولهذا از اشراق آن نور رسیده
هستی از و بر مکونات افتاده واشیا را جلوه نموده بعد از ظهور عالمی وشعور آدمی
میل نمایش وغلبه در افراد نوع گرامی انسانی نصاب کمال دارد و در جبلهٔ ایشان
منظور که هر که تواند در بقاء ذکر جمیل کوشیده نقش اثری از آثار رستود و
بر صفحات روزگار نگارد و کفی دلیلا علی ذلک نص التنزیل حکایة عن علی نبینا وعلیه
افضل صلوة المصلین واجعلنی لسان صدق فی الآخرین لاجرم ارباب همم عالیه
دامی همام فصحا صلی استحصال کمال تواند بود که بان در مضمار اختیار نیز نمایش
دانها را از اقران وامثال بگذرانند ونوعی از مزایا وفضایل را با مدا قصی رسانیده
منشور استکمالش به توقیع ان آثارنا تدل علینا موشح کرده اند واین معنی
بعد از قابلیت واستعداد فطری بحصول دوام تیسیر پذیر گردد یکی به تعلیم وتفهیم مرکی
آگاه از جلایل ودقایق آن فضیلت که بر ساحت سعی وکوشش قابل تابد و دیگر
ملاحظهٔ التفات پادشاهی کامکاری که آن می آن نقد کامل العیار هیچ کاره سکهٔ رواج
وقبول پذیرد وانتشار واشتهار زینت تحریر تو نیابد پس اگر متبلی موفق را از ساحهٔ
عنایت ازلی اتفاق افتد که معلم ومرشد او در امری که وجههٔ همت سازد و نظر
اعتنا واهتمام بران انداز د حسن عاطفت ملکی ملکی ملکات باشد مستجمع جمیع فضایل
وکمالات صوری ومعنوی هر آینه رتبهٔ او دران امر بحدی رسد که کس را تیز سعی
از کمال امکان بحوالی آن نرسد چنانکه از میامن عواطف مراحم اعلی حضرة پادشاه
جهانگیر جهانبان السلطان ابن السلطان بن السلطان الذی لا یحصی مناقبه ولو
کانت الاشجار اقلاما وعدها سبعة ابحر مظفر الحق والدین جلال سلطان محمد بهادر
خلد الله ظلال اضیه ما آثر ملکه وسلطانه ومن علی العالمین کافة بدوام عدله واحسانه
بندهٔ درگاه عالم پناه حسن مرتضی اعظم امجد افخم که قلم در ثبت مقصود رسته نکرده
بلاحظهٔ جانبش معترض واوصاف والقابش امیر مظفر الدولة والدین علی الترواتی
بلغه الله غایة آماله والامانی فن کمانداری وتیراندازی را که برهان رفعت شان
جهان کفایتست که لسان نبوت در تفسیر کریمه واعدوا لهم ما استطعتم من قوة و
من رباط الخیل عز موذ الا ان القوة هی الرمی واین کلام مشتمل بر انواع مبالغه
تکرار نموده ایم بمرتبه رسانیده است که تا قوس سما رسهم سعادت از جلس متزر
شده وکمان بحره را صورت سهم جبه آمده ویکی را پلهٔ شکسته وارسلات
آیات صدق این حدیث الحکم در تاریخ ملتمس عزیزی مجلدی نویسند
شرح نیاز مندی کمان در گذشت از حد • جزوی از آن نگنجد در طی صد • مجلد •

بعدازان بوض صحایف محمدت وستایش جناب معلی نصاب محامد انتساب لا زال کاسمه
محمودا من عند الله سبحانه موفقا ومویدا ابدا نهایه در ذکر خاط شکسته اگرچه در مضیق
شکنجهٔ فراق از نکایت سینهٔ اشتیاق مجروح افتاده چون اوراق احوال احباب باتفاق
هنروران آفاق در مجموعهٔ جمعیت وصفورسشیرازهٔ شیرازه صینت عن الآفات و
الاعواز محفوظ ومضبوطست سجدات شکر وسپاس بر تب مغفور عت الاوه
با داپوسته تلاوة صنایع صوالح ادعیه از ظه فتور وقصور مصون
ومحروست چون تفصیل احوال اینجانب بطریق شاهده موروض خواهد افتاد
اکتفا بهمان اولی نموذ مناسبت تعین والیه یعود ملتمس عزیزی بنقاش
آنچه از فراق نوز رقم بر صفحهٔ دل بکلک غم • شرح حش نگنجد در بیان ونقش
نیاید در قلم • صفحات احوال سعادت مآب جناب فضایل مآب میامن انتساب
ابن یامین که یوسف عزیز مصر سزد دست بر دوام از اقلام کرام وانعام مهیمن
فتاح ع اسمه محل اتمام فوز ونجات باد بحق الحق واهله چون بانا دبی ایام معارف
رسام خیال در هیچ حال از تحریر وتصویر محاسن خصال آن عدیم مثال ذاهل
نیست آیات صدق مودت که خامهٔ اخلاص واختصاص بر حواشی جان وجان تعلیق
کرده نسخ پذیر نشده • خلق چون جز نامه اتکال آرند • رقم مهر تو بر صفحهٔ جان
ما رابس • صنایع مقاصد دو جهانی از کلک فضل ربانی موشح باد ونتم سفارش
درویش مولانا تاج الدین تبریزی عنوان • عاجزم از عذر تقصیرات خویش • عاجزانرا
عجز باشد عذر خواه • هو مولانا فنعم المولا ونعم النصیر • لا زال فتح الله عونا
لم ینفتح باب بدون مراده باعث بر حروف عادت وارتکاب این جسارت اگرچه
فقیر را شهرتی زیاده از انکه فی نفس الامر در حوزهٔ حال او باشد هست تصوری
مردم آنست که او را نسبة با خوطه بعضی از جدوا کابر فی الجمله وقتی باشد وچون
شهرة مدکر از قبیل تتبع بالبعیدتی واقع شده چنانچه ظهور پیوست تصور مشار الیه
نیز بر خلاف واقع تواند بود واین هم ظاهرست اما نه بر هر کس از جملهٔ شعبهٔ دوهم
طیبه ولایت ورسالت که شه از صنوف عواطف مراحم که درین مدت نسبة با فقیر
ارزانی داشته اند موروض افتاده حکایت جلیله که سابقا دیده بوذند و
تقریرش بعینه وقوع یافت چون درین وقت از برای مهی چند ضروری معتقد بود
می گردند ومزید التفاتی که آن معلا جناب معالی مآب فضایل انتساب از مکارم
اخلاق جبلی با فقیر داشتند مشاهده فرموده بوذند از حسن ظن اظهار وفود
اعتنا که فقیر را در باب کفایت آن مهمات حاصلست از موجبات فضل الهی

خدام آن عالي و اتمام آن مرام وانستند و بذل مجهود در تحري مرضاة خاطر شريف
ايشان اين ضعيف را واجبست اگر نظر بر ملاحظه كريمه قل لا اسئلكم عليه اجرا
الا المودة في القربى ازمها من مساعي جميل آن علامه العديل جايد آن مقاصد بارقام
اسعاف وانجاح ارتسام يابد هرآينه هم در دنيا دستگير دولت باشد و هم در آخرت
پايمرد و مغفرت و فقير از جان و دل رهين منت و ما التوفيق الا بالله السميع البصير
عليه توكلنا واليه انبنا واليه المصير **و بيان كبيسه سال قمري** بسم الله
الرحمن الرحيم و به نستعين يكسال قمري باصطلاح منجمان عبارت از دوازده
اجتماع نيرين است باقتضاء سير اوسط كه يكي از آن به بيست و نه شبانروز و نصف و
شبانروزي و چهل و چهار دقيقه ساعتي وقوع مي يابد بنابرين چون شبانروز
زياده بر نصف افتد محرم را كه ماه اولست سي روز تمام گيرند و تاليش را بيست و نه
و باز يكي تمام و يكي ناقص تا ذي الحجه كه چون سي روز جفت بيست و نه و زاهد افتد پس
مدت سال قمري اصطلاحي ٣٥٤ ليكن با اين مدت بايد كه دوازده چهل و چهار روز باشد و
دقيقه ساعتي بگذرد تا دوازده اجتماع مذكور استكمال پذيرد بحكم كسوف ٢ را بايد
بر انصاف كه مجموع شش روز درست مي شود و ما دوازده بيست و نه ٣٥٤
و چون براي استعلام تفاوت ميان سال اصطلاحي و اجتماعات مذكوره حاصل ضرب
چهل و چهار را در ١٢ يعني ٥٢٨ را بر ٦٠ قسمت كنند تا ساعات تامه حاصل شود صحيح
بيرون مي آيد ٨ و ٤٨ دقيقه ساعتي و اين خمس و سدس يكروز است كه به بيست و
چهار ساعت انقسام يافته چه نسبت چهار با ٢٤ بسدس در غايت ظهور است و ٤
ساعت و ٤٨ دقيقه خمس و چهار ساعت است و تحقيق منسوب و منسوب اليه روشن
گردد كه چون ٤ را در ٦٠ ضرب كنند تا ساعات از جنس دقايق باشد گردد با
٤٨ دقيقه كه هست ٢٨٨ دقيقه شود و چون ساعات يكروز را بهمان طريق
دقايق سازند ١٤٤٠ باشد و حقيقت نسبت مذكوره بوضوح پيوندد و چون
محقق شد كه تفاوت مشار اليه خمس و سدس شبانروزي است و اقل عددي كه
خمس سدس دارد هر دو صحيح بود سي است روزي سي بخش منادي
فرض كرده و در كبيسه تاريخ هجري على صاحبها افضل الصلوات و اكمل التحيات
بران نهاده اند و چون خمس و سدس سي يازده است و كمتر از نصف او در
سال اول كبيسه نبود و در سال دوم كه بيست و دو رسد زياده بر نصف
روزي بود و آنجا افزوده سي روز گيرند و هشت جزو از سي جزو شبانروز بيچ
مانده باشد تا اجتماع دوازدهم و در سال سيوم بعد از آداء باقي سه جزو و فضل

آيد

آيد و با حاصل سال چهارده بود و درين سال هم كبيسه نباشد و در سال پنجم بيست و
پنج جزو رسيده نوبت كبيسه باشد و پنج جزو باقي ماند و چون در سال ششم
موجود گردد فاضل باضافت محصول هفتم هفده شود و باز كه نوبت كبيسه باشد
سيزده باقي در هشتم و نهم با او پيوسته نه در دهم به بيست رسد و كبيسه چهارم
از يازده كبيسه كه در سي سال واقع مي شود وقوع مي يابد و از آن يازده و نهم يعني
سي و در بيست و نهم و باقي در آن سال يازده بود و در سال سيام اجتماعات
دوازده گانه وسطي در ٣٥٤ روز زيادت و نقصان استكمال يابد و
باز ابتداء دوري ديگر باشد و سالهاي كبايس يازده گانه به اين ترتيب بود
دوم و پنجم و هفتم و دهم و سيزدهم و پانزدهم و هيجدهم كه حاصل پانزدهم
نصف بگذرد و بهر دو تقدير باز كبيسه در هيجدهم بود و بيست و يكم و بيست و
چهارم و بيست و ششم و بيست و نهم چنانكه بر مز گفته اند بزيحوح او و طكبايس
الوبه تم **ملتمس فقيري** موجوض نواب كامياب ميرساند كه كمينه و بندگان بها الدين
موذن تا از هراة بيرون آمده از رياض فواضل صدقات بي دريغ كه عام
عام از آن محظوظ اند نسيم مرحمتي بساحت حال او نوزيد و چون از نادانى هيچ ساخته
نگرديد با بضد دينار علوفه روزگار به بيخرجي ميگذراند و به تنگ آمده و حال آنكه
صدور دار السلطنة هراة هر سال از اوقاف چهار صد دينار يكي و پانزده
جزو از علا شيخ محمود مير ساختند اگر در اينجانب فرمان واجب الاذعان بنظيران صدور
بايد كه بيقين كه هم در دنيا دستگير دولت باشد و هم در آخرت پايمرد و مغفرت
تا جهان باشد بكام بندگان شاه باد حافظش فضل الهي ناصرش الله باد و ما
بخواجه شيخ محمد كاداني نويسند تفقد گرامي كه از لطف عميم عالي جناب فضايل انتساب
مخدوم زاده بي همال شعبه ارومة الفضايل و الافضال المؤيد بعناية الاحد
الصمد خواجه شيخ محمد لا زال في علو شانه و رفعة مكانه محفوظا عن اشوائب
بتيل المقاصد و الرغايب صدور يافته بود در اعز اوقات مايه سرور و انشراح
صدور همگنان گشت بتخصيص حضرت مخدوم كه نسبت بآنجناب دلبستگي عظيم دارند
برحسب اشارت باتفاق مخر الصدور خواجه تاج الدين دام توفيقه مكاتبت با
نحو رسانيده و بشكر و سپاس متقابل اقدام احوال اينجانب و اخبار اطراف خصوصا
گيلانات پرآشوب چون حامل دعاگو عاشر رجب المرجب نگاشته گلك اخلاص
گشت صاحب وقوف است بعرض آن مخدوم اوقات شريف نشد عون الهي در جميع امور
قرين روزگار همايون باد بحق الحق و اهله تم **و منها** عظم الله تعالي شانه

واعلی قدره نظام الملة والدین بعد از تبلیغ صنوف تکایا و محامد انها آرای شریف میرود
که کامل دعا منبع الصدور والاماجد خواجه فخر الدین احمد حفظه الله تعالی بر حسب اشارت
حضرت مخدومی قدسی شعاری متوجه آن جانب شد یقین که مقتضیات حسن اشارت
کریمه که اش نش شعبه از جون گفته اند بعد و الخاص مقابل خواهد افتاد و معذ مثل را
بحر و خوبی بلبر باد انواع عنایت و رعایت تلقی فرمود و مساعی خدمت حافظ
که در توجه مذکور ه آنچه مقدور بود سعی نمود ه وار شرایط حفظ حقوق
مصاحبت و موافقت هیچ دقیقه مهمل نگذاشت مشکور داشت و ما التوفیق
الا بالله توکلت والیه انیب
حاشیه جبین بندگی و نیاز مندی
این فقیر بجانب معالی مآب فضایل ایاب اسبغ الله تعالی ظلال رعایة والحق
والقدیم لازال کاسمه مسعود او کرمه محمود امعروض داشته استمداد همت
مبرور و عنایت لطف و مرحمت خواهد بود ه فیه ایضا سبحان
خالق قدیر علیم که اثری از مقارنه علویین علم شامل و قدرت کامل او تبارک
تعالی بپدید آمدن شد آسمانست و زمین و آنچه میان آنست و این از انواع
اوضاع حالات صوری ملکی و فنون دقایق و ارتباطات معنوی ملکوتی
تا آثار و احکام نامتناهی صفات و اسماء الٰهی جان و جهان در ان زمان
و مکان که در موقف جف القلم مقدر و مسطور گشته از صنع بیچون یدبر الامر
من السماء الی الارض بظهور میرسد و له فی السموات والارض و هو العزیز الحکیم
و آنجمله آنچه در ین محال سمت عرض می یابد آنکه در آمد سعادت و اقبال سال
فرخنده مآل قران تامی از قرانات مثلثه مائیه که بر حضرت پادشاه اسلام مبارک
و فجسته باد محل قران برج سرطان و زمان و وصول مرکز جرم آفتاب بمحاذاة
نقطه اعتدال ربیعی دقیقه پنجاه و پنجم از ساعت دهم روز چهارشنبه بیست و
یکم ذی القعدة الحرام سنه ۸۴۱ و طالع سال همایون فال ما عصاری
ذبح الرقبه ایلخانی و اعتبار افق دار العبادة یزد و افق سنبله جدید و جوزا
برج طالع و در جدی بین است احوال نصف اول سال از دلایل و شواهد همین طالع
استکشاف رود و از ان نصف آخر از طالع رسیدن نیر اعظم بنقطه اعتدال
خریفی و مقتضای امور مذکوره والعلم عند الله جل و علا از دیاد و عز و افزونی
شوکت و عظمت پادشاه دین پرور و ادکرست که سایه سلطنت رحمت
آثارش بر مفارق عالمیان مخلد و مستدام باد و در قهر و تقریع اعداء دولت
و توسیع دایره مملکت و بسط بساط معدلت و مکرمت ساعی بودن و در رفع

و تبدیل

و تبدیل بعضی رسوم و قواعد نکوهیده و وضع و تمهید قوانین پسندیده سعی فرمودن
ایضا هو سبحانه قادری که از جنبش اجرام آرام سماوی را واسطه انتظام
عقود شهور و اعوام گردانید و بتحدید مرکز جرم نیر اعظم را که تعاقب توامین لیل و
نهار از طلوع و غروب اوست بمحاذاة نقطه اقل حل رسانید و در این اوقات
واسعد انات از ساعات دهم شب جمعه سیوم ذی الحجة الحرام سنه ثمان و اربعین
و ثمانمایه علی صاحبها شرایف الصلوات و کرایم التحیات و این وقت همایون را
طالع مسعود و انجم در بلده قم حفت من الله بالتفضل والترحم درجه پانزدهم
از برج عقرب حد عطارد و درجه شمس از باب مثلثات مریخ و زهره و قمر منیر قمر
بشرکت مشتری فرخنده اثر و این اوضاع پر بها منبی از ایادی قران بحصول
بشارت از دیاد ابهت و جلال پادشاه اسلام خلد الله تعالی سبحانه ملکه و
خلافته و سلطانه و تایید ربانی در قطع و قمع اعدا التفات فرمودن و اسباب
محاربه و آلات جنگ جمع کنند و بسرت و کامرانی مایل بودن و شاید که تغییر بعضی
رسوم و عادات و جهه قصد فجسته مآل افتد والله اعلم ه در ماکول و
مشروب و ملبوس و مبصر و مسموع هنگام تحویل بسم الله الحکیم الخبیر یدبر الامر من
السماء الی الارض و هو علی کل شیء قدیر متفکران در خلق سموات و ارض بحکم کلمه
الارض الفاتحة ام الکتاب علی قایلها الصلوة والسلام در مفتتح هر سال که نیر اعظم
بنقطه اعتدال ربیعی رسد صواب آن دانسته اند که در هر کس از آنچه در نا گزیر
معیشت اوست از ماکول و مشروب و ملبوس آن دانسته اند که آنچه پلندو شو و
بجز اشتغال نماید که آنرا ملایمتی بود با وضع فلکی در ان وقت و چون در ین
سال مبارک مرکز طالع همایون تحویل حد عطارد است و لو تقدیس ناظر زهره
از ماکولات برنج مزعفر باقی در کنار تقدیم ثبت شده تم دیباچه مولود خواجه
ناصر الدین منصور خواجه شیخ محمود طالبی سبحان من جعل الشمس ضیاء والقمر
نورا و سخرهما دائبین الحمد الذی کان منصور اسپاس بی قیاس بیورد کاری را که
پرتوی از ضیاء نیر بخت مولود رش تکوین آسمان است و سایه از رایت
منصور حکمتش تو الید ممکنات از جنبش آن بر افزار این قدرتش جون نه پذیر
با چار ما در عقد است ه زاد ایشان هر چه روزی بوده است و هر چه هست
و در و نا محصور بر ارشد و امجد آن اولاد و اعز و اشرف محصول کارخانه
ایجاد و برگزیده که رایت جلش آغنیش از منقبت بولاک او منصور آمده
و دیده بصیرت اهل دانش حیثش از ضیاء خطاب انا ارسلناک بالا و بر بوده

کشتة . احمد سل که خزد خاک اوست . هر دو عالم بسته فتراک اوست .

بسم الله الرحمن الرحيم بعد حمد الله الذي لبشرنا بفضله بقوله واذا سألك عبادي
عني فاني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان وكرمنا بلطفه العميم غاية التكريم
حيث قال فاذكروني اذكركم وما ذلك الاقصى المقاصد واشرف الاماني والصلوة
والسلام الاتمان الاكملان على حبيبه المنزل في شانه ولقد آتيناك سبعا من
المثاني محمد المصطفى وآله وصحبه الذين بهم صار قصر الدين المستبين مرفوع الدرجات
مشيد المباني فيقول العبد وفقه الله تعالى عاجلا للمواظبة على دعاء المؤمنين والمؤمنات
وحشره اطلاق زمرة الذاكرين كثيرا والذاكرات لما كان امتياز الانسان عن
المشاركين في حيازة الحيوة بفضل النطق وظاهر ان من كرايم ما نطق به لمصالح
الدارين ومنافع المنزلين الدعاء والذكر التي التوفيق الرباني في رعى حين
اوصلني الى بلدة قم عمرها الله سبحانه بما من معدلة السلطان الاعظم الاعدل الاكرم
مستعبد خواقين المنزل وملوك العرب واكاسرة العجم اشرف السنة العالمين
بيمنا العالمين بتلاوة صحف دعائه ليلا ونهارا المطرز اندية ارباب الفضائل
المجالس والمحافل بذكر مآثره ونشر ثنائه مباهات ومفاخر الصادق في شانه
بحث لا يرى قائله . هو البحر من اي النواحي اتيته . فلجته المعروف والجود ساحله
بعون لبسط الكهف حتى لو انه سابا فيض لم تقبض انامله المختص بالمظاهر بانظار الطاف
الاله القيوم الصمد المتعلب من السماء منظر الدنيا والدين المسمى بسلطان محمد خلد الله
تعالى سبحانه في مراضيه ملكه وسلطانه ان اجمع برسم خزانة كتبه العامرة من صحاح
الاحاديث النبوي عليه وعلى آله الكرام شرايف الصلوة الزاكيات ولطايف السلام
ما يتعلق بالدعاء والذكر في مختصر خفيف الحجم لطيف النظم محتوي على مقدمة ومقالتين
وخاتمة مستعينا من الله رب العالمين انه خير ناصر ومعين اما المقدمة ففي فضيلة
الدعاء والذكر وما يتصل بها من الشرايط والآداب والاوقات مشتملة على
فصلين الفصل الاول في الدعاء وفيه وصلان الوصل الاول في فضيلة

بسم الله الرحمن الرحيم قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة
في القربى متقبل الارض داعيا بخلود الدولة القاهرة والشوكة الباهرة لملك السلطان
الاعظم الاعدل الاكمل خلد الله تعالى سبحانه في مراضيه ملكه وسلطانه ويهتني ان
اوقاف الحرمين الشريفين لا يصل اليها والعبد الداعي توجه من مكة عظمها الله لعرض
ذلك الى حضرة هراة حفظها الله في ظل وابيها امام المسلمين وسلطان السلاطين
وخليفة الله في خليقته اجمعين يا رب العالمين امين وقد لعد في الطريق زاده وتلف

افراسه

افراسه وانتهى الى غاية القصوى باسه وافلاسه فالتجأ مضطرا الى مهد الموفق العالي الذي
ملأ جنان الخافقين صيت احسانه وافضاله لا زال حضرة العلية قبلة آمال الخلايق
كلهم بحرمة نبي الرحمة وشفيع الامة محمد المصطفى وآله ايضا وابه يحج بلسا مال مستتم
فضل ورحمة نحن قسمنا بينهم معيشتهم پيوسته بعضي ازايام را انتظام در سلک مخاطبان
كريمه هو الذي يسيركم في البر والبحر نصيب مي افتد سايه مبارک مخدوم والتقرابه مرحاجي
ابرهيم در مستقر سعادت وسلامت مقيم محفوظا من عناية الله بالاعزاز والتكريم پاينده
ومستدام باد بحق الحق واهله چون واقعه كل نفس ذائقة الموت هيچ وجه حاسم جز
اعتصام بعروة الوثقى انا لله وانا اليه راجعون صورت نبندد و تذکر مصائب راجز
تجديد جراحت آلام فائده نيست جز الله بطول الاعمار ونيل الاوطار عزي الباقين
وعظم اجورهم هر چند بواسطه قرب ديار نيران شوق والتياع اشتغالي عظيم يافته
شايد که بحکم الامور مرهونة باوقاتها درين مجال شمال . بجري الرياح بما لا تشتهي
السفن . از مهب اقتضاء حال وزيدن گيرد و از محل تحرير حدود دعوم مراجعت تشحيذ پذيرد
والخيرة فيما اختار الله سبحانه بنابرين اگر خدمت برادر ارجمند قرت عيناي بملاقات
ومشاهده بهايه بعد از قبول سلام وتحيت نياز مندانه محوي . ما قوت رفتار نداريم
اگر يار . نزديک آيد قدمي دور نباشد . ملاحظه نمايد و كلمات نيه مودت بيان بعد
خاطر مجروح رامرهمي ودل غمگين را فايح الغم والتمهي بود تمامت اصحاب واحباب
را فنون تحايا از فرط تعطش ونياز ابلاغ نموده استمداد همت مي نمايد امیدوار
که اين غم سوده بوادي غربت وکربت را فراموش نفرمايند و بصوالح ادعيه امداد
نمايند ومن الله المستعان وعليه التكلان . طناب عمرتان اندر سلامت . بهم پيوسته
باد تا قيامت ــــــــ ملو بيامن بركات اوقات خجسته ساعات
مخدوم عظيم السهيم واجب التعظيم حاجي ابرهيم که بحمد الله تعالى مصروف هر نوع صنوف
طاعات و مبرات از موجبات مرضات واهب العطيات جل جلاله و عم نواله مي شود
درعين حضور و حبور سالهاي بسيار افزون از حد شمار پاينده و مستدام
باد آمين عرضه نياز با جوار سعادت ملازمت چون از شائبه رعونت
خالي نيست اعلاض از ان اولى است بالكه زحد وصف پروانست آن لمعان برق
دولتي که عنقريب ازان سعادت مترتب بايد برآن از سحاب فضل همين دعا ب
مترقبست انه على كل شيء قدير ما مول از کمال لطف واشفاق آنکه اين سرگشته بيه
هجران وحرمان را بهمين عالي اعداد فرمود و از خاطر مبارک فرو نگذارند درين وقت
که اوايل شهر شريف توبه جمادي الاولى است چون حامل دعا بعد از استعداد

باد و از زیارت حرمین معظمین احرام استان سلامت آشیان بسته بود و غنیمت دانسته
خود را از فرط مطرح انوار التفات علیا بون آثار گردانید و سایر احوال که علی الاجمال مـ
ستدعی حجه ذو الجلالست مشار الیه بمشافهه معروض خواهد داشت و من الله
الاعانة والتوفیق ظل ظلیل مؤید مبسوط باد بحق الحق و اهله و منها ادام الله تعالی علو
شانه سمو مکانه عز الملک والدین یوسف المنصر بختشیه والتمکن بعد از قبول مقتضیات
صدق مودت از صوالح ادعیه و صوالح اثنیه پرتو اعتنا و حسن مقتضیات
و اهتمام بر انجام مهام و مرام حامل دعا معتمد حسین آغا که باستظهار رقیقه
و شفقت اخلاص مصون اند رهایدوی رجا بجانب آورده انداختن و بلیغ
الثقافی مقتضی الاوطار روانه ساختن از کمال شهامت و مراعات آن عدیم المثال
مرضی الخصال که لا یزال در کنف حفظ و تائید ذو الجلال بدولت و اقبال باقی
باد و بعید نیفتد خاصه که از سماع رعایت جانب دعا بکفایت مصالح ملک و ملت در
جمیع قضایا توجهی که خاطر درویشان را بمزید انتظام اسباب سعادت و کامرانی
آن مؤید نامدار ستوده آثار بود و بهست تضاعف پذیرفت و چون اعراض
تام از ارتکاب رسوم و آداب بتخصیص ارسال کتاب و جواب محاط علم کریم
خواهد بود این تذکره از املاء شریف معروض افتاد و من الله العون والتوفیق
و منها عرضه داشت کمترین سکان صاحب خلاطلال عواطفه ظهیر الحق واعوانه
علیا معالم الاسلام لعلو شانه بعد از تقدیم وظایف عبودیه از صمیم جان و جنان
و اعراض از حکایت مکانت حرمان که متجاوز است از حد بیان معروض می‌افتد که
دعوای آن بود که بعد از تبلیغ رسالت و تمهید معذرت معاودت ملتمس شود و
مقدر چنان بود چنانکه حامل دعا بمشافهه عرضه خواهد داشت و فقه الله تعالی
بالسلامة بلکل السعادة و سبب توقف مشار الیه در بن مدت بتفصیل وجه معلوم بود
که بر حسب مقتضی حال از مستحیلات می‌نمود و بعد اللتیا والتی مبلغ بوصول پیوست
و چون اندیشه آن بود که اگر آن درویشان با کار روایی که اعتنا در آنجا بد رسانند
در جوار باجراز دولت پابوس برسند صواب چنان نمود که آنرا بمشار الیه
سپرده خود بجواب مکتوب لسنا بندد و کیفیت اوضاع باز نماید تا بر حسب
اشارتی که بعد و رسد در آن جانب سعادت پیوند ان شاء الله صدق اخلاص و حسن
اعتقاد و معنی حضرت سلطنت پناهی خلد الله سبحانه ملکه و سلطانه نسبة بملتجیان
بآن آستان باقصی مدارج کمالست و مشار الیه را مکرم داشته هنگام اجارت
کنار کشودند و بتن جاده خاص داشت بنک بسته بر اعزاز فرمودند و باین محو

چهارشنبه

چهارشنبه که درین جانب اول روز آیام التشریق است بتعمیق این خاص فراغت حسرت
افتاد و به پنجشنبه تالی ایام سفری طویل المدة قصیر المسافة با مضا خواهد رسید
بعد قضا آمده و قدرة العلیم والخبرة فیما اختاره الله سبحانه امید و اثر که بهمت مبارک
اعانه و امداد و مدد فرمایند و خدمات لایقه رجوع نمایند و صلی الله علی خیر خلقه محمد
و آله الطیبین الطاهرین اجمعین والحمد لله رب العالمین و منها عرضه داشت معروضه
داشت کمترین درویشان صالح بعد از تقدیم مراسم ضراعت و انکسار معروض رای
مطیعان آستان صاحب اعظم اکمل الدال فی علو شانه کمال الحق والدولة والدین
حسین والد ظلاله العالی آنکه بحمد الله تبارک و تعالی کسوت احوال اینجانب بطراز سلامت و شجاعت
مطرزاست و خوض در تفصیل آن راجا و بدیشی بایذ و خوش مهتابی حامل عرضه داشت از اول
تا آخر حاضر بوده و ناظر و در اوایل ربیع الآخر از قرقا رعون معاودت نمود انشاء الله
تعالی بسلامت و عافیت ذات بزرگوار همواره انتظار میرود و حالت تقریر از مقتضیات
مصادمات تقدیر این لطیفه از گفته انوری بخاطر گذر آمد ۰ در بوستان نظم رهی گرچه
جای جای ۰ بی سر و پا همین مثلا سرو یا سفت ۰ در خیر زمانه شد که بها لسبب
گیتی نه یک طبیعت و گردون نه یک نفست ۰ رجا واثق که به موفق قضیه الامور ان
بخواتیمها مصدوقه ۰ از غم محض جز نکوئی ناید ۰ خوش باش که عاقبت نکو خواهد
بود شاغل روزگار همگنان گردد و ما ذلک علی الله بعزیز مثل وقت از کدورات
حروف زبان مصروف موفور بر ساو دعوات النبی و آله الاطهار برکنار ۰ معلی جناب
معالی مآب اعلی الله تعالی فی الخافقین علو شانه علاء الملة والدین محمود را بندگی عرضه میدارد
و بهامون و وطنیه و دعا گوئی روا میدارد ۰ عالیجناب فضایل مآب مولانا و
مقتدای اعظم اخیار الملة والدین حسن ابداه مباهی برکاته فنون دعوات و تحیات
از محض اخلاص و نیاز مندی در محل عرض قبول آورده اشتیاق با علی مدارج کمال
دانند و دولت تلاقی بر وجه احسن متیقن باد و احوال اینجانب علی الاجمال بخیر و خوبی
کذرانست والحمد لله علی ذلک و تفصیل آن تقریر حامل دعا که اوائل ربیع الآخر
از قرق و اعون متوجه شده حوالست و عجب و بس عجب که تا غایة حال باز ننمود
و مکرر مردم آشنا از آن طرف رسیدند نه فراغت خاطر اشتغال بمناصب بلکه
عنایت مقصور نبود جماعت را بتخصیص مولانا کمال الدین و مولانا قوام الدین حفظهم الله
تعالی اجمعین تحیت رسالت و دعاگوی اعلیجناب نقابت مآب مرتضی اعظم اکمل شرف الحق و
الدین اعلی الله تعالی فی الخافقین شانه را بندگی عرضه میدارد و علی الخصوص کمالیت مآب
شیخ نور الدین که سایه مبارکش سالهای بسیار رجا تا دشکستگی و نیاز مندی برساند

در وقت مجال بندگی و زمین بوس کمینه بنده کان الله تعالی حضرت مخدوم مخدوم زاده
عالیشان لازال ظهیر الحق والدنیا والدین علیا ظله ظلال عواطفه عرضه داشتن غایت لطف
ومکرمت باشد **منها** جمع الله شملنا بالوصال * والاتصال کما طول الانفصال * مبتغیا
حافظا و نصیرا عالی الشان حالیا بالمعالی از ضربان سرعایق الطرائف که مقتضای هویت
مطلق است و قضیه الشئ اذا جاوز حده انعکس الی ضده بدان ترتیب یافته غایت فراقی که در
موطن الارواح جنود مجنده بوده بعد از شدت ایتلاف بتقدیر انجامیده که رسم خیانت
اقلام اقدام را هم بکلی مطوی است مگر هنگام سنوح باعثی قوت و ملالان انکه برادر
عزیز مولانا زین الدین علی بلغه الله مقصده غانما عازم احراز سعادت ملازمت گشته
واحاطه علمش بکلی احوال و اوضاع اینجانب از تعرض بعرض آن مغنیست سوی شکر
الطاف نواخت شده سیر جمال الدین حسین مشایخ در جمال امانت و حسن اهتمام بامثال
آن کما ینبغی که من لم یشکر الناس لم یشکر الله وما التوفیق الا بالله سبحانه علیه توکلنا والیه المستعاد
والیه المصیر در اوایل رمضان سنه تسع واربعین و ثمانمایه از دار الامان همدان ارسال
میرود بالنسخه که از تو صایح شده **و منها** بعد از حمد و سپاس پروردگار بر وصول
اخبار سار رای صواب نمای مملکت آرای را عرضه میدارد که چون مخدوم کاتب را التکاب
تکاب رعایت رسوم و آداب بتخصیص ارسال کتاب و رد جواب عادت ثابت گشته بامور
شد بعرض آنکه مصدوقه ارسل حکیما ولا توصه حصه که بروفق ارباب الدول ملحوظ
مرعی فرموده بوده بغایه القصوی الغایه مرضی و مستحسن افتاد و لله الحمد والمنة و در عرض
سایر احوال توسل جستن بحسن تقریر رسول از نقش تحریر خامه معقول اولی بود
یقین که موعوض هر مشافهه در هر باب مقبول علیه خواهد بود و شک لا یدل علی الصواب
وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله الطیبین وعترته الطاهرین وسلم تسلیما **بر پشت کتاب**
حلیه زاده نوشته رب اجعل الکتاب هذا متعاقبه صاحبه الایمه من امره رشده ماشاء الله
لا قوة الا بالله ان نصیب خلان جلال الوالد الماجد کلافه الحضرة المقدس المکرر شدید قطب
بدارها ولسایر المراتب السنیة والمناقب العلیه حاز قصبات السبق فی مضمارها
ان ذلک علی الله یسیر و علی کل شئ قدیر **از جهة امیر نور الدین نعمة الله الثانی انشا کرده اند**
عرضه داشت کمترین درویشان نیکخواه نعمة الله بعد از رفع عرض دعا و ثنا غبار بستان
ملتزم آستان را توتیا دیده سعادت ساخته معروض رای استادگان پایه سریر
خلافت مصیر میگرداند که از دیوان اعلی بسورغال این بیچاره رفته و اضطرابی
عظیم بحال اختلال پذیرفته درویشان را یافته و آنرا عیناز مکرمت و مرحمت
پادشاه جهان گیر دریا نوال که نوال در پناه حفظ و تایید ذو الجلال والافضال

کشور کستان

کشور کستان تاج بخش باد حاره و کر برامره المطاع اصوب واعلی **از بهر مولانا**
محمد صدر اللهم اشرح صدره واعظم قدره عندک عاجلا وآجلا لازال شمس الحق
والدنیا والدین محمد امو فقا لاعانة الملهوفین و کفایة مصالح اهل الحق والیقین امین رب
العالمین بعد از اقامت وظایف مصالح ادعیه و فواتح اثنیه معروض آنکه نواب
دیوان اعلی از مسلمی این فقیر کسیر مبلغ پنج هزار دینار کپکی بوجه نهاده اند و حق جل علا
وانات دکمی بوشهید اگر درین وقت از مدارک آن عزیز با قصی الغایة هست مشغول از مزاحم
عوالمفت بیکر انگه غزیا در سی بغزیا بدکه کار بحد اضطرار انجامیده وصلی الله علی محمد وآله
اجمعین والحمد لله رب العالمین **از بهر مولانا زین الدین صدر** اللهم کما ترفت
صیدا بنور موفقیت لمصالح المسلمین والاسلام قربیا این خلعه لطراز العزة والتمکین زین الحق
والدنیا والدین علیا قدره عندک فی الدارین امین رب العالمین بعد از تقدیم وظایف
اخلاص و اختصاص معروض ملازمان کامیاب آنکه از دیوان اعلی حواله بسورغال
این فقیر حقیر رفته و علم السر والخفیات میداند که درین ولایت بیرون آن کردن نمیتواند
اگر از غایت شفقت و مرحمت خدام کامیاب که پیوسته شامل حال این بیچاره بوده
استظهار و اغتضاد ممکن نه حالت عقده مذکوره انحلال یابد یقین که بحکم من کان
لله کان الله هم در دنیا دستگیر دولت خواهد بود و هم در آخرت پاداش مغفرت
والصلوة والسلام علی الشفیع المشفع محمد وآله اجمعین والحمد لله رب العالمین **از بهر**
بسلطان محمد بهادر عرضه داشت کمترین بندگان هواخواه نعمة الله کمترین خدمت
گزاران مشتغل بدعای اجابت آیت آناء اللیل واطراف النهار بعد از تقبیل قوایم سریر
خلافت مصیر از عون لطف و مراحم بیکران که جاودان شامل حال عالم و عالمیان باد
مسئلت میرود که نواب دیوان اعلی در مهمات ضروری این فقیر بیچاره شفقت اطوار
حسن التفات دریغ نفرمایند والامر امرهم * **بیت** تا جهان باشد بکام مملکت باد
در ره دیده دولت غبار آستانت باد * امین رب العالمین **رساله در نجوم**
بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین نتوکل حمد موفور و ستایش نامحصور سزای
حضرت سلطانیست که درجات ارتفاع آفتاب عزت و کبریایش بعلاقه اصطرلاب
عقول و عنکبوت حواس بی شبهه و التباس معلوم نشود و کما قدروا الله حق قدره
همی که ثوابت آلاء و سیارات نعمای بی انتهایش بوسیله ارصاد افکار و آرای آسمان
حصر و احصار و شن و مفهوم نگردد که وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها نه حصص دقایق
شکر و سپاس بتو دار ز هر مس عقل و فهم و بطلیموس خیال و وهم تصحیح پذیرد که و
قلیل من عبادی الشکور و نه مرموزات دعایم مصنوعاتش باستظهار مهندسان

تصنیف میرزا اسکندر بن عمر شیخ گورکانی

فکر و مستجان عرصمت توضیح باید که بقیا لکیا البصر خاسیا و موحسیر حکمی از ازدواج
تاثیرات آبا علوی با قوابل امهات سفلی طرق استخراج موالید مفتوح داشت که یدبر الامر من
السماء الی الارض ثم یعرج الیه و تعویم جعلت انسانی را که بواسطه معدل آفرینش هم مرکز
مقوم محیط دائره وبیلش است با ارقام اسرار ملک و ملکوت بنگاشت که لقد خلقنا
الانسان فی احسن تقویم زایچهٔ فطرت بدیعش را مواقع نجوم کمالات صوری و معنوی
و مواضع مهام سعادات دینوی و اخروی ساخت و نسخهٔ وجود کاملش که جامع
آیات سلطانی و مجموعهٔ سمات و صفات الهی و کتابیست بدیباجهٔ و علم آدم الاسماء
کلها آراسته رایت شرف و منقبتش را با موج انی جاعل فی الارض خلیفه افراخت مشارق
و حقایق حکمتش شوارق حقایق وارعض کا ا فی حادث نیکیش بتاشیر صبح قدم طلوع
الزمان طالع می شود هر روز طالع زان گریبان آفتاب و ربدن پیراهنش یارب چه
صاحب طالعست لاجرم رب مثلثه موالید در بدن پیراهنش و گرد خدای همه است تا که
افشاء سر ربوبیت کز بوذی بگفتی که خود همه اوست فسبحان الذی خلق آدم علی صورة
الرحمن هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم لیس کمثله شیء و هو السمیع
البصیر و صلوات زاکیات لحضرت واهب العطیات نثار روضهٔ منور شفیع این
دودمان مکرم و مرکبای این بوستان دلکش خرم جز مقدم در مصحف جامع وجود
مدرسیم در منازل الخاصه وجود نیر اعظم در وسط السماء جلالت سعد اکبر در بیت
الشرف نبوت و رسالت انبیا کرچه محترم بوذند جملگی سواد این رقم بوذند کرچه
پیشتر و بیلش این جو عمست بیشی صنو پیشی رقم است مطلع اسعد انوار وحی
و الهام مطلع میامن انظار لطف و اکرام مفتن وجوده شرایع و مبین حدود و احکام
محمد کازل تا ابد هرچه هست بآرایش نام او نقش بست علیه من الصلوة اتمها و
اکملها و من التحیات اعمها و اشملها و بعد و هر ثانیه از ثوانی و عاشره از عواشر
که از منطقة البروج و سایر مناطق اعلا دو اثر مکرر او دوار الی یوم القرار طلوع
نماید هزار هزار درود و سلام از مهیمن سلام و تحفه مراقد معطره و ترتبهٔ مطهره
آن بزرگوار و عترهٔ نامدار او که نجوم فلک اختلاف و در ری برج اجتبا و اصطفا اند
تخصیص برگزیده که بتشریف لحمک لحمی و دمک دمی مخصوص شده و بنص آیة انما ولیکم
منصوص گشته و دیباچه مجمع المحافل اخبار و ابرار فهرست جداول زیجات علوم و
اسرار امیر المؤمنین مطلق کحق غلاب هر غالب امام المسلمین بر حق علی بن ابی طالب
اللهم صل علی محمد و آل محمد ما اختلف الملوان و تعاقب العصران و کر الجدیدان و استقبل
الفرقدان و سلم تسلیما دایما کثیرا • چنین گوید بندهٔ خدای تعالی و مالکه بندگان او اسکندر
نشان ده‌هو

بن عمر شیخ عفا الله عنها و رضی منهما که چون تایید الهی بخصوص عنایت نامتناهی این ضعیف را
از کافه خلایق برگزیده و خلعت خلافت صوری و معنوی بقامت قابلیت و بالا همت
او بریده از روی صورت منشور دولتش را بطغرای فحوای السلطان خلیفته فی الارض
موشح و مزین ساخت و از ره معنی مشکوة فطرتش را بانوار اسرار اولیائی تحت قبائی
لا یعرفهم غیری منور و روشن داشت هم ظاهرش مظهر دقایق مصالح سلطنت و پادشاهی
کرد و هم باطنش را مظهر حقایق علوم و معارف الهی گردانید محمد الله ثم حمد الله •
آفرین گویم بجان و دل خداوندی که کرد • زیر خاکی را چنین شایسته افضال خویش •
لاجرم این ضعیف بمقتضای نص لئن شکرتم لازیدنکم ان فضل و کرامت الهی قیاس را بادای
واجب شکر و سپاس مقابل گردانید و در تعمیر بلاد و توفیه عباد بنوعی سعی نمود و کوشش
امود و که آثار آن بر صفحات روزگار و اوراق روزنامهٔ لیل و نهار تا انقراض
ادوار و اعصار باقی و پایدار خواهد بود ماند و با وجود اشتغال باقامت مراسم عدالت
و دادگستری و تقدیم وظایف نصفت و رعیت پروری که عدل ساعة خیر من عبادة سبعین
سنة نفایس اوقات و خلاصه حیات و غایات را باکتساب علوم و معارف
یقینی و ادخار فضایل و کمال حقیقی که سرمایه سعادت ابدی و پیرایه دولت سرمدیست
مصروف میداشت و گاه و بیگاه عنان اجتهاد و کوشش بجانب تحصیل آن مطلوب بلند
و مقصود ارجمند معطوف میگردانید و بهدایت عنایت ربانی و عنایت و هدایت
سبحانی که انوار آثار آن در سایر حالات و اتفاقات او کالشمس فی کبد السماء
لایح و واضح است باندک زمانی بر جمیع علوم از منقول و معقول و فروع و اصول
واقف و مطلع شد و تحقیق مباحث و مقاصد همه را بمرتبه رسانید که نهایت اقدام
ماهران و مهره مذکان آن فن بحوالی بدایت آن نرسد و در هر یکی از آن فنون
مسئلها بدیع و نکتها عجیب بحکم ارباب الدول ملهمون از خاصه خاطر خویش ابداع کرد
و در هر صنعتی از صنایع لطیفها دقیق و دقیقها لطیف اختراع نمود و ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء • و چون اهل بصیرت را مقرر و محقق است که غرض و مقصود
از آفرینش او ست که لولاک لما خلقت الافلاک معرفت و شناختن خدای تعالی و تقدس
و اسما و صفات عالیه و افعال متعالیه او ست و اهل تصوف آنرا علم توحید گویند
و حواله آن بکشف و ذوق کنند و محققان علمای رسوم که بتقلید صرف قانع نشوند
و سر فرو نیارند بقوت بازوی عقل و حسن سریعه فکر خلق موشن بدر آن
آرزو رنداو لیک ینادون من مکان بعید و از ایشان طایفه علم کلام را وسیله
احوال آن سعادت ساختند و فرقه قرعه اختیار بر حکمت الهی انداختند • هر کس

بوسیلتی با اینکوی آید پس بر عشقی تمام ونیتی صادق اولا در علم توحید شروع
کرده بر نتیجه و حاصل کشتن اولیا و اکابر سلف رضی الله عنهم که هر یک مناسب
مشرب و ذوق خویش نشانی داده اند و فایده فرموده وقوف یافت و از نتایج
خاطر بزرکوار کان عصر که شکر الله سعیهم و اتباعهم هم در حضور و هم مجاورة بجشا فهه و هم
در رسایل و مصنفات ایشان در اثنای مطالعه محظوظ و بهره مند کشت و از دقایق
علم حروف که ظهور آن از خواص زمان همایون حضرت خقیت بنطیبی وافر و صابی
کامل فایز و من جذبات الطاف خدایی که جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین بر
بسی لطایف از اسرار توحید مطلع کشت که نه در آثار کذشتکان اشان آن دیده
و نه از کفتار معاصران شنیده و اما بعد رتبکی عزت و پس از ان متوجه اصطلاحات
علما کشته بر خلاصه اقوال هر کروه از فضلا و ادبا و محدثان و فقها و متکلمان
و حکما و اهل ریاضی و ارباب تعالیم و غیرهم علی اختلاف طبقاتهم عاشر و دیده ور
شد و چون بعد از علم توحید که مقصود اصلی و مقصد حقیقیست هیچ علمی معتبر و
سودمندتر از علم نجوم نیست چه طبقات مردم از صغار و کبار علی الخصوص حکام
و پیشوایان رفیع مقدار و سلاطین و پادشاهان کردون اقتدار را بدانستن
و شناختن احتیاج بهر چه تمامتر حاصلست و صدق این مستغنی از دلالت شواهد
و شهادت دلایلست در بعضی اوقات متوجه استحضار آن صناعت ارجمند کشته
بعلم هیأت که اصول و مبانی آن فن شریفست مشغول شده و بعد از ان باعمال
زیج استخراج تقاویم و طالع موالید و تحاویل و مزموع و تفاصیل آن توجه نمود
و باستنباط احکام که بمثابه ثمره و نتیجه همه اوست روی آورد و پیشتر مصنفات
و مؤلفات که متقدمان و متاخران درین علم ساخته اند جمع کرد اما نسخه کامل تمام
درین اقسام که طالب را از دیگر نسخها مستغنی و بی نیاز کرداند نیافت بنابرین
این نسخه جامع کامله که شامل جمیع مهمات این فنونست ترتیب داد از ارباب همت
عالی همت نیست لیکن از برای سفر بر سبیل استعجال سمت تالیف یافت و چون
از زیجها که بنیاد اعمال بر آنست زیج ایلخانی درست تر و باعتماد نزدیکتر بود
آنرا در قسم علمی اصلی و عمده ساخت و از ان جهة که مصنفش طاب ثراه آنرا فاضلانه
نوشته و بغایت مشکلست هر علمی را بنا بر مطابق موافق روشن و هویدا کردانید
و چون ازین اقسام علم هیأت رتبه تقدیم داشت در اول کتاب ذکر کرده شد
و خلاصه بر سبیل اختصار در بیست باب ابراد رفت ما مول از رعف بی غایة و
فضل بی نهایت حق جل و علا آنکه میامن این سعی جمیل همچو دنیا دستکیر دولت

هم در عقبی پایزد و مغفرت باشد و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب و
تمت ملکانه رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله و صحبه
اجمعین الطیبین الطاهرین و الحمد لله رب العالمین
فی یوم الخمیس ثانی عشر ربیع الاول سنه
خمس و ثمانیه ۴

تمام از شکر غم شد دل من | بیامد هیچ شادی حاصل من
ورد دلدار بودم دیکر امروز | ندانم شب الحاب منزل من
دلی دارم بریان زشتادمانه | مکر زندم رشته این کحل من
الای ساروان آهسته میران | بدار آخر زمانی محمل من
مکر آید زراهی دلربایم | کشاید بند کار مشکل من
بیا ای شعل شمع محافل | برافروز از رخ خود محمل من
فدا افتت سر حب جانا جسم جانم | خیال لتت الحق قائل من
بیا ای راحت روح روانم | که بی تو غرق خون شد این دل من
بیا ای سرو باغستان جانم | ز لطفت کم کن این درد دل من
اکر بر سبی ز حال من ایاشا | ز باد صبح برس این غلغل من
شمایل با زلو از در رهندی | کابی دوران جر کرده با دل من

خیالی یار دهنیا دان ایچی دنک خیال از جهع بری کر
... یارنی ازابنا ...

... در عدن جان بهر نگار است	مراد در مسکن دل مهر یار است
دلا رای که ملک جان عاشق	زروی ... بوی اولبلا ...
نحلوتنه کاه دل مانند شمع	انجمن کاه جان خورشید یار است
غلامان تنا گوهم که دایم	نسیم غار از سنبل غبار است
بیا ای سرو با عشقان بجام	که ... تو جسم و جانم جو بهار است
زمن تا جسته ای جانا کناره	ز ... سرخ بر عوض کنار است
ز آب چشم من دریا سرا پای	ز تا ... جان من دوزخ ... است
ز مهرت مردن ای جانا چه گویم	باشد ... زنده ... روی تو غار است
بدام وصلت افتادن ...	... درد ... وصلت کار است
بیاد ... عشقت ...	... عشق تو ... است
دم ... و صلت و لیکن	بلای ... دام دارست

تمایل چون بدام مهرت افتاد
بیا زارش که ... و شکار است
تمایل چون بدام ... افتاد